

تاریخ کبیری شاه

باصحاح و مقدمه سعیدی

کتابخانه ملی چاپخانه اقبال کسرن

کتابخانه
جمهوری
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب تاریخ گیتی گشا

مؤلف میرزا محمد صادق موسوی نای صفهانی

موضوع تاریخ ایران

شماره اختصاصی (۴۴۳) از کتب (چاپ) اهدائی
تیمار سر لشکر مجید تبریز (ناصر الدوله) کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۴۴۶۰۷

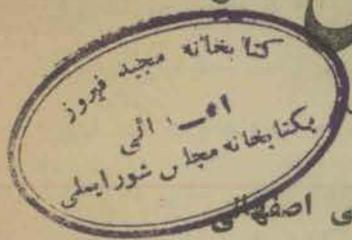
تاریخ گیتی گشا



تاریخ گیتی گشا

کتابخانه مجلس شورای ملی

تاریخ کبیری گشتا



در تاریخ خاندان زنگنه

تألیف

میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی

با دو ذیل آن

تألیف میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف و آقا محمد رضای شیرازی

با تصحیح و مقدمه سعیدی

کتابفروشی چاپخانه اقبال

خیابان ناصر خسرو (تلفن ۸۷۰۱)

تهران ۱۳۱۷

ارزش با جلد عالی ۳۰ ریال

» » متوسط ۲۵ ریال

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
دیباچه کتابخانه مجلس شورای ایللی

تاریخ کیتی کشای میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص
بنامی و ذیلهای آن در میان سه چهار کتابی که در تاریخ سلسله زند
نوشته شده از همه دقیقتر و کامل تر و معتبر ترست. مؤلفان آن خود
معاصر با وقایعی بوده اند که درین کتاب شرح میدهند و در بسیاری
از آن وقایع خود حاضر بوده اند و بهمین جهت کمتر کتابی در زبان
فارسی هست که این درجه از اعتبار و راست گوئی را داشته باشد. یگانه
عیبی که این کتاب بیشتر و دو ذیل آن کمتر دارند اینست که بروش
تاریخ نویسان آن زمان با انشائی که کنایات و استعارات و تشبیهات بی مورد
مخل و اطنابهای فراوان دارد نوشته شده و گاهی خواننده را گمراه
میکند و بس از مدتی سرگردانی مطلب در ذهن او نقش می بندد، بهمین
جهت در آغاز کار که بچاپ کردن این سه کتاب عزم کردم دو دل
بودم که آیا هم چنانکه هست و از زیر قلم نویسندگان آن بیرون آمده
است چاپ کنم یا اینکه حاق مطلب را از قشر و لفاف این عبارت -
پردازیهای بارد بیرون آورم و بزبان ساده روان که همه کس معنی آنرا
دریابد و خواننده را خسته و بیزار نکند همان مطالب را از نو بنویسم.
بس از مدتی درنگ دیدم خیانت بامانت روا نیست و کوچک ترین اجری
که بنویسندگان گذشته می توان داد آنست که خواهش طبع و حتی
هوی و هوس و بد سلیقگی ایشان را باید محترم شمرد و هرچه نوشته اند

در آن تصرفی نکرد، بهمین جهت با آنکه این سبک نویسندگی از روش من بسیار دورست و شیوه است که بهیچ وجه نمی پسندم ناچار پسند خویش را فدای حقیقت جوئی و احترام با آثار گذشتگان کردم و این سه کتاب را هم چنانکه بود انتشار دادم.

این کتاب مجموعه است از سه تألیف در تاریخ سلسله زند : نخست تاریخ کیتی گشا تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی که دیر و نویسنده معروف و توانای نیمه دوم قرن دوازدهم ایران بوده و از آغاز تاریخ زند تا حوادث بیست و یکم محرم ۱۲۰۰ و پرداخته و می خواسته است پایان رساند که عمر بروی وفا نکرده و در گذشته است . دوم ذیلی است که میرزا عبدالکریم بن علی رضا - الشریف شیرازی بر تألیف استاد خود میرزا محمد صادق نامی نوشته و آنرا با واسط پادشاهی لطفعلی خان رسانده و معلوم نیست چه شده است که تمام نکرده . سوم ذیل دیگر است از میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمه تاریخ لطفعلی خان تا انقراض این سلسله بدست قاجار ها و ازین قرار این سه کتاب روی هم رفته شامل يك دوره کامل و دقیق از تاریخ سلسله زند است .

در میان خاندانهای که در ایران پادشاهی کرده اند هیچ خانوده ای نیست که مانند سلسله زند مردان آن همه پاك دامن و غیرتمند و دادگر و مهربان و دوستدار دبار خویش و بیزار از بیگانه و بیگانه پرستی بوده باشند . کریم خان زند یکی از مردان بسیار گرامی تاریخست و گذشته از پادشاهی جای آن دارد که پیشوای اخلاقی آدمی زادگان باشد .

جانشینان او اگر هم مانند ابوالفتح خان خوش گذران و باده پیمای بوده اند بامردم ایران ستم نکرده و دود از نهادی بادیاری بر نیاروده اند . لطفعلی خان یکی از عزیز ترین و دلجوی ترین شهدای تاریخ ایرانست . هنوز اگر کسی بر احوال او بنگرد و آن رنجهای جان فرسا و دلبرهای شگفت و بزرگواربهای پیدا و پنهان او را بشکند جای آن دارد که برو اشک ریزد و در اندوه او همزبان شود .

در تاریخ این سلسله چند کتاب بزبان فارسی نوشته شده . ازین کتاب یعنی تاریخ کیتی گشا و ذیلهای آن که بگذریم جامع ترین و مفصل ترین آنها تاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانیست که در حین تألیف این کتاب در ۱۲۱۰ آنرا تمام کرده و درین کتاب نام آن آمده است ولی آن مطلق تر و پر استعاره تر و پر کنایه تر ازین کتاب و بهمین جهت ناپسند ترست و این درجه از دقت و تفصیل را در آن بکار نبرده است . دیگر کتاب مختصر است معروف به « تاریخ زندیه » تألیف علی رضا بن عبدالکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شده و شامل وقایع جانشینان کریم خان است . همین تاریخ کیتی گشا را مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک نوری حکمران معروف کرمان که از مردان نامی قرن سیزدهم ایران بوده و در ۱۶ جمادی الاخره ۱۲۸۶ در گذشته است در جوانی خویش پیش از سال ۱۲۷۵ که نایب الایاله کرمان بوده است تهذیب کرده ، باین معنی که عبارت پردازبهای آنرا از میان برده و شیره مطلب را در کتاب کوچکی بیرون

کشیده است ولی دو ذیل این کتاب را در نظر نگرفته بهمین جهت آن تألیف و تہذیب مرحوم وکیل الملک ناقص است و تاریخ کامل این خاندان بزرگوار نیست. دیگر منظومه ایست بنام درۃ التاج در احوال علی مراد خان که در سال ۱۱۹۴ میرزا عبداللہ خان شہاب ترشیزی شاعر معروف قرن دوازدهم متوفی در ۱۲۱۵ نظم کرده است.

میرزا محمد صادق نامی چنانکہ پیش ازین گذشت از شاعران نامور نیمۂ دوم قرن دوازدهم بود، حاج لطفعلی بیگ آذر بیگدلی کہ معاصر وی بودہ است در تذکرۂ آتشکدہ کہ پس از ۱۱۸۰ تألیف کردہ در ذکر احوال معاصرین خود (چاپ بمبئی ۱۲۹۹ ص ۴۳۹) در بارۂ وی چنین مینویسد:

« نامی - اسمش میرزا محمد صادق، از اعظم سادات موسوی، اجدادش قریب بیکصد و پنجاه سال می شود کہ بحکم سلاطین صفویہ از فارس باصفہان آمدہ، بطبابت سرکار سلاطین مشغول بسودہ، خلاصہ حضرتش برادر زادۂ میرزا رحیم حکیم باشی و در جوانی مشق انشاء کردہ، در نظم و نثر وقوفی حاصل و تاریخی بروقاع دوات زندیہ مینویسد و در فن نظم بمثنوی مایل و مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذراء گفتہ و بعضی دیگر در نظر دارد و این اشعار را در مثنوی خسرو و شیرین گوید، بد نگفتہ است... » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را آورده است. ازین قرار اجداد نامی در حدود سال ۱۰۳۰ از فارس باصفہان رفته اند.

عبدالرزاق بن نجفقلی دہلی متخلص بمقتون مؤلف مشہور نیمۂ

اول قرن سیزدهم در تذکرۂ نگارستان دارا کہ در سال ۱۲۴۱ تألیف کردہ است در بارۂ وی چنین می نویسد:

« نامی - اسمش میرزا محمد صادق از قدمای معاصرین و از سادات موسوی و از سلسلۂ میرزا رحیم حکیم باشی، وقایع نگار کریم خان زند بود. مثنوی بسیار گفتہ: درج کھر، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، وامق و عذراء و قصاید و غزل نیز دارد و با مؤلف بسیار آشنا بود، از آن جملہ است این دو بیت:

بسینہ دل ز جفای تو خون شود چندم

دل از امید وفای تو کاش می کندم

بساد گیم نگر کز بی ہزار خلاف

بوعدہ های دروغ تو باز خرسندم

در کتاب خسرو و شیرین می گوید:

چو شیرین شہرہ شد در دلربائی غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خداوندی ندانند

در زمان علی مراد خان بفاقہ و تنگدستی مبتلا و برای خرج

یومیۂ خود معطل بود و عادت بخوردن افیون داشت و عمری بتلخ کاشی

می گذاشت، تا در اوایل دولت خاقان مغفور محمد شاہ قاجار وداع

جہان نایابدار نمود. »

مرحوم رضا قلی خان ہدایت نیز در مجمع الفصحاء (ج ۲ -

ص ۵۲۳-۵۲۴) ترجمۂ حالی از او آورده است کہ عیناً از آتشکدہ

برداشته و گوید:

« نامی اصفهانی - نام نامیش میرزا محمد صادق از سادات موسوی متوقف در فارس و اصفهان و از انجباب آن سلسله علیه ، گویند اجدادش قریب یکصد و هشتاد سال زیاده است که از شیراز باصفهان آمده اند و بطبابت خاصه سلاطین سلسله صفویه می پردازخته اند ، وی برادر زاده میرزا رحیم حکیم باشی بوده و بقنون نظم و نثر رغبت نموده ، تاریخی بر وقایع دولت کریم خان و کیل و دیگران نگاشته ، منشیانه عبارت پردازی کرده و در تمجید آن طایفه اصراری بلیغ نموده که بیش از اندازه ضرورتست و سخنانی نگاشته که بر بعضی مایه کدورت ، علی - ای حال در فن نظم بمتنوی سرائی راغب بوده ، قصد تتبع خمسه داشته ، سه مثنوی که خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و وامق و عذراست منظوم کرده ، وامق و عذرا دیده نگردیده ، از خسرو و شیرینش این ابیات تحریر یافت » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را هم چنانکه در آتشکده هست نقل کرده است و پیداست اینکه نقل خانواده او را از فارس باصفهان قریب یکصد و هشتاد سال پیش از تألیف خود می نویسد خطاست ، زیرا که مجمع الفصحاء را در ۱۲۸۸ تألیف کرده است و بنابر آنچه گذشت انتقال این خانواده باصفهان در حدود ۱۰۳۰ - و نزدیک ۲۵۸ سال پیش از آن روی داده است .

تاریخ رحلت نامی چنانکه در ذیل شاگرد وی میرزا عبدالکریم (ص) ۲۷۶ از چاپ حاضر) صریحاً آمده در سال ۱۲۰۴ بوده است .
میرزا محمد صادق نامی در میان شاعران قرن دوازدهم بفرآوانی

آثار ممتاز بوده است . از دیوان قصاید و غزلیات او اثری نیست . ظاهراً پنج مثنوی بتقلید خمسه گفته است که مجموعه آنها را « نامه نامی » نام نهاده و آن عبارت بوده است از درج گهر و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و وامق و عذراء . از خسرو و شیرین و وامق و عذرای او هر يك نسخه ای نزد من هست .

خسرو و شیرین او منظومه ایست تقریباً شامل چهار هزار بیت که بیت نخستین آن اینست :

بنام آنکه در عنوان نامه بود نامش نخستین نقش خامه

در خطبه و دیباچه آن گوید هنگامی که در رکاب کریم خان در شیراز بوده بنظم آن آغاز کرده و در آنجا چنین گوید :

مرا در موکب سالار کشور خدیو ظلم سوز عدل پرور

و کیل قائم آل محمد که دور دولتش بادا مخلد

گذار افتاد سوی ملک شیراز چه شیراز آنکه بر جنت کندناز

وامق و عذرای او تقریباً شامل دوهزار بیت و بیت نخستین آن اینست :

ای ز نامت نامه نامی بنام وی بنامت افتتاح هر کلام

این مثنوی وامق و عذرا را پس از انجام خسرو و شیرین سروده

است چنانکه خود در دیباچه آن گوید :

چون بتائید خدای کار ساز بود طبعم نامه نامی طراز

موج میزد هر زمان دریای من بر کران میربخت گوهرهای من

آن گهر های نمین آبسار بود زینت بخش گوش روزگار

بود آن دریای ژرف بی کران
 قطره او همچو باران بهار
 از فسون سازی ساحر خامه ام
 باز بود از شوق دل روز و شبم
 از مدد گاری طبع سحر سنج
 بهر چارم گنج بز می ساختم
 حیرتم بردل بیفزود اضطراب
 طبع را از نو در آموزم چه فن
 نا گهان آمد ندائی از سروش
 کای خوش الحان بلبل بستان عشق
 باز اندر عشق دستان ساز کن
 باز نام عاشقان را تازه ساز
 قصه شیرین و خسرو شد کهن
 تا کنون این داستان را کس نگفت
 این حدیث آمد ز غیب چون بگوش
 خاطر م انگشت بردیده نهاد
 دیگرم دریای طبع آمد بجوش
 ازین جا پیدا است که وامق و عذرا منظومه چهارم خسته اوست
 و پس از انجام دادن خسرو و شیرین که منظومه سوم بوده است باین
 مثنوی که آنهم جزو نامه نامی اوست آغاز کرده . اما این که گوید
 تا کنون این داستان را کس نگفت ظاهراً مقصود او اینست که تا کنون

موج خیز و موج او قطره فشان
 بود کشت اهل دل را آبیار
 گرم بود اندر جهان هنگامه ام
 در سرود نامه نامی لبم
 چونکه پر شد از درو گوهر سه گنج
 خانه از نا محرمان پرداختم
 تا چه آئین را در آرم در حساب
 از کدام افسانه پردازم سخن
 وز سروشم این ندا آمد بگوش
 وی ز الحان تو خوش دستان عشق
 در حدیث عاشقان لب باز کن
 ساز ایشان را بلند آوازه ساز
 باز گو از وامق و عذرا سخن
 منقب خامه درنی ز ایشان نسفت
 در اجابت از دلم آمد خروش
 طبعم آئین سخن را ساز داد
 در حدیث عشق بگرفتم خروش
 ازین جا پیدا است که وامق و عذرا منظومه چهارم خسته اوست
 و پس از انجام دادن خسرو و شیرین که منظومه سوم بوده است باین
 مثنوی که آنهم جزو نامه نامی اوست آغاز کرده . اما این که گوید
 تا کنون این داستان را کس نگفت ظاهراً مقصود او اینست که تا کنون

کسانی که خسته سروده اند وامق و عذرا را جزو خسته خود دنیا آورده اند
 و گرنه پیش از نامی چند تن از شاعران ایران داستان وامق و عذرا
 را نظم کرده اند از آن جمله است ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی
 شاعر معروف قرن پنجم و ملك الشعراى دربار محمود غزنوی متوفی
 در ۴۳۱ و نسخه آن از میان رفته است ولی در فرهنگها بشاهد لغات
 ابیاتی چند از آن مانده و از آن جمله است این بیت :

بیشش بغلتید وامق بخاك زخون رخش خاك همرنك لاک

ویس از و فصیحی گرگانی شاعر ندیم امیر عنصر المعالی کیکاروس بن
 اسکندر بن قابوس زیاری در همان قرن و اندکی پس از عنصری این داستان را نظم
 کرده و بگانه بیتمی که از آن بدست است اینست :

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد بیای ولینعمتش

در همان زمان و در میان شاعران امیر کیکاروس مزبور شاعری دیگر
 بوده است امیر فرخاری که وی نیز ظاهراً همین داستان را نظم کرده
 و از آن چیزی بدست نیست . پس از آن در میان شاعران قرن دهم این
 داستان رواج بسیار داشته و شعیب جوشقانی که از دبیران دربار شاه عباس
 بزرگ بود و سپس به زبیری هم رسید و مولانا محمد علی قسمتی استرآبادی
 که از شاعران دربار جلال الدین اکبر در دکن بوده و کمال الدین
 حسین ضمیری اصفهانی شاعر معروف معاصر شاه طهماسب و شاه محمد
 خدا بنده و نوعی خبوشانی شاعر نامی مقیم هندوستان همه این داستان
 را نظم کرده اند و پس از میرزا محمد صادق نامی هم حاج محمد حسین

شیرازی متخلص بحسینی معاصر فتحعلی شاه و متوفی در ۱۲۴۰ هجری
داستان را نظم کرده است .

دیگر از منظومات نامی مثنوی لیلی و مجنون اوست که در حدود
دو هزار بیت دارد و بیت نخستین آن اینست :

این نامه بنام آن خداوند کر عشق بنای عالم افکند
از دو مثنوی دیگر ختمه نامی یعنی درج کهر و یوسف و زلیخا
تا کنون اثری نیافته ام و درج کهر وی میبایست تقلیدی از مخزن الاسرار
نظامی و بهمان وزن و روش باشد .

اما تاریخ گیتی گشا یعنی کتاب حاضر ، گویا این نامیست که
میرزا عبدالکریم نویسنده ذیل نخستین بآن داده است ، زیرا که در
دیباچه ای که میرزا محمد صادق نامی خود بر آن نوشته چنین نامی ذکر
نکرده و شاید چون مجال نیافته است آنرا بپایان رساند نامی بدان نداده
و این نام تنها در دیباچه ذیل میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۹) از چاپ
حاضر دیده میشود و پیدا است پس از آنکه وی ذیل خود را بر آن نوشته
آنرا بدین نام خوانده است . در هر صورت این کتاب همواره بدین نام
معروف بوده است و تمام نسخهای خطی آنرا بهمین نام خوانده اند و در
همه فهرست ها بهمین نام وصف کرده اند و بهمین جهت در نام آن تغییری ندادم .

خاور شناس نامی انگلیسی چارلز ریو در فهرست کتبهای خطی
فارسی موزه بریتانیا (مجلد اول - ص ۱۹۶) در وصف این کتاب
می نویسد که ابوالحسن بن ابراهیم قرظینی در کتاب فوائد صفویه که
کتابیست در تاریخ عمومی و در سال ۱۲۱۱ تألیف کرده گفته است

که علی مراد خان (۱۱۹۶ - ۱۱۹۹) میرزا محمد صادق را
بواسطه دروغهایی که در تجلیل خاندان زند درین کتاب گفته بود
مواخذه کرد و این کتاب را بفرمان جعفر خان نوشت (۱۱۹۹ - ۱۲۰۳)
و با صد تومان پاداش گرفت .

از نویسندة ذیل نخستین یعنی میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف
آگاهی درستی نیست . ادگار بلوشه خاور شناس فرانسوی در فهرست
کتابهای خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (مجلد اول ص ۳۰۳)
می نویسد پس از مرگ میرزا محمد صادق نامی میرزا عبدالکریم را که
در قیمومت نامی بود میرزا حسین فراهانی وزیر مأمور کرد که این
کتاب را تمام کنند و پس از مرگ آخرین پادشاه زند لطفعلی خان در
۱۲۰۹ میرزا عبدالکریم بخدمت پادشاهان قاجار پیوست و تاریخی از
سلطنت فتحعلی شاه نوشت .

ظاهراً این میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف همان عبدالکریم بن
علی رضا الشریف الشهاورست که فتحعلی شاه مأمور کرده است با میرزا محمد
رضی تبریزی منشی معروف قرن سیزدهم ایران کتاب زینت التواریخ را که
تاریخ عمومی از آغاز جهان تا سال ۱۲۲۶ است بنویسد و ازین قرار وی تا
۱۲۲۶ زنده بوده است .

چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت کتاب کوچکی در تاریخ
جانشینان کریم خان بنام تاریخ زندیه در لندن بدست یاری ارنست بیبر
خاور شناس آلمانی چاپ شده است که نام مؤلف در آن علی رضا بن
عبدالکریم شیرازی آمده و احتمال بسیار می رود که آنهم از همین

نویسنده ذیل نخستین باشد و کاتب نام او و پدر او را قلب کرده و بجای آنکه عبد الکریم بن علی رضا بنویسد علی رضا بن عبد الکریم نوشته است. مؤلف ابن ذیل خود در خاتمه آن (ص ۳۷۲ از چاپ حاضر) در ذکر فرار لطفعلی خان از مرو دشت بکرمان می نویسد که در آن زمان در سلك ملتزمان آقا محمد خان بوده و در آن شب حضور داشته است. ازین قرار وی پیش از نابود شدن لطفعلی خان بدربار قاجاریان پیوسته است و چون در صحیفه ۳۷۳ از ذیل خود بتاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی که در ۱۲۱۰ نوشته است اشاره می کند معلوم می شود که این ذیل خود را پس از ۱۲۱۰ نوشته است و چنانکه خود در صحیفه ۲۷۹ گوید می خواسته است بازمانده وقایع لطفعلی خان را بنویسد و «جلوس ثانی» نام گذارد.

اما از آقا محمد رضای شیرازی نویسنده ذیل دوم بهیچ وجه اطلاعی نیافتم و تنها چیزی که معلومست اینست: چنانکه در پایان صحیفه ۳۹۵ اشاره شده است معلوم میشود که ذیل خود را پس از سال ۱۲۱۹ نوشته است.

نسخهای خطی تاریخ کیتی گشا یعنی متن میرزا محمد صادق نامی فراوانست و در بسیاری از کتابخانهای ایران و اروپا نسخه ای از آن هست که بیشتر تنها متن میرزا محمد صادق نامیست و گاهی هم ذیل میرزا عبد الکریم و کمتر ذیل آقا محمد رضا با آن توأمست. چون همه این نسخها تازه است و هیچ نسخه ای نیست که اعتبار کامل داشته باشد ضرور نبود که یکی از آنها را اساس قرار دهم ناچار بیک نسخه خطی متعلق بخوبیستن بسنده کردم و در ضمن هر جا که این نسخه افتادگی

داشت و آنرا در ته بندی و صحافی پربشان کرده بودند بنسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی که در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۸۴ نسخه برداشته اند رجوع کردم. نسخه خطی متعلق بمن که بیشتر اساس ابن چاپ بر آن نهاده شده نسخه تازه ایست که تاریخ ندارد و شاید چنانکه از خط و کاغذ برمی آید در او آخر قرق گذشته نوشته شده باشد و نسخه ایست بسیار نادرست و پر غلط که بچند خط مختلف بدستیاری کسانی که در زبان فارسی بسیار مبتدی و نادان بوده اند نوشته شده و چند جای آن افتادگی های بسیار دارد. نسخه کتابخانه مجلس هم از حیث نادرستی کم از آن نیست بهمین جهت در بسیاری از موارد بهیچ یک ازین دو نسخه اعتماد نکردم و عبارات را بمسئولیت خویش و با سوابقی که ازین گونه انشای مغلط بر کنایه و پر استعاره زشت دارم اصلاح کردم و نامهای کسان و جاها را از روی اسناد و مآخذ دیگر ترتیب دادم و این کتاب چنانکه امروز بدست خوانندگان می افتد فراهم شد.

مقصود من از انتشار این کتاب چنانکه پیش ازین هم گفتم این نیست که نمونه ای از انشای پسندیده بدست خوانندگان بدهم، زیرا که این گونه انشاء را که درین کتاب بکار رفته مخصوصا در تاریخ نویسی بهیچ وجه نمی پسندم و خود هنگام نوشتن فرسنگها از آن دورم. یگانه مقصود این بود که مجموعه ای نسبتا کامل و درست از تاریخ خاندان زند که یکی از جلیل ترین و گرامی ترین خاندانهای شاهی تاریخ ایرانست بدست خوانندگان بیفتد و نقیصه بزرگی را که بواسطه چاپ نشدن چنین کتابی در ایران هست برطرف کند و این کتاب و در ذیل آن کاملا این مقصود را برمی آورد.

در درستی مطالبی که درین کتاب نوشته شده است هیچ شك

نیست و نویسنده متن و دو ذیل آنرا می توان تاریخ نویسان درست گوی امین دانست. البته پیداست هر کتابی که بفرمان هر کسی و در زمان او نوشته شود از تملق و مزاج گوئی و اغراق و زیاده روی در القاب و عناوین تهی نیست و این سیرتست که از آغاز تاریخ نویسی در زبان فارسی روا بوده است و هر کتاب تاریخی که در ایران نوشته اند همین حال را داشته است ولی صرف نظر ازین ظاهر سازی نا کریر اگر کرده از روی خوش آمد گوئی برداریم می بینیم که حقایق همه جا آنچنان که می توان با اسناد معتبر دیگر قیاس کرد و بی بدان برد آشکار میشود و اگر هم عین حقیقت نباشد لاقلاً انعکاس مسلم و صریح عقاید و آرای عامه ایرانیان در آن زمان بوده است و همه بهمین صورت حوادث و وقایع را می دیده و بهمین زبان آنها را تعبیر میکرده اند. برای نمونه همین بسست ذکر کنم که آنچه درین کتاب از بدرقتاریها و نابکاریهای زکی خان گفته شده در آثار دیگر آن زمان هم دیده میشود و مثلاً طوفان هزار جریبی شاعر معروف همان زمان شمه ای از آنرا درین قطعه می گوید:

زکی خان چو در غارت اصفهان برانگیخت آتش بر آورد دود
 پس از بردن سیم و زر آن چنان بفرزند و زن دست یغما کشود
 که نه زاده ای ماند جز طفل اشک نه زاینده ای غیر زاینده رود

در هر صورت مقصود عمده از انتشار این کتاب این بود که راهی از حقیقت جوئی در قسمتی از تاریخ ایران گشوده شود و اگر خوانندگان خطائی درین صحائف ببینند بر من منت گذارند و مرا از آن بیگانهانند؛ زیرا نوشتن و چاپ کردن یگانه وسیله ایست که خوانندگان خطا کاری را از خطاهای وی برهانند و در اصلاح آن بکوشند تا حقیقت در نهانگاه اذهان مردم دانا و بینا نماند و بدینوسیله پرده از روی بردارد و ببازار آید.

طهران شهریور ماه ۱۳۱۷

سید نفیسی

فهرست مندرجات

تاریخ گیتی گشا

صحیفه

- ۴ نسب طایفه زند
 در بیان نسب و حسب خدیو گردون قیب و ذکر شرمه ای از حالات آن خسرو نامدار
- ۶
- ۸ در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدار
 در بیان شطری از فتوحات حضرت باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و نصرة یافتنش
- ۱۲
- در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابوالفتح خان و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار
- ۱۵
- در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشهر آرز و شکست صالح خان
- ۱۷
- در بیان ورود موکب مسعود به دار السلطنه اصفهان و فرار حاجی باباخان و حکومت محمد صادق خان
- ۱۹
- در بیان وقایع سال فرخنده فال سیچقان نیل مطابق یک هزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵
- ۲۰
- در بیان مختصری از احوال دارالمرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور
- ۲۵
- در بیان عطف عنان خدیو گیتی ستان ببلده طهران و تهمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان و عزیمت به دار السلطنه اصفهان
- ۲۹
- در بیان سال فرخنده فال او دئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزادخان و سایر وقایع غریبه
- ۳۱
- کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزادخان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان
- ۳۳

صحیفه

- ۳۸ ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس بجانب عراق وشکست آزادخان در قمشه وکشته شدن اسکندر خان
- ۴۱ در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبدالله خان وشکست یافتن او از سپاه ظفرتو امان
- ۴۲ بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارس نیل مطابق ۱۱۶۷
- ۴۴ ذکر توجه آزادخان ساحت فارس وشکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت
- ۴۶ بیان سال همایون فال توشقان نیل مطابق ۱۱۶۸
- ۴۹ ذکر ورود موکب مسعود باصفهان وطغیان جماعت گرمسیری در آن خطه فردوس نشان
- ۵۱ وقایع احوال محمدحسن خان قاجار وچنگ او با شیخعلی خان در سنجان کزاز وشکست سپاه نصرة طراز
- ۵۴ وقایع سال همایون فال لوی نیل مطابق ۱۱۶۶
- ۵۶ ذکر ایلغار محمدحسن خان بجانب گیلان وهزیمت آزادخان افغان
- ۵۷ ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ ومأمور شدن شیخعلی خان بدارالسلطنه اصفهان
- ۵۹ حرکت موکب محمدحسن خان از مغان وتسخیر قلعه ارومی و شکست آزادخان
- ۶۱ سال میمنت منوال ۱۱۷۱ ووقایع آن زمان فرخنده توامان
- ۶۲ سال میمون ۱۱۷۲ ووقایع آن زمان فرخنده نشان
- ۶۷ ذکر قتل جماعت افغانه در مازندران بدست محمدحسن خان قاجار
- ۶۹ ذکر بقیه احوال محمدحسن خان قاجار و بیان سوانح ووقایع آن زمان
- ۷۲ بیان حرکت موکب جهان گشا از شیراز بصوب طهران
- ۸۰ ذکر بقیه احوال محمدحسن خان وچگونگی اوضاع آن زمان وسایر وقایع آن اوان مسرت نشان بامر خالق انس وجان
- ۸۳ ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمدحسن خان قاجار
- ۸۸ ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استرآباد بموجب حکم ومراجعت باردوی نصرة نشان
- ۸۹ ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲

صحیفه

- ۹۰ ذکر احوال دارالامان کرمان ومأمور شدن خدامراد خان زند بسرداری آن ملک خلد مانند
- ۹۱ بیان چگونگی تنمه وقایع این سال فرخنده فال وسایر امواریام توقف در طهران
- ۹۲ ذکر رسیدن بهار ونوروز گیتی افروز سال هزار و صد وهفتاد و سه هجری ۱۱۷۳
- ۹۵ ذکر حرکت موکب جهان گشا بجانب خمسة عراق وسایر اتفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق
- ۹۶ ذکر وقایع سنوات هزار و صد وهفتاد و چهار و پنج ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ بلطف خالق سرای سپنج
- ۹۸ ذکر مراجعت اردوی نصرة توامان از سفر اول آذربایجان وچگونگی آن
- ۹۹ ذکر توجه موکب نصرة نشان دیگر باره بجانب آذربایجان
- ۱۰۲ بیان افتتاح ابواب نصرة وظفر بعد از شکست لشکر فتح پرورد در قراء خمس بلطف خالق خیر وشر
- ۱۰۴ بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه وبقای احوال فتحعلی خان
- ۱۰۸ بیان قضیه عمای شیخعلی خان وچگونگی وقایع آن زمان
- ۱۱۰ ذکر حرکت موکب منصور از ارومی ووقایعی که مقارن آن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند
- ۱۱۲ بیان انصراف موکب شوکت وشان از الکای آذربایجان وهزیمت زکی خان از اصفهان
- ۱۱۵ ذکر ورود موکب مسعود بدارالسلطنه اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان
- ۱۱۶ بیان ظهور نوروز سلطانی وگوهر ربزی سیماب نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری ۱۱۷۶
- ۱۲۳ ذکر مأمور شدن نظیرعلی خان زند برزم زکی خان وشکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان
- ۱۲۶ ذکر ورود ایلچی عمر باشوالی بغداد وسایر وقایع آن زمان مسرت نشان
- ۱۲۸ بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان فیلی ووقایع آن اوان
- ۱۳۰ وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت ۱۱۷۷ هجری وچگونگی آن سال سعادت منوال

صحیفه

- ۱۳۶ بیان کیفیت گیرودار دارالامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقتران
- بیان توجه موکب نصره طراز بجانب دارالعلم شیراز و ورود بان خطه بهجت
- ۱۳۷ پرور غم برداز بلطف داور کارساز
- بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دارالامان
- ۱۴۰ کرمان و وقایع آن زمان
- ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری
- ۱۴۴ ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹
- بیان تسمه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان
- بتقدیر ملک جاودان
- ۱۵۰ ذکر بنهاد عمارات مبارکات در خطه غم برداز شیراز و چگونگی آن زمان
- ۱۵۳ ذکر وقایع سال فرخ فال هزار و صد و هشتاد و ۱۱۸۰ و رسیدن بهار بهجت
- آثار بامر آفریدگار کون و فساد
- ۱۵۸ بیان احوال امیر مهنا و غائی و گزارش کار آن
- ۱۶۱ ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات
- خلق ارض و سما
- ۱۶۷ ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان
- بتقدیر قادر مختار
- ۱۶۸ بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او
- ۱۷۰ تسلط حسینقلی خان دیگر بار بمازندران و چگونگی گزارش و سایر
- وقایع آن زمان
- ۱۷۳ بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبدالله بنی معین در جزیره هرموز
- و چگونگی آن
- ۱۷۵ ذکر سرداری علی مراد خان و مامور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او
- بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوکبه نیر اعظم بساحت بیت الشرف و انحراف
- مزاج روشن از عمر باشای والی بصره و بغداد و مامور شدن نواب
- ظهور الدوله بتسخیر ام البلاد
- ۱۷۹ ذکر کیفیت تحریک ریات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله
- بجانب بصره و ورود بکنار شط العرب
- ۱۸۳

صحیفه

- ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت
- گرفتن جسر و عبور سپاه
- ۱۸۶
- ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان شکندرشان روم
- بخدمت فرمانده این مرز و بوم
- ۱۹۴
- بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بی کران باعانت
- بصریان و گزارش آن
- ۱۹۵
- بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام البلاد و شکست یافتن
- بقدرت خالق کون و فساد
- ۲۰۰
- ورود بهار گیتی فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر خالق مز و علا
- ۲۰۲
- بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب
- سعادت غلام
- ۲۰۷
- بیان مجادله و محاربه علی محمد خان زند با جماعت اعراب و شهادت
- آن جوان سعادت مند
- ۲۱۱
- بیان توجه نواب استظفار الدوله دیگر بار بجانب فیض جوان ام البلاد بصره
- ۲۱۴
- ذکر قضیه غم پرور و واقعه محنت اثر ارتحال نواب غفران ماب از جهان
- فانی سوی عالم جاودانی
- ۲۱۵
- ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان
- و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان
- ۲۱۹
- ذکر فرستادن نواب ابوالفتح خان و زکی خان علی مراد خان را
- بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق
- ۲۲۱
- در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او
- ۲۲۴
- بیان طغیان ذوالفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیر
- مدبر لیل و نهار
- ۲۲۸
- ذکر داستان بی دخلی نواب ابوالفتح خان در امور جهان داری و توجه این
- نور حدقه دولت بجانب اصفهان
- ۲۳۱
- ذکر پریشانی اساس دولت علی مراد خان در دارالسلطنه اصفهان
- بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن
- ۲۳۴
- ذکر حرکت موکب علی مراد خان از دارالسلطنه اصفهان بجانب
- شیراز جنت طراز بتقدیر خدای بنده نواز
- ۲۳۶

صحیفه

- ۲۳۸ بیان اتفاق این جهانیان کشورستان باعلی مرادخان و سایر وقایع آن زمان
- ۲۴۱ ذکر چگونگی سلطنت علی مرادخان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز
- ۲۴۴ بیان بقیه احوال علی مراد خان بعد از نزول او بدارالسلطنه اصفهان و کیفیت و گزارش آن
- ۲۴۶ بیان احوال آقا محمد خان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای مازندران و چگونگی آن
- بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان کامگاری از مشرق شهبازی و روززای عرصه بیرای ذات معدلت صفات آن غره ناصیه نامداری از افق فضل حضرت باری ۲۵۲ رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه یک هزار و صد و نود و هشت ۱۱۹۸ هجری ۲۶۱ بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر منصور ۲۶۲ در بیان حرکت آقامحمدخان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دارالسلطنه ۲۶۹ بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن ۲۷۱
- ذیل میرزا عبدالکریم**
- ۲۷۶ سبب تالیف کتاب بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبده المنشیان میرزا عبدالکریم بن علمی رضای منشی رحمه الله ۲۷۹ بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانپانی ببلده مزبوره و مجادله خسروخان ۲۸۲ بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج علیقلی خان بفارس ۲۸۸ ذکر سال فرخنده فال یونان و تبدیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دو بیست هجری ۱۲۰۰ ۲۹۱ بیان توجا آقا محمدخان بجانب عراق و مجادله خسروخان و شکست او و مامور شدن علیقلی خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت الله خان والی گیلان ۲۹۳

صحیفه

- ۲۹۶ در بیان حرکت حضرت ظل اللهی از دارالملک شیراز بجانب الکای کوه گیلویه
- ۲۹۸ ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عزوشان بجانب کوه گیلویه
- وقایع سال فرخنده فال قوی نیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دو بیست و یک ۱۲۰۱ هجری و کیفیت آن ۲۹۹
- بیان محاربه امیر محمدخان با جعفرقلی خان قاجار در برهان من اعمال دارالسلطنه اصفهان و وقایع آن ۳۰۲
- ۳۰۳ ذکر مامور شدن نواب جهانپانی از جانب حضرت جهان ستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار
- سال فرخنده فال بیچی نیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دو بیست و دو ۱۲۰۲ هجری ۳۰۴
- در بیان حرکت موکب ظفرشمار بزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان ۳۰۹
- در بیان مامور شدن نواب جهانپانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مقفور و جلوس صیدمراد خان در فارس ۳۱۰
- ۳۱۵ ذکر سال فرخنده فال تحاقوی نیل فرخنده دلیل مطابق سنه ۱۲۰۳
- ذکر بیان مجادله سپاه نصره شمار آقامحمدخان و سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان ۳۲۱
- ۳۲۴ ذکر سال فرخنده فال ایت نیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴
- در بیان سال میمنت اشتمال تنگ و نیل مطابق سنه هزار و دو بیست و پنج ۱۲۰۵ هجری ۳۲۹
- در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقامحمدخان و توجه بجانب شیخ و بس خان و مراجعت آنها ثانیاً ۳۳۰
- در بیان تسخیر نمودن آقامحمدخان ولایات این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران ۳۳۲
- در بیان سوانح غم فزای محنت بیری و سایر وقایعی که در آن زمان حادث گردید ۳۳۵
- مراجعت نواب جهانپانی بخارج دارالملک شیراز و رفتن ببندر ریک ۳۴۴
- بیان محاربه نواب جهانپانی بالشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم برداز بتقدیر ملک کارساز ۳۴۶
- ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمد خان ۳۴۹

صحیفه

- ۳۵۳ بیان محاربه نواب جهانپانی بالشکر شیراز مرتبه دوم وشکست یافتن ایشان
- ۳۵۹ در بیان محاربه لشکر نصره شعار بامصطفی خان قاجار وظفر یافتن آنجناب بتوفیق مسبب الاسباب
- ۳۶۱ در بیان جنگ لشکر شیرآهنک جان محمدخان قاجاروررضاقلی خان قاجار وانهمام شدن سپاه مخالف
- ۳۶۷ ذکر ورود آقامحمدخان قاجار ببلوک ابرج وشیبخون زدن لشکر برخاشگر باردوی وی

ذیل آقامحمد رضا

- ۳۷۳ ذکر تمه احوال خیرمال لطفعلی خان زند سعادت مند تالیف مرحوم آقا محمدرضای شیرازی
- ۳۷۶ بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مال سیچقان ثیل مطابق سنة ۱۲۰۷
- ۳۷۷ بیان توجه موکب جهانپانی از طبرس بصوب فارس ووقایع آن سال محنت اساس بقدر خالق ناس
- ۳۸۰ بیان حرکت از روئیز ومعطوف ساختن عنان شبدیز عزیمت موکب جهانپانی کرة بعداخری بصوب طبرس
- ۳۸۱ بیان توجه موکب جهانپانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی وافغان بمشیت خالق انس و جن
- ۳۸۴ وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اود ثیل مطابق سنة ۱۲۰۸
- ۳۸۶ ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقامحمد خان واز دست دادن و واپس گرفتن حضرت جهانپانی قلعه را واز دست دادن آنها کرة بعداخری
- ۳۸۷ بیان حرکت موکب جهانپانی از کرمان بصوب بم
- ۳۸۸ ذکر مقدمات قتل و اسرو نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانپان صوب سیستان
- ۳۸۹ بیان عطب عنان حضرت جهانپان از کرمان بصوب بم وسیستان
- ۳۹۰ بیان وقایع جانکزای گرفتاری حضرت جهانپان وحادثه عمای آنحضرت
- ۳۹۱ بیان حادثه قتل آنحضرت باغوای حاجی مردود بدسرت
- خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که باوجود دیدن احسان ازین خاندان وعدم عرضه واسم و رسم و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق خیانت میموده وباندک زمانی سزای اعمال برایشان معین ومشهود گردیده
- ۳۹۲ فهرست نامهای کسان وخاندانها ونژادها
- ۳۹۶ فهرست نامهای جاها
- ۴۱۳ فهرست نامهای کتابها
- ۴۲۶ غلطنامه
- ۴۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

طراز کلام مورخان سخن پرور و زیور اقلام نگارندگان
 قصص و سیر حمد و ثنای مالک الملکیست که یاد شاهان نامدار و
 فرماندهان ذوی الاقدار رادیهیم والای اهت ازو بر سرست وگردن
 کشان روزگار و سرافرازان تاجدار را خلعت زیبای دولت ازو
 در بر . در هر عهدهی بجهت انتظام امور عالم سایه عاطفت بر سر یکی
 از سرداران انداخته وظل ظلیل بر مفارق آسایش گزینان هر کشور
 و مملکت و گوشه نشینان هر ولایت مههد ساخته ، که بندگان حضرتش
 از قایش آفتاب حوادث در امان و از تصادم تند باد فتن بر کران
 باشند . در هر عصری بنا بر آرامش طبقات امم یکی از سعادت مندان
 را بنظر مرحمت بدر آورده ، تارک جلالتش را زیب بخش دیهیم
 و کلاه و قامت عظمتش را رتبت افزای مسند و گاه کرده است که
 صورت پذیرفتگان دست صنعتش که جمهور عباد و سکان بلادند در
 پناه دولت و حمایت او از آسیب نواب و تعرض مصائب مصون
 و محفوظ گردند . نام نام آوران بزبان منہیان لطف او در روزگار
 سمرست و اسمای سروران بمحض مرحمت وشفقت او طراز کتب
 اخبار وسیر ، اگرچه ملک بی زوالش از اعانت وکیل مبراست و
 سلطنت لا بزوالش از کفایت کفیل معرا ، لیکن بجهت انتظام جهان و
 مصلحت احوال جهانپان مملکت آرایان کشور گیر و گیتی گشایان
 صاحب تدبیر را شیرازه بند اوراق روزگار نموده وانتظام امور علم و نظم
 مهام بینی آدم را بر رای گیتی آرای ایشان محول فرموده است . که
 بندگان حضرتش رادر تطرق اسباب جور و بیداد نگاهبان و پروردگان
 دست عنایتش را از تطاول اهل فتنه و فساد پاسبان بوده ، همگی صغیر
 و کبیر وقطبة برنا و پیر در مهد امن وامان غنوده بلوازم بندگی و
 عبادتش قیام و بمراسم شکر نعمتش اقدام نمایند . قد کابل عبار

ناقدان دکان سخنوری و جوهریان بازار معنی پروری از ذکر جلال و تذکار انعام و افضل او سرمایه بخش کنوز دفاتر و معینان زبان آوران عبارت بپرا و نطق سخن پروران معانی آرا در اظهار عظمتش و تکرار مرحمتش قاصرست و درود نا محدود که کاربندان دفتر نکته برداری از احصای آن عاجز آیند و نجات نا محدود که محفل آرایان بزم سخن سازی از حصر آن بقصور اعتراف نمایند سزاوار چاب خیر البشر و لایق برگزیده دادار داورست ، که جمهور انبیاء و رسل و جمیع هادیان خیر السبل که متون کتب تواربغ و شروح صحیح سیر بوصف فضایل و تعریف محاسن خصایل ایشان ناطق و فصول مناقبشان ورد زبان و زیور بیان سخنوران سابق و لاحقست ایچر خوانان دبستان و اطفال سبقت خوان اویند . غرض اصلی و مقصود کلی نقشبند صور مخلوقات و صانع کل مصنوعات از حیوان و معدن و نبات و تخمیر خمیر آدم و تکوین مکونات عالم بروز گوهر وجود و ظهور کوکب مسعود اوست و صلوات زاکیات و تسلیمات و اقیات بر اولاد او ، که اختران مسعود بروج خلافت و شموع بی دود محفل امامت و گلپای رنگین بساتین کرامت و تالی تمین بحار و لایقند بتخصیص جناب حیدر صفدر ، ولی حضرت داور ، این عم جناب خیر البشر ، کهننده در خیبر ، کشته عمر و عنتر ، باب شیر و مهر ، غالب کل غالب ، مظهر العجایب ، علی بن ابی طالب ، علیه و علیه صلوات الله الملك الوهاب باد .

اما بعد : بر ضماین ارباب بصایر و خواطر اصحاب مائمه مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان رسوم دولت سلاطین کامگار و ایراد قواعد سلطنت خواریز نامدار و ثبت محاسن صفات آن فرقه والا مقدار و نشر مکالم ذات آن طبقه کامگار بر صفحات لیل و نهار واجب و در هر زمانی از زمن یکی از کار بندگان عرایس سخن و نام آوران صاحب پیشه و فن و شیرازه بندگان اوراق داستانهای نو و کهن بامر یکی از برگزیدگان و اهب ذوالامن باین امر خطیر

برداخته و بدایع وقایع آن عهد را مدون ساخته ، نام نامی و لقب گرامی نام آوران را در ساحت روزگار بالسنه و افواه انداخته اند . درین اوان سعادت نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر ، سکندر فریدون فر ، خدیو قضا مطیع ، قدرچاکر ، دارای چم شکوه ، فریدون سیر ، قهرمان دشمن سوز ، دوست پرور ، جهانگیر کسری نظیر ، کی همسر دلیر ، خورشید تیغ ، هرام خنجر ، سپهد شهاب ، رمح هاله سیر ، سپهدار ستاره چشم ، انجم لشکر ، طراز نده رخسار عرایس فتح و ظفر ، معمار معموره ملک و کشور ، لایق تاج و سرفراز افسر ، برگزیده حضرت داور ، الدوید ستایید الملك الاکبر ، ابوالمظفر محمد جعفر خان زفد ، دوحه سرا بستان این سلسله ارجمند و نوگل گلزار این فرقه سر بلندست ، این حقیر خاکسار و ذره بی مقدار ، محمد صادق اتموسوی متخلص بنامی که دلال متاع قلت بضاعت و تاجر کالای عدم استطاعت و از خدمت گزاران قدیم این دولت جاوید مدتست ، از جانب سعادت جوانب این شهر بار کشور گیر و بفرمان واجب الاذعان این ملک آرای بی نظیر مأمور گردید که ثنالی وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی مقدار را بتفصیل در سلك تحریر ورشته تنظیم کشیده ، جمیع کلیات و جزئیات را مدون سازد و بواقعات ایام دولت این سرور آفتاب رایت ، بعد از ایراد احوالات گذشته ، بپردازد . لهذا حسب فرمان واجب الاذعان اجرای آن خدمت را انگشت قبول بر دیده نهاده و قدم بر شاهراه اطاعت گشاده ، چگونگی و کیفیت امور بدایع را بر صفحه بیان نگاشته و این صحیفه شریفه را در کتابخانه روزگار بودیمت گذاشته ، انشاء الله تعالی زمان دولت این شهریار گیتی مدار تا زمان ابد پایدار و قصر بی قصور شوکتش تا قیام قیامت استوار باد .

نسب طایفه زند

بر ضمایر مشترین جواهر معانی و بیاعان متاع نکته دانی مخفی
 و مستور نماند که سلسله زند و آن فرقه سعادت مند از اعظم ایلات عراق
 و در شیمه کریمه شجاعت مشهور عراق و حجاز و در شیوه حمیده
 بسالت (۱) پیوسه از افران ممتاز و فی مابین جمع فرق مباهی و
 سر افراز و در لوازم مروت و مردی و مردانگی و مراسم دلیری
 و فرزانی بی شریک و انباز بوده ، در اواخر دولت سلاطین جنت
 مکیب صفویه و اختتام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که ابواب
 فتنه و فساد بر روی اهل عراق باز و تند باد شورش و غوغا از مه
 احکام قضا در اهتزاز و جماعت افغانه قلجه و قندهار رایت افراز
 عرصه اقتدار و از سلطان نافذ فرمان ایران قطع اختیار نموده ،
 بر دارالسلطه اصفهان که محل توقف ایشان بوده است تسلط و اختیار
 باز و بازوی شوکت و اقتدار بر تخریب بنیان ملک و مال سکان عراق
 گشوده بودند و جماعت رومیه نیز فرصت کرده ، روی بتسخیر بلاد
 عراق آورده ، تا اعمال قلمرو علیشکرو توابع ولواحق آن بوم و برلنگد
 کوب سم ستوران آن طایفه بر شورش و محل غوغای آن فرقه
 بیدادگر گردیده ، رایت اقتدار نیز در آن سر زمین بدروه چرخ
 برین رسانیده ، همگی ایلات و اوبماقات و اکثری از ممالک ایران
 گردن بزیر بار افغانه کشیده متاع فاسد و کلای کاسد حکمرانی آنها را
 بنقد جان خریده و در معرض فرمان برداری آرمیده بودند ، طایفه
 جلیله زند و آن فرقه علیه فیروز مند که همواره شیر فلکشان اسیر
 خم کمدست ، با آنکه در پری من اعمال ملایر و نواحی قلمرو نشیمن
 و در میان دوست و دشمن مسکن و از طرفی اتصال بجماعت رومیه
 و از جانبی قرب جوار بفرقه افغانه داشتند ، آن هر دو فرقه را
 نا بود انگاشته و آن دو طایفه را معدوم ینداشته ، بزور بازوی مرد
 آهن و قوت نیروی دشمن شکن راه مرور بر روی مترددین آنها
 بسته و بیوند تسلط ایشان را از موطن خود گسته ، در مامن عاقبت

نشسته بودند. جماعت افغانه و گروه رومیه بکرات در مقام انطهای آتش اقتدار
 و اطفای نوایر گیر و دار این طایفه جلیله بر آمده ، بهیچ وجه
 علاج نمودند و مدت هفت سال دولت افغان قرین امتداد و قصر
 تسلط رومی قوی بنیاد بود و مشام آرزوی آن طایفه از جانب این
 سلسله جلیله بغیر از بوی خون رابحه ای نمی شنود .
 چون دولت افغانه بانجام رسیده و شوکت آن ملاعنه باختتام
 انجامیده و زمان دولت سلطان نادر شاه گردیده ، گوش هوش نادر شاه
 آواره خصم انگنی و طنطنه دشمن شکنی طایفه جلیله زند را بکرات
 و مرات شنیده ، از تیغ تیز و شمشیر خون ریز آن نهنگان لجه
 ستیز مخوف و حرکت دادن ایشان را از موطن مالوف در خاطرش
 تصمصم پذیرفته ، بنا بر احتیاط نخستین باباخان چابشو را فرستاده ،
 امر نمود که بتدبیری بر ایشان دست یافته و رجال آنها را آنچه مقدور
 شود قتل عام و تتمه را بالاخره بصوب خراسان حرکت دهند. باباخان
 مزبور بحیله و کتم (۱) و اجرای قسم آنها را خاطر جمع نموده و
 بدام تزویر کشیده ، متوجه اضای حکم شاهی گردیده و جمعی کثیر
 از آن یلان شیر گیر را بی خبر بقتل رسانید . بعد از آن حکم
 شاهی ب حرکت دادن ایشان صدور یافته ، بقیه رجال و نسوان و اطفال
 آن فرقه هزیر خصال را روانه خراسان و در محلی موسوم بدره
 جز که محل ترک تاز جماعت ترکمانست ساکن نمودند ، الغرض بعله
 شهرت رشادت جمعی از نازه نهالان بستان مردانگی در آن قضیه برخاک
 هلاک خفتند و بسیاری از نو باوگان گلستان فرزانی در آن واقعه
 روی بنهان خانه خاک نهفتند و تتمه آواره دیار غربت و ره نورد
 یما بان کربت گشتند .

در بیان نسب و حسب خدیوگردون قیب و ذکر شردمه‌ای
از حالات آن خسرو نامدار

بر شناسندگان جواهر کلام و خربداران کالای بره‌های این دفتر
فرخنده انجام مخفی نماند که ایناق خان و بوداق خان دو برادر بودند
که در میان طایفه زند بر سایر آن قوم فیروزمند شرف سروری و
مرتبه برتری داشتند. ایناق خان برادر مهتر را دو پسر بود: جناب
محمد کریم خان فرزند ارجمند و محمد صادق خان پسر کهنتر، که
دو اختر بودند از برج سعادت و دو گوهر از درج شرافت، آثار
عظمت و جلال از ناصیه حالشان ظاهر و انوار دولت و اقبال از روی
منیرشان باهر، در مبادی حال آثار انوار آفتاب عدالت و ضعیف
پروری از افق ضمیرشان طالع و در آغاز دولت بر تو مرحمت و
عدالت گسزنی از چراغ عالم افروز خاطر خطیرشان لایع و آتش شمشیر
جهانگیرشان دشمن سوز و شمع پر نور رحمت دوست پذیرشان گیتی امروزه
اگرچه ابنای سلسله زند همگی صاحب شمشیر و افراد آن فرقه سعادت
پیوند جمله بر دل و دلیر بودند، لیکن از صدمه تیغ بی دریغ
جناب محمد کریم خان قرین اندیشه و بیم و همواره بر کمنند
عدو بندشان سر تسلیم داشتند. چون در سال هزار و صد و شصت
هجری، بنحوی که در تاریخ نادری مفصلست، نیر دولت نادر شاه
پسر حد افول و فروپ رسید و چراغ شوکتش از تند باد قضا و
قدر منطقی گردید، در الکای خراسان علیشاه اسباب سلطنت فروچیده،
ابنای سلسله جلیله زند در ظل رایت آن دو برادر سعادت‌مند اجتماع
کرده، روی نیاز بخدمت آن سرور سر افراز آورده، استعداء
نمودند که ایشان را در ظل حمایت و سایه عاطفت جای داده، عنان
توجه بجناب الکای عراق گشاده، در موطن پیشین و اماکن دیرین
در پناه نخل برومند و ظل دوحه سربلند آن دو برادر ارجمند سایه
نشین و یک چند بفراغ بال و رفاه حل آسایش گزین باشند. آن
دو برادر کامگر نامدار مقید بدولت علیشاه و مشوش از آن همه

لشکر و سپاه نگشته، افراد آن طایفه خلیله را جمع آورده، از اعمال
آیورد و دره جز حرکت و روی عزیمت بجناب الکای عراق هشته،
بر ادهم سعادت و اشوب کرامت برنشسته، علیشاه فوجی کثیر از لشکر
شیر غرور پیل زور متعاقب آن فرقه منصور مأور و لشکر مزبور
از صدمه ستان و شمشیر و ضرب دست خنجر و تیر آن مؤثران
دلیر و رزم آوران شیرگیر چون روباه از چنگ شیر با تن‌های خسته
و سرهای شکسته مراجعت نمودند. طایفه جلیله زند و آن یکه تازان
رستم کمان بهمن کماند در دوکب نصره پیوند آن دو برادر سعادت‌مند
محفوظ از شوایب آسیب و گزند، مراجعت بمواطن و عرصه پیرای
اماکن و ساحت آرای مساکن گشتند. چون جناب محمد کریم خان
برادر مهتر بود محمد صادق خان را بر ایشان مقدم داشته، همگی
اعظام سلسله مزبور و افاحم طایفه مذکور و سر داران و سرخیلان
آن فرقه منصور و سایر نزدیک و دور گردن بر طوق فرمانش گذاردند.
چون بری من اعمال ملایم محل توقف و توطن آن طبقه با اعزاز
شده، آواز شهامت محمد کریم خان در اطراف و اکناف منتشر گردید
وصیت بسالت آن حضرت بگوش دور و نزدیک رسید. بعضی از
ایلات و اوبماقت حوالی و حواشی بخدمت آن حضرت شتافتند و
بستاری از مردم آن نواحی سعادت ملازمش را دریافتند. از آنجا
که ابراهیم شاه با برادر خود علیشاه آغاز طغیان و عصیان و در الکای
عراق بنهاد فتنه نهاد و ابواب موافقت بر روی وی بسته و درهای
مخالفت گشاده و وطنطنه شوکت وصیت جلالت آن حضرت مسموع ابراهیم
شاه گردید بخاطرش رسید که خاطر خطیر آن جناب را بطریقی
بدست آورده، ایشان را بکاری مشغول و از فکر لشکر و خیال ملک
و کشور باز دارد و صمیم‌نیر آن جناب را باندیشهای دیگر باز نگذارد.
شرحی بان حضرت قلمی نمود که: بعضی ایلات عراق و برخی
از اهل جرر و نفاق دست ترک‌تازی گشاده، بای طریق عدوان و
طغیان نهاده و بانواع تطاول و نظرق (۱) اقدام دارند، تنبیه و تادیب

آنها و ترفیه حال رعایا و برابا و امنیت طرق آن ولا محول بر برای آن جنابست و در طی شرح مزبور خلعتی گرانمایه و اقسام جواهر و پیرایه ارسال داشت و بنحو مسطور امور مزبور را مفوض داشت .

در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدار

مفصل احوال هدم قصور دولت نادر شاه افشار و کیفیت وقایع آن روزگار در اواخر تاریخ نادری و دره نادره مسطور و مذکور و این ذره محقور بضبط وقایع اوان دولت سلسله علیه زندمامور و ابراد وقایع ما قبل از سیاق این دفتر دور و خلاف فرموده این خدیو منصور و بهمه جهة متابعت فرمان واجب الاذعان مطوب و منظورست ؛ لیکن بجهة انتظام سررشته کلام و ارتباط لثالی این درج با نظام مختصری از تطول وقیع آن ایام را زیانزد کلاک شیرین کلام و موجزی از مفصل آن آغاز و انجام را بی سیر خامة خوش خرام و باظهار آن بدین نمط قیام و اقدام می نماید که : در سال هزار و صد و شصت هجری که شداید ظلم و عدوان نادری بجمیع دور و نزدیک و ترک و تاجیک و اقطار ممالک رسید سرخیلان همیشه کشیک در نم شوی تاریک اورا بقتل آورده ، بنیان دولتش را منهدم کردند . علیقلی خان برادر زاده آن که در آن اوان بسرداری زابستان قیام داشت با عم خود آغاز مخالفت گذاشته ، رایت طغیان افراشته ، با لشکرهای زابل و سیستان و هرات و اوبماقات هزارهجات عازم بیکار و مستعد کارزار عم گردیده ، تا بمنازل جام و لنگر رسیده بود که از واقعه عم و کیف و کم آگاه شد . با قدم سرعت در گاه و بیگاه مرحله نورد راه و آن راه دراز را بر خود کوتاه ساخته ، خویشتن را بمشهد مقدس اعلی انداخت و در ارض اقدس بساط دولت و اسباب سلطنت مههد گردانیده ، خود را بشاهی منصوب و درم و دینار بنام او مضروب و باعث نوایر فتنه و آشوب و بالسنه بد و خوب بعلی شاه منصوب و بسبب فضل بذل اطباع اتباع را مرغوب گشت . نصرالله میرزا و سایر اولاد

نادر شاه که در قلعه کلات و آن کوه گردون درجات که شرفاتش با محرب فلک اعلی برابری و اوچش از اوج چرخ معلی برتری داشت حصار عاقبت ساختند . اگر چه تسخیر قلعه کلات از مقوله محلات و سمود بان کوه گردون درجات از بابت خوارق عادات می نمود ، لکن چون حکم ازلی بتخریب قصر دولت نادری جاری وطی بساط شوکت آن تقدیر لم یزلی از حضرت باری بود ، عایشاه سهراب خان غلام خود را با هوجی از لشکر بان موکب خویش و سیاهی از حد اندازه بیش با خاطری بر تشویش بعزم تسخیر قلعه کلات روانه نمود . کرا بخاطر می رسید و کدام ذی عقل را باور می گردید که تسخیر قلعه کلات با وجود کثرت خزاین و غلات و عدت دفا بن و خروارهای جواهر و خرمنهای ذخایر و سایر متصرفات نصرالله میرزا ممکن و ظهور سلطنت علیشاه با دست خالی و طبع لا ابالی میسر و مقدور تواند بود ؟ از آنجا که مخفیات عالم مستور از دیده بشر و احکام قضا را سر و کار دیگرست و ادراک رازهای درون این نه برده نه حد هر ناقص عقل و کوتاه نظر ست سهراب خان مزبور بمجرد ورود بخارج کوه بر قلعه آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری را برسم جاسوسی امر بصعود کوه نموده ، از اتفاقات مستحفظ برجی از بروج حوالی دروازه سرچم نردبانی بخارج برج نهاده ، از چشمه آبی که در کمر کوه و برج مزبور قریب بود برداشتن آب رجوع ینمودند و برداشتن سلم را فراموش نموده بخواب غفلت غبده بودند . کوه نوردان بختیاری ، که شوامخ جبل در پیش اقدامشان بازمین هموار برابر و قلل تلل در زیر گامشان از سطح زمین هموار ترست ، بقا آن کوه آسمان بیوند و بنشیب این برج بلند رسیده ، نردبان مزبور را دیدند و بی مانعی پای بر پله سلم مقصود نهاده ، خود را بر فراز برج کشیدند . در حال سهراب خان را از کیفیت اتفاق و تصرف آن برج فلک رواق مخبر ساخته و رایتی بر فراز برج افراخه ، خان مزبور بقدم تمجیل بر اوج کوه تاخته ، صدای ولوله درین کاخ و آواره غلغله درین گنبد فراخ انداختند . نصرالله میرزا جمعیتی بی

موقع بر فراز کوه دیده ، علامت رابت سفیدی در شرفات آن حصن
 فلک شکوه مشاهده او گردید ، بردخول لشکر بیگانه متیقن و راحتراق
 کوکب طلوع نادری متفطن شده و لاعلاج غلامان و منسوبان خود را
 جمع آورده ، روی بجانب مدافسه کردند . در عرض راه یکی از
 غلامان میرزا را هدف تیر بلا ساخته ، تفنگی بجانب او انداخت .
 نصرالله میرزا را یقین شد که تیر قدر را هدف و تیغ قضارا سپر و
 بجز تسلیم او چاره دیگر نیست . امامقلی میرزا و برادر او شاهرخ
 میرزای برادر زاده خود را با خود برداشته ، روی برافراز گذاشت
 و در عرض راه مرو شاه جهان محمد نام افشار غلام قوشچی میرزا
 که از اعمال چینه و مپنه عازم خدمت میرزا بود مستقبل بر خورده و
 حقوق نمک را فراموش کرده ، ولی نعمت خود را دستگیر و امامقلی
 مرزا و شاهرخ میرزا را نیز اسیر و گردن هر سه را طراز سلسله
 يك زنجیر و بحضور عیشاه رسانید . نصرالله میرزا و امامقلی میرزا
 بحکم عیشاه نخستین بیشتر ستم کور و بالاخره [۱] سم در نهانخانه
 عدم مستور گشته و بر شاهرخ میرزا پنهان و آشکارا از بیگانه و
 آشنا اقا کرده ، از خون او در گشته ، جمع کنوز از معلوم و مرموز
 و مجموع خزاین از ظاهر و کامن و در جهای جواهر و صنایع
 ذخایر و اسباب زرین و اثواب نگارین و اوانی سیمین و فروش
 رنگین و ظروف سنگین و اقسام تاج و نگین و منسوجات فرنگ و
 مصنوعات چین و پیرایهای مشحون بیواقت نمین ، زیاده از حد و حصر
 و تخمین ، از کلات بسرکار عیشاه نقل شد . مدت سلطنت او یازده ماه
 امتداد یافته ، بالاخره ابراهیم میرزای برادر او که بتمشیت امور عراق
 مامور بود بر برادر عاصی گردید . عیشاه مزم تادیب او از خراسان
 لوای عز و شان نموده و در سلطانیة خمسہ تلافی فر یقین شده ،
 شکست بر لشکر عیشاه رسید و بدست ابراهیم شاه اسیر و مردم
 دیده اش از هم آغوشی شاهد بینائی محروم گردید . ابراهیم شاه
 بتخت سلطنت جلوس و صاحب نای و کوس و آوازۀ شوکتش گوشزد
 سکان روم و روس و طنطنۀ جلالتش شورش افکن این گنبد آبنوس

شد . امرای خراسان و سر خیلان او بیماقات آن کشور وسیع البیان
 نیز شاهرخ شاه را از گوشۀ اختفا که بحکم عیشاه مخفی بود بر آورده ،
 تاج خسروی را زین افزای تارکش کردند و از خراسان نهضت
 نموده ، روی ببنکار ابراهیم شاه آوردند و در جائی که نواحی
 استرآباد و ساحل رود گرگان [است] مضرب خیام شاهرخی و بلده
 سمنان مقر کوکبه ابراهیم شاه شد . عساکر ابراهیم شاه فوج فوج از
 اردوی او فرار و بر همزن هنگامۀ اقتدار او گشته ، تا بعدی رسید
 که جمیع توپخانه و زنبورکخانه و کارخانجات و اساسۀ دولت و
 اسباب شوکت او دسته دسته بعسکر شاهرخی پیوسته ، مشارالیه بادل
 خسته و عنان گسسته و سرشکسته فرار و در محلی موسوم بقله بر ،
 من توابع خمسۀ عراق ، ماه دولتش قرین محاق و بدست پناه خان
 قلعه بری دستگیر و بقید گرفتار و امیر و حسب الامر شاهرخی او
 وعیشاه برادرش بخون شاهزادگان دودمان رفیع بنیان نادری مرحله
 نورد فیاضی هلاک و زاویه نشین عزلت خانۀ خاک و موکب شاهرخی
 بجانب خراسان مراجعت نمود . بعد از چندی او نیز بصوابد امرای
 خراسان از شغل خطیر سلطنت معزول و دیده جهان بینش بکحل
 عمی مکحول و گوشه گیر زوایای خمول و میرزا سید محمد صدر
 پسر میرزا داود که دختر زاده شاه سلیمان صفوی بود بسعی و صلاح
 امرای خراسان باهر والای شاهی مشغول و پس از چهل روز از
 متابعت او نیز نکول و در بارۀ آن جناب همان عمل کرد معمول
 و مکفوف البصر ، اختر دولتش قرین افول ، دگر باره سلطنت شاهرخ
 شاه را با ظلمت بصر قبول نمودند ، جمیع ائمانۀ دولت و اسباب سلطنت
 که کلک با فصاحت بایراد کم و کیف آنها جسداریت کرد در هنگام این
 معاملات بیغمای امرای بی حیای بی پروای خراسان رسید و تاراج
 ایشان گردید ؛ اظهار احوال اینها بجهت نظم مدعا همین قدر کافی و
 سلسله سخن را واقیست .

در بیان شطری از فتوحات حضرة باری و استمداد
علی مردان خان بختیاری و نصرة یافتنش

نوروز فیروز بهار عالم افروز بمبارکی و فرخندگی در رسید،
سپهدار نسیم بهار و لشکر آرای فروردین و آزار عازم تسخیر
دارالسلطنه چمن و مصمم تصرف دارالملک گلشن گردید . سپاه قوای
نایبه شوق عرصه پیرای باغ ، با لشکر نسیم بهار همدستان و سرخیل
عشیره نقوس نباتی بامید ساحت آرای راغ و با افواج هوا هم عنان
گشت و غافل هزاران و ولولت طایران سرود خوان در شهر بندگستان
از ایوان کیوان در گذشت . جور پیشگان برف و باران که بحکم
سلطان بهمن حکمران دارالسلطنه چمن بودند از صولت باد نوروز
و صدمت بهار گیتی فروز شکست یافته بنا برین بقلمه عدم شتافتند .
سلطان گل سعی سپهداران مربع نشین مسند گلزار وزیب افزای سریر
شاخسار گردیده ، خطیب عندلیب بخطبه سلطنت سنبل و سخنوری
بابل بفاتحه دولت گل بر فراز منار گلبن آواز بر کشید ،

بار دگر موسم نوروز شد	باد بهاری چمن افروز شد
شاهد گل برده زرخ بر گرفت	صحن چمن تازگی از سر گرفت
غلبه سا گشت نسیم بهار	نغمه سرا شد بگلستان هزار
ابر بهاری گهر تر فشاند	بر سر گل خرمن گوهر فشاند
مقدم فرخنده گل در رسید	رایت نصرة بملک بر کشید

خامه عبارت طراز چگونگی و ذایع آن ایام فرخنده فرجام را
بدین گونه صفحه پرداز می گردد که : حکومت دارالسلطنه اصفهان در آن
اوان حسب فرمان شاهرخی بابوالفتح خان بختیاری تعلق داشت و
علی مردان خان که نیز یکی از سرخیلان آن طایفه بود ازین معنی
صور حدید بر صفحه خاطر می نگاشت و در کمین وقت بود و همیشه
انتظار فرصت می نمود تا امور سلطنت بنحو قصه پرداز می قلم شیرین
زبان متشوش و بریشان گردید ، علی مردان خان را هنگام فرصت
در رسید . لشکری از طوایف بختیاری و قفقجیان جابلقی و خونساری
جمع آورده ، روی عزم و رزم بجانب اصفهان و قطع بر استیلای

ابوالفتح خان آورد . خان مزبور نیز لشکری در ظل رایت و علم
آورده ، بمداغه علی مردان خان مرحله نورد کوه و بیابان شده ،
بعد از تلاقی فریقین و تفاوت فتنین و حملات جلادت دلاوران جانبین
لشکر ابوالفتح خان قرین فتح در پناه علی مردان خان خط سطح
شدند . علی مردان خان از واقعه شکست ارکان کاخ جمعیت مضطر
و بجهت چاره بهر طرف پویه و رو علاج خود را در آن منحصر دانست
که دست توسل بذیل مرحمت خدیو عاجز نواز و سر پنجه تشبث
بدامان رفت قهرمان دوست پرور دشمن گداز زده و روی نیازسوی
آستان چرخ انباز داور گردن فراز آورد ؛ در غایت عجز و انکسار
و نهایت افتادگی و اضطراب و استعانت استدعای اعانت نمود . چون
شیمه کریمه عاجز بروری از محاسن صفات و شیوه حمیده درماندگان
را باوری از مجامد ذات آن حضرت بود استدعای او را بسمع قبول
شنوده و مسئولش را بگوش مرحمت اصفاء فرموده ، اعانتش را بقدم
عنایت اقبال و متظللان ظلال رایات نصرة اشتمال و دنباله داران مرکب
ظفر اتصال را امر با اجتماع نمودند . یکه تازان سلسله جلیله زند و
جانبازان طایفه عالیه فیروزمند امضای فرمان مطاع را بر اجرای حکم
الاباعش بر خود لازم و رکاب نصرة انتساب آن جناب را از جان
ملازم و اعانت علی مردان خان را عازم و سلسله جنبان جمیع اوالی
اعظم شدند . خان مذکور را التفات آن حضرت موجب مزید آبرو و
برده دریده ناموشش را بسوزن التفات و رشته عنایات آن حضرت
رفو و توجه خدیو آفاق باعث استظهار او گردید و موکب نصرة
کوکب بیئات مجموعی روی بدارالسلطنه اصفهان نهادند . چون سنیم
خان افشار قتلو از جانب شاهرخشاہ بسرداری عراق مامور و در آن
اوان وارد اصفهان و حسینعلی خان معیرالممالک نیز بعد از تخریب
ارکان کاخ دولت ابراهیم شاه و آن خطه بهشت نشان و جمعی از
سرکردگان معروف و امرای بشیوه شجاعت موصوف نیز در آن حین
در سر زمین جنت قرین دارالسلطنه صدر نشین و لشکری گران از
هر کس و هر جا بحسب اتفق در آنجا مجتمع و هر کدام از امرای

مزبور فی الواقع قوانین نیرو را مخترع بودند ، همگی باعانت واستظهار ابوالفتح خان بر خاسته ، بانواع تحمل و اقسام خواسته و لشکرهای آراسته پای بمیدان جنگ و عنان بعرضه نام و تنگ گشوده ، صحرای محلی مشهور بقایم مجمع البحرین آن دو دیار خونریز و آن ساحت دلاویز موضع تعیین میدان ستیز و مکان سر انشانی تیغ بران و خنجر تیز شد ، نای تندر نهره در خروش و آواز خم هفت جوش برده در گوش ، فغان گیر و دار شیران یلنگینه پوش آفت عقل و هوش و زهر شمشیر در کام یلان دلیر شیرین تر از نوش گشت و موج خون از فوق چرخ آبگون و طوفان دم از اوج این طق هفت خم درگذشت ، پرچم رایات عالی جناب پرده بر روی آفتاب و سرادقت زرین قباب [نقاب] بر رخسار تراب بست و ضرب عمودهای گردان از صدمت گرزهای بردلان ترك فلک و تارك هندوی چرخ را بر شکست ،

اندر آن ساعت که از توپ جهان آشوب جنگ
 و ندر آن دم کر تفنگ دهر سوز کار زار
 زد تنق اندر هوای معرکه نیلی دختان
 شقه بست اندر زمین دشت کین مشکین بخار
 گشت از آن پرده نیلی هوا هم رنگ قیر
 گشت از این شقه مشکین زمین همگون قاز
 زان فرو بارید بر میدان کیز سوزنده برق
 زین فرو یاشید بر دشت و غا سوزان شرار
 ریخت آن سوزنده برق احگر بخاشاک توان
 ریخت این سوزان شرار آتش بکالای قرار
 هر دم آمد در فغان و هر زمان شد در خروش
 کوس جنگ از پشت بیلان همچو رعد از کوهسار
 داور لشکر شکن دشمن کش جمشید وش
 بر سمند برق مانند صبا سرعت سوار
 تیغ زن چون مهر خاور هم ز پیش وهم زبس
 حمله ور چین شیرنر هم بر زمین هم بریسار

دلاوران شهاب سنان زند و هزیران مجره کمان فیروزمند از رکاب ظفر پیوند فرمان عدو گیر خصم بند چون نهنگان دریاکش در آن لجه سرکش و دریای آتش غوطه ور و از آتش شمشیر و شعله برق آئیر خرمن سوز خشک و تر ، مانند شیران و هزیران بر آن نهال و شان ارانب سیر بصدمات کوه فرسا حمله ور و آن گروه بی پا و سر از صدمات گرز خارا شکن و سنان گذر متکام بکلمه « این المفرد؟ » و در وادی هزیمت بی سپر گشته ، گروهی انبوه در خاک هلاک بعزت خانه مفک مسکن و مقر نمودند . مختصر سخن : از دستبرد دلبران زند و پایداری آن شیران عدو بند شکستی عظیم بر قوایم لشکر ابوالفتح خان رسید ، نام او بر عکس نتیجه بخشید و بیای اضطراب و اضطراب عنان گشای بیدای فرار و راه نورد فیاضی ادبار و در نازین قلعه اصفهان مشهور بقلعه تبره متحصن شد . مواکب نصره کواکب باتفاق علی مردان خان وارد دارالسلطنه مزبور و از صدمات خمپاره و آتش ریزی توپ دوزخ شراره بیک دوروز نازین قلعه مذکور مفوح و ابوالفتح خان از قلعه بیرون آمده از جمله متابعان شده .

در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابوالفتح خان
 و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر
 اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار

خسرو مشکین تاج سیمین تخت ، یعنی قلم فیروز تخت ، بدین نسق مربع نشین اورنگ ورق و بطریق صدق و حق بمفتاح فصاحت فاتح ابواب داستانهای مغلق می گردد که : بعد از تسخیر و تصرف اصفهان داور شاه نشان با علی مردان خان در بزم کنکاش و محفل سور نشسته ، قرار دادند که یکی از دختر زادگان سلطان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانیده و خدمت او را بجهت صلاح عباد بر خود لازم گردانند . سه امیر کبیر برسم اخوت طریق سلوک مسلوک داشته ، علی مردان خان در مواکب شاهی متوجه تمشیت امور رعیت و سپاهی و بوکالت و نیابت شاه انجام مهام نماید

و امور سرداری و کشور گیری و ملك گشائی منسوب بحضرت
 ظل اللهی بوده ، در تقدیم امور مذکور بازوی مردانگی گشاده
 و ابوالفتح خان بحراست دارالسلطنه اسفهان و تمشیت ابورات آن ،
 که در حقیقت تختگاه سلطنت و مقر دولست ، اقدام ورزد . پس
 هر سه ، بفرمان امیر صاحب فر ، پیمان را بایمان موکد و مشید
 ساخته ، قسم خوردند که با هم بطریق صداقت و خلوص نیت سلوک
 کرده ، عهد قدیم را مبنی بر لازمه صدق و صفا و مشحون برمراتب
 دوستی و ولا بیابان آورده ، چنانچه احدی از یاران ثننه خلاف
 پیمان و نقض ایمان نمایند دیگران نیز در قصدخلاف مطمون نباشند .
 پس بعد از تشدید عهد و ایمان قرار تعیین سلطان را امضا داشته ،
 و قرعه این امر خطیر را بنام میرزا ابوتراب ولد میرزا مرتضی ، که
 دختر زاده شاه سلطان حسین بود ، نگاهشند . در ساعتی مسعود
 و طالعی محمود او را بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده ،
 شاه اسمعیل نام نهادند . رؤس مقایر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه
 پادشاه مزبور زیب و زینت گرفت و اسباب دولت و اساسه جلالت او
 از غلام و قورچی و عمله و بساول و حد صاع و سول و اوانی
 سیمین و زرین و سایر اسباب جاه و تمکین ، مهیا کرده ، بمعرض
 آوردند . بعد از جلوس پادشاه مزبور و انجام و اتمام اوازم سور
 و سرور و تقسیم خلایع فاخر بارباب معالی و مقایر ، خلعتی گرانمایه
 مشحون بانواع حلی و پیرایه ، بارقم سرداری ، حسب الاشاره علی-
 مردان خان ، از دیوان شاهی بحضرت ظل اللهی ارسال و آن داور
 بی شریک و همال که انوار تائید ایزد متعال از ناصیه حال و جبهه
 شوکت و جلالتش آشکار و هویدا و ظاهره و پیدا بود با جانبازان
 رکاب سعادت انتساب از اسفهان حرکت و بجانب قلمرو علیشکر
 نهضت آرا و محمد علی خان نکلو از جانب دولت شاه رخی در قلمرو
 توقف و خود را سردار می دانست و شش هفت هزار لشکرو سپاه
 و زنبورک و نقاره خانه همراه و رایت جلالت بر فراز مهر و ماه داشت ،
 موکب حضرت ظل اللهی اردوی او را بقدم خصوصت استقبال و اعلائی

لوی استبداد و استقلال نمود . دلیران فیروزمند و بهادران طایفه
 زند بفرمان خدیو خصم گیر عدوبند اعلام فتح و نصرة افرخته و
 تیغهای شوکت و شجاعت آخته و چون شیران نر و پلنگان حمله
 آور بر آن قوم روباه سیر تاخته ، سلك ازدحام ایشان را متفرق
 ساختند ؛ از زنبورک و نقاره خانه و یراق و اسپان مکل زین زرین
 رکاب از هر گونه و هر باب بتصرف عساکر نصرة مائر در آمد .
 چون حسینعلی خان کرد از نادانی موکب فیض مبنی را خدمت
 گزاری نکرده ، پای براه غرور و نخوت در آورده بود ، رایات
 فتح آیات متوجه ولایت کردستان و بنیان عز و شان او نیز
 لگد کوب سم ستور گشت . مشارالیه و اتباعش طوعاً و کرهاً در
 سلك متابعان دولت والا قرار گرفتند .

**در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان
 و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان**

چون علی مردان خان در امور نیابت سلطنت شاه شروع نموده ،
 بفکر تدبیر صالح خان نیات که در فارس استقلال داشت افتاده ،
 ارقام شاهی حسب الصلاح علی مردان خان در خصوص هدایت او
 بطریق فرمان برداری صادر گردیده ، صالح خان مزبور که گوش
 غرورش ازین غفلت انباشته بود مضامین ارقام را بگوش رضانشنود .
 در جواب فرمان زبان باظهار کلمه عصیان گشود . علی مردان خان را
 نقض پیمان و خلاف ایمان دامن گیر گشته ، ابوالفتح خان را مقتول
 و حاجی بابا خان عم خود را متصدی امور حکومت و ایالت شاهی ،
 محبرک انواع لشکر و سپاه گردید . خیام دولت را از شهر بیرون
 و دستگاه جلالت را بسوی هامون کشید . صالح خان نیز از کیفیت
 واقعه آگاهی و با لشکری از حیز احصاء بیرون مرحله نورد کوه
 وهامون گشته ، پای بوادی مدافعه نهاده ، بعد از تلافی فرق از جانبین
 و اعلائی رایت و منجق ، از آغاز فلق بانجام شفق مبارزان دو طرف
 دراضطراب بقلق بودند . بعد از گیر و دار بسیار آثار انکسار در

نصیبه لشکر صالح خان عیان گردید . شکستی فاحش بر قوام تاب و توانشان رسید . صالح خان بعد از هزیمت از میدان ترکتاز راه نورد شیراز و بمصالحات و مقاومت رضا شد . شهر شیراز و سایر امصار فارس در حوزهٔ تسخیر و تصرف علی مردان خان در آمده ، از دستبرد و تاراج و اجحف در تعیین خراج و اعتساف رسوم طمعا و باج اضرارکلی بمستغنی و محتاج رسانید . چون مراتب تلف نمودن علی مردان خان ابوالفتح خان را بعرض خدیو کسری نشان رسید از نقض عهد علی مردان خان غضب قیامت لهب آتش افروز شعلهٔ غیرت جهان سوز گردید . یقین فرمودند که علی مردان خان مزبور در پیمان شکستی دلبر و کام جانش از خلاف عهد چاشنی گیر و اعتماد را سزاوار نیست . تخریب بنیان عز و جاه او را عازم گشته ، خاطر خطبر که در اجرای احکام جهان مطاع نایب قضا بود بجمعیت لشکر نصرة قرین و اجتماع بلنک خشمان شیرکمین روان گردیده ، نقبای لشکر و رؤسای عسکر از دلبران پرخاش جوی سپاهی فزون از انجم و اختر در ظل رایت ظفر پرورد اجتماع نموده ، عزیمت اصفهان و خون خواهی ابوالفتح خان را تصمیم و پیشنهاد رای مستقیم فرمودند . چون سلیم خان قتلوی افشار ، بنحوی که قبل مسطور و در همین صحیفه مذکور شد ، در صحرای کهنیز از صدمت تیغ خونریز شیران پیشهٔ ستیز راه نورد گریز ، در قلعه ای که در میان ساوجبلاغ ری داشت توقف و هفت هشت هزار لشکر جمع آوری نموده بود ، از کیفیت ارادهٔ حضرت ظل الهی مخبر و مطلع گشت برسل و رسایل دست تشبیت بدامن جلال خدیو بحر نوال زده ، بجا کران دربار گردون وقار متوسل شده ، استدعا نمود که در سفر خیر اثر ملازم رکاب ظفر انتساب و در عزیمت تنبیه علی مردان خان از ملتزمان موکت نصرة نشان و بقدر طافت و توان یاور باشد . حضرت ظل الله مشول او را بهر اجابت موصول و التماسش را بمحض عنایت قبول و او را بنظر عطفت مشمول فرموده ، مشار الیه نیز دنباله دار موکت مسعود گردیده .

در بیان ورود موکت مسعود بدارالسلطنه اصفهان و فرار حاجی باباخان و حکومت محمد صادق خان

فاتح ابواب سبز و مقالید این گنج گوهر ، یعنی کک فصاحت پرور بدین گونه کشانیده درهای این داستان مختصر و بدین زبان سرانندهٔ این حکایت و خبر می گردد که : چون بحر ذخار و دریای خونخوار معسکر نصرة مدار وسیل بی زینهار اردوی ظفر شمار و افواج بحر کردار مهاجم و آن قلزم بی زینهار متلاطم و آن قیامت در حوالی اصفهان قائم شد حاجی باباخان بختیاری که بطریق مسطور حاکم دارالسلطنه بود در برابر آن سیل خانه بر انداز تاب مقاومت و طاقت مصادمت نیاورده ، چون مسرعان دبور و شمال با قدم سرعت و استعجال مرحله نورد بوادی نکال و با هزار گونه ملال بیابان گرد فیافی و بال و گرفتار جزای سوء اعمال شد . ساخت اصفهان از اهتزاز باد بهار قدوم بهجت آثار رشک افزای گلستان ارم و آن خطهٔ بهشت نشان از طرازندگی فیض مقدم سعادت توام عبرت افزای بیت الصنم گشت . بمعماری لطف و عنایت بتعمیر و مرمت شکستگی های اهل اصفهان که بقیشهٔ جور وعدوان روی داده ، بمداوا و معالجهٔ خستگی های ساکنان آن بلدهٔ فردوس نشان که اذیت و اضرار مفسدان آنرا ماده بود پرداخته ، صغیر و کبیر آن خطهٔ دلپذیر در پناه نخل برومند دولتش از تابش آفتاب حوادث آسوده و برنا و پیر در ظل قصر بی قصور عنایتش محفوظ از آسیب نواب غنوده ، خاطرهای بریشان از شوق دیدار همایونش خرسند و شادمان و دلهای خرم جفاکیشان از بیم شحنةٔ غضب قیامت کریش تفرقه و پریشان گشت . محمد صادق خان برادر را بیگلربیگی دارالسلطنه فرموده ، ترفیه حال رعایا و تنظیم اوضاع برابا و تأدیب ارباب جور و عفا و تنبیه سالکان طرق عدوان و جفارا حواله بر رأی عقده گشای آن حضرت نمودند . بتیغ عدالت آن حضرت ابدان بسیاری از جور کیشان در میدان سیاست طعمهٔ کلاب و اجساد انبوهی از ستم اندیشان در معرض هلاکت تحفهٔ ذباب و دعای عمر و دولت آن دو برادر عالی جناب ورد زبان شیخ و

شاب و ذکر اللسان اولوالالباب گردید

در بیان وقایع سال فرخنده فال سیحقان نیل مطابق
یکهزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵

هنگام بهار خرم فیروزی و فرخی در رسید و نوبت گلشن آرائی نسیم بهاری و وقت چمن بیرائی باد آذاری گردید . فراشان با فر و شان قوای نامیه سرادقات رنگارنگ ریاحین و گل‌های آذاری را بجهة قلع مواد افساد فتنه جویمان دی بوسمت گاه کوه و دشت کشیدند . کار گزاران طرز دان نقوش زیبا و بساطهای دلکش و فروش منقش اقسام گل‌های رنگین را بفیرت افزائی سفینه خوبان بهمین در فضای کشت و چمن گستردند . لشکر بی یا وسر شباط از صوت سپهدار گیتی مدار بهار شکست یافته ، بجانب کوهسار ادبار شتافتند . سپهدار گل بجهة انتظام دالمرز گلزار اذدارالسلطنه کمون بیرون و لشکر مسعود بلبل بجهة رونق مازندران گلستان که اشرف اقالیم جهانست بر مسند سعادت بیوند گلین سوار گردیده ، قامت رعنا قدان سرو و صنوبر را بحلهای دیبای حضراء آرایش نمودند و بالای والای زیبا قامتان شمشاد و عرعر را بحلهای گران بهای اوراق زیب و زینت افزودند . قمری خوش نوا با عندلیب نغمه سرا هم داستان و صحن چمن از برند زنگاری و پریشان گلناری غیرت بزم کمرخان شد .

باز از تازم در رسید بهار
مجلس آرای بزم فروردین
از نکو عارضان سبزه و گل
گشت گلشن نمونه خانج
باغ شد رشک چرخ مینارنگ
راغ شد تمین چرخ میناکار

مجلس نشط و مجلس انبساط دارالسلطنه اصفهان بچابک دستی طراحان نگارند و طرح اندازان مشکل بسند انتظام یافته ، برودوش سران لشکر و سرانای سروران کشور از حلهای نگارین زر اندود و ثیاب رنگین نسیم دوز نمونه باغ بهار و نشانه گلزار گشته ، خزینههای

سیم و زر و خرمنهای لعل و گوهر که محصول صد ساله بحر و کان بود صرف انعام سران سپاه و طراز جیب و کنار بندگان درگاه گشت . در خلال آن حال خبر رسید و معروض رای عالم آرای گردید که : علی مردان خان بعد از وصول کوکب کوکبه عز و شان بیت الشرف اصفهان سراسیمه وار مضطر و ناچار از الکاء فارس متحرک و بجانب کوهستانات بختیاری نهضت نموده ، پای کوه نورد در صعود و هبوط کوه های صعب و قله های سجعت گشوده ، این معنی در نظرها غریب و بکلی بعید می نمود که عبور لشکر و سپاه و مرور اردوی ائقال دستگاه از طریق مزبور که مشتملت بر مضایق سنگ و کربوه های تنگ و ارتفاع قلال و ارتقاء جبال و اعتلای تلال و معار مضبکه و شرفات مرتفعه ممکن و مقدور تواند بود . بعد از چندی مشخص گردید و بتحقیق رسید که بپیر صعوبت که بوده و بهر سختی که روی نموده اردوی مذکور از شوامخ مزبور عبور و طبیعت ایشان را از افق کوه طالع و صخرات آن راه پرنشیب و فراز را قاطع گردیده ، بکنار آب کرن رسیده اند . حضرت ظل الله گیتی پناه بتدارک لشکر و سپاه امر فرموده ، لشکری که محاسبان وهم از تعداد آن عاجز آیند و عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن بقصور اعتراف نمایند ، در ظل رایت فتح آیت اجتماع نموده ، بر انهدام نییان جمعیت علی مردان خان تصمیم عزم و اراده توجه بسوی میدان رزم فرمودند . امر قضا نمون بتعیین ساعتی میمون بجهة تحریک موکب همایون بمنز تقاضا مقرون شد . منجمین اسطرلاب بین و اخترشناسان حکمت آئین و رصد نمدان بطلیموس قرین در نظرات کواکب نظر و ملاحظه اوضاع انجم و اختر کرده ، در ساعتی قرین سعادت و طلعی خالی از آشوب نحوست پیش خانه همایون را بذضای هامون کشیده ، خیام والا مقام برده بوش سپهر فیروزه قام و سرادقات فلک احترام بر اوج نه چرخ والا قیام نموده و قبه و بارگاه گردون درگاه سر بذرزه های مهر و ماه سوخته ، صبحگاهان که بادشاهدارالملک فلک اخضر یعنی مهر انور پای سعادت برکاب افق نهاده و شقه

زین ریات اشعات را از هم گشاده ، سهی فامتان اعلام نصره برور و زینا قدان ریات ظفر بیکر ، چون معشوقان دلبر ، در فضای بسیط اغیر جلوه گر گردیدند . کوس تندرخروش چو رعد بهاران آفت گوش و خم هفت جوش چون ابر کوهساران بر خروش آمد . ریاضان برق جولان برزین باد پایان نشسته و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه مرور برسرعان سبا و دیور بستند و بسیط زمین از جوش سواران آهن بوش متزلزل و گوش و گونه هوا از ارتفاع غبار متبدل گردید و فغان چاوشان موکب منصور باوج مهر و ماه و نوای کرنای و آواز روئین درای بگوش ساکتان سپهر رسید . شیران خونخوار و پلنگان جان شکار بشوق کار زار ازدشت و کوهسار جوشیدن آغاز و بهادران از در ستیز با تیغهای خونریز چون صور رستخیز خروشیدن ساز کردند . چون بجانب کوهسار بختیاری مرحله ای چند با قدم ستوران برق سان باد یا مانند پیموده و کره زمین از صدمات سمهای آهنین تازیان لاغر میان فریه سرین و اسبان مکمل لگام مرصع زین فرسوده ، تا پشت گاو زمین از تک و بوی ببر صولتان شیرکین پلنگ آگین سوده شد ، مسموع مسموع مقریان در گاه و نزدیکان بارگاه حضرت جهان پناه گشت که معسر علی مردان خان بکنار رود کرن که اقصای چهار محال و ازین جانب آغاز جبالست رسیده ، در آنجا موقف کرده اند ، موکب نصره مرکب نیز بانطرف آهنگ صحرا و کوه را از هجوم لشکر سیل شتاب کوه درنگ بر شیر و پلنگ تنگ کرده و موضع مزبور محل تقارب آن دریای بر شور و اردوی علی مردان خان مزبور مشاهد بیش تازان سپاه منصور شد . آن روز لشکر فیروز در آن سرزمین بهجت اندوز خوشتر از عیش عید نوروز گذرانیده ، چون روز بیایان رسید و برده دار شام مشک فام برده ظلام در اطراف جهان برکشید ، آن شب بهادران شیر شکار با دیدهای بیدار در انتظار روزگار بیکار ستاره شمار و دلبران خونخوار بشوق وقت کار تا صبح در انتظار بودند . سحر گاهان که سپیدار عالم مدار مهر در رزمگاه سپهر تیغ

خونریز خطوط شعاعی از نیام افق برآورد و لشکر از حد و حصر افزون تر از انجم و اختر را بیک حمله جهان سوز متفرق کرد حضرت گیتی ستان جهانیان بای دولت برکاب سعادت نهاده ، زین آن سواری سمند دیوماندرا از چرخ والا رتبه برتری و بر خیل ستوران شرف سروری داده ، جمیع لشکر و سران و سرگردگان کیوان شان اهرام منظر بائین شایسته و بایسته در عرصه قول (۱) بمرض صاغ و صول (۲) چون کوه خارا و ستون یا برجا ایستادند ، آواز گاو دم تزلزل بخش آسمان و انجم و نصره روئین خم زلزله افکن اساس این طارم و خروش نای و نفیر و فغان دار و گبر بنیادکن قصر سپهر و از تک و تاز ستوران روئین سم بسیط زمین بر تلاطم شد . علمداران شقه های زر تار الویه گردون خرام را از هم گشودند و ریات افزازان کیوان مکین پرچمهای ریات نصره قرین را چون طره مشک فام دلبران دلارام بریشان نموده ، از صفوف سپاه سدهای آهنین در میدان کین بسته و چانهای بی سامان و کالبدهای خسته بیوند ارتباط از هم گسته ، مرغ روح از قفس قالب رسته شد . توپچیان شراره بار و جزایر چیان آتشکار با فتیله های سوزان چون اخترهای فروزان از توپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز شرر ریزی و آتش انگیزی آغاز نمودند ، از سحاب برتاب توپ و غمام نیل فام تفنگ در میدان جنگ که مزرع چانها و کشت زار روانه است رعد بلا نگریدن و ژالته عنا بباریدن آمد ، برق توپهای آتشبار بمرآه ای رسید و تصاعد گرد و غبار بهائی کشید که روزگار چون شب قیبر فام تیره و تار و برده مشکین و تق غیرین دود گردون گرد گرد آلود حجاب دیده های بینای اولوالابصار گردید . سمند آدم ربای ازدها آسای چون طره عنبر سای خوبیان دلربای بندافکن گردن گردن کشان و داس هلال مثال شمشیر کج مبارزان چون تیغ ابروی دلجوی بریوشان دروگر مزرع جان گشت و افغان دلبران میدان جنگ

۱ قول در لغت ترکی بمعنی ستون و جناح سپاه است .
 ۲ صاغ و صول دو لغت ترکی بمعنی راست و چپ و میانه و میسره لشکر است .

و نهره نایبهای معد آهنگ ازین هفت طاق فیروزه رنگ برگذشت ، دامان هامون از خون بردلان گلگون و فضای میدان از جریان سیلاب دم رشک فرات و جیحون شد . دلبران شیرگیر چون پلنگ و شیر در خونخواری دلیر و جان جوان و پیر از هراس آن دار و گیر از قالب عنصری سیر و بسوی امن آباد عدم سرعت پذیرگشت . القصه در آن وحشت سرای صحرا هنگامه قیامت بر پا و در آن دشت پر غوغا شور رستهخیز هویداگشته ، شاه اسمعیل چون علامات ادبار در ناصیه احوال علی مردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان تاب و توان انصار و اعوان او ملاحظه کرده روی توجه بجانب قول همایون و قدم تشبث بسوی قلب لشکر ظفر نمون آورده ، از آن جانب که از سوء سلوک و رفق و طریق روش ناهنجار علی مردان خان آزرده و از نیش بد سلوکی او زخم کدورت خورده بود باجمعی عملة خود بجانب جناب حضرت ظل الهی جهان بناهی در فتح چنان مباحی وهم عنانی و همراهی بندگان ذی شان شاهی بجانب دارالسلطنه راهی و بدست کرم درم بخش لشکری و سپاهی گشتند . گاشن سرای دلگشای آن خطه وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لازم واکب جهان گشا بتازگی حضرت و نصارت گرفت و فضای روح فرای آن بلده جهان پیرا از هبوب ریاح راحت بخش کوبه گیتی آرا دیگر باره خرمی و طراوت پذیرفت و گلهای مسرت و بهجت از سرا بوستان احوال صغیر و کبیر و رباحین میمنت و سعادت از گلستان آمال برنا و پیر آن بلده بهشت نظیر شکفت جمهور مرد و زن و دوست و دشمن از ازدیاد فروغ آن چراغ روشن در سر و عین سعادت شکر قادر ذوالمنن کرده ، لوازم جشن و سور و مراسم شادی و سرور بعمل آوردند . سلیم خان افشار قرقلورا که یک چشم او بحکم نادر شاه فرسوده نشتر و در آن هنگام اعور بود چشم دیگر بعلت ظهور عصیان و بروز حرام نمکی و طقیان بگزلك مكافات نابود و در سلك اعمی معدود و در باره سلیم خان قتل و يك دو نفر از اعوان او نیز همین عمل معمول شد . چون يك چند در آن بلده فردوس مانند بتعمیر

احوال جنود ظفر بیوند و تدبیر سایر خصمان نژند و ترفیه هر دستگیر و مستمند برداخته ، جمیع مهمان ملک و مال و همگی امور ماضی و حال و لوازم اسباب استعداد و استقلال را منتظم ساختند اوقات مملکت آرائی در رسید و نوبت گیتی آرائی گردید ، اراده تسخیر الکاء گیلانات و مازندران در خاطر عدالت نشان شهریار جهان رسوخ یافت . اکنون بر ضرورت خامه فسانه برداز و کلک ورق نگار صفحه طراز بمیدان این داستان عنان قاخته بمضمار تحریر و تقریر داستان وقایع مازندران و گیلان و سوانح آن شتافت .

دربیان مختصری از احوال دارالمرز و چگونگی استیلاي

محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و

عزیمت خدیو منصور بصوب مازندران

كلك صحیفه پیرا بر لوح مدعا می نگارده که : از مختصری از احوالات الکای دلگشای مازندران و گیلان و سایر اعمال و امصار استرآباد و چرچان ناگزیر و ناچار و بجهت انعقاد عقد گوهر های مطلب ضرور و در کار و بیان آن واجب بر قلم وقایع نگارست ، لهذا سمند تیز گام قلم و کمیت خوش مخرام كلك بدایع رقم باین صفت نگارنده حکایت و بدین نمط گزارنده روایت می گردد که : قبل ازین مذکور و در این صحیفه حال مسطور شد که امرای خراسان بعد از عزل شاهرخ میرزا سید محمد نواده دختری شاه سلیمان صفوی را بر مسند سلطنت عاریت نشانیده ملقب بشاه سلیمان ثانی گردانیدند . مشارالیه محمد حسن خان قاجار قوانلداری اشاقه باش را که بعضی احوالات او و فتحمالی خان والدش در تاریخ نادری مسطور و در حین سلطنت شاهرخی ایشیک آقاسی دیوان بود سرکار الکای دارالمرزو چرچان کرده روانه نمود . مشارالیه بعد از ورود باسترآباد و اختتام سلطنت شاه سلیمان کردن بطوق اطاعت دیگران در نیاورده ، آغاز گردن کشی و بعضی از رؤسای اشاقه باش را که ا جناش سمت ایلی و علاوه نسبت نسبی هم داشتند بقتل آورده ، بر مازندران و استرآباد استیلا و لوای استعدادش بغایت اعتلا یافت و از مازندران بسا لشکر های گران از راه ساحل

دریای خزر و آب بجانب بلاد گیلان شتافت . حاجی جمال فومنی که از اعظم گیلان میبایست و در آن هنگام بر جمیع ولایات بیبیس و بیه پیش فرمانده بیگانه و خویش و حکمران غنی و درویش و از نفاذ امرش گرگ باسیان میش بود ابواب بر روی محمد حسن خان بست و با اعوان و انصار خود که جمعی کثیر و فوجی غفیر بودند در سنگر خودداری نشست . بالاخره بعضی از اشرار گیلان بیه بس در جزو با محمد حسن خان سازش و آن مهمان نورسیده را در افتتاح ابواب سپه و سنگرنوازش نموده ، راه دخول بر لشکر او گشودند . بعات مخالفت اهل ولایت که دشمن خانه اند حاجی جمال عاجز از محافظت و لاعلاج از متابعت و موافقت گردید . محمد حسن خان بعد از اخذ مال و قبض مال و تحصیل اسباب اعزاز و اجلال اراده مراجعت و چون از اعیان ولایت دیگری در نظرش جلوه نمود که قابل محافظت ولایت و لایق قبض و بسط امور سپاهی و رعیت تواند بود حکومت را بحاجی جمال محول و جماعت عمارلو که در ایلات گیلان متوطن بودند و مشهور بشرارت ظاهر و باطن تادیبی مجمل و بجانب دارالسلطنه قزوین نهضت و از قزوین نیز بعد از روزی حرکت و از راه طالقان متوجه تنکابن و مازندران مراجعت نمود . حضرت جهان پناهی بعد از تنظیم و تمشیت امور عراق و تدارک و تهیه اسباب و یراق بجهت چاکران آستان عرش رواق و سرانجم و انتظام ادوات یساق (۱) اراده یورش صوب مازندران و گیلان نموده ، بکلی تصمیم عزم فرمودند . حکمای مجسطی گشاو سطرلاب سنجان حکمت اقتضا تشخیص سعادت انجم و اختر و تحقیق اوضاع خیر و شر نهاده ، ساعتی ممیون با سعد نظرات مسعود و مقرون تعیین نمودند . فرامان محکم بازوی ستبر پشت و خیامان قوی شکست درشت انگشت سرادفات گردون قباب و خیمهای گاه کشان طناب را بحمل شتران بسته پشت کوه کوهان و استران شیر زور پیل توان از شهر بند اصفهان بساحت دشت و بیابان کشیدند . روز دیگر که لشکر آرای میدان گردون گردان یعنی مهر درخشان عزم ابغار مراحل این نیلی

۱ یساق لغت ترکی بمعنی قانون و منع و اینجا بمعنی دفاعت

بیابان با رخسار تابان و درخشان شتابان شد ، بهادران دلاور و شیر دلان رزم پرور بر پشت آهوان تکاور و غزالان پیل بیکر بر نشسته ، چون شیران از بندرسته و بانگان سلسله گسسته در کشیک خانه های والا صف بستند . نوای روئین نای برده در گوش ساکنان چرخ هفتمین و فغان کوس شورش بخشی ملایک گردون نشین شده جاودازان سبک عذبان غزالان شیر خصال یوبه ور و ابرشان طاوس جناح نذر و پر و بال را بساحت کریاس سپهر اساس رسانیدند . عقاب شیر چنگال یعنی ماهیچه لوی نصره اغتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انور هم آشیان و اوج نهم آسمان مطار شاهبازان بلند پرواز سرطوق اعلام سعادت توامان گشت . نعره نفیر و خروش تازیان آهو گیر از فراز کوه انیر و اعالی این طاق اوج گیر بر گذشت . بند از پیلان زور آزمای و سلسله از شیران زنجیر خای برداشتند . هزاران بولاد بوش و بیران سخت کوش از کنام شهرستان روی بیکارجوی بوسعت گاه بیابان گذاشتند . مرحله بمرحله زمین از نعل ستوران سهمگین قلعه آهنین و هوای کوه و دشت از گرد سوار و ارتفاع غبار برده عنبرین گشت . چون دارالسلطنه [قزوین] مطار همایون فل اعلام گیتی [نورد] و ساحت آن سرزمین سیر گاه رعنا قامتان طوبی مثال یعنی الویه جهان گرد گردید محمد حسن خان از الکاء گیلان متحرک و بعزیمت مازندران انصار و اعوان خود را متحرک شد . دارای عالم و زینت افزای مسند کسری و جم یعنی حضرت قدسیان چاکر ملایک خدم بایک [عالم] حشر و یک جهان چشم از شوارع بر درخت و مضایق سخت فرساینده قدم در الکای گیلان فرازنده رایت و علم و آرایش بخشی آن گلزار خرم که فی الحقیقه مانندش در جمیع بلاد کمست گشتند . امور گیلان را باندازه فرصت و اقتضای معدلت فی الجملة صورت و حاجی جمال را مجدداً حکومت داده ، عذبان اشهب عزم را وشقه رایت رزم را بجانب مازندران گشادند . محمد حسن خان از مازندران نیز عطف عنان بسوی استرآباد و عنان بریکران داده ، حضرت خدیو کسری شان در انتظام مهم مازندران نیز باوازم عدل و احسان عمل فرموده ، محمد حسن

خان را تعاقب و در خارج قلعه استرآباد با سپاه شارالیه تقارب نمودند. قلعه مزبور حصارست محکم و نهایت حصانت و رزانات در آب و گل آن مدغم ، اطرافش مشتمل بر ثغور سخت و اکنافش مشحون بجنگل های بردرخت ، در شوارع خار و خاشاک متراسکم و در تواخش وحشی صفتان انراك متهاجم ، يك جانبش متصل بهرذخار و بکطرفش متحد بشوامخ کپسار ، صحارایش مشتمل بر انبوهی بیشه و جنگل و نواحیش مبتنی بر شرفات کوه و کتل و يك سمتش بشش فرسنگ مسافت بدشت قبچق و وحشی سیرتان ترکمان و بموت و اویماق کواکان در آن پر سهم بیابان نشسته . الغرض معسکر قیامت اثر در ظاهر استرآباد نزول و جماعت فاجار سد ابواب دخول کرده ، از طرفین روی بلوازم جدال و رای بمراسم قبل و قال آوردند . از آنجا که بهایم سیرتان بانجا نزدیک و همواره آن جماعت از غایت خصم ترك و تاجیک و بعثت قرب جوار با طایفه فاجار رفیق و بهر کاری و روزگاری با ایشان شفیق می باشند در اطراف اردوی بیمون دست بدستبرد و سرقت گشاده و بنا بر قطع طرق نهاده ، دواب اردو را که بجهة حمل غلبق و آذوقه بهرطرف میرفتند می گرفتند و درجائی جمعیت و توقف نداشتند که لشکر بقلع و قمع ایشان تعیین و تدبیر آن وحشی صفتان صحرا نشین تواند شد . باین عات در اردوی جهان بوی آثار غلا پدید و علامت قحط ظاهر گردید ، فقدان آذوقه کار را بر لشکر تنگ و [عدم] وجدان غله عسکرا مانع از درنگ آمده ، در روزی که جماعت قاجاریه از قلعه استرآباد بعزم جنگ و اراده کوشش نام و ننگ بیرون و از تنگنای شهر بفضای هامون تاخته ، بنیاد کار زار و اساس گیر و دار انداختند در حین استعمال نوابر هیجا و هنگام افروختگی آتش و غا شاه اسمعیل بنا بر عادت دیرین و شیوه پیشین روی بجانب قلعه استرآباد نهاد و این معنی علاوه دل شکستگی سپاه و اضافه سوانح آن گاه گشت . شیخعلی خان که یکی از روسای سلسله جلیله زند بود و شرف قرابت بخدیو فیروز مند داشت بجستی روی بر تافته ، بجانب کنل مشهور مقل شکن شتافت . حضرت ظل الهی

نیز صلاح در درنگ و صرفه در جنگ ندیده ، عنان از میدان کشیدند . جماعت یموت از جواب هجوم آورده ، شروع بنهب و اسر بقیه لشکر نمودند . جمعی کثیر در آن داروگیر بدست ترکمانیه اسیر و فوجی غفیر از برنا و پیر در آن واقعه ناساگیر بقید آن فرقه بهایم نظیر دستگیر گشتند . محمد حسن خان در موکب شاه متوجه اشرف مازندران شد .

در بیان عطف عنان خدیوگیتی ستان ببلده طهران و تعمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان و عزیمت بدار السلطنه اصفهان

برای مستمعان این حدیث سعادت نشان مستور نماناد که بعد از خروج از مضایق استرآباد ورستگی از بیشه و جنگل آن نواحی و بلاد بلده طیبه طهران محل نزول مواکب عز و شان و موضع اجتماع آن جمع پریشان گردیده ، دسته بدسته طایران از بند قفس رسته و فوج فوج آن قوم پریشان خسته بمعسکر سعادت اثر پیوسته ، شیرازه بندان قضا برشته « تعز من تشاء و تذلل من تشاء » دیگر باره دفتر پریشان را تازه و محکم ترین شیرازه برستند . احکام قضا نظام و مناشیر قدر انتظام باحضر لشکر های برآکنده و اجتماع هر آزاد و بنده از مصدر جلال صادر ، بعهده علمداران ولایت و کار گزاران مملکت مقرر شد که از سلاح و براق و اسباب یتاق (۱) و آلات یساق و ثباب زرتار خورشید اشراق و منسوجات فارس و عراق روانه دربار گردون رواق خدیو آفاق نمایند. گزک یراقان (۲) سرکار وسعت مدار که حاصل دریا و کان کمترین سرمایه ایشان نیز بود بجهة خلایق آفتاب شعاع اقسام و انواع بهر طرف متلاشی گشته و در اندک زمانی از اتمه زرتار واقمشه سیم دوز بوته داز و پرند های رنگین و برنیانهای افرنج و چین و اطلسهای نگارین و کمخاهای زرین فروز از حد و احصاء و تخمین و انواع اسلحه از تیغ و سپر و زوبین و خنجر و نیز های خارا گد و تیر های ثعبان اثر و تفنگهای دوزخ شرر و اقسام جوشن و

(۱) یتاق لغت ترکی بمعنی خوابگاه و پناه گاه .

(۲) گزک یراق ترکی بمعنی سلاحدارست .

مفقور و دواب بی حد و مرز اسب و استر و شتران بیل بیکر و بختیان دیو منظر و اشیل خیمه و چادر دربلده فخره طهران چندان جمع آور گشتند که محاسبان اوهم از استیفای آن قصر و عقول اذکیای ایام از حصر آن عاجز بودند . خدیو بی همال باطبع دریا مثل و دست بحر نوال شروع ببخشش و آغاز داد و دهش نمود . جمیع آن اسباب بی حساب که محاسبه اش در هیچ کتاب و شرحش در هیچ نصاب امکان نداشت در میان ملنزمان رکاب ظفر انساب تقسیم شد . چون مکرر بعرض میرسید و متوالی مسموع مقربان درگاه آسمان جاه می گردید که علی مردان خان که از بیم شمیر بهادران ضغم نشان در شوامخ کوهستان سر کشته و بریشان و در زوایای تواری شوریده و بی سر و سامان بود بعلت غیبت خدیو جم شوکت و وقوع مسافرت داور دارا صولت قدم از گوشهای تواری و پای از زوایای جبال بختیاری بیرون نهاده و بازوی دراز دستی گشاده . حضرت ملائک خدم و زب افزای مسند کسری و جم قطع و دفع اسناد و قلع مواد جور و بیداد اورا اولی و اهم . بادستگاهی که شهریاران بیشدادی و تاج داران کاوسی و قبادی بائین او رشک آورند و سپاهی که قیصرو خاقان و لشکری که نفور و قآن بر تزیین او حسرت برند از شهر بند طهران بیرون و از آن خطه ارم نشن بوسعت گاه هامون خرامیده ، در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمایل انوار مهر و ماه را حمایل و دارالسلطنه اصفهان از ورود مواکب نصره اثر بهشت برین را معائل ، چون آفتاب انور وجود سعادت اثر بیت الشرف اصفهان تحویل وزلال زنده رود از آمیزش غبار موکب مسعود آبروی کوثر و سلسبیل یافت از فیض بهار قدوم میمنت آناه گلهای مسرت و شادمانی و ازهار بهجت و کامرانی از گلین احوال افاسی و ادانی سر برزد و عروس زبیا و شاهد دلارای آن ملک دلگشارا از وصول کوکب جهان پیرا گلهای دولت و اقبال سر برزد ، کوچک و بزرگ را از مشاهده دیدار همایونش دیدها روشن و تازی و ترک را از سعادت مقدم میمونش خراب آباد کاشانها غیرت گلزار و گلشن و چراغ افسرده و ضیغ و شریف

از قیاب شمع بر تو افکن دولت فرخنده اش فروزان و آفتاب عالم تاب مرحمتش دیگر باره نور افزای روزهای سیاه تیره روزان شد .
در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه

خسرو اقلیم طارم چهارم و صدر نشین ایوان این بلند طارم بدارالملک حمل خرامیده بساق کشان گلهای بهاری و سفر کردگان ریاحین آذاری زیب افزای مأوا و مسکن و زینت بخش دارالسلطنه چمن گردیدند و ساحت گزینان سبزه های اردی بهشت دیگر باره در موطن صحرا و کشت آرمیدند . سلطان مجهول النسب بهمن که بتوانع باغ و گلشن در آمده با همه دم سردی و سودای جهان گردی در دماغ داشت از صولت گیتی بناه فروردین انهزام نمود و سردار بی وقار شباط از شوکت قهرمان کشورستان بهار شکست یافته ، بسوی کوهسار ناهنجار عدم طریق هزیمت بیموده ، افغان زاغ وزغن در عرصه چمن افغان بشور انگیزی بر آوردند و یغماگران عنادل و هزاران در فضای گلستان گل برک های تر و ورقهای لاله و عبهر را غارت کرده ،

دیگر از فیض نوبهاران گشت سبزه در سبزه دشت اندر دشت
بچمن بست نو بهار طراز تکیه زدگیل بچار بالش ناز
حله باغ شد ز سبزه برند شد زمین رشک آسمان بلند
لاله با سبزه داد دست بدست لعل و فیروزه شد بهم بیوست
مجلس نوروزی فرخندگی و فیروزی در دارالسلطنه اصفهان
انتظام پذیرفت ، عمارات مبارکات شاهی از محفل آریابان صاحب آگاهی
زینت بخشی ماه تا ماهی و جیب و کنار رعیت و سپاهی از فروغ زر
و سیم غیرت نور صیج گاهی و سران لشکر کماهی از فرط اشفاق
ظل الهی مفتخر و مباحی شدند . بعد از انقضای بزم ارم نظم نوروزی
بعرض کشورستان خدیو جهان فیروزی رسید که علی مردان خان بختیاری
باطمینان عدم حضور حضرت مملکت مداری سراز گریبان تواری بر آورده
لشکری جمع آوری کرده بسوی کرمانشاهان شتافته و بر دی مجهول النسب خود را

بسلطنة عليہ صفويه نسبت داده ، پسر صلبی شاه سلطان حسين نام نهاده ،
 بشاه سليمان ثانی ملقب و بجمل و تزوير صاحب نسب گشته و مصطفى
 خان بيگدلی که در اواخر دولت نادر شاه بشارکت ميرزا مهدي خان
 منشی صاحب تاريخ نادری اياچی روم گرديد ، بادستگاهی که لاق دوات
 نادر شاه تواند بود ، متوجه اسلابول و بدارالسلام بغداد رسیده ، نادر
 شاه تخت و تاج را بدرود و مهدبخان منشی مورخ مراجعت و مصطفى
 خان در آنجا متوقف گرديد بود ، درجزو مقوی دروغ و نور بخش
 چراغ بی فروغ شاه مجعول گشته و او را از بغداد برداشته ، کرمان
 شاهان آورده بود ، که بلکه بتدبير جمعی از بدرگسته و از مادر
 رسته ، برهنه و گرسنه بر سر آن اجتماع و آتشاه مجعول را
 سرمایه انتفاع سازند . علی مردان خان نیز بمقتضای « الفریق يتشبت
 بکل حشيش » شاه مزبور را مایه استظهار خویش و با خاطر فساد
 اندیش قبول خدمت شاه درویش نمود . حضرت ظل اللهی با سهمگین
 سپاهی که شیر فلک از اندیشه شمشیر خونریزشان از قرص آفتاب سپر
 بر سر کشیده و بهرام خون آشام از بیم تیغ انتقامشان پناه بنبج آسمان
 خزیده ، اراده قلع ماده و عزم کوتاه دستی علی مردان خان نموده ،
 در ساعتی قرین سعادت و طالعی مقرون بفرخندگی و میمنت خيام
 گردون مقام و سرایرده انجم احتشام را بخارج شهر کشیدند . از بوارق
 سلاح سواران آهنین قبای بولادی کلاه بارقه و هرو اشمه مایه و شیده شد ،
 از علمهای عالیمقام علامات روز قیامت پیام و ماهیچه رایات گردون خرام
 در منزل ماه مقام نموده ، اسپان صبا رفتار و تازیان برق یوبه را هوار
 بتحریرك سواران خونخوار هنجار خدمت را بسرعت باد بهاریمودند ، از خيام
 فلک تزئین آسمانها بسروی زمین کشیده ، طبقات زمین از تردد بکه
 سواران میدان کین و تک و بوی ستوران گوهرین لگام زرین زین برچیده
 شد ، تقود نامعدود درم و دینار و اسلحه فراوان بی شمار و اسپان
 بادریای برق رفتار بدل سپاه ظفر همراه گشته ، عنان اشهب عزم بجانب
 میدان رزم گشادند . در صحرای کرمانشاهان آن دو بحر سرکش و دو
 دریای آتش تلاقی بکدیگر و قطراب این بحار بر شرر و امواج آن

لجهای بر خطر موجب شکستگی کلبه بهادران دلاور گشت . هنگام
 صبحی که سفینه بی قرین خورشید بمعلمی فرمان دادار داور در این
 دریای بی منتهای اخضر و این بحر ژرف بهناور بسوی ساحل باختر
 روان گرديد آن دو بحر برتلاطم بجوش و دو دریای بر تصادم درخروش
 آمده ، امواج بلا بچرخ والا و مافاز اتلا بسپهر اعلی رسید ، از
 میدان ناورد هيجان گرد بگردون تیزگرد و از دشت نبرد ارتفاع
 دود بفلک لاجورد رفت ، نهالهای علمهای بلند بالا از باغ بالا
 باوج ثریا سر بر کشیده ، بازار هلاک جانها و اثمار تازاج خانمانها
 بارور گرديدند ، سرافیل پیشگان نای رزمی نوا بسان صور نوای مهلك
 آواز دم در دمیدند و عزرائیل منشان خانه بر انداز تیغهای جانستان
 را از نیام بر کشیدند ، در آن صحرا و آن عرصه رستخیز که تنهای
 سروران آغشته خاك و خون و سرهای گردن کشان آویزه فترک بود
 غوغائی شد که یاد از روز محشر و هنگامه ای پدید آمد که خبر از
 جزع اکبر می داد . بعد از حملات کوه فرسای بهادران جانبین و
 توالی لطعات امواج دریاهای افواج عسکرین دیگر باره بنیان استواری
 سپاه علی مردان خان از هم ریخت ، مجددا شیرازه پایداری لشکر
 مشار الیه از یکدیگر رگسیخت ، از صولت یلان انتقام کش و صدمه
 سواران برق یوبه ارش شکستی افحش چون شکست خاشاک از معارضه
 آتش بر آن قوم سفله و شافتاده ، فرار و دیگر باره قدم فرسای اوراد
 نشیب و فراز گشتند و از زلزله دیوال طبالان گور که نواز ابواب
 مسرت بر چهره جنبانان باز شد .

**کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد
 خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان**

زاغ تیره شب سپاه زبان کلك غراب رقم و کلاغ دل خراش
 افغان قلم فصاحت شیم در شاخسار ورق برین گونه و باین نسق در افغان
 می آید و باین حکایت زبان می گشاید که : آزادخان افغان غلیجه یکی
 از سر دستگان افواج افغان و بعد از تخریب ارکان دولت ابراهیم شاه
 بنواحی شهر زور رفته ، در آنجا مسکن و رفته رفته بهت معارضه افشار

بایکدیگر و ظهور تفاق فی مابین آنها بر قلعه اردوی مستولی و محل نشیمن خود و سایر خانواری افغان را ماوا و مامن ساخته ، فتحعلی خان افشار ارسلو ابواب دوستی بر روی مشار الیه گشوده و بساطت یک جبهتی در میان انداخته بود . درحالی که علی مردان خان را بعلت اندک طول مدت مرارت زهر شمشیر جهانگیر خدیو دشمن شکن دوست بذیر از کام جان بیرون رفته ، مذاقش حلاوت از چاشنی اشکر کشتی پذیرفته ، بنحوی که قبل مسطور و مذکور گردید خفاش وار از نور آفتاب بضای ذات کشور آرای گیتی گشا مخفی بود ، در شامگاه فرصت از گوشه اختفا ظهور نمودم بر و بالی گشود . چون مهر انور ذات سعادت اثر از سفر مغرب ما ز ندران انصراف و بحجاب عراق عطف عنان فرموده ، اشعات عالم آرایش از افق مشرق اصفهان طالع و عازم تادیب علی مردان خان گردیدند ، مشارالیه از بیم جان و تشویش احوال قرین الخذلان ، از آزاد خان افغان استمداد و مشار الیه را استدعا امداد نموده ، آزاد خان مزبور بیا هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره که در آن هنگام مجتمع ساخته بود بعزم امداد علی مردان خان از ارومی حرکت و بسوی کرمانشاهان نهضت و یک دوسه مرحله باقی بود که باردوی علمیردان خان وارد و ملحق شود که اردوی خدیو کشور گشا بسروقت علی مردان خان رسیده ، کارش را بر وفق تقاضای مردی و مردانگی دیدند . آزاد خان افغان بعد از شکست علمیردان خان از آنجا که نزول کرده بود اراده مراجعت بصب اماکن و اوطان خود نموده خدیو منصور با لشکر بلنک غرور شیر زور راه مراجعت را بر بسته ، در طریق ممانعت نشسته ، آزاد خان بوساطت سفرا معروض رای عقده گشا گردانیده که گناه ناکرده و جرم از قوه بقل نیاورده ، گناه این بنده عذر خواه بغیر از اعانت علمیردان خان چیست ؟ در شرع مروت گناه ناکرده را مکافات نیست . اگر مقرر شود که لشکر ظفر پرور از طریق معانفت بر خیزند و بمواخذة جرم ناکرده بامشقی عذر خواه نسبت بزند از شواب ترک شیوه ستوده مروت برهیزند و در عرصه آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند و زلال عذب دوستی را بملح اجاج کدورت نیامیزند سزاوار

شیوه حمیده مروت و لایق شیمه کریمه فتوت خواهد بود . محمد خان و شیخعلی خان زند که از اعیان سلسله سعادت مند و اقربای خدیو خصم گیر عدو بند بودند نیز تصدیق سخنان آزاد خان و بعرض داور جمشید شان رسانیدند که : قبول مسئول آزاد خان بصلاح افریست و افتتاح طریق عبور او بهر حال انسب و ترک ممانعت و رفع منافست اصوب ، زیرا که ملتزمان موکب مسعود را بحمد الملك المعبود نصرتی چنین روی داده و چنود سعادت نمود را بعنایت عزیزالودود ابواب این فتح مبین بر چهرة مقصود گشاده ، ما را با آزاد خان بی موجبی چکار و چاکران والا را با جماعت افغان بی تقصیری چه بازار ؟ خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات فرموده و استدهی ایشان را بسمع قبول نشنوده ، عساکر منصور را امر بمباغله در تسدید راه نمودند . آزاد خان بضرورت در مقام مدافعه برآمده ، از طرفین آتش بیسکار شعله ور و از جانبین شعله کارزار خرمن سوز چرخ احضر کشت . بهادران تند خو چون شیر در صید آهو در تگ و بود درآمدند . نعره رعد کوهساری ، یعنی فغان کوس رزمی ، از کوهه بخنیاں کوه کوهان برخاست و باران بهاری یعنی بیسکانهای آبدار ، از تیرهای حارا گزار روی زمین را از کلهای حمراى خون چون صحرای لاله زار بیاراست ، کشتی بارهای جان ها در غرق آب تیغ غرق و بارقه شمشیر های تابناک کشت زار درونهای پاك را آتش برق کشت . از ابر توپ قیامت آشوب برقی پدید آمد که هر تابشش دوزخی شد تابناک و از غمام تفنک رعد آهنک زاله ای فرو بارید که هر دانه اش سنگی بائینه چانهای پاك و از صدمت زلزله نعره کره نای کیوان خراش لرزه برین بلند منظر و از سولت و لولة فغان روئین درای شکست در خم این طاق اخضر امتداد . چون خدیو جمشیدشان در آن عهد و زمان افواج جزایر چی و تفنگچی را بیشتر از سایر منظور نظر اشفاق نشان فرموده ، از بن رهگذر خاطر امیان زند را بنا بر استیلاى حقد تفرقه در باره ترک مخاصمت بازاد خان نیز سخن ایشان را نشنوده بودند ، در آن روز در عین ارتفاع نوایر جنگ و شدت قهر افشانی سحاب توپ و تفنک شیخعلی خان که سرخیل افواج زمین و محمد خان که

با فوجی از بهادران سر مباشرین لشکر ظفر قرین بودند هر دو مرکز
خوبش را بممد رها کرده روی بمرحله نوردی، وادی هزیمت آوردند .
از ظهور این کلی فتور سلك انتظام قلب سپاه منصور در شور آمده
و آن شورش بر جمیع صفوف جناحین و غیره سرایت کرده ، هزیمت
بر لشکر افتاد . هر کسی عنان هزیمت بجانب چند گشاده ، حضرت ظل
اللہی در یری قلعه ای اساس نهاده بودند که چشم کیوان درین بلند
ایوان حصاری برخت آن ندیده و گوش گردون بیر قلعه ای بهحصانات و
رزانت آن نشنیده بود . بعد از شکست مزبور بقلعه مذکور توجه
فرمود . اساس انتظام و استحکام از هر گونه بر پا کرده ، شیخعلی خان
و محمدخان را با بعضی از هواداران دولت جاویدان بجهة حراست
و حفظ قلعه متوقف فرموده ، خود وظمیرالدوله محمد صادق خان برادر
با گروهی از بهادران دلاور که ملتزم رکاب فلک فرسا می بودند
بصوب دارالسلطنه اصفهان عنان بکران گشودند . چون در اوایل حال
که دارالسلطنه اصفهان مفتوح غازیان نصره مال و موضع تمهید بساطجاه
و جلال گشت يك دو سه نفر از ارادل آن خطه ارم مثال مدخلی در
امور دیوان و راهی بحضرت سلطان بهم رسانیدند بعلت رذالت و
حقبات و اضرار و اذیت بسیاری از ایشان بمسلمانان رسیده شجره خبیثه
خاندان متفرع بزروع تضييع نفوس و نوامیس اکثری از وضع و
شریف گردیده بود عامه خلایق از کوچک و بزرگ و کافه فرقی
از تازی و ترک ازدحام نموده . چون قصه شکست بندگان ظل اللہی
منتشر گردید و هر فردی از افراد سکان اصفهان از حقیقت آن واقعه
سخنبر گردیدند و عامه خلایق از کوچک و بزرگ ازدحام نموده ، چهار
پنج نفر از آن گونه اشرار نابکار را بهجوم عنم مقتول گردانیده ، سزای
سوء اعمال رسانیده بودند . در روزی که در ظاهر اصفهان از ظهور
طلیعه موکب شوکت و شان خدیوجهان خبر یافته ، فوجی از اعیان
ولایت که باستقبال موکب منصور شتافته بودند ، در خارج شهر بسزای
خود بفرمان قضا جریان قتل آمده بودند . موکب سعادت کوکب
وارد شهر و چند روز توقف و چون دارالسلطنه مزبور مکان جمع آوری
لشکر و سر انجام حشم و حشر بود بسوی الکلای فارس عطف عنان

عزم فرمودند . آزادخان بعد از وقوع فتح چنان ، که بتقدیر قادر
مستعان بی امیدی او را روی داده ، ابواب آن نعمت بی کران بدون
کلید بر چهره احوال او گشاده ، مرحله بمرحله وارد قلمرو انتظام مهام
ملک و دولت تازه و نو برداخته و قلعه یری را محصور ساخته ، بعد
از آنکه زمان محاصره بامتداد انجامید و او ان خودداری محصورین
طول کشیده و علامت نقصان ظاهر گردید ، مستحفظین قلعه نظر بصلاح
حال بمصالحه راغب گشته ، آزاد خان باجرای بمن و انعقاد موافق
متین آن شیران حصاری و نهنگان دریای پایداری را بدام آورده ،
آن قلعه محکم اساس که سطح مقعر بر وجهش با محذب ملک مناسب و زحل
نور از آتش دیدنانش اقتباس نموده بود مفتوح او شد . چندان خزاین
سیم و زر و درجهای بواقیت احمر و قطعههای امل فروزنده تر از خورشید
خاور و رشتهای ارزنده گوهر و زرینه مکمل باقسام جواهر و انواع
نقایس دیگر از حد و حصر و تخمین افزون تر بتصرف آزادخان در
آمده ، شیخعلی خان و محمدخان و سایر اعیان و اعظم آن سلسله
جلیله را با والده ماجده حضرت ظل اللہ و سایر خانه کوچ که در قلعه
مزبور بودند بطریق حبس و بند و قید و اغلال اقبال مستحکم روانه
قلعه ارومی و علم خان افغان را با فوجی کثیر و لشکری غفیر از سپاه افغان
و غیره مستحفظ ایشان نموده ، بانجام مهام قلمرو و سایر ولایات عراق
عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه اصفهان ، اساس دولت و اسباب سلطنت
و جلالت در چیده ، در اردوی او جمعیتی منعقد گردیده که شمارش
از قوه عارضان او هام بیرون و تعدادش از اعداد انجم افزون بود .
افغانه را بر اهل ولایت و سپاهی و رعیت تسلطی فزون از حد اعتدال
بهم رسید . وضع و شریف و قوی وضعیف لگد کوب سم عناد و
پایمال جور و جفاشان گردیدند . بجهة یراق سپاهی و لشکر وزینت و
زیور تفتنگچی و جزایرچی طلا را برطل و من و ذرع گرفتند و شورش و
فزع پدید آمده ، از نواب جفا در آزار و بشداید بلا گرفتار
بودند .

ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس
بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه
و کشته شدن اسکندر خان

فارس مضمار فصاحت و بیکه تاز میدان بلاغت یعنی خامه صحیفه نگار و کلک گوهر بار نگارنده این افسانه مسرت فرسا و گزارنده این حکایت غم افزا می گردد که : قبل از این معروض رای اصحاب نکته دانی گردیده بود و بعرض دانایان دقایق معانی رسیده که جناب ظل الهی بعد از آنکه مستورات احکام قضا از پرده خفا ظهور و در جنگ آزاد خان ورزم افغان شکست بر سپاه خدیو منصور افتاد عنان بصوب نزهت آباد اصفهان تافته و در آن خطه بهشت نشان نیز مجال توقف نیافته ، بجانب الکای دلگشای فارس شتافتند . صالح خان بیات که علی مردان خان بختیاری بعد از حرکت و خروج از فارس مجدداً او را ایالت و امارت داده ، قبض و بسط الکای مزبور را دیگر باره در کف اختیار او نهاده بود ، مشارالیه هاشم خان نسام بیات را که یکی از جمله توابعین جزء او بود بنیابت خویش در شیراز گذاشته ، رایت جلالت بصوب گرمسیرات افراشته بود . هاشم خان مزبور از متابعت و ملازمت خان تغلغ و در حصار خود سری توقف و ایا لشکر و رعیت آغاز تلافی نموده ، بازوی خود داری گشوده بود . چون در موکب مسعود آن برگزیده حضرت معبود بجز سواری معدود مهیا و موجود نبود تسخیر و تصرف شیراز دره موقف تاخیر و تعطیل ماند . حضرت گیتی مدار متوکل بجانب جناب اقدس باری و در نهایت شوق و امیدواری از حضرت دادار داور یاری و از جناب حیدر صفدر مددگاری طلبیده و مہمای جنگ و بیکار و مستعد رزم و کارزار آزاد خان و سپاه کیده خواہ افغان گردیدند و بزم مراجعت از فارس رایت کردون آیات را بر فلک اعلی بر کشیدند و بپای باد پای آہو خرام مرحله نور دیدند . تا قصبة قمشه که از نواحی اصفهان و نہ فرسخی آن خطه فردوس نشانست محل نزول مواکب سعادت مشمول گردید . اهالی قمشه بنا بر رعایت حقوق ولی نعمت دیرین ابواب اخلاص مندی

گشاده ، در معرض فرمان برداری ایستادند . آزاد خان لشکری انبوه و سپاهی باشکوه بمقابله ایشان فرستاده ، ابواب گیر و دار از طرفین بر روی مبارزان گشاده ، شمشیرهای خونریز از غلاف و بهادران ضعیف نشان بر ستیز بمیدان مضاف در آمدند . دست سنان بگرفتن جان دلبران دراز و عقاب تیر بصید تذر روان ارواح یلان دلیر از آشیان کمان در پرواز شد . اسکندر خان برادر امی آن حضرت که آینی بود از آسمان شجاعت نازل و شهر فلک را از هیبت حمله جهانسوزش هراس دردل ، تیغ خمیده اش در چرخ جلالت غره شهر نصرة را هلال و از افق شمشیرش مستظہران حمایتش را صبح امید روشن ، بر اشهب سبک گام صرصر خرام بر آمده ، بر آن گروه انبوه حمله آور و بهر حمله جمعی را در وادی هلاک بی سیر ساخته ، بسیاری از لشکر و بیکه تازان میدان نبرد کین از پشت زین بر روی زمین انداخت . بیک جهان لشکر و سپاه از مصافش چون از مصاف شیر رو باہ بعزلتگاه انہزام پناہ برده ، آن بیکه تاز میدان دلیری با تن تنها آنها را تعاقب نموده ، تا موضعی موسوم بار خیلی پنج فرسنگی اصفهان از عقب آن قوم قرین الخذلان تاخت . تا موضع مزبور که مشتمل بر دره تنک دراز بر نشیب و فراز نامردی از لشکر دشمنان در عقب سنگی پنهان گلوله بجانب آن شهسوار میدان شوکت و شان افکنده و او را از صدر زمین بزمین افکنده ، چون نونہال بار آور از پای افتاده ، از صدمه صرصر بر زمین انداخت و عزلتگاه خاک و خلوت خانه مفاک را جایگاه آن سرو نو خیز ساخت و چون حضرت ظل الله را نسبت برادر محبتی مفرط و طبع همایونش از مشاهده دیدار او منبسط بود از وقوع آن قضیه بغایت آزرده خاطر و سنوح آن سانحه جنابش را حیرت بخش باطن و ظاہر گشته و خاطر خطیرشان از فرط آزرده گی در تدابیر امور جنگ و فکر و کوشش نام و تنک برگزیده ، شوریدگی خاطر خطیر بر افواج لشکر اثر و پیریشانی ضمیر منیر نظم سپاہ را از زلف سپاہ دلیر پیریشان تر کرده ، پای از میدان نام و تنک و دست از استعمال آلات جنگ برداشته ، روی براہ بیابان و سر بدشت بی پایان

گذاشته و با معدودی از جاسپاران رکاب سعادت انتساب متوجه چهار محال و راه نورد صحاری و جبال و از آنجا بعضی از توابع کوه گیلویه مرور نموده ، عنان بعصوب خرم آباد گشودند . خانواری ایلات که بعلت تسلط آزاد خان مرحله بیمای کوه و بیابان بودند از توابع کرمانشاهان و پشت کوه تا بادرانی و باد غائی و سد مره و اقصی سرحدات قبلی وجود مسعود آن حضرت را طبقی گشته ، باستظهار مقدم میمون و استیشار موکب همایون از هرکوی و برزن و هر گوشه که ماوی و مسکن نموده بودند در ظل ظلیل رباب ظفر آیات جمع و جمگی بروانه آن فروزنده شمع گشتند و از قضایای نوادر غرایب و وقایع بدایع اعجب العجایب آنکه بذجوی که قبل نگاشته کلك بدایع نگار شهیده کار گردیده رؤسا و عظمای زند که همگی هفده نفر از خرد و بزرگ آن سلسله سعادت مند با جمعی کثیر زنان و نسوان و اطفال بحکم آزاد خان مقید باغلال روانه ارومی و علم خان افغان با هزار سوار از لشکر بجهة محافظت با ایشان همراه میبوسته از احوال آنها آگاه بودند . در حین نزول بمنزلی از منازل نسوان آن طایفه مجاهد مقاتل تندبیری خود را بگردان رسانیده و فیود ایشان را شکسته ، بندهای محکم را گسسته و بک قبضه سلاح شکسته سته را برداشتند و روی جلالت علم خان گذاشتند . بعد از زوال آفتاب که آغاز زوال آفتاب عمر علم خان بود آن مخدول مردود از خواب راحت بیدار و از مستی منام هشیار گردیده ، از خیمه خویش بیرون خرامیده که آن دو بیک اجل مسرع و مستعجل سر وقت او رسیده ، متوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان دریای جلالت بطریق عادت شروع بدار و گیر لشکریان علم خان وقتل جماعت افغان کرده ، جمیع آن گروه جمعی مقتول و برخی مخدول بهر طرف پراکنده شد . اموال و اسباب علم خان و سپاه افغان را برداشته ، تا خانه کوچ سلسله عالیه زند روی براسلات گذاشته ، در نواحی بروجرد موکب والا بیوستند .

در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبدالله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توامان

بنحوی که شیرین زبان مرتب بیان قام بلاغت توام در خرم آباد ورق خرم و شادان بتقریر قضیه و داستان رطب اللسان گردید . موکب سعید بقصبة خرم آباد رسید . از استبلای آزاد خان خانواری ایلات که در اقصی جهات بودند بموکب همایون بیوستند و جمهور دهاقین آن ولایت در ظل حمایت و سایه عاطفت آن حضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشه افغان رستند . در آن هنگام موسم سردی دی و بهمن و وقت رنگ زردی گنزار و گلشن ود . دلاهران جو بیار را از آب منجمد زره ها در برو دیران شاخسار را از پارهای بغ مغفرهای فولاد بر سر ، تیغ تیز صرصر برد نوجوانان اشجار را درسرافشانی و شمشیر بران باد سرد تازه نهالان شاخسار را بیم زندگانی ، کره اثر مزاج زمهریر گرفته ، آتش سوزنده را نام حرارت از یاد رفته ، از صوت سرما خونها در عروق اندان منجمد ، از رطوبت هوا رطوبت در شراین اجساد منعقد ، ابر بهمنی بر ساط کوه و بیابان کافور بیز و سحاب شباطی از مجاری سهل و جبل سیل انگیز در موسمی چنان سرد و هنگام اشتداد برف و برد آزاد خان چون از توجه موکب ظفر بنیاد بجانب خرم آباد مطلع گردید یکی از سرداران لشکر خود را موسوم بعبدالله خان سردار بالشکری بر کین و سپاهی سهمگین بمقاومت حضرت ظل الهی تعیین نمود . لشکر مزبور بنواحی بروجرد رسیده ، خدیو منصور از این معنی مطلع گردیده ، از قصبة خرم آباد رفع الویه شوکت و استعداد ، تلافی عسکرین اتفاق افتاده ، مبارزان دو جانب بیکدیگر تاختند و دلیران آن دو طرف غلغله در گنبد گردون انداختند . دستها بغارت جانها گشوده و گوی سرها بچوگان شمشیر رنده . کالبدها در زیر سم اسبها فرسوده شد . زور بازوی مردان مصاف و بلارک تارک شکاف بکار و در باغ میدان نهالشان را میوه اجل بیار آمد . مردان که میدان نبرد را حجله دامادی و روز های جنگ را ابام شادی می شمردند کوشش های مردانه آغاز نهادند و مجاهدان عرصه جان ستانی که بجای

ساغر راج ریحانی باکله سرها خون ارغوی می خوردند با تن خویش داد باده آشامی دادند . نعره رزمی نای ، گوش بلان رزم آزمای خوشتر از نوای نای سوز ، فغان روئین درای بمسامع بهادران آهن خای فرح فزای تر از آهنک سرور شد . عبدالله خان را از صدمات حملات بهادران بای طقت و توان ست گشته و از بیرون بردن جان و سرکارش درست شد .

بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال

بارس نیل مطابق ۱۱۶۷

نیر اعظم و عظیم بخش عالم و صدر نشین عرصه این نبلگون خیم در چمن مکمن نقطه اعتدال خیم اشعات و سرادقات انوار بر افراشته و نگارنده صفحات کون مکان و طرازنده انواع باغ و بستان در ساحت باغ و فضای راغ با کلاک قوای ربیع صد هزار نقش بدیع نگاشت . سپهدار فروردین سرادقات نگارنگ اقسام ریاحین را در ساحت چمن برکشیده و لشکر آرای بهمن در عرصه چمن اسباب جلالت را که فرو چیده بود برجیده ، افغان قمری از فراز سرو و چنار و آواز هزار از اوج شاخسار برخاست و مشاطه اردی بهشت در خلوت سرای باغ و کشت رحسار شاهدان و چهره دلبران گلهای مشکین کلاله را بغارت غار صفت و گلگونه صفت بیاراست . لشکر بهمن از عرصه چمن بر اشهب صرصر بر نشسته ، عنان بجانب کوهستان هزیمت گشودند و سپاه شباط بساط انبساط از ساحت چانهزای باغ و بستان بر چیده ، مراحل مهاجرت رامی بيمودند . محفل عید و بزم جشن سعید در چمن های سیلاخور ترتیب و نگار بندی پیشه وران صاحب صنعت زیب و زینت یافته ، حلاع رنگین وثیاب نگارین برودوش سران لشکر را تزیین نمود . آزاد خان اندوهه لشکری خونخوار و سپاهی افزون از شمار عرض دیده ، تدارکات شبسته باهتمام و کلاهی دیوان بجهت ایشان سر انجام کرده ، فتحعلی خان افشار را که در دولت او مدار الیه و مشارالیه بود با جمعی کثیر از سرکردگان و سرداران از بک و افغان معاهده و مقاتله حضرت ظل الهی تعیین و روانه نمود و در موضعی موسوم بدو آب من

توانع سیلاخور آن دو کوه خارا و دو سد با برجای در برابر یکدیگر ایستاده ، چشم براه انتظار وقت گشادند . هنگام صبحی که خسرو فلک اقلیم چهارم بعزم مقابله لشکر اختر وانجم بای برکاب اشقر این گردنده طارم نهاد و در وسعت این سبز میدان شقه زرین ریابت اشعات و برچم رنگین اعلام انوار را از هم گشاده ، دلبران میدان ستیز چون شیر خونریز دندان خونخواری تیز کرده ، روی کینه جوئی بیک دیگر آوردند . علمهای بلند بالا چون بتان و رعایا فغان زریئی آراستید و سناهای جان ستان چون نیکوان آفت جان بعزم فتنه جوئی برخاستند . کمانهای دلبران تندحو چون ابروی دلجوی تان زبیا روی تیر افکنی آغاز نهادند و کمندهای ازدها آسا چون زلف برچین وجعد مشکین بریر خان می مهر و کین بازوی مرد افکنی گشادند . خنجر های بران چون دشته بژگان سپاه چشمان بسینه مبارزان آغاز کاوش و وسیل خون از چشمه های چشمه های سو کواران تراوش کرد . تیغ های بی دریغ بلان رزم جوی چون شمشیر غمزه جادوی نازنینان آتش خوی چاک سینها را تا بکمر آورد . عقابان قیرا از آشنایان کمانها سرگرم یرندگی و بمخلف و منقار بیکان تیزبال بر ریز تذروان زندگی گشتند و سهام گردون خرام چون تیر دعای مستجاب از آسمان برگزشتند . زیانه آتش دوزخ از دهان توب زندگانی بهنگام عمر و جوانی بسر آمد . عرصه جنگ بر بلان جنگ جو تنگ و نامهای نام آوران مبدل بننگ شد . چون کوچ و حرم حضرت ظل الهی و سایر مقریان درگاه آسمان جاه در همه جا بوده ، حکمهای نداشتند که محل توقف کوچ و مسووان صغیر و کبیر و موجب اطمینان ضمیر منیر و تسلی خاطر بهادران دلبر تواند بود . این معنی باعث سستی لشکر و مورث بی دست و پائی بلان فرمانبر گردیده ، دست از کار کشیدند . حضرت ظل الله لشکر پناه جزئی حرم و عورات و نسوان سلسله جلیله زند و سایر کوچ بلان فیروزمند را پیش انداختند ، خود و معدودی سوار از ملتزمان رکاب میمنت انتساب که برجا بودند از عقب با عورات روان و سپهری از آهن و فولاد بعقب سر نسوان و پیشروی دشمنان

بسته ، بجانب کوهسار کوه گیلویه عنان کشای بکران شدند . سردار آزاد خان و لشکریان از بک و افغن آغاز تعاقب ، در تعاقب لازمه تعصب نموده ، مراحل طریق را گام در گام اهل هزیمت می بیمودند . حضرت ظل اللهی ۱ دلبران طایفه عتیبه زند و سایر بهادران فیروزمند بنحو مسطور عورات از پیش روانه و خود سر راه بر تعاقب کردگان گرفته ، راه آنها را چون کوه خارا می بستند و سرودست بگرزو تیغ می خستند . تا عورات و نسوان مسافتی بعید می بیمودند ، بهادران ستوده باز بجنک گریز و لازمه شبر و آواز خوبستن را بفرزند وزن می رسانیدند . چندین مرحله از شوامخ جبال و مسالک تلال بدین منوال پایان می رسید و فراز و نشیب بسیار بان هنجار نور دیده می گردید ، تا خود و متعلقان و عورات و نسوان از اصول بلیات مجموعهی از آن بلیه رهائی یافته ، از جبال کوه گیلویه عبور و بتوابع فهلیان مرور و از آنجا بکازرون شتافتند . محمد خان زند در آن سفر از موکب خدیو فیروزمند تخطب و بجانب نواحی کرمانشاهان توجه و از آنجا بجبال بختیاری و باردوی علی مردان خان رفته ، از غرایب وقایع و نوادر قضایا اینکه در حالتی که باتن تنها در بزم علی مردان خان نشسته ، و رشته الفت و پیوند صحبت پیوسته بود ، خنجر دلبری آخته علی مردان خان را مقتول ساخت و بصحت و سلامت از میان آن اردحام بیرون رفته ، در کرمانشاهان رخت توفیق انداخت .

ذکر توجه آزاد خان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت

سرو آزاد قلم فصاحت شیم عرصه آرای چمن صفحه می گردد که چون آزادخان مسموع داشت که رایات ظفر مقرون و اعلام نصرة نمون آن بر گزیده حضرت بیچون در ساحت بهشت مساحت کازرون سر باوج گردنده گردون کشیده ، موکب مسمود وجود سعادت نمود از افق آن ولایت طالع گردیده است ، یقین دانست که در اندک زمانی و فرصتی از اقتباس انوار تفضلات قادر مستعان آن اختر فروزان آفتابی خواهد شد نور بخش عوالم امکان و در کمتر زمانی آن هلال غره

اقبال بدری خواهد گشت از تابش اوروشن شبهای تیره امیدواران ، در مقام چاره و علاج و کار مختل خود را در تدبیر رواج بر آمده ، بعزم فارس و اصفهان حرکت و رفیع الویة شوکت نموده ، قدم جسارت بصوب فارس کشید . حضرت ظل اللهی از کازرون بجانب چشت که از توابع گرمسیرات فارسست میل و اهالی آنجا استقبال آن سرور اشیا نموده ، هر خشت از انوار التفات آن حضرت آفتابی شد تا بنده و هر ذره خاک آن صحرا و آن کشت از اشعاع آفتاب توجه آن جناب اهی شد و روز نده . آزاد خان بنحو تقر قلم دوزبان مراحل راه را بیموده ، وارد شیراز و در آن خطه بر تراز تمهید بساط اجلال و اعزاز نموده و از آنجا اراده مقابله لشکر ظفر برور کرده ، عنان جلالت بصوب چشت گشوده ، چون شوارع چشت مشتملست بر مضایق صعب سخت و نشیبی بر گوه و کتل و پشته و تل حضرت ظل اللهی تفنگچیان دشتستانی را که چهار هزار نفر بمسکر نصرة اثر پیوستند که ذره را در هوا و کوکب را در سما می زدند امر فرمود که مضایق طریق و معابر دقیق را گرفته ، شیران زند و دلبران فیروزمند نیز چون شیران آشفته بر اسبان ازدهاوش و هیوانان چون آتش سوار و آغاز گیر و دار و لشکریان آزاد خان بمعابر مضیقه در آمده ، تفنگچیان مزبور مهره بلا انگیزخته و از ابر آتش بار دود زائنه عنای ریخته ، از صدمات آن لایل مردم آن قلمزم بر تلاطم متفرق و تقدیر الهی بهدم بنیان آن لشکر متعلق شد . آزاد خان با احوال بریشان بصوب شیراز عنان تاخته و در آنجا نیز مجال توقف نیافته ، حکومت شیراز را کرة بعد اخیری بصالح خان بیات گذاشت و خود بان وضعی که از فساد ماده مستولی بر شخص دولتش عارض شده بود راه بجانب اصفهان برداشت . خدیو منصور از محل مذکور اعلای اعلام شوکت و غرور و امور گرمسیرات بقدر وفور فیصل و بهادران فیل توان شیر زور با خاطر قرین مسرت و سرور بهزم قلعه و تسخیر شیراز مرحله بیمای نشیب و فراز شدند . صالح خان ابواب قلعه را بسته ، با خاطری خسته و دلی شکسته ، در حصار خودداری نشسته و با اعتقاد خود از بیم جان رسته ، رشته عمر خود را در حقیقت گسسته ،

لشکر سیل شتاب کوه درنک و جان بازان میدان نام و ننگ اطراف قلعه را فرو بسته ، بهادران منصور جنگ با تاش افشانی توب قلعه را گرد از بنیاد و اهل قلعه را دود از نهاد بر آوردند . بمحض گیر و دار اول آن قلعه گردون محل تسخیر دیران پیشه جندل و کار صالح خان بیک یاره مختل و مضطرب ، تسخیر با امید علاچی دلیران منصور را مستقبل و در حوالی شاه میر علی حمزه گرفتار چنگ اجل ، شیخعلی خان باو رسیده ، بضر بچوب دستی کارش را با تمام رسانیده ، حطه شیراز که الحق شهرست رخسار عروسان ممالک را طراز موقوف موکب لارم - الاعزاز و ابواب آن قلعه بهجت پرور محنت بردار بر رخسار بندگان درگاه فلک انباز بمقابلید نصرة بازو نسایم الطاف خدیو گردن فراز بر احوال و ضیاع و شریف در اهتزاز شد . صغیر و کبیر آن ملک دل پذیر بشرف عتبه بوسی حضرت آسمان نظیر شافیه ، هر یک در خورد خویش نعمای بیش از بیش یافتند .

بیان سال همایون فال توشقان نیل مطابق ۱۱۶۸

هنگام بهار جهان آرا و نوبت نصارت کوه و صحرا در رسید و وقت شکفتگی گلها و طراوت چمنهای خضرا گردید . لشکر آرای هوای بهار و سپهدار نسیم آزار بجهة تمشیت گرمسیرات گلزار ازدار الملک کمون بیرون تاخته ، خدیو جهان گشای فروردین با سپاه رنگین ازهار و ریاحین بجهة انتظام حطه چمن و ضبط امصار باغ و گلشن سرادقات سنجاب سحاب و خیمام آرمشکین طناب را در دارالعلم شیراز از بطون کمون بر فراز کوه و هامون ظهور و بروز کشید . غنفل بابل و هزار و نغمة چکاوک و سار از عرصه گلزار و از فراز شاخسار بر خامت و بساط با انبساط لاله و گل و جلباب برنیان و کمخاب سبزه و سنبل دامان بسته و تل و کنار سهل و جبل را بخوش ترین وضعی بیار است .

از گل و سبزه باغ و دشت ستموه
کوه مینا و دشت مینا رنک
کل جوشنجر و سبزه چون زنگار
لاله در لاله کوه اندر کوه
کوه با دشت برنیان فرنک
لعل و فیروزه رسته از گلزار

بطراحی نگار بندان محفل طراز ترتیب بزمی خوش و بساطی دلکش زینت و زیب یافته ، صنادیق اطلس و خاررا و انبار های زر بفت و دنیا بمصرف خلایع سرداران سپاه و چاکران حضرت آسمان چه حالی و تهی شد . چون حطه لار که از گرمسیرات اوسع و محصولات آن از دیگر ولایات انفع و مردم بلده و بلوکاتش در امور تفنک اندازی سرآمد دهور و در رسوم آتش بازی مشهور عصر ، نصیر خان لاری در ولایات مزبور استقلال بهم رسانیده و گروهی از تفنگچیان شرر انداز و کمانداران آتشبار را مجتمع گردانیده ، خود سری آغاز و درهای مخالفت را فراز کرد . چون تائید کارکنان قضا و تاثیر طالع گیتی گشا امور ملک را نظام و مهام دولت را انتظام آمد ، تنظیم مدار حطه لار و جهة همت چاکران آستان گیتی مدار گردیده ، بامر و الا بهادران معسکر نصرة پیرا رخت سفر بصفای صحرا و اسباب ظفر بدشت غیرا کشیدند . شاهدان رایات فتح آیات طره های بر بیچ و حقه و بر چم را بر باد دادند و عروسان هبونان باروش بوق دست زنان و پای کوان رقص نشاط آغاز نهادند . کوه پاره های کوسهای رؤس را بر پشت کوه پیکران قوایم درشت یعنی اشتران بسته پشت بستند . از غریدن رعد کوس از کوهسار پشت ستوران شمس بنیاد طاق سپهر سندروس و ارکان حصار فلک آنوس شکستند . کوه و کمر از هجوم حشم و حشر سپاه و روف روشن از گرد و غبار تیره تر از شامگاه شد . موکب جهان طراز اجلال واعزاز از شهر بند شیراز بیرون و اهل اردوی گردون نمون و بیرون موکب همایون با اختری سعد و میمون توجه بجانب هامون نمودند . از دارالعلم شیراز تا حطه لار مرحله مرحله صید افکن و شکار انداز سیر و از سعادت خیر لازم المقدم آسمان برین را رشک برین دیرینه دیر آمد . اعزه واعیان گرمسیرات منزل بمنزل استسعاد زیارت آستان فیض شامل را حاصل ، منافق و موافق مراسم خدمت گزاری شایق و بیش کش های لایق می کشیدند . چون حطه لار عتبان ظفر چنخ رایات فتاح را مطار و ساحت آن بلده بهشت مدار اردوی فلک آثار را محل قرار گشت نصیر خان لاری بنابراین بقلمه ای که در بیک جانب شهر دره موضعی

مرتفع واقع و در حین فضا با دخول بیگانگان در فی الجمله مانع و صدمت
 پورش را بقدر امکان دافعت بناه برده ، شهر لاروا با جمیع ساکنان فرو
 گذاشت . اهل شهر اولیای دولت قاهره را بتحت فرمان قضا مظاهره
 در آمده ، ارکان و اعیان تقبیل آستان گرو بیان مکان شناختند و از
 جبهه سائی عتبه علیه شرف سراقازی و رتبه سرلمندی حقیقی و مجازی
 و فیض مباحث میان فارسی و تازی یافتند . نازین قلعه لار که از
 ارتفاع جدار الیف سمک و خلیف افلاک بود و بر فرازش آتش دیدبان
 را از جرم کیوان کس فری نمی توانست نمود اردوی جهان گشا را
 نقطه بسیط و محاط و محاط گشته ، دوسه دفعه نوایر جدال فی مابین
 اشتعال و اسباب فتح و ظفر چاکران آستان سدره مثل انتقال یافته ،
 نصیر خان که بر دی فرزانه و صاحب تدابیر عاقلانه بود چون آنا علیه
 از جانب خدیو کشور اقبال و علامت ضعف در ظاهر و باطن احوال
 خویش ملاحظه نمود در مقام اصلاح و اواب تدبیرا در صدداقتتاح
 بر آمده ، واسطه امنای خویش معروض رای معدلت کیش گردانید که :
 این بنده دیرینه بعلت اینکه تا بحال از زیارت آستان سدره مثل تعهد
 ورزیده و تا اکنون در سلك جان سپاران سده گردون نمون منخرط
 نگردیده منفعل و سر افکنده و خجلت زده و شرمنده است ، اگر
 خدیو کشور گشای اقبال از ترك محاصره برین چاکران اخلاص مآلمت
 نهند و فدویان جان سپار را فرمان بمراجعت دهند این اخلاص مند از
 بیم غلص وانديشه مطمئن و خرسند گردیده ، هنجار در بار عرش وقار
 را پهای امید نوردیده ، در هر جا و هر مکان که فرمان واجب الاذعن
 شرف صدور یابد نیز ساطبوسی محفل ارم مشاگل مستعد و بساط خدمت
 گزارای بعنایت الله العزیز الباری مههد شود . چون در آن زمان
 هنگام حدت هوا و غایت گرما و نواب افروختگی کوه و صحرا و
 فضای گره سیر چون عرسه کره اثیر سوزنده و هوای آن ولایت چون
 آه سوزان ارتاب هوا فروزنده بود اهالی اردوی نصره پرور را که
 اکثر پرورده هوای سرد و خه کرده برف و برد بودند توطن
 و توقف در آن زمین پرتف ممکن نمی بود و حضرت جم قدر کسری

شان نظر باینکه امور کلیه در پیش و اراده کشور گیری مکتون خاطر
 صلاح اندیش داشتند بنصیر خان ایفا و مهد او اکتفا فرموده ، بیشکش
 های مرسوله را قبول و مطالب مشارالیه را قرین انجاح مامول و لوازم
 لطف و عنایت درباره او معمول فرمودند . اردوی گیتی گشا با مر خدیو
 کشور آرا در طریق مراجعت مرحله نورد کوه و صحرا و در مناہج
 شیراز راه پیدا شدند . در مبارکترین ساعتی از ساعات اغلام گردون
 درجات بدان ملک عدیم البدیل انتقال و تحویل یافته ، ساحت آن حطه
 بهشت عدیل از سعادت موکب جلال صاحب مرتبه چلیل و اشفاق خاطر
 خطیر شامل حل عزیز و ذلیل گشت .

**ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت
 گره سیری در آن خطه فردوس نشان**

چون آرادخان را مسموع و اخبار صحیحه از اطراف بجانب
 او مرفوع شده بود که خدیو رستم نبرد بهمین مصاف از سفر لار
 انصراف و در آستان ملایک مطاف لشکرهای فراوان از جهات و اطراف
 اجتماع و سپاه بی کران خالی از گزاف در حضرت آسمان شان سایه
 نشین اکناف و عازم سفر عراق و بر آن عزم جازم ، در تدارک
 بساق می باشند و کذلک از جانب دارالمرز مازندران در خصوص استمداد
 محمد حسن خان و عزیمت او بحرکت اخبار صحیحه شنیده و در نزد
 او بتواتر رسیده بود از آنجا که مشارالیه از جانب قهرمانان عدو بند
 بهادران زند اندیشمند و نا خرسند بود و کیف که در میان دو بحر
 سرکش و دو دریای آتش توقف تواند نمود ، صلاح خود را در
 حرکت بصوب آذربایجان دید و عنان عزیمت بدان صوب منعطف و
 زمام توجه بدان جانب منصرف گردانید . قهرمان کشور لطف و مرحمت
 بمقتضای عزیمت خاطر والا همت از دار العزم شیراز حرکت و رایت
 فتح آیت بجانب اصفهان و از فیض قدوم با سعادت و مقدم لازم -
 المسرت ساحت وسیع المساحت اصفهان بهشت برین را غیرت و رشک
 فرمای ارم و جنت گشت . وضیع و شریف ، نا فرو الیف ، قوی

و ضعیف در حضرت ملك ردیف و در درگاه جهانیان مطیبات اجتماع
 نموده ، از شریف الطاف و جلال اطفال آن جناب هر يك حظی
 وافر منجلی شدند ، از احتزار نسیم بیروت و قوت آن جناب گلهای
 حصول مرام و رباحین وصول مراد در سرا ، بوستار احوال همگی شکفت
 و تحریک صیای مرحمت و شفقت خس و خار جور ، بیداد از گاشتن
 سرای حل جمهور رفت . جهان بپیر دیگر باز جوانی یافت و گردون
 گردنده از شبنم قدیم خویش یعنی آرزیدن دلهای ریش رخ بر تافت .
 از سوانح حیرت افزا اینکه در ایام تواف اصفهان جر يك گرمسیری و
 تفنگچیان فرسی که ملازم موکب معود و معسکه نصرة نمود بودند
 در محوطه شهر اصفهان آغاز عصیان کرده ، رو وادی طغیان آوردند
 و همگی در محله ای جمعیت نمودند . و نام جنابها را سنگر و دست
 بتفك اندازی گشودند . حضرت ظل الله گیتی بنام افواج سپاه ظریف همراه
 را دسته دسته همراه ، ناطراف محلات که محل جمعیت آنها بود تعیین
 و لشکر فتح آیین نیز بر فرار بسدیها بر آمده و اطراف نامها را
 سنگر کرده ، شور شور در فصور اعتصام آنها بیدید و آتش آشوب
 و غوغا و شعله نته و بلا باوج چرخ ولا رسید . جنیدی در شهر
 این فتنه در کار و در کوی و محله این غوغا گرم و از طرفین گیر و
 دار در کار بود . تا بالاخره برهنمونی جرد حرده بین و دلالت عقل سلاح
 گزین بر رؤسای آن حضرت ملك رفعت توسل و برحمت و رفعت
 قهرمان قدر قدرت توکل کرده ، روی بهار بدرگاه جهان طراز آوردند .
 در چنین هنگامی که لشکر این گونه فساد و مملکت را فتور کلی در
 بنیاد بهم رسیده و قضای جان آشوب حادث گردیده بود خبر رسید
 که محمد حسن خان با سپاه گران و لشکری پابان از الکای مارندران
 حرکت و بجانب عراق نهضت و تصمیم عزیمت نموده است .

وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنک او
 باشیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست
 سپاه نصرة طراز

افغان هزار دستان قام معجز بیان چگونگی داستان را بدین گونه
 مسموع از ناب نکته دانی می گرداند : در حالی که قضیه قتل نادری
 وقوع یافت و هر فردی از افراد ملتزمان اردوی فتنه جوی آن پادشاه
 تند خیز بجائی رسید از آن جمله احمد بيك افغان که از بزرگ زانگان
 طایفه ابدالی و لشکر را نسبت بخنواده او نسبت پیر و مریدی بود
 در آن وقت در ملك بساولان حضرت نادری انسلاک داشت ، فوجی
 از افغان ابدالی را که در آنجا حضور داشتند با خود برداشته ، سوی
 جنب قندهار الی زمین داور و آن زمین و آن نواحی شناخت و در فرام خزانة
 شاهی را که از وجوه دیوانی ممالک ، موضوعه هند حمل و نقل بکلات می
 نمودند ملاقات و آن کلی مبلغ و جیبی المغ بتصرف او در آمده بود
 و در قندهار فوجی کثیر و بی شمار از هر جا و از هر دیار بر سر
 او جمعیت و نام شاهی را بر او اطلاق کرده ، گردن بطوق اطاعتش
 در آوردند . دو سه سال که در الکای خراسان نوبت سلطنت معلی
 شاه رسیده ایشان فرصت تدبیر او بکرده بود و دوتی و افرو قدرتی قاهر
 حاصل و مناقص و نقایص امور خود را کامل کرده ، روی به هندوستان
 آورده و دارالملک شاهجهان آباد را که در آن هنگام بعلت وفات محمد
 شاه پادشاه هند رو بخرابی نهاده و بی صاحب افتاده بود مسخر و از شداید
 عمل زیر و زبر گردیده ، از حزبه و جواهر حظی وافر یافته ، براه
 مراجعت شناخته ، در سالی که امرای خراسان میرزا سید محمد ملقب
 بشاه سلیمان را از شغل خطیر سلطنت معزول کرده و دیگر ارباب شاه رخ
 شاه که بیشتر مکحول بود بقصر سلطنت دخول نمود احمد شاه افغان
 عزم تسخیر خراسان کرده ، روی عزیمت بدان جانب آورده و دار
 السلطنة هرات را مسخر ساخت . علم توجه بصوب مشهد مقدس معلی
 افراخت و ارض اقدس و بلدة مقدس را محصور و آغاز فتنه و فتور

نمود ، لیکن حفظ حضرت امام ثامن ضامن ابواب ظفر بر روی امیدش نگشود . چون هنگام دی گردید و نوبت برودت هوا در رسید مازار بهمنی زاله آغاز بارش و از سحاب شیطانی آب منجمد نیناد تراوش کرد لشکر افغان که اکثر برورده گبر مسیرات شرق و در صحاری مشهد مقدس از بای تا فرق در وحل آب و گیل غرق بودند تاب مقاومت لشکر سرما و طاقت مصادمت سپاه برودت هوا نیاورده ، بالضروره راه مراجعت بیمودند ، امیر علم خان عرب خزینه در الکای خراسان رایت تسلط افراخت ، همگی اترک و اکراد خراسان را طوعا و کرها مطیع و منقاد ساخت ، یک چند بساط استیلای مشارالیه در ملک مزبور ممهّد و ارکان اقتدارش مشید بود . دیگر باره احمد شاه افغان غزیمت خراسان و بعثت کناره جوئی امرای الکای مزبور از امیر علم خان مشارالیه مسلط و بمشهد مقدس نیز بصاح و صلاح و وعده دادن مردم بفوز و فلاح مستولی گردیده و از آنجا رخت عزیمت سوی نساخور و سبزوار کشید . بعضی از امرای اترک و اکراد و بغابری و قلیچی و بموت لئوئی و سپاه موفور سرکردگی ابراهیم خان و تنی خان و عباسقلی خان بغابری و علی خان قلیچی از ترک و عیسی خان و او طالب خان از کرد بعثت اندیشه سپاه افغان و صاحب بودن بعضی جواهر و خزینه امر علم خان که در حال انقلاب احوال امیر مزبور بدست آورده تصرف کرده بودند متوحش و از آن دولت مندهش ، با کوچ و خانواری از خراسان متواری و مصوب مازندران فراری شدند . محمد حسن خان وجود آنها را مقتنم و مقدمشان را محترم و وجود آن جماعت را مصدر مواهب معظم شمرده ، در مازندران جای توقف و مکان توطن و املاک و اقطاع و اسباب اجری و انتفاع بابشان داده ، در مازندران ابواب تلافی و تکلف بروی امیدشان گشاده و لشکریان آنها را که چهار هزار نفر مردان مرد و دلیران نبرد بودند با سپاه خود منضم ساخت . علم غزیمت بجانب عراق افراخت و در آن زمان که بطریق تحریر در تقریر سابق جماعت گرمسیری فارس بحضرت سدره اساس نغیان و عصیان بنیاد نهاده ، ابواب شورش و غوغا گشاده بودند خبر رسید که مواکب

محمد حسن خان بتوابع فراهان رسیده ، لشکری گران بان حدود کشیده است . حضرت ظل الله کشور پناه شیخملی خان را بمقابله و محمدخان زند را نیز متعاقب بنهداد شیخملی خان فرستاده ، در محلی موسوم بسنجان من توابع کزاز در میان آن دو لشکر جانباز کینه گزار مجادله و محاربه آغاز شد . دلیر های مصاف تیغهای بران را از غلاف بر آورده و رجز خوانان از دو جانب بلای درآمدند . کالبد ها از بیکان فولاد شقه و غبار زندگانی بجاروب فضای آسمانی از ساحت دهر فانی رفته و عروسان عمر و جوانی و زوجات حیات وزندگانی را سه طلاق گفته شد . زمین لاله رنگ شده ، آسمان قیرگون و هوا مرکز خاک گشت و صحرا دریای خون ، کوس روئین در سولک جوانان شیون فرماونای زرین در ماتم دلیران فغان افزا گشت . بعد از شاید گیر و دار و تکابوی نهنگان دریای کارزار شکست بر لشکر این طرف افتاد . محمد خان که شیری بود در بیسه شجاعت و پلنگی در کوهسار سالت بدست لشکر قاجار گرفتار و او را با قبود مضبوط و اغلال مبسوط روانه مازندران و محمد حسن خان خود در غایت امتنان از بخت کارساز عطف عنان بجانب اصفهان جنت طراز مینموده قهرمان کشور دلاوری با وجود بسی یاوری و فتنه و فساد جماعت گرمسیری در غایت بی باکی و دلیری بزم قتال و اراده جدال محمد حسن خان از دارالسلطنه اصفهان رفع الویة شوکت و اجلال و اعلائی اعلام استقلال کرده ، روی مردانگی سوی میدان جنگ آوردند . در قریه مسمی بحلول آباد توابع بلوک قهاب چهار فرسنگی اصفهان آن دو دریای تیر و تیغ و آن دو آتش بار میخ بیک دیگر رسیده ، حصاری از آهن و روی از دو جانب برکشیدند . کوس روئین و گورکه آهنین از پشت شتران کوه کوهان بسته سرین چون رعد و امر کوهساری بغرید و نای زرین در عرصه جنگ و میدان کین از درد آن واقعه سهمگین بنالید و بنیاد زمین و ارکان آسمان هفتمین از هول آن زستخیز بلرزید . تیغ بی دریغ سر افشانی آغاز کرد و تیر عقاب طیر روی بشکار طایران جان دلیران آورد و از توپ بنیاد کوب اساس

قصور هستی فروریخت و زعد تفنگ کشور آشوب تکرک بلا بر سر پیر
 و برنا بیخت و از هول آن صاعقه ورعب آن حادثه جان از تنگ
 نای تن بسوی مامن عدم گریخت . **س**کار بر دلبران جانین سخت و
 بختباران را هنگام برگشتگی بخت شد . در آن دریای بر شو و در
 آن گرداب افتور نخل الای بهادران معرکه آرا را آب از سر و پد
 از یاری بر کشت و در آن بحر عمیق فخر بعید غور یعنی لجه بر خون
 فلک کشور ملک باری غرق گشت . نظر قلب معلول اکثری از
 نفع گچیان آتشین زور شعبده باز بای ثبات سپه متزلزل و قوت و ظفر
 که همیشه لازم آن لشکر بود ضایع و شکست مبدل گردیده شکست یافتند
 و روی از وادی و عیان از میدان دلاوری بر تافتند و ملتزمان موکب
 مسعود و جان ناران رکاب سعادت نمود در خدمت موکب حدیو گردون عدت
 بجانب الکای فارس و صوب قلعه شیراز شتافتند . محمد حسن خان وارد
 اصفهان و کاجو و کامران توقف نمود .

وقایع سال همایون فال لوی نیل مطابق ۱۱۶۹

دیگر باره آغاز فروردین و هنگام گلشن آرائی ازها و ریاحین گشته ،
 نقاش ربیع نقشهای بدیع بر صفحه کوه و هامون نگاشت و سردار سپاه کینه خواه
 قوای نامیه را یات خضرای شقه نو باوگان و اعلام انگگون بر چم گل و از غوان را
 در دار الملک چمن بر افراشت . افغان هزار از آذین با جان گلزار بر آمده و ترک
 تازان لشکر بهمین را نوبت تسلط کشور چمن سر آمد . دارای گیتی گشای گل
 دیگر بار در قصر شاخسار چمن چهره بارایش بزم گلشن بر افروخت و آتش
 برق بهاری رخت خس و خار را که حکم فرمانفرمای دی در ساحت باغ مهمل
 بود بسوخت . مجلس عید و محفل سعید در دارالعلم شیراز نگار فرمائی و
 تسلط آرائی آرایشی که از بدیع پرداز تبت و طراز یافته حلالع بسیار و افمشته
 زرنگار سران سپاه و چاکران درگاه را حلیه جیب و کنار شد . محمد حسن خان
 اراده یورش الکای فارس کرده ، بنه واقروق را در دارالسلطنه اصفهان بر
 جا گذاشته ، امیر گونم خان افشار ابرو را حاکم اصفهان و خود را لشکری جبار
 بصوب فارس ایفغان نموده و چندی در آنجا بزمین و بسار شتافته و هیچ

وجه مدخلی نیافته و کاری پیش نبرده ، پس عنان حجاب مراجعت
 منقطع و زمام عزمش بطرف بازگشت منصرف گردید . بعد از ورود موکب
 محمد حسن خان باصفهان جبر رسید که آزاد خان از آذربایجان حرکت و
 سمت عراق عزیمت نموده ، عنان استقلال بسوی آن ملک ارم تمثال گشوده
 است . محمد حسن خان بوصول این اخبار از دارالسلطنه اصفهان توجه بجانب
 برون و از بیرون راه نورد کوه و هامون گردیده ، در خارج دارالمؤمنین
 کشان را یات جلالش سر اوج گردون کشیده ، چون دوسه روز در کاشان
 شمع دولتش محفل فروز بود . شتاران اردوی آزاد خان در مله المؤمنین
 قم شورش و تلاطم افکنده ، محمد حسن خان با آن مقدار جمعیتی که نامت
 معارضه و مقابله بالشکر کران آزاد خان را بر خویشین صلاح و آن مجادله
 را بوجو و فلاح ندیده ، از راه سیاه کوه و مرچاب سبکی بخش عنان
 و گرانی ده رکاب و باعمال حواری و ورامین رسید ، از آنجا راه نورد
 مراحل مازندران گردید . آزاد خان مد از قطع طریق دارالسلطنه اصفهان
 دخول و رسم خویش و عادت پیش را معمول و یک چند توقف نموده ،
 بتدارک لشکر و اسباب تهیه سفر مشغول شد . مد از مرمت احوال و تعمیر
 ارکان استقلال در غایت اعزاز و اجلال عزیمت تسخیر مازندران را در حیل
 آورده ، اردارالسلطنه اصفهان رفع رایت آسمان شان و مرحله بمرحله
 بانهایت تعجیل هم عنان راه مقصود عنان بر بکران سپرده ، تا ماء رایتش
 از اقی فیروز کوه طالع و برق حاطف شوکتش از نواحی مازندران لامع
 گشت . محمد حسن خان محمد خان قاجار قوائلی عموراده خود را که
 بیکار بیگی الکای دار لمرز بعد از گروهی از لشکر ضابطه عمیر آمل مقرر و سایر
 معاین نیز مستحفظ فرستاده و ضبط هر معبری را بفرقه ای از اهل ولایت
 و گروهی از سپاه با جلالت داده ، خود بنقبه عساکر در محل علی آباد که
 در سر راه فیروز کوه واقعیت توقف کرده ، چون اوسع و اسب طرق
 مازندران راه فیروز کوه بود و آن زمین است سنگلاخ و کوهیست شماخ
 آزاد خان در دخول آن گستاخ نگردید ، عنان باز بس کشید و از فیروز
 کوه مراجعت کرده ، از راه طلفان روی بقزوین آورده ، از قزوین عزم
 تصرف گیلان زمین نموده ، مسالك مصعب آن حدود را بپای سعی نموده

و برالکای گیلان تسلط یافته ، امیرگونه خان افشار که در آنزمان از جانب محمدحسن خان مستحفظ گیلان بود فراراً بسوی مازندران شتافت . محمد حسن خان را در آنزمان زیاده از هفت هشت هزار نفر لشکر در معسکر نبوده بسوی آمل توجه نمود ، يك چند در آمل توقف و اراده ایلغار بسوی گیلان و تدمیر آزادخان بر خاطر اشرفش ساری گردید .

ذکر ایلغار محمدحسن خان بجانب گیلان و هزیمت آزادخان افغان

کیفیت نحویست که محمد حسن خان از رفتن آزادخان بالکای گیلان و تصرف بلده رشت مخبر و مطلع گشت ، در بلده آمل که بسمت گیلان اقرب بلاد مازندرانست توقف و قشلاق و بکلی متوجه تدارك اسباب بساق گردیده ، در آنسال برفی عظیم بارید ، شاید سرما و سورت برودت هوا بمرتبه اعلی رسید ، چون يك دو ماه آزادخان در گیلان و محمد حسن خان در آمل مازندران توقف نمودند محمد حسن خان مهیای قلع ماده مستولی بر مزاج گیلان و از راه کنار دریای خزر که شارع معروف است سلسله چنبران محرك حشم و حشر و بطریق تعجیل بی سپهر گشته ، بسرعت برق و تندی باد شرق از کنار دریا گذشت و چنان در سرعت مبالغه نمود که احدی از آن لشکر طریق گیلان را نتوانست پیمود ، چنانکه خبر توجه محمد حسن خان به جوجه بگیلان نرسیده و احدی از پیش خبران سپاه افغان از آن واقعه باخبر نگردیده ، عبدالعلی خان عرب عامری که از جانب آزادخان مأمور بضبط طرق مازندران بود در رودسر که محلیست در چهار فرسنگی لاهیجان سنگری متین و بیشه ای حصین بسته . يك طرف آن بدریای اعظم و جانب دیگر بحیره ای بافت گیلان زمین مشهور بمرداب متصل و بی جنگل و بیشه صعب بیشه مشتمل و تسلط بیگانه بانجا غیر محتملست که در کمال اطمینان نشسته بود و كذلك خسروخان مگری ایشیک آقاسی دیوان آزاد خان نیز سنگری نهاده ، با چهار هزار الی پنج هزار نفر از لشکر بمناات [بشت] سنگرداده ، محارست را آماده بود . محمد حسن خان که بطریق تحریر خامه دو زبان راه نورد طریق تعجیل گردید

غافل از سنگر عبدالعلی خان رسیده ، بر سنگر صعب حمله آورده ، عبدالعلی خان و لشکر او که در مهد بی خبری آسوده و در بستر غفلت خوابیده و غنوده بودند از قضیه آگاه و متوجه بتنظیم لشکر و سپاه گشته ، اندک تک و پوی کردند . لشکر محمد حسن خان بر سنگر مستولی و سنگر مزبور را بقلبه بدست آوردند . عساکر عبدالعلی خان از معرض مذکور گریخته و اکثری بدریای طرفین ریخته و در بیمودن طریق عدم با مقتولین معرکه رفیق شدند . معدودی که از آن معرکه بر مهلکه خلاص یافتند بسوی لاهیجان شتافتند و نیز از ورود لشکر شکسته متوحش و روی از محافظت خود برتافتند . فراریان سپاه عبدالعلی خان و متواریان لشکر خسرو خان مگری با عساکر مأمور برشت وارد گشته ، آزادخان را پانی ثبات و قرار ارجای وقوت و قدرت از دست و پای رفته ، امکان خودداری و طاقت بایرداری امیر و مأمور نماند . آزادخان در روز شیوع این خبر و ورود و شکست لشکر نه و اغروق و اوائت و اسباب دولت را بر جا گذاشته ، رایت هزیمت بجانب دارالسلطنه قزوین برافراشت و او را فرست نشد بعضی از ملتزمان رکاب خویش را که در بلده رشت حضور داشتند با خود بردارد فکیف اکثر لشکران را که بقراء و اطراف بلوکات نشیب و فراز رفته بودند از قضیه آگاه و با خوبستن همراه تواند نمود ؟ محمد حسن خان باستعجال وارد رشت ، دو سه روز بجهت آسودگی لشکر و تهیه اسباب سفر مقیم گشت و از آنجا بعزیمت الکای آذربایجان و تسخیر و تصرف قاعه ارومی از الکای گیلان سبک عنان برگشت و از راه کنار دریای خزر و باب الابواب و اعمال طوالتش عبور و در قزل اباع توقف نمود .

ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ و مأمور شدن شیخعلی خان بدارالسلطنه اصفهان

بارنوروز شد و گشت دگر فصل بهار	قمری آمد بفقان نغمه سرا گشت هزار
گل بیار است رخ و لاله ترا فر وخت جبین	سرو با کوب شد و دست فشان گشت چنار
ریخت از ار ریعی بچمن لولو تر	ریخت از باد بهاری بدمن مشک تنار
بهار عالم آرا در فضای کوه و صحرا	از برگهای خضرا و گلهای حمرا سراقا اطللس

و دیوار آنرا فراشت و نقاشی صنع با قلم نامیه بر ورق خاك و صفحه مفاك نقشهای بدیع و صورتهای غریب بنگاشت . افغان زاغ و زغن که در فصل بهمن در عرصه باغ و چمن زلزله افغان در برخاستن نغمهای چكاك و هزار فرونشست و شیرازه لشکرهای دی از صولت تهاجم سپاه بهار و هجوم عسکر گلهای آزار از هم گسست . حصون حصین باغ و بستان و قلاع متین گلشن و گلستان بضریت خوشگوار بی دریغ برق بهاران مفتوح گشت . حضرت ظل الله لشکر بنامه در دارالعلم شبراز ممهذ بساط سرور و نشاط و ناظم آلات فرح و انبساط گردیده ، از تجرع رحایق گل رنگ ریحانی و تمتع اقداح عقیق گون ارغوانی داد بهجت و کامرانی داده ، ابواب خزاین و اقبال دلفاین را بفتح جود و کرم و مقلاد لطف و نعم بر روی طبقات امم و اصناف اهل عالم گشادند . چیب و دامان صغیر و کبیر از سیم و زر غیرت معدن و کان و آستین و گریبان برنا و پیر از عقود گوهر و مرجان رشك قلزم و عمان شد . بعد از انقضای محفل عید سعید شیخعلی خان زند و فوجی از بهادران زند دشمن گیر عدو بند را مامور بدارالسلطنه اصفهان و منصوب بتنظیم امور عراق فرموده ، روانه نمودند . خود بدولت و اقبال عازم تسخیر کوه گیلویه و تنبیه وحشی صفتان بهایم کیش و رویاه و شان خدیعت اندیش الوار که اهالی آن دیار و غولان جبال و کوهسارند گردیده ، مراحل محل مزبور با قدم برق بویگان باد خرام یعنی آهوان دشت نورد تیز گام نوردیده ، مواکب نصره کواکب بخارج شهر نند بهبهان که اعظم امصار کوه گیلویه است نزول و قلعه مزبور محصور و نقطه وار مرکز دایره سپاه منصور شد و با وجود آنکه آن ولایت از جمله گرمسیرات آتین هوا و غیرت افزای کوه در حدت گرم است که در ایام تموز که نسیم صبا چون کانون برسوز و باد شمال شراره ریز آتش افروز بود در اطراف قلعه مذکور منزل و بالاخره لشکر ظاهر اثر و شمایل بجدار و دیوار قلعه شامل و آن حصن حصین را که رفعت بروشن اینف سماك و فراز کنگره اش حلیف انلاك بود مفتوح ساخته ، وکلای سرکار معدلت مدار امور کوه گیلویه بر وفق عدالت و رعیت

بروری و مقتضای رافت و عطوفت گستری که شیوه حمیده و شیمه کرمه آن حضرت بود مضبوط و رایت مراجعت بمستقر دولت بر افراختند .

حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر قلعه ارومی و شکست آزاد خان

چون نوروز فیروز در گذشت و هنگام سر سبزی کوه و بیابان گردید ، علوف دواب بحکم خالق خاك و آب از صفحات حجر و تراب مهیا گشت ، محمد حسن خان عزم محاصره قلعه ارومیه که محکمه دولت آزاد خان و مأمور عورات و نسوان جماعت افغان و یوسف خان هوتکی خازن آن گنج روان بود نموده ، از موغان حرکت و کوچ خود را بارومی رسانیده ، اطراف قلعه را فرو گرفت . چون یوسف خان را با آن مقدار جمعیت که داشت طاقت مقاومت سپاه محمد حسن خان در جنگ مواجهه نبود در قلعه مزبور محصور و بانتظار مقدم آزاد خان اسباب قلعه داری فرو چیده ، متحصن گردیده ، آزاد خان بعد از شکست گیلان در ورود بقزوین توجه شکستگی احوال و افتضاح خود کرده ، يك چند در آنجا آرمیده و تدارك اسباب یساق بهزم سایر ولایات عراق نموده ، چون توابع فراهان را مضرب خیام عز و شان ساخت و رخت نزول در آن ناحیه انداخت اهالی آن ولایت باستظهار بعضی حصون حصین و جبال رفیع متین با آزاد خان عصیان ورزیده ، متوجه افروختن شرر و آتش شور گردیدند . آزاد خان مشغول کار آنها و کار اطفای نوایر فتنه و غوغا بود که ورود محمد حسن خان و محاصره قلعه ارومی را مسموع و اخبار موحشه سمع او را مقروع گشت ، سراسیمه وار بجانب آذربایجان عطف عنان و ادهم عزم را بجانب تبریز جولان نمود و از جانب گروس و نواحی مکرری قدم سرعت بصوب قلعه ارومی گشود . چون قرب مواکب آزاد خان گوشزد ، محمد حسن خان چهار پنج هزار نفر از لشکر بیان خویش را در اطراف حصار بر قرار و خود بجانب آزاد خان اینفار ، در موضعی که شش فرسنگ مسافت بقلعه فاصله داشت لوای گیر و دار بر افراشت

رعد کوس بفرید و نای رزم بنالید ، از ضرب تیغهای فولاد اندام بسیار از روئین تنان چاک و بیکر یملان آتشین خوار از آب تیغ بهادران رزم چودر رهگذر باد پایان خاک شد . بعد از کروفر بسیار نخستین بار شکست بر سپاه سواران محمد حسن خان افتاد . افواج کثیری عنان بصوب وادی فرار گشادند . محمد حسن خان با معدودی از سواران اقربا و نزدیکان بر سر افواج پیاده ایستاده ، در آن حین شهباز خان دنبلی که از اعظم سرداران آزاد خان بود با افواج توابع خویش راه قلب سپاه محمد حسن خان از پیش گرفته ، تا بمشارلیه ملحق و متفق گشت . این معنی موجب شکست ارکان دولت و کسر قوایم صولت آزاد خان گردیده ، اثر میدان جنگ بمضمار نام و ننگ رخت سلامت بیرون کشیده ، بطریق فرار مرحله نورد جوانب اکراد یزیدی و بلباس شد . محمد حسن خان بعد از برك ریزان شجره دولت و خزان بوستان آزاد خان مراجعت بارومی و فتحعلی خان افشار و سایر سرخیلان سپاه آزاد خان مایوس و هبوط کوکب بخت او قرین ندم و افسوس گشت . وسایط بجهت مصالحه بمیدان انداخته ، نیز بحضور شتافته ، سمت ملازمت دریافتند . چون یوسف خان هوتکی از جانب آزادخان از برای موافقت وسایل ساخته مقالید قلعه را تسلیم و عزیمت طرفداری آن دولت را تصمیم نموده ، محمد حسن خان از جماعت افغان فوجی سوار ملتزم موکب خویش و تنمه را با خانه و کوچ و اموال و ائفال بسرکردگی یوسف خان مزبور روانه مازندران و امر بتوطن و توقف نموده و از آنجا متوجه اعمال گنجه و قراباغ گشته و در قلعه شیشه که در تصرف پناه خان جوانشیر بود تاختن آورد . لیکن کاری از پیش نبرده ، مراجعت و فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی و بعضی اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته ، رأیت عزیمت بصوب عراق و دارالسلطنه اصفهان افراخت . چون دارالمؤمنین کاشان محل نزول و متوقف خیول او شد شیخعلی خان زند و معدودی از عساکر فیروزمند که بفرمان قهرمان عدوئند در اصفهان توقف داشته نظر بکثرت

جنود محمد حسن خان صلاح در توقف ندیده ، رخت مراجعت بجانب فارس کشیده ، راه شیراز برداشتند .

سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توامان

چون بطریق مسطور شیخعلی خان بنا بر صلاح وقت مراجعت بشیراز و مواکب محمد حسن خان در اصفهان نزول اعزاز نمود دست بر اخذ مایعرف سکان و اوطان آن بلده طیبه گشاده ، بجهت مختلف غنی و فقیر و صغیر و کبیر را معذب داشت و بر بیچارگان محصلی غلاظ و شداد می گذاشت ، بحدی که عهد ستمهای ضحاک تازه شد و رسم جفاهای نادری تازه و تجدید گشت . دید های خونبار که بعد از دولت پادشاه هنوز در مانم کشتگان خدیش از گریه و زاری و اشک افشانی و سوگواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مشتی ستم دیده که از جفای آن شهریار ستمگار در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین بر گرفتند . گردون که یک چند بنای مدارا با آنها نهاده بود باز آغاز ستمگری کرد و چرخ بی مروت رسم جفاهای فراموش کرده را بیاد آورد . خانه ای نبود که آه و نغان اهالی آن بکرة اثر نمی رسید و کاشانه ای کس نمی دید که ناله و خروش ساکنان آنرا بمسامع سوامع اعلی نمی شنید . آتش قحط و غلا شعله و رشد و شراره تنگ دستی و بی نوائی برق خرمن هر خشک و تر گشت . گرسنگان بی نوا در حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند ، تنگدستان بیچاره از برای بختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعله آه آتش افروخته ، از شوق گندم سینهها چاک بود و از حسرت نان دیدهها نمناک . از خوردنی غیر از لغت جگر نشانی نبود و از آشپدنی بجز از خون دل نامی نه . اگر چه ابر رحمت در آن سال رشحه ای بر کشت امیدواران نبارید اما از هر چشم صد چشمه خون گشاده بودند و هر چند از سحاب کرم قطره ای بر مزرع دل افشاندند از خون جگر سیراب می کردند ، برنا و پیر از حسرت میوه نهال

شوق در حدیقه خاطر نشانده و از چشمه چشم آب روی آن افشانده .
 باوجود آنکه غلات را که کم یاب و ملاقاتش خیال و خواب بود خرواری
 بمبلغ ده تومان داد و ستمی نمودند هر روزه بقدر بانصد خروار
 غله و مقدار خطری روغن گوسفند و برنج و قند و عقاقیر و غیره
 که محاسبان و هم اندیشه از حساب آن عاجز بودند بجهت سیورسات
 و اخراجات آن سر کار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که از سر
 انجام قوت عیال خویش عاجز بودند بهمم سازی آن مبلغ خطیر که
 هرگز خیال آن بخاطر شان خطور نمی کرد تکلیف می نمودند و آن
 بی نوابان هر روز از صدمه محصلین وداع جان شیرین می کردند و
 سر انجام بیچ وجه صورت حصول نمی بست . مختصر کلام تا مدت
 هفت هشت ماه آتش این فتنه شرار افکن خانمانها و شعله ابن آشوب
 برق خرمن دودمانها بود ، ایام دی سپری گشته ، محنت زدگان گلشن
 از بیداد سپهدار بهمن رهائی یافتند . محمد حسن خان زیاده توقف
 خود را فوق قوت و قدرت اهالی اصفهان یافته ، عزم الکی فارس و
 تصمیم صوب شیراز بر خاطرش خطور کرد .

سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده نشان

دیگر بازه نیر اعظم و عطیه بخش عالم پای در پای حصون
 حصین حمل نهاده ، سپاه بهمن که در دار السلطنه چمن قشلاق نموده
 بودند بار مسافرت بستند و نام آوران قوای نامیه بفرخی و فیروزی بقلمه گلشن
 در آمده ، بر مسند حکمرانی نشستند و سرداری که با لشکر گران برف
 و باران محیط حصین جهان را فرو گرفته بود از شوکت سپهدار بهادر
 بهار شکست یافته ، روی بدار المرز هزیمت نهاده و فرمانفرمای سپاه
 ربیع سلطان بهار بر پا شد و از شمشاد و عرعرة الویه اجلال و جهانبان
 آذر فلک فرسا دلاوران و سرهنگان نامیه را بضبط الکی دلشگای
 باغ و بوستان و کوه و بیابان فرمان داد ، سرو و صنوبر جلال از گل
 های آذری خودهای زران دود بر سر نهاده و دلبران جویبار از حلقهای
 موج زره داودی در بر کردند . دامن جویبار از جوشن لاله چون

فضای کارزار گلگون شد و کمار کوهسار از هجوم شقایق مانند کنار دلبران
 جنگی برخون . حضرت گیتی پناهی در خطه دنناوز شهر از و ساده طراز
 محفل اجلال و اعزاز گردیده ، از بذل خلاع آفتاب نظیر و ثیاب
 زرتار بر نیان و حریر بر ودوش جمهور اعزه و اعیان کشور و جمیع
 وضع و شریف لشکرزینت و زبور پذیرفت . بعد از اقباضای نزم نوروزی
 بمسامع والا رسید که محمد حسن خان بفکر خروج از دار السلطنه
 اصفهان افتاده ، در تهیه اسباب و سرانجام آلات محاربه ، میباشد . بندگان ظل الهی
 خیر آمدن او را پیش آمد کار و مقدمه فیروزی و اقبال شمرده ،
 در کمال بی ادبی و بی التفاتی زبینه مسند عشرت و کمانی بودند .
 خان مشارالیه نیز از تدارک بورش فراغت یافته ، سلسله چنپان آن گروه
 انبوه و در باغ سمادت آباد و چند روز هم رایات عدوان در آنجا
 بر پا داشته ، بقیه السیف ستمدیدگان را از تشدد محصلان جفا کار
 که بجهت سیورسات و سایر ضروریات تعیین کرده ، لازمه اذیت و
 آزار و نهایت ایذا و اضرار رسید . پس حسین خان قاجار دولورا
 که از جمله دشمنان و بظاهر دوست بود باایالت اصفهان و اهانت آن
 خطه بهشت نشان نصب نمود . رایات حرکت بصوب فارس کشود و
 از راه آباد که آبادی آن نسبت بسایر شوارع بیشتر و حصول ذخیره
 و آذوقه در آنجا ممکن و میسر بود طی مسافت نموده و از تل
 بیضا عطف عدن صوب فهلیان و کازرون نموده ، مختصر کلام بالاخره
 در چنار راه بک فرسخی شهر شیراز رخت افامت انداخته ، بدوازم
 گیر و دار و تهیه آلات کار پرداخت . نصیر خان لاری که پانجهت
 خویشتن زده ، مدتی بود که دم از مخالفت دولت دوران عدت
 می زد و بنهجی که سابقاً مذکور شد موکب نصره کوکب در
 اوایل تسخیر فارس بک دهنه بزم تنبیه او نهضت فرموده ، بعلت مشاغل
 کلیه که آن حضرت را پیش آمد فرصت نشد که بکلی قلع افساد
 مواد گردیده ، نشد که بساو بردازند . ورود محمد حسن خان
 را موجب ترفیه حال خویش دانسته ، با گروهی از تنگچیان لاری
 و گرمسیری در خاراج شیراز بمسکر محمد حسن خان ملحق و

بگمان آنکه بظلمت شب و عدت اختر و کوكب راه بر مهر جهان افروزمی توان بست در معاندت آن دولت با محمد حسن خان هم عهد و همدستان شده . مختصر سخن چو ز ضمیر بنیر حضرت کبیتی پناهی مشرق انوار غیبی بود ، یقین می دانستند که جناب خان نظر بستی رای و عدم استحکام دولت شیراز جمعیت او خود بخود از يك ديگر خواهد ریخت و استقبال ایشان را بهیچ وجه بر نجه شدن غازیان و ریختن خون مسلمانان [حاجت] نیست . او را مانده و وجودش را نبوده انگاشته و در باب مجادله و مدافعه بهیچ قسم متعرض مشارالیه نشد . بفرق بال و رفاه حل در محافل اعزاز و اجلال از وصال شاهد حور لقا و گلرخان ماه سیمما کام ستان بودند . چون اکثر اهالی اعمال و توابع فرس بهشت گرمی اقبال مصون از زوال داور بحر نوال در قلاع و حصون خود متحصن و هیچ گونه مدخلی بجناب خان نداده بودند ابواب ذخیره و آذوقه را بر روی او بسته ، بامید انجلائی آفتاب دولت دوران عدت که بعلت این گونه حوادث فی الجمله غبار انکساف گرفته بود نشسته بودند . هر روز صبح که دهقان قضا در مزرع سبز فلک برده از روی خرمن خورشید بر می داشت ملتزمان معسکر محمد حسن خان با دواب بسیار بجهت تحصیل قوت روی امید باعمال و اعصار اطراف و انکساف آورده ، هنگام شام که مهر خاوری از ساحت چمن نیل قام با روی زرد و کاسه تهی روی بعزت خانه مغرب می نهاد باکمال خجالت زدگی با دست خالی مراجعت نموده ، بغیر از ذخیره حسرت و نا امیدي چیزی با خود نمی آوردند و جمیع الارمان آن سر کنار از اعالی و ادانی شب و روز بجز خون دل و لخت چگر لقمه ای نمی خوردند . دواب اردو از حسرت گاه متصل چشم بر انبار کاهکشان دوخته بودند و از آرزوی جو دیم روی امید بر خوشه سنبله و خرمن یروین گشوده ، هر گیاهی که سر از نهانخانه حاک بر می آورد بمصرف غذای خداوندان دواب رسیده ، دواب بیچاره را نصیبی از آن نبوده ، هر نباتی که سر از حجاب تراب بیرون می کرد صرف قوت آفتابان عالی جناب

گردیده ، شام امید حیوانات بی زبان بوئی از آن نمی شنود . دلبران جنگ جورا از غایت گرسنگی چنان دست و پا از حرکت افتاده بود که قادر بر تردد نبودند ، تا باجرای آلات حرب چه رسد و مبارزان تندخو را از کمال بی قوتی چنان بی قوتی روی داده بود که قدرت بر حرکت نداشتند ، تا از استعمال ادوات طعن و ضرب چه آید ؟ القصه کار اردوی خان و سرکردگان پیرشانی و بی سر و سامانی رسید ، ارکان تاب و توانشان مگای متزلزل گردید . بس با خود قرار دادند و بنای کار خود در آن نهادند که جمیع دواب اردو را با بعضی از لشکر بصوب بلوک اردکان که حصول آذوقه بآن مکان گمان میرفت فرستند ، که شاید مشته قوت که قوتی حاصل شود بچنگ آورده ، از بیم هلاک رهائی یابند . بمرتب ده دوازده هزار دواب بارکش تعیین و دو هزار لشکریان را بانها قرین و روانه نمودند . حضرت کبیتی پناهی بانهای اخلاص کیشان از حقیقت حال آگاهی یافتند . شیخعلی خان را با بعضی از هزاران معرکه آرا و گروهی از شیران بیشه و غار بر سر راه آنها تعیین و مقرر فرمودند که در هر جا بان جماعت تلاقی نمایند از در مجادله در آمده ، میان آن فرقه و مقصود حایل آیند . شیخعلی خان بر حسب فرموده راه مقصود را [بیموده] ، نخستین در قریه موسوم بجویم بابوالقاسم خان نسقچی باشی محمد حسن خان که با دوست سیصد سوار چنداول بنه مذکور بود برخورد ، باسهل وجهی خان مزبور را با اعوان او اسیر و مقید ، روانه حضور داور گردون سریره در محل دیگر مسمی نیل دوزخ با لشکریان مستحفظین دواب ملاقات و از طرفین حمله ور گردیده ، باندک دارو گیری شیخعلی خان و بهادران رستم نشان بر آن گروه پیرشان غالب و قبل از آنکه مطابق آمال ایشان از تحصیل آذوقه گران بار شود بجمیع دواب و اغنام و عساکر و اسب و یراق و اسباب طمطراق و آلات بساق را گرفته ، بدرگاه عرش رواق خدیو آفاق ایصال و الحاق نمودند . سدگان کشور پناهی بشکرانه این عطیه که فی الحقیقه از جمله فتوحات عظمی بود جمیع دواب و غنایم را بدلیران ظفر هم عنان

بسویت در میان آنها قسمت فرمودند. هر کس را در خور مرتبه و مکان از خزانه عاطفت نیز انعام فرمودند. چون حقایق این خبر باردوی محمد حسن خان در رسید و میان صاحبان دواب و خداوندان آلات و اسباب مشتری و منتشر گردید ، يك باره دل از جان و امید از دولت محمد حسن خان برگرفته ، بر تخریب اساس آن دولت یقین کلی حاصل کرده ، پیوسته رأی بتدبیر و چاره کار خود آورده ، خلاصی می جستند ، که بلکه جان بی سامان را از ورطه مهلکه خلاصی داده ، خود را بعزلت گماه اوطان خویش رسانند . مختصر کلام در روزی که جناب خان بهزار حیلہ اساس جمعیت خود را بر یا و مردم را بصد آسون بر جا داشت ، شب بیست و ششم شهر شوال المکرم نیر اعظم از شجر قلعه گردون دل بر گرفته ، آهنگ فرار بصوب دیار مغرب نموده ، نخست جمعی از جماعت افغانه که بعد از شکست آزاد خان قلاده متابعت دولت محمد حسن خان را بر گردن نهاده بودند ، چون بنای دولت او را در آن هنگام بست و انجامش را بدیده بصیرت از نخست دیدند ، از سنگر بای فرار گشاده ، روی نیاز بدرگاه عرش انباز خدیو عاجز نواز نهادند . چون خبر فرار افغانه مزبور در اردوی خان مذکور شایع شد شورش عظیم حادث گردیده ، جمعی از عساکر که بضبط سنگر مامور بودند مرکز خود را خالی گذارده ، هر کس خود را بر اسب سواری رساننده ، روی بجانبی می نهادند . هر شخصی خویش را بگوشه ای کشانیده ، عنان نمانی می دادند . دلبران نامجو خیمه و خرگاه و اساس و اسباب را بر جا گذاشته ، روی بیقبوله های گمنامی می گذاشتند و شیران تند خه دست از امتعه و اقمشه ، بل از زن و فرزند بر داشته ، وجود آنها را ناوود انگاشتند . الغرض واقعه غریبی حادث و شورش عظیمی ساجح گردیده و محمد حسن خان خویش را از خیمه خاص بیرون افکنده ، از جمیع آن گروه انبوه که دشت و کوه از هجومشان ستوه بود بفرار از معدودی چند از خاص اثری ندیده ، بس لا علاج بر اسب تیز گام فرار نشسته ، از سودای آن خیال خام رست . کیفیت این بشارت بعرض بار یافتگان

درگاه جلال و سعادت اندوزان حریم عز و اقبال رسید . جناب شیخعلی خان را با دسته ای از شیران بیشتہ شجاعت و نهنگان لجه بسالت متعاقب فراریان مامور و خود بدولت بضبط انبوه جلال و اسباب شوکت محمد حسن خان برداخته ، از تقابلی اسباب مبلغهای خطیر که محاسبان اندیشه از حساب آن بقصور اعتراف داشتند واصل امنای دولت شد .

ذکر قتل جماعت افغانه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار

چون بنحوی که سبق صورت نگارش یافت محمد حسن خان در حین حرکت از اصفهان حسین خان دو لو را بحکومت دارالسلطنه اصفهان [تعیین] نموده ، عنان عزیمت بجانب مقصود گشوده بود ، از آنجا که حسین خان مذکور و سایر ریش سفیدان و سرکردگان قاجاریه بوخاری باش که دم از همسری و هم چشمی محمد حسن خان و سایر جماعت اشاقه باش می زدند پیوسته از مکاید محمد حسن خان اندیشه مند و از اندیشه او مخوف و ناخرسند و بکلی استقلال او نا مرضی خاطرشان بود و از استماع خبر شکست او غایت مبتهج و مسرور گردیده ، حسین خان باراده اینکه قبل از محمد حسن خان خود را بالکلی مازندران انداخته ، آن ولایت که مامن و مقر خان مشارالیه متصرف و باین علت موجب استیصال او گردیده ، قبل از آنکه احوال محمد حسن خان مشخص و معلوم شود که بعد از فرار از خارج شیراز عزم کدام ناحیه کرده و روی بکدام جانب آورده است از دار السلطنه اصفهان حرکت و معدودی از نزدیکان خود را همراه برداشته ، راه مازندران پیمودن گرفته ، سقر علی خان قاجار قوائلو این معنی را بمحمد خان بیگلر بیگی مازندران اعلام و او را با خبر از آغاز و انجام نموده بود . چون بنوعی که قبل مذکور شد و مسطور گردید محمد حسن خان بعد از استیلاي ارومی و استیصال آزاد خان خانواری جمهور افغانه را که کوچانیده و روانه مازندران و یوسف خان هوتکی را سر خیل ایشان نموده بود ، محمد خان

مشار الیه اعظم آنها را در شهر ساری سکنی داده ، بحراست احوال ایشان اشتغال داشت . در همان روز که خبر شکست محمد حسن خان و عزیمت حسین خان بجانب مازندران بمحمد خان رسید از جماعت افغان مخوف گردید ، صلاح کار و عاقبت روزگار خود را در آن دید که قبل از آنکه خبر مذکور منتشر و مشهور و گوشزد نزدیک و دور گردد دیگر باره وجود اینکه جمیع اعوان و انصار محمد خان از غلامان و عمله زیاده بر شست هفتاد نفر نبودند اعظم سرکردگان افغان و سرخیلان ایشان را يك يك بتدبیری طلب داشته ، همگی را دستگیر و مقید کنند و زنجیر نموده و سایر نفری و آحاد جماعت مزبور از گرفتاری سران و سرکردگان آگاهی یافته و از هر سه موضع بیکجا شتافته و سنگر و سبه گردا گرد خویش بسته ، متوهم و متوحش نشسته و متوجه حراست خویش بوده ، احتیاط کاهی می نمودند . در شبی که ماه جهان آرا منخسف گردید ، شبی ، بغایت هایل خبر رسید که محمد حسین خان دولو فیروز کوه که آغاز مازندران است رسیده و جماعت افغانه نیز در خیر ماو متفق گردیده ، در قصد غوغا می یاشند . محمد خان قاجار آن شب هایل را بشویش دل بروز آورده ، علی الصباح آن روز که سپهر فتنه اندوز سر بریده مبررا بر طشت زرین افق نهاده ، محمد خان بیگلر بیگی بفکر سمسک و مام افتاده و محبوسین را نیز چاره کار خود در آن دانست که آن جماعت را بقتل آورده ، ظهور این واقعه را موجب یأس محمد حسین خان و ضعف افغانان که اجتماع نموده بودند سازد . نخست یوسف خان هوتکی را که از اعظم سرخیلان آن طایفه بود مقتول و يك يك آنها را بدستور ، بی خبر از يك دیگر از حدس بر آورده ، قتل میرسانند . هنگام شام که دامان چرخ نیل فام از خون شفق گلگون و کنار افق مانند بحر پر خون شد ، در مرتبه پنجاه نفر از خوانین و سرکردگان آن جماعت را اندام هستی در خون کشیده ، خلعت گل رنگ و جامه لاله گون پوشیده و جمیع اموال و نساء و اطفال آنها بمعرض نهب و اسر در آمده ، بدست اطرافی و رجاله که بطمع غارت جمعیت کرده

بودند در آمد . وقوع این گونه قتل و غارت موجب جمعیت گردیده ، سه چهار هزار نفر از اهل ایلات و مردم مازندران و استرآباد بر سر محمد خان جمعیت نمودند . محمد حسین خان بعد از اطلاع بر کیفیت این واقعه و آگاهی از جمعیت محمد خان از دخول مازندران عنان کشیده ، از فیروز کوه متوجه هزار جریب واز آنجا باسترآباد شتافته و شهر بند استرآباد را متصرف و شروع بافساد بطریق مختلف کرد . محمد خان از حرکت حسین خان بصوب استرآباد قطع نظر نموده ، از مازندران اطمینان حاصل و قلع افغانه سنگر را پیشنهاد دل ساخت . پس اعوان خود را جمع آورده ، عزم سنگر افغانان کرده ، از آغاز آنروز تا بانجام هر چند مجادله نمود در امیدوی بر روی خاطرش نگشود . روز دیگر که لشکر کش مهر انور بر حصن حصین افق مسلط گردید محمد خان مجدداً یورش کرده و روی بسنگر آورده ، افغانان بقدر حال در مدافعه کوشیده و بالاخره مغلوب گردیدند . افواج واعیان و اعوان محمد خان بسنگر ریخته ، بان جماعت در آویخته ، جمعی کثیر از آنها بقتل آمده ، اموال و جهات و نسوان و احوال و اطفال و منسوبان و اطفال در عرصه یغما در آمدند .

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان

کمیت تیز گام قلم در شاهراه ورق باین قانون و این نسق پای رفتار می گشاید که محمد حسن خان پس از فرار از خارج شیراز با معدودی از متابین که با او موافقت نموده ، راه خدمتگزاری و طریق یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانه خارج دارالسلطنه اسفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی دیده ، سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقه خاطرش گردیده . زیاده يك دو ساعت در باغ مزبور توقف نموده ، روی براه مازندران گذاشت . بعد از ورود ببلده طهران فتحعلی خان انشار و شهباز خان دنبلی که تا بانجا شرایط موافقت را مرعی داشته ، گام در گام او گذاشته بودند ، ترك موافقت کرده ، بسا وصول رخصت روی

تمجیل بجانب آذربایجان آوردند. ابراهیم خان بغایری و طایفه او که کوچ و بنه ایشان در دامغان متوطن و مدتی بود که در امکان متمکن بودند نیز آستین بر متابعت، عنان بسوی دامغان گردانیده. محمدخان با محمدقاسمی خان دولو را با دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار و غلامان که مجموع چهارده نفر بودند وارد علی آباد شدند که مازندران باشد و محمد خان بیگلر بیگی مازندران بنحویکه سابق نگارش یافت و جواد خامه بمیدان تحریر آن شرافت بعلت تاخت و تاراج اموال افزافه در مرتبه سه چهار هزار نفر از ایلات و مردم ولایات و غیره جمع آورده، از اثاثه منهبوه تدارکی کرده بود محمدحسن خان را در علی آباد استقبال و جمعیت زیور مشاورالیه را موجب استقلال گردیده، وارد ساری و چند روزی توقف و بمردم اطراف آغاز تعلق کرده، باز گروهی لشکر جمع آورده، در خلال آنحال خبر رسید که حسین خان دولو بمجرد استماع خبر ورود محمدحسن خان بالکای مازندران فرزند وزن و جمیع مابعرف خویش را برجا گذاشته، برادران را با خود مصحوب و راه بسوی دامغان برداشته، باتفاق ابراهیم خان بغایری رایت مخالفت افراشته. محمدحسن خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را منظم و روانه استرآباد و امور آنجا را فیصل داده، متوجه دامغان و ارباب طبیان را محصور نمود. در آن هنگام خبر رسید که جناب شیخ علی خان وارد فیروزکوه و از ازدحام لشکر با شکوه صحرا و کوه بستوه آمده، محمدحسن خان باندیشه آنکه شیخ علی خان متوجه مازندران و آن ولایت را تصرف و محمدخان قواشو نظر بعدم استعداد از مجادله تخلف نماید ترك محاصره دامغان کرده، روی بجانب مازندران آورده، با خود قرارداد کرده در الکای مزبوره بچنگل و بیشه و معابر سخت و مضایق بر درخت مشتمل و زمینی بغایت خوفناک و هایل و دخول لشکر بیگانه باسانی در آن غیر مستمست توقف و بسارام خاطر توطن نموده، بالضروره شیخ علی خان صلاح خویش را در تعاقب ندیده، از عزیمت مازندران متقاعد گردیده بود، در فولاد محله هزار جریب در طی مسافت اندک بی وقوفی کرده، از فولاد محله تا بلده ساری را که مسافت زیاده بر دو منزلت در یک

سواری بی توقف بیابان آوردند. چون دشمن نزدیک بود لشکریان اینگونه تمجیل را بر علامت فرار تاویل نموده بود. در ساری هریک بائی بطرفی. گشودند. ترکمانیه بموت که پیوسته آرزومند چنین اوقات و مشتاق چنین اتفاق بودند و میباشند آهنگ تاخت و تاز و دست بر یغماگری دراز کردند و از هر طرفی روی غارتگری بنشیب و فراز آوردند. محمدحسن خان هر قدر کوشش نمود که آن شورش فرو نشیند، عنانهای گسسته پیبوند تدبیر بسته و از اختلال آن غوغا رسته گردد مقید نیفتاد. بکلی لشکر متفرق و آثار ضعف متحقق شد. لاجرم با بعضی از اعیان قاجار اشاقه باش و فوجی از غلامان که بر جامانده بودند، آستین بر خدمتش نیشاندند بودند شاه اسمعیل را که تا بان وقت در ساری متوقف و با وضعی از اسباب آسایش قرین آسودگی و آرامش بود برداشته، رایت عزیمت بصوب استرآباد افراشت و مازندران را باهل غوغا باز گذاشت. چون بحقیقت رفتن مشاورالیه بسوی استرآباد مفهوم شیخعلی خان و مسموع مبارزان نصرة هم عنان شد علم عزیمت بجانب مازندران افراخته و مضایق بیشه و چنگل را کنام شیران بیشه شجاعت و شوامخ کوه و کتل را مقام بلنگان کوهسار چلادت ساخته، در بلده ساری متوکل بحضرت باری رخت اقامت و رحل استقامت انداخته، ابراهیم خان بغایری و محمدحسن خان قاجار دولو نیز از دامغان متحرك و درسلک ملتزمان رکاب جناب شیخ علی خان منسلک و طریق خدمتگزاری را سالک شدند. امام محمد نام مشهور بداد و سواد کوهی که سواد کوه ولایت آن بلوکست و در سر کوه فیروزکوه واقع و بلده ساری من جمع توابع و مومی الیه در دولت محمدحسن خان از کدخدایان جزو بچوبک داری قیام داشت در آنوقت چهل بنجاه نفر از طبریان چنگل گردو وحشی صفتان بیشه نورد را که تا یازوز کشاورزان شلتوک کارو تبر بدوشان دهره دار و در هنگام ترقی عوامل نشین و گاو سوار بودند جمع آورده، چون بمونهای بز سوار بر یابوهای جنگلی گراز گردن گاوسم سگ دم شیرسر هزبر تن فیل گوش خر خروش موش تن خرس موی سبترساق ضعیف زانوی غوک چشم و گوسفند بشم بر نشانده، بجانب اردوی شیخ علی خان شرافت در فیروزکوه

سعادت حضور دریافت. چون مومی الیه اول کسی بود که از مازندران باردوی جناب شیخعلی خان رسیده و از جمله سایر طبریان بیشتر سالک طریق خدمت گردیده، بجهة تالیف قلوب سایر طبریان و امیدواری جمهور اهل مازندران او را لقب خانی داده و محمدخان نام نهاده. در آن اوقات که مواکب جناب خان در عرسه بیدای مازندران توقف نمودند محمد دادوینا بر خیانت باطن و شرارت کامن شروع بغمازی کرده، هر روز یکی از باز ماندگان دولت قاچار را از زوایای اختفا پیدا کرده بمعرض تعریض و تعذیب در می آوردند و مابعرف آن بیچارگان را قدری بوکلای سرکار شیخعلی خان داده و تتمه را خود تصرف میکرد و باین علت صاحب وضع بزرگانه گردیده، بالاخره بحکومت مازندران رسیده، مفصل آن در موقع مناسب نگاشته میشود.

بیان حرکت موکب جهان گشا از شیراز بصوب طهران

لواهی گیتی گشای قلم بدایع رقم و رایت کشود آرای خامه سحر توام در فضای صفحه و ورق بدین گونه شقه سخنوری می گشاید که: چون حضرت ظل الهی مملکت پناهی از انتظام مهام فارس کماهی فراغت حاصل نموده، جیب و کنار جمهور و سران و سروران لشکر منصور و قاطبه افراد و همگی آحاد سیاه افزون از ملخ و مور را گرانبار زرو سیم و اثاثه دولت بر جامانده محمد حسن خان را که مساوی خراج هفت اقلیم و موازی نعمای جنت رحمت و نعم بود بسویت تقسیم فرمودند جمیع اعیان عراق و اهالی اطراف آفاق که در مدت محاق ماه منیر دولت آفتاب اشراق بمحمد حسن خان التجا و اتفاق نموده، قدم در راه خدمت گزاری او گشوده بودند در آن هنگام که موکب مسعود سعادت نمود از افق نصره طالع و آفتاب تابان آندولت مجدداً از مشرق عاطقت حضرت احدیت تابنده و لامع گردیده، دیگر باره همگی روی نیاز بدرگاه عرش انباز داور عاجز نواز آورده، جرایم خویش و گناه بیش از پیش را شفیع کرده، روی شرمساری بر راه عفو و اعماض

شهریاری گشادند. حضرت کسری معدلت در باره هر يك انواع لطف و عنایت معمول ر هر کدام را باقسام رافت و مرحمت مشمول فرمودند، جرایم همگی را بعفو بی نهایت مقرون و قاطبه را بانواع کرم و اقسام نعم ممنون فرمودند و تقصیرات سابقه را و جریمهای سالفه را بر روی احدی نیاوردند و هیچ يك را مؤاخذه و بازخواست نکردند و بلکه جستجویی نفرمودند که در آن مدت از اعیان ولایت کدام سالک طریق خدمت محمد حسن خان بوده و کدام در زاویه انزوا غنوده، در گوشه عاقبت متقلد بوده اند. بلی در نظر عقل دور اندیش قاعده سلطنت چنین و راه و رسم خرد خرده بین همین می باشد، زیرا که بر اولوالابصار معلومست که ضعف و قوت سلاطین صاحب تمکین که در حقیقت سایه خدا و بیشتر از دیگران منظور نظر لطف خالق ارض و سماء اند بنا بر مصلحت های نهانی و حکمت های بالغه جناب یزدانیت و از ضعف و قوت ایشان خلقی عظیم قوی و ضعیف و از شکست و نصرة آنها گروهی انبوه وضع و شریف می کردند. پس غالبیت و مغلوبیت سلاطین بهمه جهة در کلیات مصالح نظام کل و تدبیر و تصرف آن در دست مخلوق نیست. در صورتی که مشیت ازلی بر ضعف دولت یکی از آن فرقه علیه قرار گرفته باشد از مخلوقات ضعیف و نفوس نحیف آنها چه بر می آید؟ از اعانت و یاری [و یا] از اهانت و بیزاری ایشان چه می گشاید؟ درین صورت بعد از این که قصر منهدم گردیده و دولت صاحبذلی مجدداً بمعمار لطف حضرت باری مرمت پذیرد و چراغ افسرده شوکت صاحب سعادت بنور شفقت جناب احدیت بار دیگر روشنائی گیرد لازم می آید که آنچه روی داده گناه مشتی مخلوق عاجز نا توان بشمارند و اقبال و ادبار را بمشیت ازلی منسوب دارند و بشکرانه این عطیه که لطف الهی دیگر باده شامل حال فرخنده ماآشان گردیده و عالم سر نگون گشته در دولتشان مجدداً سر باوج گردون کشیده گناه گناهگاران را بر روی ایشان نیارند و جرم داران را بمؤاخذه تقصیرات گذشته نیازند، تا این معنی موجب ازدیاد امیدهای واران و باعث مزید خجالت و انفعال شرمساران

و سرمایه رفع بیم و هراس از باب عصیان گردد ، همگی بدل و جان قدم در شاهراه بندگی گذارند و جمهور بجان روی باستان عبودیت آرند و از تشویش جرمی که بخود گمان می برند بگوشهای دفع الوقت بگریزند و چون روبهان بتنگنائی افتاده ، از بیم جان با شیر زبان نستیزند . در تواریخ مبسوط مسطورست که در هنگامی که خاقان چین و فرمانده آن سر زمین بقصد ملک بهرام گور با لشکراش از ملخ و مور محرك سلسله کین و طمع کار کشور ایران زمین گردیده ، بنواحی آن مملکت رسید ، چون بهرام پادشاهی عاقل و فرزانه و خداوند تدبیر عاقلانه بود چون باطراف کار و آثار روزگار بدیده بصیرت نگریست یقین نمود که آغاز ضعف دولت او و قوت شوکت خصم کینه جوست ، لا جرم بهیچ تدبیری نپرداخته و بان حادثه هیچ گونه چاره ای نساخته ، چون بهرام پادشاهی عشرت دوست بود بعیش و کامرانی نشست و در های کاخ دولت را بر روی دشمن و دوست [بست] ، تا خاقان بدار الملک قریب و کار از صبر و شکیب بر گذشت . سیزده سوار نامدار نیزه زن خنجر گزار از افراد لشکر و آحاد برداشته ، رو براه آذربایجان گذاشته ، خاقان چین این گونه حرکت را بانهزام بهرام محمول و باطمینان خاطر خوبستن را بطرب مشغول و اعیان لشکر و رؤس کشور در بزم مینا و ساغر همدم مغنی و خنیاگر نشستند . امرای بهرام از اطراف روی باستان خاقان آورده ، باو پیوستند . چون بهرام دشمن را غافل و از امارات لایحه حکم تقدیر را بر ارتقای بنای دولت خود مایل و از علامات خارجه لطف الهی را بر احوال خود شامل دیده ، بیقین فهمید که روز بد بختی بسر و دولت رفته در بر رسیده ، باسپصد سوار نامدار جرار بجانب اردوی خاقان ایلغار و برسم پیشروان ثابت و سوار شهبها را پیمود و روزها در بیغولهای جبال و صحاری غنوده ، چنانکه اعدا از نهضت او باخبر نگردیده ، شبی بسر وقت مردم خاقان رسیده ، با همان قبیل مردم بر سرادقات خاص او حمله آوردند . خاقان در آن غوغای عام و فتنه بی هنگام بتیغ اعوان بهرام مقتول و

جمیع لشکر او پراکنده بگوشهای خمول گشتند . بهرام علی الصباح آن شب را بر سریر خاقان نشسته ، با امرای بی وفادرسخن پیوسته ، هر یک را در مرتبه امکان نوازش و هر کدام را برسم غمخواران بر سرش نمود . در آن [زمان] مفرشی از مراسلات اعیان ملک ایران را که بخاقان نوشته بودند بنظر بهرام رسانیدند . در ساعت حکم فرمود که آتشی بلند بر افروزند و جمیع آن مکاتب را در آن آتش بسوزند . چون وزرا آمدند و از سبب آن تفحص نمودند در جواب فرمود که : تا بر من محقق نشود که صاحبان آن نوشتجات چه اشخاص بوده و کدام فرقه از ملازمان من باستدعای مقدم خاقان سبقت نموده اند ، تا من از آنها ملول نشوم و ایشان از من مخوف نگردند . مخنصر سخن : جهانیان لشکر شکن نواب اعتضاد الدوله محمد صادق خان برادر والا گهر را بیگماری بیگی جمیع ممالک فارس که تختگاه فرماندهان ملک عجم و دارالملک کسری و جم بود باضافة گرمسیرات و بنادر و کوه گیلویه فرموده ، انتظام مهام و رتق وفتق ممالک مزبور را از آغاز و انجام در عهده اختیار برادر والا مقام نمودند و خود بدولت عزم یساق الکای فارس و عراق و چاکران دربار گردون رواق مامور بخروج و مشغول بکوچ گشتند . پس در ساعتی میمون و طالعی همایون از خطه دلنواز شیراز رفع رایات گردون طراز و باغ دلگشا را که در جنب شهر واقع است مخیم خیم اجلال و اعزاز فرمودند . چون ایام محرم الحرام در رسیده بود تا روز عاشورا بنا بر احترام حضرت سیدالشهداء در باغ مزبور منزل و مأوا و بمراسم سوگواری و شرایط تعزیه داری قیام و اقدام و علی الصباح یازدهم شهر مزبور اعلامی زرین برچم و تحریک اردوی کواکب حشم و بصوب دارالعباد یزد نهضت و بدولت روی بان جانب و قرار داد خاطر فیض مظاهر دادند که بلده طهران که وسط الکای عراق و آذربایجان و دارالمرز و خراسان واقعت نظر بقرب ماتنذران بجهت اتمام کار محمد حسن خان انب ، محل نزول معسکر قیامت اثر سازند . چون تقی خان بافقی حاکم یزد مردیست افسونگر برفن ، با دوست و دشمن بسر و علن بر رفتار تقالب در کار

خدیعت و از خبائث باطن با سایر وساکن در کمین حیات، بادشمنان
 در ظاهر یار و از دوستان در باطن بیزار، صلاحی دارند سراسر
 فساد و عدل اظهار می نمایند و تمام جور و بیداد و از غایت رزاقی
 غلبانرا حرام میدانند و مال مردم را حلال، شب بادای نوافل قبل
 دارند و روز مضیع جان و مال، بمغرض اغراض فاسد جمعی از
 مسلمانان را بدون جرمی بفیضتر جفا کور و بشر انگیزی خیالات مفسد
 بی تقصیر گروهی از مسلمانان را بتیغ از زندگانی مهجور و یا این
 فساد باطن در ظاهر خویشان را بصلاح مشهور نموده، دکان شیادی
 گشوده اند، در مدت تردد آزاد خان و محمد حسن خان و او
 اقتدار ایشان نسبت باین دولت قوی ارکان نیز بعبادت خویش و بر سر
 نفس حلیت اندیش روباه بازی و خدعه سازی پیش گرفته بود. چون
 دارالعباد یزد مخیم خیم فلک احتشام و مضرب سرادقات عرش احترام
 شد تقی خان مزبور را وخامت رفتار و شامت کردار عاید روزگار
 گردیده و بر حسب فرمان کار کنان دولت جاوید کارش بمؤاخذنه
 مصادره رسید و امرش بحبس و قید انجامید. در چند روز توقف
 موکب ظفر کوکب دوازده هزار تومان نقد از اموال او بخزانة عامه تحویل
 جنابش ضعیف و ذلیل، بهراهی موکب سعادت دلیل بسفر مأمور
 انگشت نمای نزدیک و دور گشت. بعد از چند که باز رنگ
 نیرنگ و طرح شعبده بازی ریخته و شفا بر انگیخته، مجدداً بحکومت
 یزد منصوب و تا حال تحریر که قریب بیسی سال می باشد بکار
 بردازی و روباه بازی و دو بر هم اندازی مشغول و عادت دیرینه
 کید و کینه را معمول دارد و از اعجب عجایب آنکه در زمانی
 انمنه توقف حضرت در ظل الله در دارالعلم شیراز اهالی یزد از بیداد خان
 مزبور بجان و از سوء رفتار بفرغان و بحضور داور کسری نشان آمده
 از جور او فریاد و باو هزار گونه بیداد استناد نمودند. حسب الامور
 خدیو منصور خان مزبور بجهة مراغه بحضور مأمور شد. اهالی
 بمشار الیه ادعای چهل هزار تومان می کردند که بر سعی که خوی

خلاق قدیم و طریقه و آئین و خیم اوست عجالة زیادتی نموده اضافه
 در آن ملک ویران خراب باز یافت فرموده. خان مشار الیه
 این معنی را منکر و مراغه بمحکمة شرع انور محول و مخیر گشت
 مدعیان مبلغ پانزده هزار تومان را بافامه شهود و ابراء از حجج موجود
 اثبات و لازم بر خان عالی درجات آوردند. مساوی مبلغ بیست و چهار
 هزار تومان را خان شب زنده دار نوافل گزار انکار و مدعیان عجز از
 اثبات و اقرار کردند. حکام شرع مبین در خصوص مبلغ مزبور رجوع بیمین،
 حاصلین خان صاحب تمکین و دین را تکلیف بانقیاد حکم جناب سید المرسلین و چون
 معاوی مبلغ مزبور رجوع و دعاوی مختلف و ارباب ادعا بصفت متباین
 بمتصف بودند، حسب الشرع هشت هزار قسم بجناب خان و اجرای آن بر ایشان
 اتحتم شده بود، محصلین که بجهة اتمام این مهم و تدبیر این بالای مبرم مقرر
 بودند خان مزبور را باستانه شاه چراغ که تربت یکی از اخلاف امام موسی
 کاظم و ملاذ اصغر و اعظم است برده، جناب خان عالی شان سه روز و سه
 شب در ازای غذای چاشت و شام قسم میل فرمودند و در ظرف آن
 مدت از آغاز فلق تا بانجام شفق بجای هر نوع از کلام تلفظ با سماء جلاله
 مینمودند. هشت هزار قسم و بیست و چهار هزار تومان دینار و درم را بیک
 جانوش جان و این امر اعجب اعظم را حیرت افزای اهل جهان و عبرت
 بخش پیر و جوان فرمودند و این واقعه بیک جزوی ستم بود که بر
 یزدیان بی نوای بریشان کردند. مختصر کلام: در همه ازمنه و اوان یزدیان
 فناکام ناتوان از جفای خان ضحاک نشان گبرو مسلمان گم گشته نوادی
 حرمات و در اقطار جهان متحیر و سرگردان، بدریوزه گری و در بدری
 میگذرانیدند. عجایب احوال و غرائب افعال که ایراد آن از نوادر حکایات
 و بدایع روایاتست در طریق معاملات و رسوم و عادات خان عالی درجات زیاده
 که التزام ایراد آن توان نمود، هرگز همگی زبان توان گشود
 الامور ارقم حروف را بهیچ وجه سابقه با جناب خان نمی دارد و هیچگونه کدورتی
 بیاز او پیرامون خاطر نمی آرد ولیکن چون اطوار و اوضاع او از جمله
 غرائب و آثار و افعالش از مقوله اعجب العجایبست و در حقیقت ایراد و

اظهار مختصری از مفصل آن بسباق تواریخ لایق و تحریر و تسطیرش بجهت عبرت و حیرت موالف و مخالف موافق بود ، لاجرم بتحریر این مختصر پرداخت و ایراد این مجمل را زینت بخش این صفحه شریف ساخت سخن کوتاه ، بعد از معامله تقی خان دیگری را از اهل دارالعباد یزد بحکومت منصوب فرموده ، فقرا و مساکین و جمہور سکنه و متوطنین را مورد اشفاق و الطاف نموده ، انوار عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال کافه آن دیار تافت و هر کس در خور مرتبه و مکان لازمه انعام و احسان یافته و از آنجا اعلای لوای شوکت و شان ، شهر کاشان ، ضرب خیام مجره طناب و مقر سرادقات زرین قیام شد . حکام ساعی باطراف و اکناف بلاد و امصار عراق تعیین و از آنجا بلده المؤمنین قم نزول و باوازم زیارت آستانه بضمة البتول مشغول و میلههای خطیب نذور از سرکار فیض مدار بخدمت آستانه مشرفه و سایر از باب استحقاق وصول یافت . پس موکب نصره کوکب جناب بلده طیبہ طهران متحرک و امر اقدس آن جهان حشر دنیای لشکر را بحرک شد ، در ساعتی میمون و زمانی بفرخندگی مشحون بلده طهران محل نزول موکب سعادت نشان گشت . از وقایع حیرت افزا و سوانح محنت زا که درین سال از برده غیب ظهور نمود شهادت محمد رفیع خان زندست . مفصل این مجمل آنکه : محمد رفیع خان خلف بوداق خان عم زاده جناب عدلت انتساب ظل اللہی جوانی بود خوب روی و اخلاق حمیدہ نیکوئی و آثار نزرگی و بزرگی زادگی از ناصیبه حالش ظاهر و هویدا و انوار اخلاق حمیدہ و اطوار بسندیده در ذات فرخنده صفاتش پنهان و در حالی که موکب نصره کوکب خدیو گردون افراز از دارالعلم شیراز در جناح حرکت و عازم نهضت بودند بحکومت دارالسلطنه اصفهان و ایالت آن خطه بهشت نشان رایخان مشارالیه تفویض داشته ، اعیان دارالسلطنه اصفهان را که جناب شیخعلی خان درهنگام آوازه ورود محمد حسن خان کوچانبده ، روانه شیراز و در آن مدت در ظل حمایت عاجز نواز آسایش گزین و بفرایغ بال گوشه نشین رفاه حال بودند مرخص و هر یک را بمنصبی و خدمتی از مناصب در دارالسلطنه

مزبور تعیین و باتفاق خان مشارالیه روانه موطن اصلی نمودند . چون اندک روزی از ورود حاکم و عمال منقضی شد سبز علی خان زند که همشیره زاده خدیو فیروز مند و برادر زاده شیخعلی خان و بحکومت الکای قلمرو و سرحدات خرم آباد و نظم و نسق امور فیلی و لرستان مامور و مقرر بود بطریق عمودیت عبور و از دارالسلطنه اصفهان در حالی که بعزم توجه مجال ایالت خود حرکت می نمود از نرود جهال و اعرار رجال که در سلک حواشی و خدمت خان مشارالیه منسلک و نظر بعبادت جهال و سوء اعمال سائل بودند در یکی از اسواق بفردی از اهل حرفه دست انداز و شلتاق نموده ، دست زیادتی گشوده بودند . این معنی معروض محمد رفیع خان گردیده و بگوش ایشان رسیده ، چون مشارالیه مردی بود در غایت متانت احکام شریعت محتاط و نظر بصفای طینت و حسن سیرت از بی اعتدالی بنهایت احتیاط ، آتش حمیت در کانون خاطرش شعله ور و شعله غیرت در ضمیرش سوزنده خشک و تر و فروزنده خیر و شر گردیده ، در نهایت تقیر خود را بمرکوب یکی از عمله که حاضر و مهیا بود رسانیده ، بدون اطلاع و اخبار اعوان و انصار متوجه تعاقب سبز علی خان شده ، بمحض رسیدن بخان مزبور حمله و مشارالیه نیز نظر باینکه از نشانه باده از خویش بی خبر ، با سنائی که در دست داشت پیش آمده ، رمح مزبور را در پهلوئی خان مذکور محاذی و زخم کاری باو رسیده ، در ساعت عالم فانی را بدرود کرده ، بنزعت گاه باقی خرامید . سبز علی خان که قصدش افنای محمد رفیع خان نبود از کرده خویش نادم و بشیمان و از عمل فساد اندیش قرین ندامت و خسران گشته ، از اندیشه مکافات و همی عظیم پیرامون خاطرش گشته ، بسرعت برق و تعجیل باد سوی محل ایالت روی نهاد ، بمرستان فیلی و سرحدات اعراب شوشر و جویره رفته و از خجالت حرکت بتقدیم خدمات کلیه قیام کرده ، حضرت جهانیان کشورستان بنا بر رعایت شیخعلی خان در مقام مواخذه در نیامد و مرحمت و رفت گذرانیدند . بقیه احوال سبزعلی خان مزبور و آنچه بحکم قضا و فرمان ارض و سما ظهور نمود در موقع خود نگاشته خواهد شد .

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت نشان بامر خالق انس و جان

بطریقی که خامه ورق نگار صفحه طراز و کلك فرخ انجام فرخنده
آغاز بذکر ورود و دخول جناب شیخعلی خان رسید در خلال آن
حال خبر رسید که محمد حسن خان بالشکری گران از استرآباد
حرکت و در بلده اشرف اعلای لوای جلالت نموده ، در خارج این
سوی اشرف روی بسمت ساری سنگری متین بسته ، در کمال جلالت
نشسته است . جناب شیخعلی خان بعزم مقابله و مقاتله از ساری تحریک
لوای دشمن شکاری کرد ، روی بجانب اشرف آورده و در مقابل
سنگر محمد حسن خان سنگری محکم بسته و بهادران طرفین در رهگذر
تیر و گلوله نشسته ، بیوند علاقه جان و تن را از یک دیگر گسسته ،
آتش کار زار مشتعل و چرخ جفا کار درمی آزر می قوی دل گشته ،
مفادی نای رزمی ندای « ارجعی الی ربک راضیه مرضیه » بگوش رزم
آوران می رسانید و ساقی اجل از آب شمشیر فتنه جویان را شربت
« کل نفس ذائقة الموت » می چشاند . مختصر کلام : هر چند شیران
دشت نام و ننگ و هزیران کینه جوی خون آشام اهتمام نمودند که
کار مجادله از تردد تیر و گلوله گذشته ، محمد حسن خان از سنگری
که حصار عاقبت خود ساخته بود پای جلالت بیرون نهاده ، در میدان
دلیری با زوی شجاعت گشاید مفید نیفتاده بود ، جنود محمد حسن
خان در پناه سنگر و دلیران رزم آور در خارج برجی و
گلوله های بر شرر رسانیده ، هنگام شام که جنود مسعود
توابت و سیار با دیدهای بیدار اطراف سنگر استوار سپهر دوار
را فرو گرفته ، بحر است مشغول شدند ، دلاوران معرکه آرا و
نهنگان لجه هیجا اقطار سنگر محمد حسن خان را احاطه نموده ، از
شوق روز جنگ و تحصیل نام و ننگ تا روز ستاره می شمرند و هنگام
سحر که سپهدار مهر انور بکین خواهی سپاه انجم و اختر پای
سعادت برکاب چرخ اخضر نهاده ، لشکر ظلمت شب و سپاه اختر

و کواکب با هزار تاب و تب پای فرار بصوب دیار مغرب گشاده ،
جناب شیخعلی خان با قاطبه دلیران رستم کمتد آرش کمان پیکر بدرع
و مفر دلبری و دلاوری آراسته و عزیمت کینه جوئی بر خاسته ، بر
بشت تکاوران باد یا نشستند و در بجاری سنگر صفوف الوف بستند ،
که شاید محمد حسن خان از حسیض خود داری بیرون خرامد و
در میدان نبرد بمواجه شیران میشه گرد آن جماعت سر رشته حزم و
طریقه آن قسم رزم را از کف داده ولی پای جلالت بخارج سنگر
نگشادند . شیخعلی خان چنین صلاح دید که از آنجا حرکت و
بسوی استرآباد نهضت نموده ، این معنی را محرك سلسله غیرت آن
جماعت سازد و مراتب جنگ را بمکان دیگر اندازد . پس آوازه این
اراده را بالنسبه و افواه انداخته و رأیت این عزیمت را بر افراخته ،
توجه بصوب استرآباد را وجهه همت ساخته و از راه کنار دریا و
ساحل بحر طبرستان که راهی غیر معهودست مرحله نورد طریق مقصود
گردیدند . چون محمد حسن خان بحر ذخار و تلاطم آن درباری
خون خوار را خبر دار و از مستی غرور هشیار گردیده زیاده توقف
در سنگر اشرف را صواب ندیده و باستصواب محمد ولی خان چنین
قرار کردند که از راه خیابان که شارع متعارف و راه عبور و
مرور جمهورست [عنان] بصوب استرآباد کشیده و در آنجا بچاره کارش پردازند و
باجماعت تر کمان باسهل وجهه کارش را بسازند . پس مقارن حرکت اردوی جناب
شیخعلی خان محمد حسن خان نیز طبل رحیل و کوفته ، افواج بحر و اوج در کنار
دریا رسیده ، محمد حسن خان از راه خیابان عنان کشای صوب مقصود
و راه پیمای طریق مطلوب گردیده ، هر دو لشکر در آن روز هر یک
در هنجاز خویش چهار فرسنگ در نوردیدند . اردوی محمد حسن
خان وارد کلبه ساد و معسکر شیخعلی خان در کنار در موضعی که
بین العسکرین عرض از فرسنگی کمتر بود نزول نموده ، افراد هر
یک از آن دو لشکر و آحاد هر یک از آن دو عسکر بجهت تعیین
جا و مکان و تحصیل آب و نان باطراف میشه و جنگل متفرق و متلاشی
شدند . چون بنحو مسطور منزلین عسکرین را چندان فاصله نبود در

مکانی از جنگل فرقه ای از دلبران طرفین و مبارزان جانین را با هم تلافی افتاده ، چون اتحاد اضداد و اجتماع شمع و باد از جمله محالات و مقوله خوارق عاداتست فی ما بین ایشان کار بمجادله کشید و امر بمحاربه انجامید و آواز رعد انباز تفنگ و جوش و خروش دلبران میدان جنگ که غفلة بیک دیگر ریخته ، با هم در آویخته بودند بگوش بهادران جنگ جو و بلندکان تند خو رسیده ، جمعی که روز جنگ را شب دامادی و اندوه و غربت جان را عیش و شادی و آب تیغ را شربت نبات و غربت مرگ را آب حیات می پنداشتند از هر یک از آن دولشکر گروهی بامداد یاران و از هر کدام از آن دو عسکر فوجی باعانت هوا داران خویش بر خاستند و در میان جنگل و کنار دریا دو سپاه بموج در آمده ، لطمات آن زورق حیات بسیاری از مبارزان را بگرداب نیستی انداخت . اسبان تازی مانند بط در بحر خون شنا ور شدند و دلبران غازی از برق شمشیر آتش فکن خشک و تر گشتند . زورق تاب و توان اعوان محمد حسن خان از تند باد حادثه در هم شکسته ، از آنجا بسرعت باد دبور و نسیم صبا بجانب استرآباد عنان هزیمت گشاد . شیخعلی خان نظر بصلاح و رافت در تعاقب تقاعد ورزیده ، چون محل کلباسد پایان مازندران و آغاز استرآباد بوفور آذوقه و علف مشحون و نظر تعرب استرآباد توقف در آنجا بصلاح و صواب مقرون بود شیران بیشه جلالت و نهنگان دریای بسالت را امر بتوقف محل مزبور و آن مکان را مقر اردوی منصور نمودند . محمد حسین خان دولو قاجار که مجمعی از احوال او سابق نگاشته

کلك اظهار شد در آن اوان ملتزم رکاب جناب شیخعلی خان و نظر باینکه با محمد حسن خان اظهار عناد و باین دولت جاوریدان ادعای اتحاد می کرد و با اعتقاد خود در تضییع احوال محمد حسن خان کوششها نموده و در سلوک طریق خدمت جنم مرتبت بای ترددات گشوده بود در خیال با خود قرار داد که در امر سرداری با جناب شیخعلی خان شریک و سهیم و مدار علیه جمهور ترك و تاجیک باشد . چون از جناب خان مشار الیه کار خود را بروفق مدعا ندید و مشام

امیدش بوئی از گلهای توقعات نمی شنید زیاده بر آن توقف خود را در اردوی شیخعلی خان موجب تفصیل عزت و کمال مذلت دانسته ، محرم کعبه حضور فیض گنجور خدیو منصور شد ، روی نیاز بدرگام بدرگام بنده نواز آوردید . در طهران بشرف تقبیل بساط گردون قعاط رسیده ، و کلای سرکار وسعت مدار مقدم اورا بقدر حال گرامی داشتند و از تفویض خلعت و انعام سر میاهات را باوچ سپهر والا مقام برافراشته ، جنابش را بیگلربیگی استرآباد نام گذاشتند . چون آغاز زمستان و اول نزول برف و باران در رسیده ، سپهدار بهمن دارالمرز این طرفه گلشن بار نزول گشاد ، سردار سپاه شتا با لشکر گران برف و سرما از نهانخانه مکتون پای بیرون نهاده ، کوس رعد و طنطنه صوت سپهدار دی بگوش اینای گلستان رسانیده و تیغ برق از غلاف ابر بر آمده ، نو باوگان گلستان را در حزن خزان نشانید . از شدت نزول امطار و کثرت رطوبت آن دیار و صوت برودت هوا و شدت سمیت سرما و اینکه توابع کلباد را نثانی نبود که مانع نزول آب و حایل تابش آفتاب تواند شد شیخعلی خان زیاده توقف کلباد را موجب تصدیع سپاه ظفر انقباض و مورث تضییع دواب دیده ، رخت مراجعت بجانب بلده طیبه اشرف کشید .

ذکر سر انجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار

سپهدار گیتی مدار نظم سپاه کینه خواه الفاظ و معانی را برین نمط در میدان صفحه و مضمار ورق بجلوه گری در می آورد که : محمد حسن خان بعد از شکست کلباد و نهضت بصوب استرآباد کس روانه نرد ولی خان و نجف خان کرد شاد نو و ایشان را باعانت و امداد خویش دعوت نموده بمواعید دل فریب زبان گشود . خوانین مذکور دعوت ایشان را بسمع قبول تاقی نموده ، با لشکری موفور و سپاه بیل توان شهر زور که بده هزار نفر می رسیدند رایت عزیمت بجانب استرآباد کشیدند و کذالك شیرعلی خان قاجار شامبانی که محمد ولی خان

دو لوقا و قاتل والد مشار الیه و او بعثت تقرب محمد ولی خان بخدومت محمد حسن خان از آن دولت روی گردان گردیده و در دشت قباچاق در میان طایفه عاق که یکی از عشیر بموت می باشد می زیست با استرآباد طلب داشته ، او را مورد کمال اشفاق و اعطاف ساخته ، سر جلالش را در مقابل محمد ولی خان با وج گردون افراخته و از تفنگ چپان استرآباد و جماعت کرابلی و حاجی لری و کفشگیری و کتول و سایر فرق و خیول در مرتبه شش هفت هزار نفر دیگر که با اکراد خراسان هفده هجده هزار نفر بودند در معسکر مشار الیه اجتماع نمودند . چون محمد ولی خان و برادران او و بنی اعمام حسن خان بطریق که نگاشته کلت بلاغت ترجمان گردیده در باطن بدولت محمد حسن خان دشمن و نمی خواستند که دولت او با علی مراتب ارتقاء و اسنی مدارج اعتلاء رسد ، زیرا که چنان می دانستند که اگر در کار خود مستقل گردد و دولت بیکباره باو منتقل شود و رفع احتیاج از وجود آنها روی نماید بافنانی طایفه یوخاری باش عازم و ابقای ایشان بمزاجش ناالایم خواهد بود . پس باین اندیشه پیوسته در کار آن دولت اختلال و همواره بقدر خود در حال او آخرین اضلال می نمودند . محمد حسن خان نیز از کید آنها باخبر و در کمین آن طایفه فتنه گر می بود . درین حین که حرکت چنین از حسین خان صادر و بدی باطنش ظاهر شد در مقام قلع هوی و اوساد جماعت یوخاری باش بر آمده و بر خلاف دریافت آنها که در هنگام قوت ازو مخوف بودند در هنگام خود در مقام قلع ایشان بر آمده ، شیر علی خان شامبانی که محمد ولی خان را قاتل و والد خویش [و سبب] آوارگی خویش می دانست بر قتل محمد ولی خان تحریر و جمعی غلامان بجهت اعانت او تشخیص نمودند . در هنگام صبحی که گردون بی مهر سر بریده مهر را بر سر نیزه خطوط شعاعی کرده ، از خلوت سرای باختر بعرضه فضای خاور آورد و دامان افق را در خون شفق گنگون کرد ، شیر علی خان مزبور و غلامان مامور را که در پس پرده جفا مخفی و در بستر اختفا مستور داشته ، در حالی که محمد ولی خان و برادران و جمعی از اعیان

قاجاران یوخاری باش بحکم محمد حسن خان در مجمع کنکاش مجتمع بودند ، نظر بر علامتی که از برای وقت کار قرار داده شده بود ، محمد حسن خان بهانه ای از محفل برخاسته ، جماعت مذکور که در کمین نشسته ، دل بر ظهور علامت بسته بودند با تیغهای آخته از کمین بیرون تاخته ، محمد ولی خان و سه نفر برادر او را با جمعی از آقاییان یوخاری باش که حاضر بودند بقتل رسانیده ابنای طایفه یوخاری باش بزوایای تواری پناه برده ، محمد حسن خان جاسوسان پنهان گرد و بیک های راه نورد بجهتجوی آنها تعیین نموده ، که بسان جواسیس اندیشه دانشوران حکمت پیشه بکنج کوی در آمده و یک یک را از گوشه های خمول بیرون آورده ، برخی را مقتول و بعضی را محبوس و محصلان شدید بر باز ماندگان مقتولین و متعلقان محبوسین گماشته و ایشان را بانواع شداید معذب داشته ، اموال و اسباب هر یک را بحیطه ضبط در آورده ، بر جماعت اکراد و سایر فرق که اعانت نموده بودند سویت میکرد ، تا آنکه مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و امتعه و اقمشه حاصل و آنها واصل گردیده ، منابای آمال همگی آن طوایف گرانبار انواع نفایس شد . بعد از فراغ از تمشیت آن مهام بفرار خروج از استرآباد و مقابله شیخعلی خان ، با کثرت انبوه و لشکر کوه شکوه از استرآباد حرکت و اعلائی لوائی مناعت نموده ، در نیم فرسنگی شهر بار نزول گشوده ، روز دیگر مسافت فرسنگی را بپیموده ، القصه در غایت همواری و نهایت بردباری بجانب مقصود در حرکت آمده ، اشهب عزمش بحدی آهسته بود که از ساحت استرآباد تا صفحه اشرف را که شانزده فرسنگ مساحت در مدت پانزده روز پیدای عزیمت طی نمود ، که گویا مقصود ایشان آن بود که جناب شیخعلی خان از آوازه شوکت و طنطنه کثرت جمعیت اندیشه مند گردیده ، از الکای مأذوران کرانه گیرد ، لیکن باد این تدبیر آتش مهات بهادران را بیشتر از بیشتر نیز وایشانرا بیشتر در کار ستیز کرده ، در بلده اشرف پای جلادت افشرد ، تا آنکه محمد حسن خان باراضی قورق که

در نیم فرسنگی شهر واقعت رسیده ، بساط منازعت گریه . روز دیگر که لشکر مهر انور از چمن باختر آهنگ کوچ کرده ، در ساحت خاور که اشرف بلاد چرخ اخضرست رایت جلالت بر افراخته ، محمد حسن خان با آن لشکر گران از چمن مذکور متحرك گردیده ، تا ظاهر شهر اشرف در هیچ جا عنان نکشیده ، شیخعلی خان دلیران فیروزی توان را بنظمی خوش و یاسائی دلکش صفها آراسته و از جوانب نوای نای جنگ و افغان توپ و تفنگ بر خاسته ، در جوارح کوچکه بند های اشرف صفوف قتال بر کشیده ، از طرفین رایات عالی جناب باوج ماه و آفتاب رسیده ، نو عروسان اسپان تازی جلوه گری در آمدند و دلیران ترکاناز بسان بتان طناز بتاراج دلها و بهمای جانها آغاز نهادند . کمانهای جنگجویان چون کمان سپه توز ابروی خوب رویان بدالجوئی رزم آوران آغوش دلیری گشادند . سهام جانستان مانند تیر دلدوز و ترکان کاوجگر دادند . کماند بر بیچ و خم بگردار جمع مشکین هزاران جان نازنین مقید ساخت و علم زرین برچم برفتار دلارای قد سببی قامتان قامت بفتنه سازی بر افراخت . دوران روزگار چون چشم فتان یار فتنه انگیزی آغاز و سپهر ستمگار درهای جفارا بر روی روزگار باز کرد . سرصر اجل وزیدن گرفت و آب بلا بباریدن آمد . نوای نای یاد ازسور قیامت می داد و مقالید تیغهای دلیری دلیران رزم آزمای در های اجل می گشاد . بازار جان فروشی گرم شد و چرخ جفا پیشه در ریختن خون مبارزان بی آزر ، اسبان تازی در غایت جولان گری در تلک و بو ایستاده و دلیران غازی از شدت اجتهاد بهشت افتادند . جماعت اکراد که از خراسان بمعاونت محمد حسن خان آمده ، مبالغهای خطیر در آزاء ان از آن سرکار گرفته بودند نخست شکست یافته ، روی از مسکر بر تافتند و بسرعت برق و تعجیل بساد بجانب اوطان خود شتافتند ، فوجی از مهارزان جناب شیخعلی خان اکراد هزیمت کرده را تعاقب نموده ، محمد حسن خان بر سر بیادگان سپاه خویش وسواران متفرقه که کم و بیش بر جا مانده بودند ایستادگی و در آن معرکه نهایت مردانگی و مدتی دیگر در چنان عرصه برخطر توقف و تصابر

نموده ، بالاخره دید که کار از دست رفته و بخت را از پای افتاده دید ، سر بیابان هزیمت نهاده ، بجانب استرآباد روان گردید ، چون شوارح مازندران راهیست [مانند] اندیشه کم همتان باریک و تنگ و طریق خیابان وصل گاهیمست مانند راه دراز امل پر گل و سنک و جانین او متصل بهم ، بیشه و جنگل و طرفین پیوسته بیکدیگر جلاب و وحل ، تراکم اشجار بحدیست که راه عبور تنگ نظر و محل دخول نور بصر نیست . در چنین گذر گاهی در موضعی بی بر جلاب بسته و بل مذکور از کثرت عبور و مرور شکسته ، هزیمت گردگان و تعاقب نمودگان اهل هزیمت که بیشتر رفته بودند در راه باریک و تنگ و بر گل و سنک ازدحام کرده ، مخصوص در سر بل شکسته راه را از غایت هجوم بسته بودند . در يك جانب بل مزبور قابل وسعت گاهی نظر می رسید و اندک فضائی مشهود می گردید که نظر بمواضع دیگر آن نوم شجر در آن کمتر و سطحش اندک خالی از حجر و مدور بود . محمد حسن خان از آن راه تنگ بن قبل وسعت گاه میل و آهنگ نمود ، که بلکه خویش را از انبوهی سر بل پیش افکنده ، در آن هنگام اسب سواری ایشان که با برق خویشی و از باد پیشی داشت بجلاب بادرنهاده ، در وحل افتاده و در آن حال سبزه علی نام کرد که از اکراد قدیمی آن ولایت و از جمله ملازمان قدیم محمد حسن خان و در آن هنگام مات ضف آن دولت در نزد شیخعلی خان اختیار ملازمت نموده بود بادم سوار کرد و محمدعلی آقای دولابرادر حسین خان دولو چون ولای ناگهان از قفا رسید . محمد حسن خان را بان حالت دیده ، دیده را از حقوق دیرینه پوشیده ، دست بشمشیر و سنان و بزخم نیزه از پایش در آورده ، سری را کمره سالهای دراز بسر گردن کشان سر افراز و سرور بود بر سر نیزه کرده ، نزد جناب شیخعلی خان بردند ، معظم الیه در ساعت سر را با بعضی تحف دیگر بر طبق اخلاص نهاده ، بدربار عرش وقار فرستاده ، در بلده طهران بنظر انور رسید . حضرت ظل الله حکم کردند آنرا بگللاب شسته و بمشک ناب معطر کرده ، بمعفل بهشت

شمايل آورده ، اظهار نهايت اندوه و غم و افسوس وندم فرموده ، پس امر شد كه سر را باسترآباد ارسال و با جسد اتصال داده ، در موضعي مرغوب مدفون سازند .

ذکر دخول جناب شيخعلی خان بشهر استرآباد بموجب حکم و مراجعت باردوی نصره نشان

چون محمد حسن خان بعد از خروج استرآباد محمد خان قاجار قوآنلو را بنگار بیگی کرده ، قبض و بسط مهم آنجا را بقبضه تصرف اودر آورده بود در همان شب که خبر قبضه محمد حسن خان رسید تاب توقف و تحمل وقوت پایداری و توکل نیاورده ، در همان شب با آقا محمد خان و سایر اولاد محمد حسن خان روی بجانب اوبماقات ترکمانیه بموت که بیوسته در حالت اضطراب مفر و مأمن جماعت قاجار می باشد کرد . جناب شيخعلی خان دیگر وارد خارج استرآباد و چون شهر را تهی و قلعه را خالی دید رخت عزیمت بدرون کشیده ، عامل اعمال اخذ اسباب و اموال و مصادره نسوان و رجال گردیده ، از دربار فلک اقتدار نزامینی بجهت ضبط اموال تعیین یافته ، خن معظم الیه مدت ده روز در قلعه استرآباد توقف و اموال و اشیاء متعلقه دیوان را تصرف و حسب امر داور دارا شان بمراجعت مازندران و استرآباد را بحکم خدیو منصور بمحمد حسین خان قاجار سپرده ، روی بجانب مازندران آورده ، در خلال آن حال نادر خان زند از آستان سدره مانند فرمان واجب الاذعان [آورد] که لشکر ظفر پرور را سر کرده و سردار روبرو ، جناب شيخعلی خان حضور قبض گنجور را برای سرعت بپموده ، در بلده طهران شرفیاب تقبیل عتبه آسمان شان گردیده ، اشرف و اعیان و ارکان واعاظم مازندران را نیز بحضور ممدت دستور طلیده و شيخعلی خان دلیل طریق و هم عنان و رفیق ایشان گردیده ، در بلده مینو نشان طهران شرفیاب سده بوسی آستان کرویسان پاسبان گردید .

ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲

بفرمان قادر لم یزل بار دیگر این تابنده مشعل نور بخش بزم حمل و بحکم خدای عز و جل خسرو انجم واختر بساحت بیت اشرف منزل و محل گزید . خدیو بهار و قهرمان آذار در ساحت گلزار و در ساحت و عرصه روزگار از سرو و چنار رایت اقتدار بر فلک دوار بر کشید . مهم دارالمرز چمن که از ید تصرف یاغیان بهمین انتزاع شده بود بحکم سلطان نذوالفرمان ربیع انتظام بذیرفت و امور دارالامان گلستانکه از قساک متغلبه دی بتسخیر دارای ملک آرای فروردین در آمده بود نظم و رونق گرفت . بالای رعناى عشره نباتی یعنی نو باو گان باغ و گلستان را که باجنود زمستان همدستان گردیده بودند بامر قهرمان بهار از شکفتن گلهای لعلگون در خون کشیدند و جمهور سکنه گلشن و گلزار در سایه مرحمت خدیو آذار بفرخی و خرمی آرمیدند . بزم عید و محفل نوروز سعید در بلده مینو نشان [طهران] انعقاد یافته ، برودش اعیان سپاه و کنار و جیب قرب یافتگان در گناه از بذل خلاق زرتار و بخشش درم و دینار غیرت گلشن و گلزار شد . چون جماعت افغانه از آغاز افول دولت نیر سلسله علیه صفویه تا باین هنگام مصدر انواع شور و شر و باعث اقسام نقصان و ضرر بوده ، در هر عصری ابواب هزار گونه خیانت و جنایت گشوده ، خدمت هیچ مخدومی را با تمام و کار هیچ صاحب کاری را بانجام نرسانیده ، بفر از شرارت و فساد و لجاجت و عناد امری از ایشان بظهور و ثمره شجره ملازمشان بجز از بیوه فتنه و شر و شور نبوده ، در آن وقت جمع کثیری از طایفه مزبور در اردوی کیوان بوی اقدس جمع آمده ، ازدحام کرده و گروهی نیز در مازندران بعد از مقابله محمد خان قاجار از گوشهای جنگل و بیشه وزوایای بیفوله و کربوه برآمده ، اجتماع کرده بودند آثار شر از چهره احوالشان ظاهر و علامات ضرر از ناصیه اطوارشان باهر و حضرت ظل الهی گیتی بناهی که خاطر خطیرشان محل ظهور تجلیات غیب و ضمیر

منیرشان از ضمیر هرکس خواننده خطوط هنر و عیب بود بر وجود آن طایفه نفعی مترتب ندیده ، چیزی مشاهده مشاهده نگر ندیده ، در صبح نو روز فیروز حکم بر قتل آنها فرموده و جمعی کثیر از خوانین و عظماء و رؤسای ایشان با فوجی فزون از قوه تحریراز قواد و ابطال ایشان در حال مقتول گردیده ، خلعت کلگون ممت پوشیدند . علی خان شاهسون را بقتل گروهی که در مازندران اجتماع داشتند تعیین و آنها نیز همان شربت شیرین را چشیدند . از آنجا که شمه کریمه حضرت ظل الله این بود که حکومت هر ولایت و ریاست هر مملکت را بیکى از اهل آن ولایت عنایت و او را منظور نظر تربیت فرموده ، بر اهل بلد از نیک و بد غیری را مسلط نمی نمودند محمد خان دادوی سواد کوهی را که باعتقاد خود خدمت کرده و بیشتر از جمله اهل آن ولایت روی به آستان عبودیت آورده و در حقیقت تربیت یافته آن دولت بود به حکومت تعیین و باعززه و اعیان و اعمال و ارکان آنجا که در رکاب فلک فرسا باستان آسمان امتلا جبهه سا بودند روانه الکای خود فرمودند .

ذکر احوال دار الامان کرمان و مامور شدن خدامرادخان زند بسررداری آن ملک خلد مانند

ناحیت کرمان ولایتیست بهشت نمون ، بانواع نعمای الهی مشحون و در اراضی و صحاری و حدائق و ساتین آن اقسام تکلفات گوناگون ، شست فرسنگ در شست فرسنگ توابع و بلوکات و امصار و قصبات کرمانست ، جمعی از افشاریه از ایام دولت صفویه تا باین زمان در آن ولایت توطن کرده اند . شاهرخ خان نام سرکرده آنها در اوان دولت شاهرخ شاه بمشهد مقدس معلی رخ آورده ، رقم حکومت کرمان را باسم خود صادر کرده ، بعلت گیر و دار محمد حسن خان و آزادخان و این معنی که ولایت کرمان در کناری واقع و حدوث فتنه را مانست کسی بفکر او نیفتاده ، تا بان هنگامه خود سر

مزبست . در این ایام حضرت [ظل الله] خدا مراد خان را که ایشیک آفاسی دیوان معدلت ارکان بود بسررداری کرمان و تنبیه شاهرخ خان مامور فرموده ، از اتفاقات حسنه که بروز بخت بلند و تأیید طالع ارجمندروی نمود آنکه چون اهالی کرمان که از شداید شاهرخ خان بجان و از مکاره او در افغان بوده ، قرب مواکب خدا مراد خان استماع ، آن موهبت را سرمایه انتفاع و از خدمت شاهرخ خان مزبور امتناع کردند . از آن جمله اهالی بهاباد که محلی از محال کرمانست گردن از متابعت شاهرخ خان بیچیده و دامن از دست خدمتش کشیده و شاهرخ خان که هنوز بتقریب نرسیدن خدا مراد خان بنیغفلتش در گوش و دندک طمعش در جوش بود جمعیت خور را برداشته ، با توپ و خمپاره و زنبورک و تقاره بجانب بهاباد حرکت و بتأدیب بهابادبان عزیمت و در خارج قلعه نزول و باوج تکیه برجی که قریب قلعه بود عروج نمود . از حکم قضا و قوت طالع جان گشا گلوله ای بر جدار برج آمده ، بر خلاف عادت گلوله تفنگ از خاک و سنک در گذشته و با خان مزبور قریب گشته ، از بایش در آورد و در خلال آن احوال خدا مراد خان نیز در رسید . مملکت کرمان علاوه ممالک مملوک داور کشورستان گردیده ، سایر وقایع کرمان بعنایت الله العزیز المتعال در محل و مکان نگاشته قلم سحر توامان خواهد شد .

بیان چگونگی تتمه وقایع این سال فرخنده فال و سایر امور ایام توقف در طهران

چون هوای بلده طهران بحرارت و عقوت مایل و سمیات و بانی در آن ولایت متعدد و ملتزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای بیلاق و مردم بیسه ولایت عراق ، سرحد نشین و معیشت ایشان در این سر زمین شاق بود ، بلوکیت موسوم به شمیران ، متصل بهلده طیبه طهران و چون در دامن کوه واقع و چشمه های آب خوشگوار از کوه بفراء و امصار آن جاری و مراتعش بغایت بسیاری و هواش بسلاطت اقرب و توقف موکب ظفر کوکب درین سرزمین

اولی و انب بود ، الوبه کشور گشائی و اعلام ملك آرائی بجانب بلوك مزبور در حرکت ، از سرادقات زر كش طناب و شاد روانهای مخمل و كمخواب ساحت تراب عنبرین آن نیلگون قباب و خيام فك اسباب عارج معارج ماه آفتاب و ایام حرارت هوا و هنگام بودن گرما بر ملتزمان اردوی معلی بخوشی و خوشوقتی گذشت . از آنجا كه امور عراق و مهام همگی اطراف آفاق بعات تسلط و تردد لشكر بیگانه اختلال و اغتشاش پذیرفته ، جمیع آن بوم و بر خرابی و ویرانی و كل آن ملك و کشور تفرقگی و پیریشانی گرفته و رونق و رواج آنها منظور نظر خیریت پرور و رفق و فتق مهامشان مقصود خاطر معذلت گستر و توقف طهران بعات این گونه مشاغل ناگزیر و توطن درین عرصه خلد نشان موجب سهوات این شغل خطیر بود ، چون ایام تموز بانجام و هنگام مدت هوای آتش امروز باختمام رسید ، ابر مشکین و سحاب عنبرین خيام سنجایی بفضای كوه و شجر كشید ، اردوی گردون شكوه از ساحت دشت و كوه بعزم شهرستان مراجعت بسواد طهران نموده ، در عمارات مباركات كه بمعماری سعی و اهتمام این خدیو کیوان مقام صورت انجام یافته بود مشغولی بلوازم عیش و نشاط و اقدام بمراسم بهجت و انبساط فرمودند ،

خوش آن نيك بختيكه در نو بهار	عزیمت نماید سوی مرغزار
خرامان شود جانب بوستان	نشیند نیای گل و ارغوان
ز گلشن چو گل خیمه بیرون زند	خزان بر بهاران شبیخون زند
فروریزد از ابر بهمن تگرگ	برافشانند از سرو و گل باد برک
بر آید ز باغ و در آید بکاخ	بکاخ چو ایوان گیتی فراخ
ز عشرت نکوشد بکار دگر	صبوری کنند تا بهار دگر

ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری

بار دگر فصل بهاران رسید	نوبت سر سبزی استان رسید
غالیه ما گشت نسیم بهار	ریخت هوا سوده مشک تبار
چهره بر افروخت گل از مهد شاخ	همچو خور از مشرق و لیلی بکاخ

ساحت آرای این عرصه وسیع کشور و سپهدار لشکر انجم و اختر یعنی مهر انور در ساعتی میمنت اثر بجانب سلطانیه حمل روی نمود و بزم والای بیت الشرف را زینت کردند . فراش قوت نامیه سرادقات گل و ریحان و خيام لاله و ارغوان بفضای چمن و ساحت گلشن کشید . گل آذری از کاخ شاخ رخسار دلبری بر افروخت و گل برک طری از غالیه بیزی هوای بهار و نافه انگیزی نسیم آزار خرمهای توده عنبر و خروار های مشک تر بیندوخت . سلطان گل بجانب سلطانیه چمن عنان سعادت گشاده و ناظم کشور گلشن ، یعنی نسیم اعتدال بحکم قهرمان بهار سوی کوهسار باغ و بوستان روی نهاد . جهان رشك فردوس برین و هوا عنبر بیز و عبیر آگین گشت . فصل دی سپری شد و موسم افردگی در گذشت . محفل نشاط و سرور و مجلس عیش و سور برنك آمیزی طراحان صاحب اندیشه و نگار بندی شگرف کاران صناعت پیشه آرایش پذیر گشت . از نعم گوناگون و حلاوت از حد افزون چندان بمحفل حضور و بزم سرور آورده که بیشتر از قوت مقرر جمیع مخلوق و زیاده از رزق مقدر گل مرزوق بود . روسای بیاده و شرفی درگاه در حواشی بارگاه ملك اشتباه صفها بسته ، معیان بغمه برداز و زخمه و ران قانون نواز نعمات خوش و سرود های دلکش در بیوستند . بعد از انقضای بزم ارم نظم کار کنان آستان کروبیان باسپان بمراسم عادت ، یعنی انتظام مهام مملکت و تمشیت امور سپاه و رعیت مباشرت و مبادرت نموده ، چون هیبت الله خان ولد مسیح خان با بوی یاشت کوه گیلویه مدتی بود که ملازم رکاب ظفر انتساب و بجهت قبض و بسط امور کوه گیلویه شاخصی مشخص نگردید ، ضبط و ربط امور ولایت مزبور بانضباط کلی نرسیده بود ، در آغاز این سال همایون فال قبسی از قبسات انوار عاطفت بر ساحت احوال مشارالیه منجلی گردیده و قطره ای از قطرات بحار رحمت بمزرع آمال او چکیده ، موی ایه را بیگلربیگی الکای کوه گیلویه و اشهب عزمش بان صوب سبک گام خرام پوئیده . ایلات کوه گیلویه از اشار الوار و پروردگان قلل کوهسار ، همگی آن طوایف بصفه شرارت منصف و گروهی مختلف می باشند و هیبت الله

خان مزبور جوانی جاهل و این معنی را در نزد خود متحمل که بقت سن و جهالت امور آن ولایت را کلی کفالت نتواند نمود. میرزا طاهر نام چهار معالی الاصل اصفهانی را که میرزائی بود سپاهی و شایسته صاحب قلمدان و ترکش، جامع تیغ و قلم و درویش اقدس از جمله قدیمیان خدمت و کلات کوه گیلویه داده، بان نواحی فرستادند، که چون مردی بود خداوند تجربه و خرد و شناسای عیار نیک و بد، ولایت مزبور رفته، در قبض و بسط امور با هیبت الله خان مذکور اتفاق و سعی خود را با اهتمام او الحاق و ترتیب در باب وفاق و عقوبت اصحاب اتفاق بنمایند، چون میرزای مشار الیه وارد ولایت کوه گیلویه گردید و بحوالی دارالابله رسید، بعضی از اهالی ولایت که بنحو مسطور دوستدار فتنه و شور و از شرر انگیزی مشغوف و سرور و از صلاح اندیشی فرسنگها دور، میرزای مشار الیه را استقبال و لوازم استکمال و خود را بمومی الیه جزو استقلال نموده و ابواب فساد را گشوده، فی مابین مشار الیه و هیبت الله خان و آن دو عامل را بر یک دیگر بدشمت انداختند و دوستی ظاهر را بدشمنی باطن متبدل ساختند. روزی هیبت الله خان بدیدن یا باز دید میرزای عالی شان و منزل و مکان او رفته، در حین معاشرت و هنگام مکالمات برادر میرزای مذکور حسب المعهود اوطیانچه از کمین جیب بر آورده، بگلوله طیانچه خان بیچاره را از پای در آورده، پس بالانفراد او در امور حکومت دخیل و مهم رعیت و سپاهی را کفیل و این معنی معروض کار گزاران حضرت وکیل گردید. موجب اشتغال نوایر غضب قیامت لَهب و میرزا طاهر را بحضور مقدس طلب و جمعی را باحضر او مقرر فرمودند. مامورین بعد از ورود بکوه گیلویه میرزای مشار الیه را برداشته و روی براه مراجعت گذاشتند. تدبیری که میرزای مزبور بکار خویش کرد و علاچی که بخاطر آورد آن بود که محصلین را بمواعید فریفته و باعیان سرخ و سفید شیفته گردانید. استدعا نمود که او را از راه دارالعلم شیراز بگذرانند و از آن جانب عنایتش را بطرف مقصود کشانند. غرضش از آن اندیشه این بود که خود را بحصن قوی بنیاد و قلعه آهن و فولاد حضرت اعتضادالدوله

محمد صادق خان رسانیده. در پناه سایه مرحمت و جوار حصن امن حمایت آن حضرت از آسیب انحاده خلاص باید. سر بنجمة نیرویش دست چرخ بلند نماید. پس بنحویکه قرار داد نموده بود بظل حمایت و سایه رافت آن حضرت را برده، خویش را بعروة الوثقی لطف و کرم آن جناب سپرده، بمحض این تدبیر و حیل و یمن آن واسطه و وسیله از بلای آن قضیه دامن جان سلامت برد.

ذکر حرکت موکب جهانگشا بجانب خمسه عراق وسایر اتفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق

چون موسم اعتدال هوا در گذشت و فصل اشتداد حدت و امتداد حرارت شست توابع خمسه و نواحی اهر و سلطانیه بجهت فشلاق اردوی همایون تشخیص یافته، کار گزاران در بار ایران مدار پیش خانه مبارکه را از راه راست بجانب پنجگانه خمسه عراق کشیده، موالف و مخالف در ظل همایون اوج منصوره یعنی آیات فتح آیات بجانب حجاز مقصد شناختند. ساربانان جدی خوان اشتران کوه کوهان را که حامل اصعاف درم و دینار و متحمل بار گران و اتمعه گران مقدار بوده، بنوای جدی بجانب محل مزبور گرم رفتار نموده، چون ساحت سلطانیه مضرب سردقات سلطانی و مقر خیام آآنی گردید، محمد آقا نام سلام آفاسی از جانب والی و الاشان بغداد و صره و عراق عرب ببیشگاه حضور داور کسری لقب خاقان حسب رسیده و بشرف تقبیل عنبة جاه و جلال و فیض زیارت از کان آستان سده مثال مشرف و مستفیض گردیده، نامه عبودیت ختامه و ذریعة اخلاص ترجمه بنظر منشیان عطار در نشان و دبیران برجیس رای فضیلت توامان رسانیده، پیشکشهای لایق سزاوار و سوغات درخور بساحت دربار فلك مقدار کشیده، سلیمان پاشا باغای کردستان بابان نیز از در عبودیت در آمده و اظهار خلوصیت و چاکری و شعار ارادت و فرمان بری کرده، خلاصه سرداران اطراف و گردن کشان اکناف سریندگی بر آستان و گردن سرافکنندگی بر ملوک امتحان نهادند. چون اوان سوز خیزبان بیابان

و حدت هوای تابستان با تنه‌های زمان رسید دیگر ره هر چه رایت باوج مهر و مه افروخته و عقاب شیر عام در شاخ سدره آشیان ساخته ، از صدمات سمهای آهین آهو تکان هزبر قرین پشت گاو زمین فرسوده و راه مراجعت بیموده شد . در حالتی که خیام عز و شان در سلطانیه و زنجان سرکوب برجیس و کیوان بود حکم مقدس جاری و فرمان اقدس بر مزاج ملک ساری شد که عمارتی بجهت خاصه سرکار در بلده طهران پردازند . کار گزاران دیوان عدالت ارکان شروع بسرانجام کار و تدارک اسباب بسیار کرده ، معماران اقلیدس گشا و بنایان کار آزما و نجاران بدایع نگار و نقاشان هیکل نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده ، شروع باساس این بنای زیبا کرده ، در اندک روزی این عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر مطلق و غیرت چرخ معاق و رشک طاق کسری و ایوان خورنق گشته ، در دیوان خلد و حرم و مکانهای کشیک چی و خدم بنائی چون باغ ارم آراسته و خانه‌ای چون بیت الصنم با تمام رسید .

**ذکر وقایع سنوات هزار و صد و هفتاد و چهار و پنج
بلطف خالق سرای سپنج**

یک باردگر موسم نوروز رسید هنگام بهار عالم افروز رسید قمری سوی باغ نغمه پرداز آمد بابل بچمن ززمه آوز رسید بهار خرم آرایشگر عرصه عالم و زینت بخش بسیط غمرا و زینت افزای کوه و صحرا گردیده ، سلطان ذیشان قوت نامیه لشکر بجهت پروریدن سبزه طری و گل آذری بجانب آذربایجان چمن و دارالسلطنه گلشن ، ترکنازان جنود دی و بهمین که از قلعه تنگنای کمون پای جلادت بیرون نهاده ، بتک و بوی کوه و صحرا عنان گشاده بودند ، از بیم سپهدار گیتی مدار بهار دیگر بار در قلعه بطون و حصار کمون نشسته ، در بروی خوبشتن بسته و نام آوران قوام ربیعی برغم متواریان خریفی بساحت ظهور و هرصه بروز در آمده سرادقات گلهای رنگین و خیام بنفشه و نسین و سرا برده های لاله

و یاسمین را نیک دیگر پیوستند . دامان کوه و کمر از جوشن سبزه های تر رشک سپهر اخضر و فضای بسیط اغیر از همچوم گلهای عنبر احمر افق خاور شد . هزاران هزاران دستان سرا در صحن گلدستان بناوهای دلستان سرود خوان شدند و قمریان خوش الحان در ساحت روز رخشان بناله و افغان نواسنج و نغمه سرا آمدند . در عمارات عالیات طهران محافل بهشت مشاکی و مجلس مینوشمایل برسمی که سزاوار و آئینی که شایسته آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته ، خلعتهای زیبا و کسوفهای دیبا طراز سرا یا وزینت قیمت و پای چاکران کریاس سدره اساس و بندگان درگاه ملک مماس گشت . قبل از این نگاشته قلم بدایع نگار شد که فتحعلی خان افشار در ورود بطهران در رفاقت محمدحسن خان گرفت و بجانب آذربایجان رفته و در قلعه ارومی ملایف افشار و مردمان اطراف واقظرا جمع آورده ، اساس خودسری و دستگاه بهتری بر پا کرده ، در آمدت که موکب ظفر نشان داور کسری نشان در طهران انتظام بخش امور برشان ولایات عراق و توابع آن بود فرصت نموده ، بمروور پای جرأت بنواحی بلده تبریز و مراغه و غیره گشوده بود . درین سال همایون فال تدمیر و گوشمال او وجهه همت دریا وسعت کار گزاران دولت ابدی الاتصال گردیده ، دریای لشکر بجوش و الزم خطر بخروش و توجه لجه تیغ و خنجر باوج سپهر جوشن بوش ، احقر شناسان حکمت پیشه و زیج دانان صائب اندیشه بجهت تحقیق ساعت میمون و تدقیق در طالع همایون اسطرلابهای جهان نما برکف ، در ساحت کریاس گردون اساس صف گرفته ، چون ساعت معین در رسید ریاضان ریاضت کار و کمیتان برق پویه باد رفتار را بیشگاه حضور کشیدند . پای دولت رکاب فرسا و کلاه کوشه جلالت ملک ساگشت . دنباله داران موکب منصور ، از ندیم تا دستور ، از نزدیک و دور در حرکت آمده ، در خارج شهر طهران نقل مکن ، اردوی کیهان بوی واقع و ظلال خیام مرتفع شد ، نور

احرام ساطع سحاب را مانع و ارتفاع گرد راه عبور بیک نظر را قاطع گشت. روز دیگر که لشکر انجم و اختر در منزلگاه اختر نهران از دیده اهل نظر و پنهان از چشم ارباب بصر گردید. نوبت ظهور اختران سلاحهای مصقول و تابش انجم درع و مغفربهادران خیول نصره شمول و از انوار آن سیمارگان بر نور و ضیای ماه و هور از نظر ها مخفی و مستور گشت و صدای رعد زنبورک و نقاره جلو از طباق چرخ تیز رو گذشت. دلبران فتح آئین نصره کیش آذربایجان را در پیش و بهادران خلی از هراس و تشویش راه بجانب حمله سرای خویش یعنی میدان جنگ و عرصه نام و ننگ گرفتند.

ذکر مراجعت اردوی نصره توامان از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن

لشکر آرای کلمک بلاغت روش سپاه الفاظ را بدین گونه در فضای صفحه پرورش مینماید که چون السکای آذربایجان محل عسکر ظفر توامان و بلده مراغه مفتوح غازیان نصره هم عنان گشت امور لده مزبور را فیصل و انجام داده، بعرض بار یافتگان حضور ساطع رسید که فتحعلی خان خود را بدارالسلطنه تبریز کشیده، باعانت تبریزبان مستظفر و در قلعه تبریز محرك سلسله فننه و شرکر دیده است. حضرت ظل الله لشکر پناه چون عقابان کبوتر شکار و شیران آهو خوار بر پشت تکاوران رهوار نشستند، راه بسوی تبریز دریوستند. چون طایفه شقاقی و شاهسون از وادی ترک خدمت کناره گرد و در طریق خود سری مرحله نورد و بی خبر از دستبرد مردان مرد بوده، نخست جمعی از شیران بیشه شجاعت برسم چپاول بر سر آن طایفه مخدول فرستاده، چندان اموال و اسباب و افنام و دواب و سلاح و یراق بی حساب بتصرف بهادران ظفر انتساب و بحیطة ضبط و اکتساب در آمد که محاسبان او هام در محاسبه آن عاجز و عارضان اذهاب از نصاب آن قاصر بودند. چون ظاهر دارالسلطنه تبریز محل تموج آن دریای خون ریز و

جلوه گاه نهنگان بحر ستیز گشت فتحعلی خان در پناه شهر گریخته و ابواب قلعه را خاک بی غیرتی ریخته، هر چند آن مجاهدان رزم ساز میدانهای اطراف شهر را محل ترکناز و مشارالیه را بتکلیف ظهور و بروز صلا داده و درهای کوشش باز کردند گمان اوبیشتر و استحکام ابواب سلامت جوئی و عاقبت طلبی بیشتر از بیشتر گردید، از مشارالیه بهیچوجه نشانی واز هستی او غیر از ظن و گمانی نیافتند. مدتی خارج تبریز لگد کوب سم ستور و ظاهر آن ملک دلاویز مکان ترکناز غلامان منصور و بلاد نزدیک و دور که طلب گاران شر و شور بوده بغارت اهل جلالت رفته، ایام زمستان قریب و هنگام نزول برف و باران نزدیک رسید، حضرت جهانپان گیتی ستان اتمام امور آذربایجان را سال دیگر گذاشته و بزمان تقدیر حواله داشتند. ایت عزم مراجعت برافراشتند، منزل بمنزل طی مراحل و رحمت بی کران خالق انس و جان یعنی موکب عزو شان بلده طهران نازل شد و او ان دی بحضور معشوق و می گذشت. در قصر دولت و کاخ جلالت از وصل کواعب اتراب و نعمات جنگ و رباب و کیفیت شراب و نشانه داده ناب فیض جو و کایاب گشتند و در آن مدت کارکنان دربار فلک رفعت بتدارک اسباب بورش و تهیه آلات شورش آذربایجان و سر انجام ارادت تسخر آن کشور وسیع البنیان کوشیده و مهیای بورش کلام گردیده، بانتظار موسم چشم بر وصول بهار خرم و منتظر ورودنبر اعظم نقطه اعتدال آرمیدند.

ذکر توجه موکب نصره نشان دیگر باره بجانب آذربایجان

چون روزگار فرا رسید و هنگام سر سبزی کوه و صحرا و نزهت بسط غبرا و جلوه گری گلها و موسم گل گشت و تماشا گردید، آب و علف در کوه و دشت وافر و نوبت سهولت امر سایر رسید بورش آذربایجان مجدداً پیشنهاد خاطر و اتمام کار فتحعلی خان و جهة خاطر فیض مظاهر گشت. اسبابی بجهت این بورش مهیا و اساسی بجهت این سفر بر پا شده بود که دستگاه خاقان و قیصر بر باد و اساس دارا و

اسکندر از یادرفت. رصد بندگان تقاویم شناس و مسطر بندگان حکمت اساس احکام اجرام را اقتباس و در رفتار افلاک ملاحظه اوضاع و از گردش انجم تحقیق ضرر و انتفاع کرده، نظرات کواکب را بنظر تدقیق در آورده، ساعتی قرین انواع سعادت و طالعی دور از شوائب فسادات بحیثه تحریک الویة جاه و جلال و استعلای اعلام نصره و اقبال مشخص نمودند. بس در وقت مختار صرصر عاد و سیل قمع بلاد یعنی طوفان حادثه زای و فرغ نستی گای مهبای راه و مرکب کوه بر انداز زمین فرسای از جای جنبید و آشوب فرغ اکبر و غوغای روز محشر در رهگذر لشکر قیامت اثر هویدا گردید. نوای نای ساکنان صوامع دلاء اعلی را کر کرد و نعره روئن درای بنیان قصه رسیر والارا از بز بر آورد و ربابات شوکت و شان فلک سا و ماهیچه اعلام ظفر توامان از افق شهر طهران، بیش خانه کسان همایون از خیام فلک نمون بر زیر ربیع مسکون گردونهای دنگ گهن کشیدند و بش خیزان موکب سعادت مقرون از صدایق انتمه و فشارش اقدسه و ستهای براق و دستهای سلاحو ساقی رزیر همدیگر چیدند. الفصه اردوی همایون از شهر بیرون و معسکر کیهان گرد ناحیه فرسای هامون شد. بس در هر منزلی جهان تازه بریا و در هر مرحله ای کشوری نو آشکارا می گردید، تا اراضی و الکای آذربایجان از هر قدم بهجت لزوم حسرت خلد برین و صحرای آن کشور فسحت بنیان از میمنت قدم سعادت توامان غیرت نگارخانه چنین گشت و مشخص گردید که فتحعلی خان افشار این بار از بیم سحاب چادته بار اردوی ظفر شعار با لشکر های خونخوار و افواج سپاهی افزون از حد تذکار موکب منصور را استقبال و از تبریز گذشته، در موضعی قرب بقرا چمن بنه همایون و اغروق سپاه ظفر مقرون را در پشته ربیع و فله منبع که کوه الوند سنک ریزه دامان و جبل دماوند از جمله سایه نشینان بیرامن آن بود برجا گذاشته و اطراف آنرا از سنگر های استوار و اساسهای پایدار مستحکم داشته، نادرخان زند و

فوجی از دلیران فیروزمندرا مستحفظ بنه و حارس خادمان حرم، محترم و اسباب و ائقال جمهور حشم فرمودند. اکثر لشکر ظفر اثر را پیاده کرده، با کمال شوق و اعتماد بلطف خالق عباد، با افواج بیرون از تعداد بسوی میدان فتنه و فساد روی نهادند و سپاه ظفر همراه را دسته بدسته و فرقه فرقه بامرای نامدار و سالاران عالی مقدار بپرده، تمیین قرچی و قراول و تسویه قلب و جناح و سان و سول و دست راست قیپ قیامت نهیب را بجانب شیخ علی خان که شیری بود از بیشه شجاعت و بلنگی از کوهسار جلادت داده، زکی خان زند را که عم زاده آنحضرت بود هنگام صفوف دست چپ، قول همایون و قلب لشکر ظفر نمون بوجود فیض مشحون زیب و زینت گرفت و از آن جانب نیز فتحعلی خان تسویه صفوف و تصفیه الوف کرده و بای جلادت فشرده، روی دلیری برزه بهادران معرکه شبرگیری آورد. نای رعد نوای فغان جان فرسای برکشیده و از صدمه نعره کوس سقفت سپهر آنبوس از هم بدرید، از تردد سوار و ازدحام سم ستوران باد رفتار کرده خاک از پشت گاو زمین بر نشیب گاه افلاک، از هول آن حادثه بردلان را رنگ از رخ برید و از هراس آن سانحه سخت جانان را جان از قالب رهید. کارها سخت شد و بای ها سست، دلها شکسته گشت و تنها نادرست، توپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز از دهان شراره فشان آتشی افشاندن گرفتند که عنصر هوا مزاج کمره اثیر گرفت. از غبار میدان حنک و دغان توپ و تفنگ سحابی مظلم در هوا متراکم شد که بجای باران قطرات امطار گلوله باریدن آمد. از سنانهای دلیران در فضای میدان بخاستانی بدید شد که گل حسرت و میوه هلاک بار آورد و سهام جان ستان هزاران عقاب اجل شکار فرخنده چندان از میان کمان بروز نمود که جانهای شاد را از این مغالک بیوند ارتباط گسسته شد و چندان مرغ روح از قفس تن رهائی یافته، بجانب نزهت سرای فردوس بیرواز آمد که راه آمدو شد بر خیل ملایک بسته شد. خاک گرسنه از خوردن خون دلیران سیرگشت و چرخ را

از فتنه انگیزی دلگیر هنگامه‌ای برپا شد که خفتگان خاک بگمان قیامت سر از نهان خانه قبور برآوردند و غوغائی بدید آمد که جمع کروبیان بتماشای سر از دریاچه افلاک بیرون کردند. صفوف دست چپ فتحعلی خان و لشکر های دست راست سپاه نصرة نشان که ضبط و نظم آنها درعهده جناب شیخعلی خان بود هجوم کرده، تاخن آوردند. بای ثبات و قرار ایشان دست و عهدشان با هزمت درست آمده. روی از میدان جنگ و عنان از مضمار نام و تنک بر تخته و لشکر های دست راست شکست یافته، دست چپ فتحعلی خان از عطف هزمت کردگان روان و ارتفاع گرد باوج گردون گردان و هجیان غبار بر فراز هفتم آسمان شد. چون میدان هیجا و مکان آن غوغا با سنگر و ننه شش فرسنگ مسافت داشت و هجوم گد دو غبار روی بجانب سنگر نهاد نادر خان زند در محافظت بنه لشکر فیروز مند ارتفاع غبار و نزدیک شدن گرد را بر شکست لشکر و هزمت خدیو کشور ظفر محمول داشته و در ساعت خدام حرم محترم و سواره بنه آنچه حشم را بر داشته، روی بجانب عراق گذاشتند، سایر اهل اردوی همابون و سایر ماندگان سپاه سعادت رهنمون نیز احوال و اقل را بر جا نهاده، هر فرد بای هزمت بجانبی گشادند و هر دسته عنان فرار بصوبی دادند و در طرفه العینی جمیع آن جمع کلی در روی هم شکسته، شیرازه انفشان گسسته گشت. بعضی افواج فتحعلی خان که از عقب گریختگان شتافته بودند بر نه و اموال و اسباب باقی مانده در آویخته گرد از بنیادینه و دود از نهاد بقیه مردم برجامانده برانگیختند. نادرخان با خادمان حرم عزویشان تا همدان و بعضی متواریان هزمت تا صفیان رسیده، متفرق گردیدند.

بیان افتتاح ابواب نصرة و ظفر بعد از شکست لشکر فتح پرور در قراء خمسه بلطف خالق خیر و شر

سالار سپاه نامه یعنی خاتمه اعتبارین شماره در صفحات این کتاب مستطاب ابواب فیروزی را بدینگونه برچهره ارباب دانش می‌گشاید که: چون بنوعی که صورت نگارش گرفت شیخعلی خان که سالار دست

دست بود با لشکر های خود شکست یافته، روی از میدان دلیری برتافتند، آن واقعه حیرت افزا و آن قضیه حادثه‌زا که در حقیقت امری خطیر و بالضروره سرمایه بریشانی سپاه نصرة پذیر بود باعث تزلزل ارکان جلالت و موجب انهدام بنیان شوکت و شهامت خدیو آفتاب رایت نگردید. شیخعلی خان چون سپاه خود را منهزم و رایات نصرة نمود را فلک سا و لشکر قول و صفوف سول را بر جادید، دست غیرت بر دامن و سر بنجه صمیمیت عنان توسن او را گرفته، تن آنها خود را در ظل رایت فصیح آیت رسانید. زکی خان از جانب دست چپ چون کار را چنان و حل را بدان سن دید خود را در میان جزایر چی جزو جوش بی هراس و تشویش انداخته، بای غیرت بندی در رکاب خرسندی برده و چون نهنگان لجه بیما در بحر و غا و دریای هیجا غوطه خورده، از قول همایون و قلب صفوف ظفر نمون نیز جناب شیخعلی خان با لشکر های قول هزیران و نزه شیران پیشه و رو بامر آن گریده حضرت داور حمد آور گردیده، سپاه دست راست فتحعلی خان را از جای برکنده و بساط صفوف دشمن را در هم شکسته، سپاه فتحعلی خان بریشان، نظم صفوفش بی سامان و یکباره از ساحت میدان عنان گردان گشت و شکستی فاحش بر آن فوج موحش روی داده، رایات اجلال و اعلام اقبالشان بر خاک ذات و حضیض مسکنت افزاده، در آن هنگامه و آن هنگام خیر شکست بنه سعادت پرور و تفرقه باز ماندگان لشکر ظفرائیر مسوع داور اسکندر فرو در میان سپاه مشهور و منتشر گردیده، خدیو کشور فیروزی سپاه نصرة بنه را در همانجا فرود آورده و پرستاری آنها را بجانب شیخعلی خان محول نموده، بنفس نفیس با سه چهار نفر جاو دار روی بجانب بنه آوردند، که از اسباب و اساس و احوال و انتقال خاصه و عامه آنچه برجا مانده محافظت و آن حادثه ناگزیر و آن واقعه دامنگیر را تدبیر فرمایند. در آنحال روز باخر رسیده و سپهدار لشکر انجم واختر از میدان چرخ اخضر منصرف گردیده بود. آنحضرت رمج دلیری در دست، در عرض راه در بیگانه نیز سپاه

فتحعلی خان را که از اموال بنه گرانبار و بی خبر از شکست فتحعلی خان در راه مراجعت گرم رفتار بودند ملاقات کرده ، بهر کس که برمی خوردند از نخل زندگانی و نهال عمر و جوانی بیزار و بهر يك که روی می آوردند بسوی ملك عدم روی می آوردند و جمعی كثير از آن طایفه در عرض راه بر خاك و جمی غفیر از آن فرقه را از پشت زین بر زمین هلاك انداخته ، زاویه نشین خلوتگاه خاك ساختند و آتش در مكاتبه در سنگر بسر آورده و چاباران مسرع بطلب نادر خان و سایر هزیمت کردگان روان کرده ، مراجعت باردوی همایون و عطف عنان بجانب معسکر ظفر مقرون فرمودند . الحق این واقعه ایست که گوش هیچ شنونده مثل آنرا نشنیده و این قسم حکایت را هیچ بیننده در تواریخ سلف ندیده و در صورتی که شکستی چندان در عرصه میدان و اعظم بنیان صفوف لشکریان روی نماید و بنحو ذلك خبر تفرقه لشکر و تلاشی جمیع بنه و سنگر در چنین هنگامی می آید ثبات و پایداری شهر را بر از جمله خوارق عادات و استحکام و استواری صاحب ~~س~~ کار از مقوالت متمتعان و این معنی فوق حوصله بشر و فزون از قوه مخلوقات خلق خیر و شر مینماید

بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه و بقایای احوال فتحعلی خان

فاتح ابواب قلاع صفحات و اوراق ، یعنی كلك فصاحت سیاق ، فسانه پرداز این حکایت می گردد که : فتحعلی خان بعد از انهزام از میدان جنگ و انصراف زمام ادهم برق آهنك از عرصه نام و تنك روی بقلمه ارومیه آورده ، در پناه نسج العنكبوت دیوار و حصار خزیده و قلعه نشین و عافیت گزین گردیده . حضرت ظل الله فلك دستگاه امور مراغه و خوی و سلماس و تبریز و سایر بلاد و امصار را تمشیت کلی داد و حکام لایق بولایات مفتوحه فرستاده ، جمیع امور از نزدیک و دور بر وفق معدلت و اقتضای مروت و مرحمت صورت انجام پذیرفت . پس عزم توجه بجانب ارومیه

و تصمیم تادب فرقه شومیه فرموده ، جمهور و امرا و رؤسای ملك آذربایجان ، مثل کاظم خان قراچه داغی که از اعیان امیرای آن ولایت و ملاذ سپاهی و رعیت بود و شهباز خان دنبلی و احمد بيك برادر او و پناه خان جوانشیر و قاطبة صغير و کبير شرف پذیر خدمت داور جم نظیر و پناه خان مزبور نیز از جمله اعظم الکای مذکور و ابالات توابع او از جوانشیر و قزاق و برچلو ، زیاده از بیست هزار خانوار و قلعه داور مشهوره بقلمه شیشه و آن کوهیست مرتفع و متین و قلعه خدا آفرین ، فرازش با افلاك محاذی و اوچش با سماك موازی ، مشار الیه در آن حدود از گردنکشان احدی را خدمت نکرده و گردن بطوق اطاعت احدی در نیآورده ، از آنجا که این دولت را سزاوار خدمت و آنحضرت را در حور طاعت دیده ، راه نورد بوادی عبودیت گردید . مختصر سخن : خدیو لشکر شکر و موکب دشمن فگن بخارج ارومیه رسیده ، آن فضای بهجت افزا بطار عقابان رابت فلك سای گردون فرسای گردید . ارومیه قلعه ایست متین و مستحکم و حصار بیست استوار و منظم ، توابع آن متصل بولایات کوهستان اکراد یزیدی و بلباس و حکاری و اکراد مذکور از غایت بسیاری فزون از آنکه بسر انگشت تصور تعداد آحاد آنها توان نمود وعده حضرات مزبور زیاده بر آنکه بکار مسآت و شمار الوف بتوان زبان گشود . بی تکلف حشراتی اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایی اند مشتمل بر چندین گروه ، آنها را مذاهب مختلفه می باشد ، ارباب ادراکشان طریقه سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص کنندگان عقول و اذهان سر بدر نمی آرند . در مذهب و در قتال و قطع طرق و نهب اموال و طریقه انقیاد و اسر نساء و قتل رجال جماعت افشاریه بهت قرب جوار با آنجماعت سازگار و بتقریب همسایگی و هم خانگی با يك دیگر یار می باشند . خدیو کشورستان چون ظاهر ارومیه را جلوه گاه شیران بیسه هیجا و مقر دلبران قلعه گشای فرمودند کرة بعد اولی و مرة بعد اخری سپاهی از حد تخمین بیرون و لشکری از ريك هامون بیش و افزون برسم چیاول بر سر آن طایفه

فرستاده و رخصت نهب و غارت داده ، جماعت مزبور از بیم شمشیر
 غازیان منصور ترك اماکن و خیر باد مساکن نموده ، پای بوادی فرار و
 عنان بصحرای ادبار گشودند و بولایت فراری و در زوایای مرز و بوم
 متواری شدند . مختصر سخن : حضرت ظل الله اطراف قلعه ارومیه را و
 افطار اوطان طایفه شومیه را بنظر دقت دیده و بچشم خریداری ناظر گردیده ،
 لشکر پر خاشگر و سیاه بی حد و مررا باطراف اربعه قلعه تقسیم نمود
 و حکم اقدس نافذ و امر مقدس جاری شد که بهادران نبرد و شرزه
 شیران دشمن شکار ، یعنی مردان مرد ، جانب خود محافظت و خیر خویش
 را حراست ، از زیروزیر نوع بشر و اصناف مرغان تیز پر را راه عبور
 و جاسوس خیال و بهک نسیم شمال را مجال مرور ندهند . از چهار جانب
 تویهای قلعه کوب و خمپاره های شهر آشوب بر قلعه بسته و در و دیوار
 را درهم شکسته ، از آغاز فلق تا انجام شفق رعد آواز توپ زلزله
 افکن بنیان قلعه گردون و از وقت بام تا هنگام شام صاعقه خمپاره شراره
 ریز چرخ بوقلمون و زمین از صدمات زلزله عظیم بی سکون بود . از
 آنجا که شهر و نواحی ارومی از جمله ییلاقات بسیار سرد و هفت هشت
 ماه از سال مقتضی برف و برد ، فتحملی خان امیدی که داشت بیروودت
 هوا و خیالی که بر لوحه خاطر مینگاشت وصول فصول شدت سرما
 بود . مکرر مذکور میکرد و این عبارت بر زبان می آورد که : ما را
 ریش سفیدی هست که درین اوقات خواهد رسید و باهتمام او حصول نجات
 و قطع و فصل این معاملات خواهد گردید . تا آنکه هنگام دی در رسید
 و موسم ترک تاز سیاه بهمن گردید . چرخ گرمرو بنای سردی نهاد و مزاج
 زهریر لشکر فسرده دم برف و سرما را بیغماگری طاقت و توان فرستاد
 و بروودت هوا بمرتبه ای رسید که آتش پاره کاریخ ریزه می کرد و شدت
 سرما بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی از درون سنگ و آهن
 سر بیرون نمی آورد و دستها از کار افتاده و بایها از رفتار ، خونها در
 عروق افسرده و نفسها در سینها سرما زده . هوا کافور بیز شد و
 سحاب گوهر ریز شد . بیت :

شعر نمودیر باز آهین جوشن
 شجر نهاد بسر باز آهین مغفر

بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند عمارتی قوی پایه
 مشحون باوواع زینت و پیرایه بجهت خاصه سرکار طرح انداخته ، امر
 و مقرر ساختند که سران سیاه و مقربان درگاه و جمهور آحاد لشکر
 ظهر بنام عمارات خوب و منازل مرغوب از نی و چوب اساس نهاده ،
 بزودی سرعت انجام داده ، رفع اضرار سرما و دفع اذیت بروودت
 هوا نمایند . مامورین بر وفق حکم مطاع عمل نموده و هر يك درخور
 پایه و مقدار مایه اساسی و بنائی بانجام آوردند ، که اندک روزی
 در پیرامون شهر ارومی شهرستایی وسیع بر پا و قصور بی قصور رفیع
 منبع هویدا و بالمره علاج بروودت هوا و چاره اذیت و اضرار سرما
 شد . چون امتداد اوان محاصره قلعه و طون زمان قلعه داری افشاریه
 سه ماه رسید ، در دوروی قلعه قضیه قحط و نقص آذوقه حادث
 گردید . کار قلمگیان بیبی نوائی و رسوائی انجامید . مردم شهر
 از بی قوتی و بی قوتی از با افتادند . اهل حصار از بی نوائی تن بهلاکت
 دادند . شریف و وضع از گرسنگی میمردند و مرضه و رضیع از
 الم جوع جان نمی بردند . کار بر ایشان تنگ شد و پاسداران قلعه عاجز
 از درنگ . از غراب سوانحی که در آن حین از برده خفا رخ نمود
 و عجایب عوارضی که در آن ایام از حجاب قضا چهره گشود این
 واقعه بود که : ابراهیم خان نوبری در سروخفا بافتحعلی خان همدانستان
 و با بعضی حرام زادگان لشکر نصره توامان نیز هم عهد و بیمان گردیده ،
 از راه برگشته بختی این خیال محال بخاطر رسید که معاذ الله بذات
 بی نظیر زیان و بخیدو کشور اذیت جان رساند . چند روز این معامله
 در میان و این اراده منظور نظر ایشان و بیگهای آن بی حیا نزد فتحعلی
 خان و منزلهای هم عهدان تردد نموده ، قرار داده بودند که شهباز خان
 نککی که یکی از سرکردگان و تفنگچیان کوه مره فارس بود
 و در فن تفنگ اندازی بی نظیر و در پیشه کمانداری مشهور صغیر
 و کبیر تفنگی بجانب آن جناب انداخته ، ذات معدلت صفات را هدف
 تیر بلا ساخته ، معامله معهوده خویش بانجام رساند . یکی از نمکشناسان
 دولت خواه که از اسرار ایشان آگاه بود حقیقت را بعرض محرمان

حريم دولت رسانيده ، بر رأی ملك آرا معروض گردانيد . حضرت ظل اللهی بعد از اطلاع و آگاهی از حقایق احوال گماهی و تشخیص و تحقیق آن گونه روسیاهی خلاصه این گروه شوم واصل هم عهدان آن فعل مذموم بر حکم مقید و بعد از مکالمات و تحقیق حقایق حالات و اقرار ایشان بر تقصیر و ثبوت آن جرم عقوبت پذیر ابراهیم خان نویری و مطلب خان کرمانی و شهباز خان مککی و چهار نفر دیگر را مقتول و رؤس ایشان برسم ارمغان بنزد فتحعلی خان مرسل شد . چون فتحعلی خان امور را بر خلاف مارب و حریف را بر خویشتن غالب دید اساط بزرگی را در نوردیده ، اساس فروچیده را برچیده و روزی بنا امیدي و نامرادی از درون شهر قدم فرسای وادی و خود را باصطیل سرکار وسعت مدار رسانیده ، ست نشین و متشبث بحبل المتین کمند سعادت سرمد گردید . حضرت ظل الله گردون دستگاہ از غایت مروت جبلی و نهایت رافت و مرحمت ذاتی جان و ناموس او را ان ، کار گزاران در گاه فلک اشباه اموال او را بخزانة عامره سرکار فرستادند . چون ابواب این فتح عظیم بر رخساره امنای دولت ابد مدت باز و نسایم رحمت خالق بنده نواز بر روضات احوال اهل ارومی در اعتزاز شده ، مواکب نصرة کواکب در طالعی مسعود وزمانی محمود شهرستان ارومی ورود فرموده ، چون جان در غالب شری و چون روح در کالبد عنصری فراو گرفتند و غبار نوایب و فتن و گرد مصایب زمن را بزلال لطف و احسان و جاروب اکرام و انعام از خاطر رفتند .

بیان قضیه عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آنزمان

بر خاطر او لوالا نصار و الالباب و ضمایر ناظران این کتاب مستطاب مستور و پوشیده نماند که بمصداق « الملك عقیم » سلاطین صاحب تمکین و کشور خدایان زمین را برادر و فرزند و خویش و بیوند و سزاوار نیست ، زیرا که اقوام و عشایر نسبت بلازم باید ملازم و جاگر و بنده و فرمان بر باشند . اگر اقربای سلاطین خواهند که بمقتضای قرابت عمل نمایند و بهنجار اقربا رفتار آرند نظام ملک بالضروره خلل

می باد و طبع غیور - سلاطین گامگار بر نمی تابند . شیخعلی خان را در آن اوا - مرض غرور بر مزاج عارض و مستی نخوت با عقل او معارض گردیده . بار از حد خویش فراتر کشیده ، اساسی افزون از مقدار چیده بود . بمرض اقدس رسید که چیزی از قلیل و کثیر بمر و برات خود بعضی از ولایات مفتوحه حواله داشته و بجهت ایصال آن محصل گماشته . این معنی موجب اشتغال نوایر غضب قیامت لب و احتراق اسباب عزت و آبروی او را باعث و سبب گردید . پس شبی مشار الیه را به خلوتگاه حاضر و محفل سرای اختصاصی طلبیده ، مسیل بر چشم جهان بینش کشیدند . چون برادر مشار الیه چندی قبل ازین واقعه بحکومت الکای گیلان مامور و متوجه صوب مزبور گردیده بود ، هدایت الله خان را که حکومت گیلان در حقیقت موروثی و مکتسبی او بود در سلك ملازمان رکاب ظفر انتساب منصوب و از جمله ملتزمان مواکب سعادت کواکب محسوب بود در همان شب حسب الامر خدیو کسری حسب بحضور معدلت دستور جلب و مجددا بحکومت گیلانات مفتخر و بحسب و قید نظر علی خان مأمور و مقرر و بجایاری روانه فرمود و مشار الیه در استعجال نوند از ریح عاصف و جلوه از برق خاطف عاریت نموده ، پای سرعت بصوب مقصود گشود و بورود رشت نظر علی خان از بیم همدستی برادر اندیشه مند و از سخط طبع غیور خدیو منصور نا خرسند بود . لیکن چون خدیو عدل ساز جور سوز شیخعلی خان را بعد از دو سه روز که در حبس و قید داشت اطلاق و مورد الطاف و اشفاق و تیولات و مقرری او مزیدی الحاق فرموده ، از راه مرحمت و مروت که سرشته آب و گل و مخمر دل رافت مایل بود لازمه عنایت و نوازش درباره او معمول داشتند . نظر علی خانرا نیز بعد از استبعاد بتقبیل عتبه سپهر استعداد مرحص و از حبس و قید مستخلص و بطریق سابق مستظهر بخدمات لایق ساختند . سبزه علی خان زند که کیفیت احوال او نگاشته کنگ گهر بیوند و بطریق اظهار و بروز مأمور بایالت سرحدات قبلی و عربستان بود ، در آن اوان که خبر بیلطفی داور جمشیدشان نسبت بجناب شیخعلی خان منتشر گردیده ، باعراب و غیره رسیده بود ، در روزی که سبزه علی خان مشار الیه باعراب کثیر در پیوسته ، صفوف حرب و ضرب بسته ود ، شیخ علوان که یکی از مشایخ اعراب

کثیرست حربه باو افکنده ، دوحه حیاتی را از حدیقه جوانی بر کنند وصرصر مرک غبار وجود آن تازه جوان را افنا فنای عالم بکار افکند .

ذکر حرکت موکب منصور از ارومی و وقایعی که مقارن آن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند

کلك شیرین گفتار فسانه پرداز و خامه ورق نگار صفحه طراز بدین گونه نگارنده این خبر و گزارنده این سمر می گردد : رود ارس که از مشاهیر رودهای کبیرست در وسط آذربایجان جاری و متصل بدریای خزر و باب الاواب و بلاد و الکای مذکور آنچه در ماورای رود مزور واقع گردیده است مشهور است بولایت آن طرف آب ، که غرض از آن شیروانات و سالیان و باد کوبه و فبه و شاپوران و در بند باب الاواب ، چون بمرمت بانی عدل جهان آرا و تعمیر معمار لطف مملکت پیرای خدیو کشور گشای ولایات این طرف آب رونق و انتظام گرفته ، حکام نیکو کار تعیین و برقرار فرموده ، رای ملک آرا با انتظام مهمام ولایات آن طرف واقع و رایات فتح آیات از ارومی متحرک و بیش خانه همایون در طریق خروج از شهر سالک شدند . از فغان گورکه و نعره کوس و خروش ستوران حرون و سهیل اسبان شمویس و لوله در طاق سپهر آبنوس و زلزله در کاخ چرخ سمدروس افتاده ، مواکب سعادت کواکب منزل منزل طی مراحل فرموده و دارالارشاد اردبیل مقر کوبه عساکر نصره دلیل و آفتاب عالم تاب ذات معدلت صفات برج دولت تحویل یافت . در آن هنگام جایاران مسرع از الکای عراق رسیده ، واقعه زکی خان رسانیدند .

مفصل این مجمل آنکه : زکی خان از قراریکه سابق نگاشته قم بدایع رقم شد ، عمزاده حضرت ظل الله و آن حضرت را شفقتی مفرط نسبت بخان مشارالیه او نیز در مقام اخلاص مندی ثابت قدم و سلسله ارادتش غایت متین و محکم و همواره سالاری کشیت و حر است نفس نفیسی و ضبط و نسق درب دولت خانه متعاق بخان مشارالیه بود . در قضیه جل فتحملی خان بنحو تقریر کلك دو زبان مصدر خدمت نمایان و محامدات شایان گردیده ، ولیکن در همان اوان بتضریب جزوی از وکلای سرکار عصمت مدار رنجیده ، چون اعتماد کلی بالطف و اشفاق

خاطر خورشید اشراق خدیو آفاق داشت ، نازشی بخاطر رسانیده ، با ممدودی از ملازمان چربیده وار روی بجانب دارالسلطنه اصفهان گذاشت و در آن نزهت سرا فراغت حال بتفرج و تماشا قیام میکرد و برق و آرامش و آسایش روزی شب می آورد . از آنجا که بنحو مسطور ضمیر مرحمت مفلور خدیو منصور و توجهات خاطر موفور بر رعایت جانب او مقصور بود ، حضرت ظل اللهی آقا حسین میر پنجه که از اعیان دولت ابد مدت و زامنای حضرت فلك رفعت بود باتفاق نادر خان زند بجهت استرضای خاطر زکی خان و عنان کشی او بجانب اردوی فلك شان بدارالسلطنه اصفهان کسبل فرمود . زکی خان از نصایح و مواظب مشار الیهما منقظ و متنبه از وعظ و اعظ نشده ، از مراجعت امتناع و و از علایق ذنبوی اظهار انقطاع نمود . چون مأمورین بحضرت سپهر مرتبت معاودت و مکافات سده آسمان رفعت عرض حقیقت نمودند ، حضرت ظل الله بدگان پناه مجدداً بجهت تهذیب قلب زکی خان او را بسرداری الکای قیمت فزای عراق بین الافران مرفه و طاق و اظهار لطف و وفاق نسبت بمشار الیه فرمودند . بعد از وصول ارقام مطاعه زکی خان از اصفهان حرکت بجانب توابع و امصار عراق نهضت کرده ، رخ بان نواحی آورد . اگرچه بعلت نهایت شفقت که در حضرت ظل اللهی نسبت بخود گمان داشت ، بتضریب جزوی در ظاهر نازی کرد . بود ، لیکن در باطن از جمله فدویان آن دولت رفیع شان و بهیچ وجه مخالفت واقعی و معاندت حقیقی پیرامون خاطرش نمی کردید و چگونه چنین نباشد ؟ زیرا که در آن دولت مشارالیه را بر بعضی امثال و اقربان شرف تقوی و خاطر خطیر اقدس رعایت جانب او زادر غایت تعلق بود . چون مواکب خان مشارالیه از اصفهان بیرون و جواد خوش خرام عزمش مرحله نورد هامون شد ، بعضی از عقاربست انس و شیاطین بشر ، از بختیاری و فرق دیگر بخدمت مشارالیه هجوم آورده ، بجهت ارتکاب شرکه با آب و گلشان مخمر بود آغز فسو نگرگی و نهاد ساحری کرده ، بوسوسه و دمدمه خان مشارالیه را فریب داده ، ابواب فتنه و فساد گشاده و پای برام طغیان نهادند . چون علی محمد

خان ولد محمد خان همشیره زاده خدیو فیروزمند ، که در میدان دلیری شیرازی بود شرز و سنان جان ستانش هنگام جان ستانی ماری بود گرز ، در آن اوان بحکومت بروجرده قیام داشت رقم لباسی مکتوب و بخاتم جملی مختوم و در رقم زوری زبور حکم بزکی خان نمودند که علی محمد خان را دستگیر و جهان بینش را از لباس بینائی عاری سازد و رقم مذکور را بنظر علی محمد خان رسانیده ، باین حیل و این وسیله جنانش را باخود متفق و سرکشی و طغیان برزکی خان محقق شد . پس میر عبدی نام بختیاری را با معدودی سوار بطرف اصفهان گسیل نمودند . میر عبدی قبل از آن روز و انتشار خبر سرکشی زکی خان باصفهان رسیده ، حاج محمد آقا نام آغز زرگر و انجام تاجر که از اهالی دهات مارین اصفهان بود غفلة گرفته ، مقید و محبوس نمود ، چنانکه کسی نمی دانست حبس و قید حاجی زبور بحکم کیست و سبب ضبط و بیداد چیست ؟ بعد از سه چهار روز طلبه زکی خان از افق اصفهان ظاهر و مراتب عصیان و طغیان او منتشر گشت . پس خان مشارالیه ابواب گیرودار گشوده ، از نقد و جنس مالی که بحاصله طنون نگنجد و زباین فارون باعتبار آن نسجد فراهم نمود و لشکری بی حد جمع آورد و خرایین بی حد بر آنها قسمت کرد ، وجوه قواد و رؤس افراد در رکاش جمع و جمعی صغیر و کبیر بروانه آن شمع گشته و بالمره چشم از حقوق ولی نعمت بسته ، در در نمک بحرانی و حق ناشناسی نشسته ، در آن حین توجه موکب منصور ظل اللهی بصوب عراق مشهور آذق و متعاقب هم اطراف و اکناف مسموع آن سرا با اتفاق گردید .

بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و هزیمت زکی خان از اصفهان

برواقفان رموز دانائی مخفی نماند که : زکی خان را ظن آن نبود و سایر مردم احدی گمان نمی نمودند که انصراف موکب مسعود از آذربایجان در آن زودی میشود و توجه بجانب عراق در

در آن نزدیکی مقدور باشد . چون بطریقی که قلم اعجاز شیم بشرح آن پرداخت زکی خان وارد اصفهان و باطمینان خاطر قبض و بسط امور را وجهه همت ساخته ، هنوز آشیان را گرم و دل مردم را بمتانت خود نرم نکرده بود که خبر رسید موکب ظفر آثار ، چون سیلی بی زنتار ، روی باین دیار آورده است . مفصل این معمل آنکه : درحالتیکه جهان حشر و دربای تیغ و خنجر ، یعنی معسکر ظفر اثر ، بدارالارشاد اردیل ورود و تحویل و چون صحت در جسم علیل قرار فرمودند و توجه بجانب بلاد آن طرف آب را پیشنهاد خاطر خطیر نمودند . آن معامله کیفیت عصیان و طغیان زکی خان و تسلط او باصفهان و قید و حبس آن خدله فردوس نشان معروض بقیمان آستان گرویان باسپان گردیده ، در ساعت جمیع سران و سرکردگان موکب سعادت مبانی از عراق و آذربایجان بحضور فیض گنجور طلب داشته ، بدست صدق یزده از روی مستورات حکایت برداشته و عزیمت حرکت صوب شیروانات و غیره را بتوجه جانب عراق تبدیل و مقرر فرمودند که فتحعلی خان افشار و غیره و امرا و اعیان آذربایجان باکوچ و بیه و اولاد و احفاد ملتزم رکاب سعادت بنیاد بوده ، حکم عالم مطیع را متابعت نمایند . پس محصلین جهة تحریک کوچ و بیه مذکوره باطراف بلاد الکای مزور رفته ، در اندک زمانی همگی در موکب خدیو کشور فیروزی مجتمع و جمیع امرا و اعیان و اعظم الکا نیز رکاب نصره انگیز را ملتزم و در خصوص رسانیدن مؤده توجه خدیو آفاق عراق سایر و بهرسو رسانیدند . از جمله امرای عظیم الشان الکای آذربایجان که الحق هر یک صاحب کشوری و هر کدام خداوند لشکری دنباله داران ریابت ظفر برچم و سعادت اندوزان ملازمان رکاب فتح توام ، اولاً آزاد جان افغان بود که بعد از شکستن نخل بلند دولتش از تیشه نیروی محمد حسن خان برسم هزیمت بمیان اکراد حکاری و بلباس رفته ، بعد از چندی از آنجا متوجه جانب بغداد بود . مدتی نیز در آنجا توقف کرده ، از بغداد عازم سمت گرجستان و

و کار تیل و بالاخره بخت مسعود مشارالیه را دلیل و روی نیاز مندی بحضرت وکیل آورد و آنحضرت از آنجا که بیوسته دستگیری از با افتادگان مخمر خاطر خطیر و باری تنها ماندگان شیمه ضمیر منیرشان می بود مقدم او را گرامی داشته و سرسنگ حوادث آمدهاش را نوح سپهر افراتنه ، خود و عیال و اطمان او مدد العمر ممنون نوال احسان آنحضرت بودند ، چنانکه بعنايت الله تعالى در موضع و موقع خود رقم زده کنگ مشکین رقم خواهد گشت . دیگر فتحعلی خان افشار و کاظم خان قراجه داغی و پناه خان جوانشیر و نجفقلی خان و شهباز خان دنبلی و کوچ و خانوار احمد خان برادر مشارالیه ، که او خود بجهة ضبط و نسق حوی و سلماص از الکای فلک اساس مرخص و مامور توقف بود و حاجی علی محمد خان مراغه ای و حاجی خان کنگر لوی نخجوانی و برادر زادگان حسینعلی خان ایروانی بیگلر بیگی چخور سعد و رضاقلیخان گنجهای برادر شاعوردی خان قاجار زیاد اوغلی بیگلربیگی قرا باغ و امیر کونه خان افشار ابرلوی طارمی و سایر ریش سفیدان و سرخیلاز ایلات و الوسات افشار ارومی و شقایقی و شاهسون و دیگر وجوه قواد و رؤس افراد ، که خالی از تکلفات منبشانه و بیرون از اغراقت دیرانه ، چنین اجتماعی از گردنکشان الکای مزبور در کمتر عهدی دست داده ، اتفاق افتاده بود . مختصر سخن : رایات فلک همسر و اعلام ظفر پرور باشوکت وافر مرحله نورد سفر خیریت اثر و چون حورشید انور ذات معدلت گستر عرصه طرزان نوم و بر و از تفضلات حضرت داور ساحت آن خجسته کشور از قبض قدم آن طرازنده ملک و افسر زیب و زیور گرفت . زکی خان از آن خبر وحشتناک متحیر و مبهوت گشته ، چون توقف را و رای قدرت خود دید و صورت مقاومت نقش پذیر خاطرش نگرید شروع بجمع آوری کوچ و سه ملتزمان همسکر قیامت اثر و زنان و فرزندان اهل بلده و بلوکات اصفهان و هرکس که او را بخاطر و کمان میگذاشت کرده ، روی بتقدیم و تمشیت این مهم عظیم وخیم بی حاصل آورده ،

از زنان و اطفال و اهل و عیال خرد و بزرگ و دلبم و ترک چندان مجتمع کرد و آن قدر گرد آورد که فضای هامون از ازدحامشان تنگ و زمین باسکون با ترددشان بی درنگ بود و آن کوچ سنگین و بنه رنگین را روانه کوهسار بختیاری و خود نیز متعاقب متحرک گردیده ، رخت عزیمت بان صوب کشید . زنان و اطفال و نسوان و رجال ، بعضی سواره و برخی پیاده ، بکوهسار سماخ و زمینهای سنگلاخ ، افغان و خیزان قدم فرسای راه بی پایان گشته و از کوهسار زرده کوه گذشته ، از راه مال امیر متوجه توابع شوشتر و درصحرائی موسوم بسر دشت بار نزون افگندند . الحق این تدبیر وخیم و این فکر نامستقیم و حمل و نقل آن همه زن و فرزند انبوه در بست و بلند صحرا و کوه موجب تزلزل دولت استوار و باعث تضییع کار و مورت تشویش روزگارش و باو رسید آنچه رسید .

ذکر ورود موکب مسعود بدارالسلطنة اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان

جواد خوش حرام خامه و ابرش سبک کاهه کلک بلاغت ختامه در شاهره بیان باین حکایت و در منهاج شرح افسانه فرخنده بدایت چنین رفتار می نماید که : موکب مسعود و کوکبه سعادت ورود درطی طریق مقصود همسر برق خاطف و همگام ریح عاصف گردید و سلسله آن هزیران قوی چنک و عنان آن دلیران فیروز چنک را بطرف اصفهان کشیده ، در ساعتی بفرخندگی میمون و روزی بمبارکی مشحون اردوی نصرة مقرون وارد دارالسلطنة اصفهان و عمارات مبارکات شاهی را از قدوم مسرت لزوم غیرت بخش باغ چنان نمودند . پس نظر علی خان زند و هوجی از بهادران نصرة پیوند را بتعاقب زکی خان تعیین و روانه نمودند . مامورین چون بمنزل توقف زکی خان رسیده ، باردوی او برابر گردیدند محمد علی خان کرد که از قدیمیان خدیورستم دست بود و زکی خان مشارالیه را همراه برده ، یا خوانین او داخل اعوان خود کرده بود ، برعایت حق نمک بحبل المتین دولت ابد مدت متمسک و طریق اردی نظر علی خان را سالک شد .

این معنی موجب جرات دیگران گردیده ، اکثری ابن شیوه را معمول و از خدمت زکی خان نکول نموده ، چون مشارالیه کار را چنان و لشکر را بدان سان دید و آن کثرت عیال و اطفال و غوغای زنان و طفل و هنگامه نسوان و رجال بطریق مذکور کسک بلاغت منوال موجب شوریدگی حال او گردید ، مخدرات حریم جلالت را که از اصفهان همراه برده بود و جمیع این کوچ و خانواده و عدت زن و مرد سیار را برجا گذاشته ، کوچ و بنه متعلقان خود را همراه برداشته ، باجمعی از غلامان و نزدیکان فرار و روی بولایت عربستان نهاد . نظرعای خان مستوران ستر دولت را با سایر کوچ و بنه اهالی لشکر و مردم ولایت و اموال و اسباب از هر گونه و هر باب باخود برگرفته ، مراجعت باصفهان و اشرف بحضور خدیو جمشید سان رسید ، از وقایعی که در اصفهان روی داد قضیه قبل تراب جان بود . مفصل آن واقعه چنانست که : تراب خان چکنی مردی ودعاقل فرزانه ، خداوند رفتار عاقلانه ، از جمله فدویان دولت و در سلک مهربان حضرت بود . بعد از مراتب حرکت زکی خان شغل خطیر کشیک و حراست نفس نفیس متعلق بمشارالیه و در دولت علیه مدارالیه ، روزی مورد قهر و غضب قیامت لب گردیده ، بحکم حضرت ظل الله قتل رسید . میرزا عقل اصفهانی ، که از جمله مستوفیان عظام و در سلک مهربان و دلبران عطرده مقام منسلک بود ، با دوسه نفر دیگر در آنروز همان شربت را چشیدند ، گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر اخلاص کیشان مشخص نشد . معلومست که ضمیر منیر سلاطین آئینه ای از حقیقت و کنجینه اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هدایت . امری که از ایشان صدور نماید خالی از سبب و جهت و عاری از کلیه علت نخواهد بود . اگر حقیقت بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجودات لطیف و غضب ایشان را علم نمی تواند بود ، زیرا که راز های سلاطین از ملزومات امور جهانداریت .

بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهر ریزی سیماب

نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری

حسرو سیارکن و عطیه بخش عوالم امکان از دار الملک حوت

بیرون خرامید . سرادقت حمل را مظهر انوار جلال ساخت . فراشان باد بهاری خیمهای رنگا رنگ گلهای رنگین را بفضای هامون کشیدند و کارگزاران قوه نامیه بفرمان سعادت قرین فروردین از دبای اخضر سبز های فرشهای زمردی در ساحت دشت اغبر و فضای کوه و کمر گسترده سرادقات ریاحین و ارهاق بجهت نزول اجلال سلطان بهار در ساحت گلزار بر باشد و از برند نیلگون ابر آذاری شادروان والی والاعان دارالسلام گلشن ، که از ترکنازی نرژان عشیره وی بحدن آمده بود ، از عبدلیبان خوش الحان الملقب بچیان سخن دان بجهت استدعای توجه سلطان بهار ارسال و سرور فریدون فر فروردین بجهت تمیبه طغیان بهمن و تصرف خوزستان چمن از سرو آزاد و عرعر و شمشاد رایت جلالت برافراشت ، بحکم خاقان باغروشان بهار سرداران نسیم اعتدال و باد شمال روانه دارالامان گلزار و گلشن و مامور بخوردیدن ساط انبساط سفله و شان شباط شدند . طایفه بختیاری برد و برف که یک چند تخت حب وطن بکوهسار گلستان و قلل جبال درجهان کشیده و قطع طرق و انواع تطاول و تطرق مینمودند بیک حمله کوه فرسای بکه تازان قوای ربیعی شیرازه جمعیتشان از هم گسیخته و اوراق اتفاقشان از یکدیگر ریخته ، غارت زده جنود مسعود اردبیهشت کشتند . محفل نشاط و مجلس انبساط در دارالسلطنة اصفهان بطراحی و طرح اندازی طراحان هنرمند تمهید یافته ، شعشعه خیال کیتی فروز و باورقه ثباب زر دوز که زیب بر ودوش امرای لشکر فیروز بود برق خرمن مهر جهان افروز گشت . بعد از فراغ از لوازم سور و سرور فکر تنظیم امور دارالامان کرمان در ضمیر فیصل تخمیر رسوخ نمود . فضاییای کرمان نحویست که قبل از این نگاشته کسک بدایع سلک گشت که : خدا مرادخان حسب الامر خدیو فیروزمند بجهت تمشیت امور کرمان مامور و بر در دارالامان مذکور مساط و منصور شده ، در بلده مزبور متوقف و بتمشیت امور دلبران متوجه و بتنظیم و تنسیق ولایت و فیصل و بسط مهام سیاه و رعیت مشغولی می نمودند . بعد از چندی تقی نام که از اهالی کوهستان کرمان

و مردم قریه مسمی بدران بود ، گروهی از بهایم سیرتان کوهستان و بعضی از اراذل رجال کرمان و برخی سفله و شان که بیوسته در طلب شورش و همواره در تمنای غوغا می باشند همداستان گردیده ، در نیم شبی از بعضی بروج عروج و در حالی که خدا مراد حان و سرکردگان لشکر بی کران در مساکن خود در خواب گران و بیخبر از کید روباه و شان بودند در بامهای بلند آغاز تفنگ اندازی و بنیاد هزار ریزی و آتشباری نمودند . صبحگاهان که شبرو خورشید رخشان در بام بلند افق از آتش جانسوز انوار تنق برکشید و شراره دل سوخته و بوارق آن شعله سرکش برق افکن خرمن ثوابت و سیار گردید خدا مراد خان و سایر لشکریان از کید آن ثعلب باخبر و بجهت اطفای نوایر شور و شر از خانههای خود بکوچه و بازار شهر برآمده ، از جانبین شورش و فتنه در گرفته بود . چون جماعت مزور خود را در بامها و بلندیا کشیده ، انداختن تفنگ ورمی کلوخ و سنگ بیش گرفته بودند ، لاجرم از بام چهار سوق شهر گلوله ای بخدا مراد خای رسیده ، از اسب در غلتید و بساط هستی را در نوردید . چون بهادران شجاعت کیش سردار خویش را کشته و بخون و خاک آغشته دیدند ، روی بوادی هزیمت و معاونین تقی رخ بجمع آوردن غنیمت کردند . تقی مزبور شهر کرمان را ضبط و اسباب خود سری و بساط سروری گسترد . در حالتی که همای ظفر جناح رایت فتح آیت از دارالسلطنه اصفهان عزم حرکت و متوجه سفر فرخنده اثر بودند تلبیه تقی درانی و طاغیان کرمانی مذکور منظور نظر و خاطر فیض میانی گردید . محمدامین خان گروسی و امیرکونه خان افشار را سرکردگی و سروری تعیین و فوجی از بهادران نصرة قرین و گروهی از دلبران رزم آتین را مامور متابعت ایشان و مواجب و انعام سیاه ظفر پناه را از خزانه عاطفت و دارالضرب مکرمت مرحمت فرمودند و توپ های قلعه کوب و خمپاره و زنبورک و نقاره سرکردگان مذکور عنایت و باتدارک شایسته روانه فرمودند . از آنجا که جماعت بختیاری

از جمله الوسات عراق و بکثرت و عدت مشهور آفاق و در جبال غربی اصفهان توطن دارند و موقف آنها کوهیست و رفعت مساوی طول سما و موادی قد جوزا و جبل مذکور تا بنواحی شوستر بیوسته ، مشتمل است بر دره و کتله و پشته و تل و بلندبهای شماخ و پستی های سنگلاخ ، بیوسته این جماعت بقطع طرق و انواع تطاول و تطرق اشتغال داشته ، بیچیک زفرمان روایان ماضی را میسر نشده بود که دست جمهور آن کره انبوه را ز دامن کوه فلک شکوه و آن جماعت وحشی صفت کوه نورد و آن فرقه بهایم طینت کنار کرد را باختر یا باکرام سپر راه نمایند . از قراری که کک قصه پردز در ضمن شرح احوال زکی خان بتحریر آنها پرداخت نظر بعضی حرکات نامانجا که در آن روزگار از آن اشرار غدار ظهور یافته بود بشت گرمی صعوت منزل و سختی موافق خویش و اطمینان عدت و کثرت بیش از بیش و سستی رای کوتاه اندیش از سعادت خدمت خدیو معدلت کیش تقاعد ورزیده و خود را بشوامخ جبال صعب الممالک کشیده ، در حصون خود داری آرمیده بودند ، تنبیه آن جماعت و انتظام مهمام ماضی از ولایات عراق منظور نظر خورشید اشراق و نظم و نسق لرستان فعلی و جهت همت امور جمهور عراق و مرکز کارکنان درگاه عرش رواق بود ، در ساعتی فرخنده آغاز مبارک انجام بحکم دارای دارا غلام علمداران اردوی انجم احتشام اعلائی اعلام نصرة فرجام و رفیع رایات گردون خرام و خارج دارالسلطنه اصفهان مقر اردوی ظفر مقام و جلوه گاه ستوران زرین لگام گردیده جنود مسعود از دارالسلطنه اصفهان تا ناحیه چهار محال را در مدت شش روز در نوردیدند . چون ساحت چهار محل مطار عقابان زرین بالالویه نصرت اشتغال شد جنود ظفر ورود و ملتزمان موکب مسعود ، که در حین توقف قشلاق اصفهان مرخص باوطن خود گردیده ، در مساکن خویش آرمیده و دند ، فرمان داور داراشکوه گروه همسکر نصرة بزوه بیوستند . خدیو کشور کرم ، بنحوی که شیمه کریمه

آن حضرت بود و هر سال بتجدید قواعد آن خصلت قدیم می کوشید ، شروع بیدل خلاع خورشید شعاع نموده ، جمیع سرداران و سرکردگان سپاه فیروزی پناه را برودوش افتخار و سرپای اعتدال از بدل خلاع زردوز مزید غیرت گلشن و رشک گلزار کردند . هیچک از سلاطین اورنگ نشین و خداوندان معموره زمین را کرم خسروانه این اقتضا نکرده بود که چندین طایفه رنگین و ثیاب نگارین بدل چاکران دربار عرش آئین نمایند ، مگر این خدیو چم قدر کسری فرودآور دارا دربان سکندر چاکر ، که هزار خاقان و قیصر اورا ندگان فرمان برند ، یعنی جناب معدلت انتساب جعفر خان در سال هزار و صد و نود و نه هجری ، در دارالسلطنه اصفهان از خلاع بقره بافت طلادوز و ثیاب گوهر نگار زراندوز ، طاقهای نگارین و جامهای رنگین ، همه چینی و رومی و خطائی ، در غایت دلربائی و شالهای کشمیری بانواع مختلف و الوان متباین ، چندان زیب دوش و بر و زینت کلاه و کمر بندگان آستان و چاکران درگاه عزو شان فرمودند ، که ذخایر بحر و کان و نفود صنادق هفت آسمان وفا بعشر عشیر انراجات نمی کرد . انشاء الله العزیز المنان تفصیل آن در موقع خود نگاشته ام که دو زبان خواهد گشت . لیکن بنابر مناسبت مکان مختصری بر زبان گذشت . سخن کوتاه : در اعمال چهار محل نوبت تنبیه جماعت بختیاری و تادیب آن فرقه از خرد عاری گردیده ، جمعی از سرکردگان کاردان و گروهی از مبارزان ظفرهم عنان را دسته بدسته و جوقه بجوقه فرمودند . هر دسته را مأمور ساخت طایفه ای از شعب بختیاری فروده ، هر فرقه ای بجایی از جوانب منزل آنها تعیین نمودند و مقرر شد که باستیصال ایشان پرداخته ، اموال و اسبابشان را عرضه بگما ساخته و در خصوص قتل متعرض رجال و در باب اسر مزاحم نسوان و اطفال نگردند و جمیع شعبهای هفت لنگ و چهار لنگ را از شوامخ جبال و مضایق اقلال کوچانیده ، بوسعت گاه هامون کشیده ، دست نشست آن گروه را از گریبان و دامان کوه بریده ، اشهب عزم را صبا رفتار و ادهم سیر راهم عنان باد بهار و هر فرقه ای از لشکر نصرة پژوه بمیان طایفه ای

از آن گروه ریخته و از بنیاد سامان ایشان گرد برانگیخته ، جمیع خزاین و دفاین و آلات و اسباب و اغنام و دواب و مجموع مايعرف آنها را بحیطه اکتساب در آورده ، مراجعت برکاب ظفر انتساب کردند و قطب آن طایفه را از آن کوه که هرقله اش برتر از رفعت افلاک و هرقله اش برزبر اوج سماک بود کوچانیده ، جماعت هفت لنگ را در توابع دار المؤمنین قم و طایفه چهار لنگ را در بلوک فسا توابع فارس مسکن و موطن دادند و احکام مطاعه عز صدور یافت که در الکای فارس و توابع قم جای زراعت و مکان فلاحت و مراتع و مزارع بایشان داده ، جوانان توانا و مردان کار آزمای آن طایفه را در سلاک ملازمان رکاب منسلک و منتظم و یراق حرب و آلات ضرب مرحمت و ملاحظه شان فرمودند و سه هزار نفر از آن طایفه بشرف ملازمت مستعد گردیدند .

درین سفر مبارک اثر برادر زاده والا گهر ، یعنی ابن شهریار فریدون فررا ، که در آغاز ایستام بهار جوانی و اول حضرت ریاض فیاض کامرانی و در طی نخستین مراحل زندگی گانی بودند ، بجهت ملاقات طلب داشته ، این وارث ملک کسری و چم و نور چشم شهریاران معموره عالم بملاقات عم رسیده ، آنحضرت سرداری لشکر کشیک و سالاری خدم و ممالیک و حراست نفس نفیس را باین دوحه سرابستان عصمت و نوباوه حدیقه جلالت رجوع نموده ، خود بدولت فارغ البال در مهد اطمینان خاطر آسودند . الغرض : چون همگی امور آن حدود حسب المرام دولت خواهان صورت انجام و سمت اتمام گرفت از زمینه دهکرد چهار محل رقع ریابت شوکت و جلال و اعلائی اعلام دولت و اقبال فرموده ، سلسله جنیان حشر و چون چمن رخ ناحیه دیگر جلوه گاه لئوی ظفر پرور گردیده ، بعرض رسید که : علی محمد خان زند که قبل از آن در موسم عصیان بازکی خان اتفاق داشت دست از مهرو بیوند ودل از عهد و سوگند او برداشته و مشار الیه را بخود گذاشته ، روی امید بدولت جاوید آورده ، از اندیشه

مؤاخذه در آستانه تبرکته معصومه قم مقیم و آنحضرت را شفیع گناهان خود ساخته ، بامید عفو خدیوانه رحل اقامت در آستانه مقدسه انداخته است . دیگر از صادرات قضا که در چمن مرخ رخ نمود قضیه قتل فتحعلی خان افشارست . تفصیل این اجمال و فصل این مقال آنکه : از همت خدیوانه و عفو و اغماض خسروانه سوء اعمال خان مذکور را که در هر عصر و زمان ازو نسبت بکارکنان این دولت سمت ظهور یافته بعفو و اغماض گذرانیده ، در حین تسخیر ارومی جان بخشی نموده ، جان و ناموسش را در حفظ مروت محفوظ و در مدت ملازمت رکاب از گوهر باشی دست همت خود و متعلقانش بانواع نعم واقسام کرم بهره مند و محفوظ و دیگر باره او را بمدارج عزت دولت ارتقاء و بمعارج شوکت و شہامت اعتلاء داده و در کشیک خانه علیه بجز آزاد خان برہمگی امرای نامدار و امنای دربار عرش مدار رتبہ تقدم و شرف تفاخرش دادند و در آمدت که خان کافر نعمت در ظل تربیت و سایه عاطفت آنسرور کشور مروت آرمیده بود باز در جزو مصدر بعضی حرکات ناقابل و سخنان لاپائیل گردیده ، خبث درون خود را بکرات بظهور آورده ، حقیقت اقوال و افعال او پیوسته در خلوت خانه جلالت باخبار و انہای کار آگاہان بروز کرده ، معہذا از فرط وسعت حوصلہ خدیو جهان فتوت مأمون می زیست . امرای الکای آذربایجان ، کہ از شرم رفتار ناهنجار او پیوسته سر افکنده و از خجالت اطوار و افعال او همواره شرمندہ و نظر باہلیت و قرابت از خصایص ذات او آگاہ و از بیم فساد کلمی از وجودش درغایت اکراه بودند ، بہیئت مجموعی مستدعی افنا و اعدام او گردیده ، سخنان مناسب وقت بعرض رسانیدند . پس مزاج اقدس و طبع مقدس را براہین مدلول و اجتجاج معقول شیوہ مامشات نکول داده ، مختصر مضمون : درافتای او فرمان بنفاذ مشحون و حکم بقضا مقرون و در شاه رضای قمشہ مدفون شد . پس الویہ نصرہ طراز بعزم توجہ جابلق در اهتزاز آمده ، سیورسات و علوۃ سپاہ و دواب کہ حسب الامر خدیو کابیاب

در آنجا جمع آورده بودند بیروانہ لشکر نویسان معدلت ارکان بر غازیان جلادت نشان تقسیم و مہام آنجا را نیز قرین تنظیم نمود . ہمایان ہمایون زرین بال بجناب سیلاخور بال پرواز گشودند . سانحہ ای حیرت افزا کہ در آنجا وقوع یافت عارضہ انحراف مزاج مقدس و سانحہ استیلای ناخوشی بر وجود اقدس بود . در حالتی کہ محل سیلاخور مذکور مضرب خیام انجم احتشام شد بیماری صعب عارض ذات شریف گردیده ، مزاج میمنت امتزاج از اعتدال تجاوز ورزیدہ و نقاہت کلی بر وجود مسعود ، از صعوبت این واقعہ حیرت انگیز اضطرابی باحوال اخلاص کیشان راہ یافته ، ہر روز از وقت صبح تا دم شام یارب یارب نیازمندان باوج افلاک و ہر شب از زمان شام تا هنگام صبح نغان و نقر دعاگویان بقبہ سماک می رسید . حکمای صائب اندیشہ و اطبای حذاقت پیشہ دراستعلاج مزاج و ہاج کوشیدہ ، درانواع معالجت ید بیضا می نمودند ، تاہنکہ سہام دعوات بہدف اجابت رسیدہ و دعا های نیازمندان قرین اجابت گردیدہ ، حکیم علی الاطلاق از دار الشفای محافظت نعمت صحت کرامت فرمود و شفای عاجل حاصل شد .

**ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان
و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان**

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن کہ : بعرض اقدس رسید کہ زکی خان بعد از مراجعت نظر علی خان وسایر سرکردگان سپاہ نصرہ توامان و تلاقی کہ او را بامولی مطلب والی عربستان روی داد و گرفتاری و حبس و قید و بالاخرہ بقتل رسانیدن ، بمنازل اعراب آل کثیر کہ در نواحی دژنول خوزستان سکنی دارند رفتہ ، مشایخ طایفہ مذکورہ این گونه ورود را بدخالت حمل نموده ، بقدر وسع وامکان بخدمتش قیام و در شرایط میزبانی بازوی اہتمام گشودند . چون یک چند قلعہ ایشان موقف ملتزمان رکاب زکی خان گردیدہ ، نظر باینکہ در آن سال بعلت تردد لشکر و عسکر و عبور و مرور

غازبان ظفر همسرو وقوع انواع شورو شر در توابع دزفول و شوشتر امور زراعت و فلاحت معوق مانده و غلات و حیوانات باقصی الغایه نقصان پذیرفته بود و گروهی که در موکب زکی خان باقی مانده بودند باز هر روزه مخارج مقدار خطیری آذوقه و در آن حدود گندم و جو بجز در خرمن برون و مزرع سنبله نبود. گرسنگان بجای گرده نان باقرص خورشید و ماه عشقبازی می کردند و تنگ دستان در عوض ماکولات و مشروبات لخت جگر و خون دل می خوردند. چون فقد و نقص آذوقه بعد افراط رسید و کار بر میمان و میزبان تنگ گردید، زکی خان لاعلاج و ناچار بامسدودی سوار که با او باقی مانده، رسم وفاداری و شرط حق گزاری را بتقدیم رسانیده بودند، از راه جبال و اراضی ولایات فیلی بعزم توجه خرم آباد عنان سرعت و تسجیل گشاد. غرض اصلی و مقصود کلی مشار الیه این بود که در قانون اخلاص کیشی دست از خارج المسلکی باز داشته و پای از بوادی مخالفت بر کران گذاشته، ترک عصیان و از محال عربستان از راه راست روانه عراق و روی اشتباک بجاکری دستگام دولت خدیو آفاق آورده، در میان بزرك و کوچك سر افزای حاصل و خدمت آستان ملایك پاسبان را بر خود فرض تر از فریضه پنج گانه ساخته، بتوسط این عطیه عظمی در میان موالف و مخالف پیوسته رایت منصورى برافراخته، خواه در هرات و غور و خواه در اصفهان و نیشابور از ملازمت حضور مرحمت گنجور دور نگردد. نهایت چون بعضی از شیاطین انس و عنایت هم جنس، که در موکب خان مشار الیه بودند، هر يك بچادر انواع شور و شر گردیده، دقیقه ای از دقایق خیانت را فرو نگذاشته، رایت حرام نمکی بر اوج حرامزادگی افراشته بودند و همگی قواعد اخلاص و ارادت که از زکی خان در آن اوان ظهور نموده و می نمود حاصل شجره خبیثه افساد ایشان بود. نظریه تصیرات کلیه و جرایم مختلفه که در آن قضیه از هر يك سر زده، مجموع از غضب قیامت لهب اندیشمند و از هراس شر و بیم ضرر ناخرسند بوده، قدر وسع و طاقت در وسوسه ضمیر زکی خان سعی نموده، مشار

الیه را در امضای آن عزیمت باز می داشتند و از القای سخنان هراس انگیز رسوخ آن اراده را بیرامون خاطرش نمی گذاشتند، و الا بر رای دور بین ارباب عقل و تمیز پوشیده نخواهد بود که صدور این گونه حرکات از خان عالی مقام از آغاز تا انجام نه از راه طلب وجه ریاست و تقاضای شوکت و شهامت بود، بلکه بوسواس همان عقیدت غولان راه ابواب فتنه را گشودند، زیرا که از دولت خدیو کشور مروت اسباب دولت حان مزبور همواره مهیا و ادوات شوکت و شهامتش پیوسته یا برجا و مشار الیه نیز در شیوه اخلاص و ارادت عارج معارج عالی بود و در هر صورت بعد از تحقیق و تشخیص ورود زکی خان بتوابع فیلی حضرت گیتی پناهی نظر علی خان زند را وفوجی از بهادران فیروزمند تعاقب او تعیین و روانه فرمود. چون نظر علی خان زد و پناه فیروزی نشن متوجه جانب او و بجهت تنبیه و تادیب مشار الیه رزم طلب و جنگجو شدند، ارباب وسوسه و دیو سیرتان افسونگر، که همیشه غول راه و اصل شجره تقصیر و گناه او بودند، راه سخن و فرصت افسون و فن جسته، او را از غضب قهاری مخوف و رای او را از قوسل و تشبث تخویف و بعزم توجه جانب پشت کوه اعمال فیلی جنابش را تحریک و او را تا اقصای پشت کوه و آغاز سامان روم برده. نظر علی خان نیز در تعقب لازمه سرعت نموده، باخان مشار الیه تلاقی و از طرفین صفوف مقاتله بسته و بهادران جانبین دسته بدسته در موافق خود قرار گرفته، آتش گیسو دار شعله کشید و شعله کارزار بچرخ اثیر رسید. دلیران دست باستعمال آلات حرب بردند و بهادران پای مردی و مردانگی در میدان افشردند. خم روئین در خروش و حونها از آتش غیرت بجوش آمد. در بین و زیدن تند باد عنا و در جنب هیجان آتش هیجاساگر جناب زکی خان عنان خود داری از کف داده، بساقچیان دست از محافظت پشت کوه کوتاه کردند، سلك جمعیت لشکر زکی خان برافکنده و صفوف سپاه او از جا کنده، سرگردگان او که بنحو مسطور مصدر انواع شر و شور بودند دستگیر و گرفتار و بحضور داور جم اقتدار رسیده،

حسب فرمان فضا جریان ساحت هستی از لوث وجود ایشان پاک و مصفی شد. زکی خان چون چنان دید خود را بکناری کشیده، مورد اضلال آن شیاطین را مندفع و غبار وجود آن عفاریت را مرتفع دید از نظر علی خان خواهشمند گردید که از راه مخالفت برخاسته، گذارند که روی نیاز بدرگام خدیو عاجز نواز آورد. نظر علی خان مسئول خان مشارالیه را قبول و بنحو خواهش خاطر معمول داشت. مشارالیه روی توسل و تشبث بدرگام گیتی پناه که پناه هر گناهکار و بی گناهست آورده و باصطبل خاصه پناه برده، یک چند در سر کمند سعادت پیوند دست امید بحبل الممتین کره‌های بی‌منتهای حضرت گیتی پناهی زده، بالاخره نظر بلوازم مروت و کمال قنوت که مخمر آب و گل و سرشته دل مرحمت مایل آن حضرتست آن همه جرایم را بعمو و اغماض گذرانیده، از آن گونه جان بخشی تازه او را بانواع ندامت مقرون گردانیدند. بعد ازین قضیه تا آخر ایام حیات بلوازم خدمت آن دولت اقدام داشت.

ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت نشان

بردانایان لغت فارسی و تزی مستور نمایند که: شیخ سلیمان بنی کعب از جمله اعراب بادیه نشین بوادی مالک روم و یاج گزار فرماندهان آن مرزوبوم می‌بود. بعد از نهادم بنیاد دولت نادرشاه بعلنی از والی بغداد و بصره رنجیده، از وکلای دولت عثمانی کوفته خاطر گردیده، عشیره بنی کعب را که در مرتبه دوهزار خانوار میباشند مصحوب خود گردانیده، از موطن و مسکن خویش مهاجرت و از شط العرب عبور نموده، در خطه دورق که از جمله بلاد خوزستان و در جنب شط العرب واقع و در آن وقت بقریب حدود انقلاب قتل نادرشاه صاحبان آن مکان متفرق و بی‌صاحب افتاده بود، توطن گزید. سرانجام بر مترددین بحر عمان و متوقفین خور و لنگرگاه دست تطاول می‌گشود. مردم بصره و اهل توابع را این راه بانواع مختلف تعذیب

می‌نمود. بندگان ظل‌اللهی قبل از آن نیز از قراری که قبل از ورود فرستاده عمر پاشا یک دوبار بر زبان الهام بین گذرانیده، عزیمت تادیب آن طایفه فرموده، لیکن چون شیخ سلیمان مزبور حد خود را نگاه داشته، هرگز بتعرض احدی از اهل امصار آن حوالی منسوب بمملکت ایران نمی‌گشت و دست تسلطش در بحر و بربر دامن ایرانی نمی‌رسید، حضرت گیتی پناهی را در خصوص تنبیه او چندان مبالغه نبود و رای مملکت آرا در تادیب او تعجیل نمی‌نمود. چون محل سیلاخور مکان تموج دریای خون خوار و موضع نزول سیل بی‌زینهار یعنی موقف اردوی نصره مدار گردیده بود، محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والی بغداد وارد و ذریعه ضراعت آمیز والی را بنظر عاقلان سده جلال و مقربان آستان عز و اقبال رسانیده، مشروح بر آنکه: شیخ سلیمان بنی کعب که از جمله اعراب بادیه نشین مرز و بوم روم و مدتیست رخت عافیت بمان محل دورق کشیده، در ظل حمایت دولت ابد مدت آرمیده است پیوسته مرحله نورد بوادی عصبیان و راه نورد فیافی طغیان و پای عبودیت بجاده فرمان بری هیچ یک از دولتمن علیتین نمی‌گذارد و دست تاراج بر مترددین بحر و ساکنین بصره و توابع گشوده، عبدالله را بانواع طرق و اقسام تطاول و تطرق معذب می‌دارد، اگر ربایات فتح آیات بعزم تنبیه او در اهتزاز آید و همای زرین بال علم ظفر برچم بهوای تادیب اوبال نصره گشاید، زهی شفقت و مرحمت و لطف و عنایت. در صورت قبول این مسئول سیورسات غازیان نصره هم عنان را که در هنگام توقف دورق ضرور و در کاری شود این اخلاص کیش در حوزه شهر بصره بتعیین مسیرو بحمل سفاین و اصل سیورسات کشان محسور قیامت اثر نموده و کلابک هرچه ضرور شود و احتیاج افتد نیز موجود و مپا کرده، شرایط خدمت و لوازم عبودیت تقدیم خواهد رسید. چون مضامین معروضه بعرض بار یافتگان محافل دولت و شوکت رسید و چگونگی معروض رای فلک آرا گردید، نظر باینکه شیوه دستگیری از صفات کریمه آن حضرت و طریقه عاجز نوازی از خصایص ذات حمیده آن صاحب دولت بود

مسئول عمر پاشا را بسمع قبل تلقی نمود و دست رد بر سینه ملتمس او نهادند . مثل قضا تمثال در خصوص قبول این مسئول از مصدر جاه و جلال شرف صدور یافت . رسول مذکور ، قضی انعام مراجعت مأمور شد و چند روز هم بجهة تمشیت امور آن سرحدات در ولایت مزبور توقف افتاده ، حاکم و عمال دارالسلطنه اصفهان و اعزه و اعیان بعضی از ولایات عراق در رکاب نصرة باب‌داور مرحمت اکتساب کسب سعادت ، رخصت انصراف یافته ، هر یک بجانب ولایت خود شتافتند .

**بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان
قبیلی و وقایع آن اوان**

چون زمانه بنای دم سردی نهاد ، سپهدار دی از کرباس برف خیمه بر اطراف کوه و هامون برده ، لشکر برودت هوا باقطار دشت و صحرا هجوم آورده و انتظام امور توابع لرستان قبیلی که مشتملست بر گره‌سیرات نیز منظور نظر فیض پرور بود ، اردوی کیهان بوی چون بحر متلاطم و دریای متعوج در حرکت آمده ، منزل موسوم بهر رود مضرب سرادقات نصرة نمود گشت . آن شب چرخ سفله آغاز سرد مهری کرده ، سردی هوا بغایت و سورت سرما بنهایت رسید . زمین صفحه فولاد شد و هوا قطعه سنجاب . هوا کافوریز گشت و زمین سیماب خیز . باوجود آنکه قاطر خانه سرکار وسعت مدار هیزم بسیار جمع آورده ، در اکناف سرابرده علیه خرمن کرده بودند ، دو سه نفر از اهل کشیک برجای خود افسرده ، از شدت بردوسمیت باد سرد مردند . الغرض در منزل مذکور آن شب بصد هزار رنج و تعب بیابان رسید و سحرگاهان که مهر جهانتاب بر ساحت احوال افسردگار تابید و فروغ خورشید خاور موجب گرمی هنگامه جهان گردید ، افسردگان را جانی برتن روانی بدن باز آمده ، معسکر نصرة اثر روی توجه بمنزلی دیگر آورده ، ماه سرعلم همسر آفتاب و آفتاب سرطوق رایت زرین پرچم همدوش مهر جهانتاب گشت . روز دیگر در قصبه خرم آباد سرادقت فتح آیات قبه بر قبه سماوات افزاشت . اسمعیل خان قبیلی ، که از راه

گردن کشی گردن بطوق فرمان در نیاورده بود ، در آن مدت در زوایای لرستان یریشان و بی‌سامان میزیست ، از خبر وصول کوکبه عزو شأن ترك موطن و مسکن و قطع نظر از فرزندان وزن نمود . شوریده وار و بریشان حال پای فرار بجانب پشت کوه ، که انجم محال لرستان و آغاز بلاد رومست ، گشود و بوادی عزلت و فید فی ندامت را بقدم حسرت می‌بیمود . حضرت ظل‌اللهی فوجی از بهادران رستم نبرد هامون نورد بجستجوی او مأمور بتک و بوی فرموده ، مأمورین بنه واسباب و حتی اسپان جنیبت او را بدست آورده ، مشارالیه خود جریده‌وار از چنگ دلیران فیروز جنگ و نهنگان دریای نام و خلاص یافته ، بسوی دبار روم شتافته بود . یکی از بنی اعمام او بشرف حکومت الوس قبیلی ولایت لرستان مرتبه سرافرازی یافت و سر شعبه از طایفه مزبور ریش سفیدان کاردان گماشته ، سایر امور آن صفحه را از فیض بخشی رای ملک آرا نظام و انتظام داده ، سیرکنان و شکار افگنان بجانب دزفول عنان شوکت گشادند . چون بلده دزفول مقر خیول نصرة شمول شد ، بعرض حجاب بارگاه جلالت و بواب خرگاه شوکت رسید که اعراب بنی‌لام که نیز از بادیه تشینان بوادی بغداد میباشند رحمت تجاوز از حدود موافق خویش باین نواحی کشیده ، بعضی اوقات آزار و اضرار ایشان بمردم توابع دزفول و مترددین آن حدود میرسیده‌است . چون این خیر معروض خدیو جهان‌پرور گردید ، نظر علی‌خان زند و فوجی از بهادران پیروزمند و دلیران شهاب تیر مجرهمند را برسم چپاول بتاخت الوس آنها تعیین فرمودند . مأمورین مسافت بسیار را در زمان کم نوردیدند . چون بمکانهای توقف ایشان رسیدند مشخص شد که جماعت مزبور را خبر وصول موکب منصور متوحش کرده و بتعجیل از مکان توقف کوچیده و از شط عماره که در آن حدود سامان ایران و رومست گذشته ، رخت عافیت از معرض تلف بیرون و خویشان را بمان دشت و هامون کشیده‌اند . مأمورین را از فقدان آنها باس حاصل گردیده و عنان بجانب رجعت منمطف گردانیدند . در عرض راه با اعراب آل کثیر که در هنگام طغیان

زکی خان ، بنحوی که رقم زد کلک بیان شده ، با او اتفاق ورزیده
 از بیم مواخذة قهرمان گیتی ستان از خدمت تربیت یافتگان آستان عرش
 ارکان متقاعد گردیده بودند ملاقات و دست یغما بر غارت اموال و اسباب
 و جهت و دواب ایشان کشودند . غنیمتی بسیار بحیطة اکتساب در
 آوردند و مراجعت کردند . سر اوقات فتح آیات دوزخ عرصه پیرای
 بده دزفول و یکی از اهل بلدة مزبوره را رتبة حکومت داده ، اعیان
 دزفول و شوشتر و سایر توابع حوزستان جبهه سای آستان عرش ارکان
 و شرف زیارت در گاه فلک بنیان رسیده ، هر يك فراخور حال مورد
 الطاف و افضال خدیو بحر نوال و مبلغ بیست هزار تومان از دزفول
 و شوشتر بر سر پیشکشی و اصل صاحب چمان خزانة عامر مد بعد از خروج از دزفول
 و تعیین حکام و عمال بجمیع بلاد خوزستان و عربستان و انتظام مهام
 آنجا چون ماه مبارک در میان و نوروز فیروز نزدیک بود ، چمن
 های حوالی شوشتر مضرب سرادقات مجره طناب گردیده ، بجهت
 گذرانیدن زم نوروزی و انتظام سایر ولایات مفتوحه در آنجا متوقف شدند .

**وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت
 هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال**

در وسط عشر وسط شهر رمضان المبارک تیر اعظم و عطیه بخش
 عالم مدار الملك حمل خرامیده ، تازی نژادان بهمن و اسفندار ،
 که در ساحت گلزار ساحل شط و جویبار را نشیمن ساخته بودند ،
 از بیم طنطنة ورود سلطان بهار زورق فرار در آب افکنده ، در جزیر
 های گمنامی متواری گردیدند و بادیه نشینان ثلوج و امطار که در
 سواحل باغ و بستان رخت اقامت انداخته بودند ، از آوازه فرمان
 فرمای جهان آرا رخت مهاجرت باطراف و اقطار ناکامی کشیدند .
 سد سدید بهمن از صولت سپهدار ربیع شکسته شد . گردن کیشان
 ابدی عشیره دی از بیم سطوت سلطان بهار بریاح فرمانبری کردن نهادند
 و کار گزاران قوای نامیه فرمان فرمائی اردیبهشت ساحت گلستان و
 صحن بستان را رونق بهشت دادند . سرکشان خیل خریف و طاعیان
 طایفة خزان که يك چند در قلل جبال باغ و بستان و شاخسار
 درختان را محل قرار خود نموده ، دست تطاول بر غارت برک و بار

تازه نهالان گشوده بودند ، از هجوم سرداران قوای ربیعی شکست
 یافته ، باجمال جنود بهاری و نسیم آذاری گشته . دامان کوهسار از
 جوشن شقایق کلگون شد و کنار جویبار از عبیه لاله پر خون . بزم
 نوروزی بفرخی و فیروزی در همان مرغزار های شوشتر اساس حلد
 برین و رونق نگارستان چین گرفته ، امرای لشکر و رؤسی کشور
 در حواشی بساط گردون قماط صفوف خدمت سسته ، حاصل دریاوکان
 از سرکار فیض بنیان بجیب و کنار ایشان ریخته شد . بعد از انقضای
 عید سعید و تمشیت امور جزوی و کلی مراتب عزیمت تنبیه شیخ سلیمان
 و سایر طوایف بنی کعب بر خاطر خطیر امضا یافته ، تذرو زرین بر
 رایت ظفر پیکر بصوب مقصود بال پرواز گشاد . از تموچ آن بحر
 ذخار و تلاطم آن دریای خونخوار بر سفینه ثابت و سیار اضطراب
 افتاد . کوه و هامون در زیر سم ستوران کوه نورد و تازیان هامون
 ماسکر نصره پرور منزل بمنزل زلزله افکن کوه و کمر گردید .
 چون ساحت آن ولایت مشتملست بر سطهای دریا وار و هر يك در حقیقت
 در یائست خونخوار و عبور اردوی منصور و توپخانه مبارکه و بنه
 و انتقال سپاه و اغروق دستگاه فلک انتباه از انهار مذکوره غایت صعب
 بود ، امر اقدس همدست فرمان قضا گردیده ، مقرر شد که شناوران
 نهنگ وش و آب بازان دریاکش خود را بشطهای ذخار ریخته و کرد
 از بنیاد آب برانگیخته ، بر هر شطی که عبور اردوی منصور از آن
 لازم و ضرور بود بلهای مجره شکوه از نی و چوب وقوایم عظیمه
 و اوتاد قویه ، مانند مضطرات ابن ژرف بحر اخضر می ستند و
 اردوی همایون از هر شطی که نمونه جیحون بود می گذشت ، تا آنکه
 محلل موسوم بفلاحیه که در کنار شط کرن واقعت محل سیل می
 زنهار اردوی نصره مدار گردید . فراوان بهرام نظیر قمر مسر بساحت
 کریاس گردون اساس رسیده ، بعرض حجاب بارگاه فلک مماس
 رسانیدند که شیخ سلیمان مذکور از آوازه کوکبه منصور و طنطنه
 وصول موب قیامت فتور فلاحیه را خالی کرد ، با جمیع طایفه و

عشیره و اموال و اسباب و عیال و احمال و اطفال بقاعه حصار که مجمع البحرین شکر کردن و شط العرب واقعت روی آورده ، چون سه روز عساکر فیروز در منزل مزبور متوقف بودند مجدداً بعرض قرب یافتگان محفل خلد مشاکل رسید که از شدت وحشت و کثرت دهشت که بر شیخ مذکور استیلا یافته ، نیز عذاب بر تافته و در برابر لطامات بحر خونخوار و مقابل صدمات دریای بی مقر و کنار اردوی نصرة مدار مجال ، توقف نیافته خود و اعوان و انصار و جهات و اموال را بحمل چند فرد کلبط و سفینه که در تصرف داشت جزیره محرری کشیده و در آنجا متوقف گردیده است . حضرت ظل الله محرک سلسله لشکر قیامت اثر گردیده و از فلاحیه حرکت و در حصار و گیان نهضت سرادقات اقامت فرمودند . مکان توقف اردوی گیان بوتا کنار بحر اعظم عمان شش فرسنگ و تاکنار شط العرب یک فرسنگ بود . سفاین صری از شط العرب داخل شط کرن و در کنار اردو بازار لنگر افکن و قرار می کردند . بعد مسافت اردو تا بصره اینقدر بود که اردو بازار بجهت رفع و رجوع بحمل سفاین هنگام صبحی که عزم بصره می نمودند وقت ظهر که زورق مهر در زرف سهر منور بعد زوال نرسیده بود مراجعت باردوی انجم عدت میکردند . مختصر سخن : چون شیخ سلیمان بدریا گریخته ، بجهت قلع ماده او وجود سفاین سیمار ضرور و در کار بود و بنحوی که رقم زد کلک حقایق نگار شد عمر پاشا در هنگام استدعای موقب معلی تمهد نموده بود که هر قدر سفینه و زورق که در توابع دورق بجهت تأدیب شیخ سلیمان و تنبیه عران ضرور شود مشار الیه در شط العرب مهیا کرده ، رفع احتیاج نماید ، فرمان واجب الاذعان بسر افرازی متسلم بصره که جزو عمر پاشا بود شرف اصدار یافته ، محصلی مسرع حسب الامر اقدس جناب او شتافته ، طلب گار امضای تمهدات عمر پاشا و مهم سازی سیورسات و سفاین و جهازات شدند . متسلم مزبور قدری خرما حمل دوفروند چهار ارسال درگاه فلک اعزاز و زورق مذهب ملمع مشحون بانواع زینت و زیور بجهت سواری خاص آن حضرت که بعضی اوقات

بجهت تماشای دریا و شکار ماهی ضرور شود نیز ایفاد و در خصوص مهم سازی بربج و غله و سایر آذوقه بعضی معاذیر بعرض رسانیده ، اظهار قحط و غلا و عدم غلات نموده ، بر صدق عرض خود ایمان مغلظه مرقوم ساخته ، در ناب ارسال و ایفاد سفاین نیز ماطله و مسامحه کرده ، معاذیر ناموجه متمسک شده بود . سیاه ظفر همراه و ملتزمان درگاه فلک دستگاه و آحاد لشکر نصرة پناه در منزل سیلاخور ببرداشتن آذوقه و ذخیره مأثور گردیدند . همگی خرد و بزرگ و جملگی تاجیک و ترک زیاده از مقدار احتیاج انواع ضرورت بار کرده ، همراه آورده بودند . از آنها گذشته قوانین متعدده مطاعه صادر گشته ، غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر مأکولات از الکای فارس و کوه گیلویه و خوزستان حمل و نقل ، باردوی کیوان بو واصل سیورسات چیان گردیده ، هر روز در میان لشکر فیروزی اثر سوبت می شد و هیچ گونه احتیاجی سیورسات متسلم بصره نبود . مترددین اردو ، بعضی از افراد سپاه جنگجو که بجهت سرانجام مایحتاج بصره متردد بودند رجوع می نمودند و مکرر بعرض اقدس می رسانیدند که : متسلم بصره از قرب موقب منصور بغایت متوحش و جمیع اعیان آنجا بنهایت متزلزل و وحشتی در میان جمهور اهل آنجا حادث گردیده و این اندیشه بخطرشان رسیده که : میادا خاطر دریا ماطر تقاضای ضبط بصره فرموده و کار بریشان دشوار نموده ، امری واقع شود و قضیه ای حادث گردد که چاره آن از حیز امکان بیرون باشد . مسامحه در ارسال جهازات نیز محمول بر همان اندیشه است ، نهایت آن جماعت اشتباه کرده و این اندیشه از قوه و اهمه باندیشه آورده بودند ، زیرا که رای ملک آرا در آن وقت که بضبط بصره تقاضا می نمود احتیاجی بسفینه و زورق بصریان نبود . ارقام مطاعه بضابطان بنادر ابوشهر و عباسی و کنگان و سایر بنادر فارس ارسال و مقرر می شد که چندان سفینه و سنکار در دریای اعظم بحور بصره که عبارت از شط العرب است آورده ، در جنب اردوی معلی حاضر و مهیا می کردند که جمیع باغ و کشت و مجموع گل و خشت بصره ممکن الحمل و سهل النقل بوده

مختصر سخن: بعرض خدیو لشکر شکن رسیده بود که: شیخ سلیمان و سایر ابنای عشیره بنی کعب بعد از عزیمت هزیمت از حفار و کعبان بجزیره محرری رفته، توقف نموده اند. حضرت جهان بن گیتی ستان از شط کرن عبور نموده و مسافت مابین شط العرب و کرن را پیموده، فوجی از جزایر چیان آتش فشانرا بسرکردگی زکی خان ژند بحمل چند فروند کشتی سنگین که از جزیره آورده، از شط جزیره داخل شط العرب کرده بودند بر سر محرری فرستادند. سفاین مأمورین مسافت شط العرب را پیموده، در هنگامی که زورهای انجم و احترام ازین ژرف دریای پهناور گذشته، نزدیک ساحل باحتر گردیده بودند، مأمورین بمحاذات محرری رسیده، مشخص شد که شیخ مزور و سایر جماعت مذکور از اراده ضمیر پرنور مطلع و مخبر، از بیم شمشیر خونریز نهنگان بحر ستیز خود را بکیط های مذکور کشیده، راه نورد جانب قبه دریای اعظم گردیده اند. چون پیامردی سفاین صفار که بیصل اشتها دارد دخول دریا و تعاقب آن غوک و شان آب بیما میسر نبود مأمورین مراجعت بحضور فیض کنجور و چگونگی را معروض رای آفتاب نور کردند. چون شیخ سلیمان قبل از آنکه حکم بر بصریان نموده، باعانت آنها سدی مستحکم و بندی محکم بر شط کرن بسته، آنها را بسیار در آن رود بحر کردار براراضی و صحاری یمین و یسار جاری و مراتع و مزارع بی شمار و نخلستان بی کران و بوستانهای بی پایان احداث کرده، فرمان قضا جریان بر تخریب سد مزبور شرف صدور یافت. عملة کلنک دار هجوم آورده، آن سد سدید را که نمونه سد اسکندر بود و بنیاد قلعه حفار را که همسر سپهر اخضر بود بر سر یکدیگر ریخته، گرد از اساس استوار آنها برانگیخته، در اثنای آن حال رسولی وارد، نزد میرزا محمدعلیخان صدر الممالک و از جانب شیخ مومی الیه دست توسل بذیل توسط صدر مشارالیه زده، اورا در خصوص استدعای عفو جرایم و تقصیرات خویش در خدمت خدیو معدلت کیش واسطه نموده و ذریعت فزاعت آمیز مبنی بر استدعای مزبور و اظهار اندیشه مندی و ناخرسندی از

طس شدید قهاری و غضب قیامت لهب حضرت کیتی مداری نگاشته قلم تخضع و رقم زدخامه تخشم نموده بود که اگر موکب نصره کوکب صرف زمام اشهب کردون خرام و عطف عنان ادهم تیز گام فرمایند این کمترین نندگان درگاه عالمیان پناه باج فرمان برداری برگردن نهاده، هر ساله مبلغی خطیر نقد مهم سازی و کلای سرکار و ارشد اولاد خود را ملازم آستن ملایک پاسبان ساخته و از آن دولت سر مباحات بر اوج سماوات افراشته، مدام الحیات باج گزار و خدمتکار سرکار وسعت مدار باشد. از آنجا که شیخ سلیمان و طایفه بنی سعد از بادیه شینان روم و عرب این مرز و بوم و برخلاف سایر اعراب بادیه مذهب حذیف اثنی عشری و ملت شریف اقرار ولایت جناب حیدری داشتند و رعایت ایشان بجهت مذکور همین مقدار ضرور بود، محله کور عین گرسیر و مدتی نیز از نوروز فیروز گذشته بود و حدت هوا و سمیت گرما نوعی اشتداد پذیرفته بود که پیکر حوت درتابه ملک رشته میشد. ماهیان را هر فلسی داغی بود بر تن و در جوی آب روان هریکی احتتری بود فروزان و روشن. فضای صحرا چون سینه سوزان عشاق بی نوا تقطیده و جوهر هوا چون آه دل دردناک مظلومان سوزنده بود، با وجود ضراعت و استکات شیخ سلیمان و حدت هوا و غلبه گرما زیاده توقف را صلاح ندیده، بصدر الممالک مقرر شده که بشیخ مشار الیه اعلام نماید که: مسئول بعض اجابت اقران یافت و رای ملک آرا از تدمیر و تضییع او عنان برتافت، اگر پنجهی که تمهد کرده، خود مستدعی گشته با بیجاده فرمان برداری و گردن بقلاده خراج گزاری نهد فهو المطلوب والا غازیان دلیر و شیران آهو گیر در موقف اضرار ایستاده و تیغهای جلادت را بتضییع او آب داده اند. شیخ مومی الیه از قبول شرایط خدمت گزاری منت بجان خود نهاده، بخاکپای رهروان طریق اخلاص عرض نمود که: اگر مروت جبلی و مرحمت ذاتی عنان جواد عزم اقدس را بجانب مراجعت معطوف دارد، این ننده فرمان بردار نیز مراجعت از راه فرار و انصراف از وادی ادبار تواند نمود و باطمینان خاطر متوجه تدارک اسباب سفر و سرانجام

بیشکش محقر تواند نمود ، از مراحم حدیوانه عید نمی نماید . پس حسب المسئول اورایات عالم طراز در اهتزاز آمده ، از راه حاف آباد مراجعت و عزیمت الکای کوه گیلویه فرمودند و انتظام آنحدود را وجهه خاطر نمودند .

بیان کیفیت گبرو دار دار الامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقتران

چون بطریقى كه قبل ازین مفتاح ملك بدایع سلك قفل از كنجینه حكایت گشود ، محمد امین حن گروس و امیرگونه خا خا اشار طارمی با اتفاق بكدبگر مأمور تسخیر دار الامان کرمان و تنبیه مردمی كه رایت ضلالت بر افراشته وارد اعمال و بدو كات کرمان شدند ، هر يك از دو نفر آغاز گردن فرازی و ادعای بلند بروزی نموده ، تمشیت امور جمهور و امر و نهی سپاه منصور را بنفسه حواشمنند ، هیچ يك از آن دو سر كاش پای براه فروتنی نمی نهادند و قرار زبر دستی را بخود راه نمی دادند . اگر یکی از سر كردهگان جزوی برای تمشیت امری رجوع بیکى از آن دو نفر می کرد آن دیگر با آن بیچاره بنیاد عداوت كرده ، دمار از جانش برمی آورد ، چنانكه یكى از رعایا پای ملخی بیکى از آن دو بزرگ می سپرد ، آن پای ملخ را خاتم سلیمان شمرده ، آن بیچاره صدمت متوالی می خورد . رفته رفته كار ایشان بمجادله كشید و قهار نقار در میانه مرتفع گردیده . محمد امین خان با جماعت گروس و امیرگونه خان با افشاران طارم بر روی يك دیگر ایستاده ، ابواب جدال گشودند . پس هر كدام از آن دو سردار و هر يك از سر كردهگان سپاه ظفر شعاع در خصوص این كیرو دار بخاكبای اقدس عرضه داشت و بندگان ظل الله لازمه تحقیق و تفتیش را فرموده ، از باب اطلاع تقصیر را منسوب بامیرگونه خان نمودند . رقم قضایم در خصوص احضار او از مصدر جلال صادر و مقرر شد و جمیع اثاثه و دستگاہ و جمهور سپاه فیروزی اشباه را بمحمد امین خان سپرده ، خود عزیمت عتبه بوسی نماید . امیرگونه خان بهیچ فرموده . عمل نموده ، چون از مؤاخذه رأی ملك آرا

اندیشه مند و از اندیشه باز خواست نا خرسند بود ، در حین مراجعت از سر حرمان وحسرت مندی خاطر پریشان خود را بشیراز رسانیده ، دست توسل و سرینجه تشبث بدامن لطف و كرم حضرت اعتضاد الدوله و ركن ركین نصر و شوكت محمد صادق خان زده ، جناب خان والاشان مشارالیه را در شیراز در سایه مرحمت و ظل عاطفت نگاه داشته ، عربضه ای مبنی بر خواهش عفو تقصیرات امیر گونه خان مشارالیه قلمی و ایفاد اردوی مقدس و ارسال حضور اقدس و بنظر عاكفان دربار جلال و ناظران بساط عز و اقبال رسیده ، بروفق خواهش برادر والا گهر جرایم او را بعفو مقرون ورقم مرحمت ششم در خصوص اطمینان خاطر مومی الیه نگاشته .

بیان توجه موكب نصره طراز بجناب دارالعلم شیراز و ورود بان خطه بهجت پرور غم پرداز بلطف داور كاساز

چون بطریقى كه ملك بدایع نگار چهره آرای شاهدان زیبا عذار حكایت گردید رای جهان آرا از انتظام مهام عربستان فراغت حاصل نمود سیر و شكار نزهت سرای فارس بر خاطر خیریت اساس رسوخ نموده ، رایات نصره قرین بجناب آن ساحت دنشمن كه در حقیقت رشك نگارستان چین و غیرت خلد برینست شقه گشا گردید . چون ضبط و ربط الكای كوه گیلویه نیز منظور نظر معدلت برور ود ، نخستین عنان بكران عزیمت را بدان صوب مطوف و محل زیدون را كه از آن جانب آغاز بلاد كوه گیلویه است مضرب خیم احتشام و مقر سرادقات فلك احترام فرمودند . چون مدتی كه جماعت لراوی كه فرقه ای از الوار كوه نورد و طایفه ای از احشام بادیه گرد الكای كوه گیلویه و دشتستان می باشند ، فرقه ای از جماعت مزبور كه در كوهستان كوه گیلویه مسكن داشتند سر از گریبان خودسری و خودرایی بر آورده و آغاز گردن كشی كرده ، ببعضی از جبال وتلال صعب المسالك مستظهر گردیده ، دست تطاول بر نهب اموال مترددین گشوده بودند و قلع مساوات فساد ایشان بعلت مشاغل اعظم از آن [زمان] در حیز تاخیر مانده ، تا بانوقت كه حكم قضایمون متنبیه

آنها جاری نشده بود . چون عرصه الکای مزبور مقرر کوبه منصور شد تنبیه آن طایفه پیشنهاد همت والا گردیده ، فوجی از هزبران جنگ آور و گروهی از شرزه شبران نیز را مأمور تنبیه و تأدیب ایشان و فرمان واجب الاذعان صادر شد که از چهار جانب بکوهی که حصار خودداری آنها بود بهورش صعود نموده ، آنچه سزاوار اهل عصیان و پاداش چنان متمردانست بعمل آورند . غزبان مظفر بر حسب مقرر راه مقصود را بیموده ، اطراف اربعه آن کوه فلک شکوه و کردا گرد آن گروه انبوه را احاطه نامه کرده ، جبل مذکور را دایره اجتماع و لشکر منصور را نقطه وسط گشت . باوجود نهایت صعوبت و کمال سختی طرق و شوارع ، باستظهار اقبال بی زوال داور دریا نوال قوی خاطر از چهار طرف آهنک صعود کردند . جماعت مزبوره که در فن قدر اندازی هر یک آت دهر و در شبوه آتش بازی هر کدام شهره شهر بودند با فتیلهای سوزان سر راه بر سپاه نصره نشان گرفتند . از طرفین سفیر تیز گام گلوله واز جانین بیک سبک خرام تیر از جانب قهرمان اجل گزارنده بیغم گردیده ، تفنگچیان آتشبار و جزایرچیان برق انداز در اندک زمانی کار را بر آن جماعت دشوار و روز روشن را بر آن فرقه تیره و تار نموده ، از اطراف سنگر ایشان ریختند و با قبح وجهی بر آن طایفه در آویخته ، گرد از نمایان برانگیختند . پس از قتل رجال و نهب اموال سزای اعمال عاید روزگار ایشان شد . چون چهره شاهد اینگونه فتح در آستان اقبال جلوه نمود ، مأمورین مراجعت کرده ، در منزل خیر آباد من اعمال بهبهان شرف اندوز زیارت آستان سپهر بنیان گردیدند . جمعی کثیر از رجال آن گروه را که بطریق اسیر همراه آورده بودند بحکم قدرنمون بقتل آورده ، کله متاری از رؤس ایشان ترتیب دادند ، که موجب عبرت و باعث اعتبار ارباب شرارت گردد . برای دوربین اهل داش مسنور نماید که آن حضرت در شبوه مروت بگانه عصر و در شبوه قوت فرید دهر بود . جرایم بسیاری از گناهگاران را که غیر از قتل سزاوار هیچ کاری نبودند بحکم مروت بکرات گذرانیده بودند . لیکن بعضی اوقات وقوع اینگونه سیاسات از لوازم امور جهانداری

و موجب رضای حضرت باریست . بر ذمه همت هر صاحب دولتی لازمست که بتبینه معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را از بیخ و بن برکنند ، نخل حیانتشان را از بادر آورده ، که موجب اطمینان زیردستان گردیده ، جمیع اهل مملکت که ودایع حضرت احدیت اند در مهاده امن و سلامت غنوده ، از تطرق ارباب تطاول مرفه و آسوده باشند . القصه : بعد از آنکه رأی کشورگشای از قمع اهل عصیان فراغت یافته ، نظم و نسق الکای مزبور کوه گیلویه بر وفق مرام دولت خواهان صورت انجام گرفت ، بسیاری از ایلات آن نواحی را در سلك ملتزممان رکاب فلک فرسای انتظام داده ، خانواری ایشان را مأمور بحرکت صوب فارس و اسباب معیشت و مکان بیلاقی و قشلاق و املاک تیول بجهة آنها معین و مقرر و سایر امور جمهور اهل کوه گیلویه را انتظام و استحکام لازمه داده ، رایات ظفر طراز بعزیمت دارالعلم شیراز در اهتزاز آمده ، علی الصباح دویم شهر صفرالمظفر که خسرو خاروسر خیل لشکر انجم و اختر یعنی خورشید انور از سفر الکای بساخر مراجعت نموده ، در دارالملک خاور بر تخت زرین رخت افق نشست ، موکب جهان گشا عرصه طراز دارالعلم شیراز و آفتاب عالمتاب ذات مرحمت صفات بیت الشرف آن ملک دلپذیر تحویل یافت . جمیع وضع و شریف ، نزدیک و دور و قاطبه اعزه و اعیان بلده مذکوره بسعادت حضور فیض گنجور رسیده ، از زیارت آستان ملایک پاسبان در میان امثال و اقربان مباحی و از ادراک آن دولت عظمی فرمانده ماه تاماهی شدند . جناب ظهیرالدوله محمد صادق خان بلوازم ضیافت و میهمانداری و شرایط تدارک میزبانی پرداخته و یک نعیم جنت و یک جهان نعمت در محفل سور و سرور مهیا ساختند و اساسی چیدند و خوانی گسترده که یاد از فردوس جاودانی و نشان از دستگام سلیمانی میداد . ولد شیخ سلیمان بنی کعب برقمی که متعهد گردیده بود بشرف خاک بوسی عتبه عالییه رسید . پیشکشی که در خورد حوصله و قدر وسع او بود با سه هزار تومان وجه نقد خراج همه ساله از پیشگاه حضور گردانیده و عریضه استکانت انگیز و ذریعه ضراعت آمیز مشعر بر مراسم

عبودیت و بندگی و مبنی بر لوازم عجز و سرافکندگی معروض محرمان حضور شد .

بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دارالامان کرمان و وقایع آن زمان

مفصل این مقال آنکه : بنحویکه مسطور میشود محمد امین خان گروسی بعد از عزل امیرگونه خان بانفراد در امر سرداری استقلال یافته و یک چند هم در نواحی و اعمال کرمان بهر طرفی شتافت و مردم بلوکات را بمزید توجهات خاطر خطیر اقدس مستظفر نموده ، رفته رفته بخارج شهر کرمان رسیده ، چندروزی متوقف گردید . بالاخره براهنمائی جمال شالباغ و دلالت بعضی کدخدایان که در جزو باخان مشارالیه درب آشنائی گشوده و فتح الهاب شهر را قرارداد نموده بودند خود را بدرون شهر افکند و دارالامان کرمان بتصرف و تسخیر خان مشارالیه درآمد و تقی درانی با سایر جماعت کوهستانی و بعضی دوستان او راه هزیمت در پیش گرفته و خود را بقریه دران و سایر کوهستان که موطن اصلی ایشان و مشتمل بر طرق صعب و شوارع مضیقه بود رسانیدند . محمد امین خان من حیث الاستقلال بر مسند حکومت نشسته و سررشته احتیاط و سلسله حزم را گسته ، مقدم خدامرادخان را فراموش کرد و تقی مزبور را از کمال غرور نابودی انگاشت و مملکت کرمان و جمیع لواحق را بکام خویش می بنداشت . لیکن در مدت حکومت بطریق سلوک را نوعی مسالوگ نداشته بود که رعایا و برابا و سرکردگان سیاه نصرة بنام که از رکاب ظفر انتساب ابواب جمع او بودند از طریقه سلوک و نهج رفتار رضامند و از حسن رفتار و گفتار و کردارش حشود و خرسند و چون یک چند مسند حکومت از وجود خان مزبور رب و زینت پذیرفت ، در هنگام شامی که خورشید انور از کوهسار چرخ اخضر روی شیب و آهنگ نشیب نمود و بعزم تسخیر شهرستان حوز بيشروی آغاز کرد ، تقی درانی از مسکن خود بعزم شبیخون قلعه کرمان روی بیابین کوه آورده و شروع بطی مسافت کرده ،

سحرگاهان که مهر رخشان بجهة عروج بروج قلعه گردون پای بر بله سلم افق شرقی نهاده ، تقی مسذکور و جمعی اعوان او بخارج دارالامان رسیده و سلم چند را که ترتیب داده بودند بر دوسه برج که محافظت آنها در عهده تفنگچیان لالوئی و یزدی بود گذاشته ، رأیت عروج برافراختند و خود را بدرون شهر انداختند . برخی مردم شهر را باخود متفق ساخته ، برسم سابق درام های مرتفع بنیاد گلوله اندازی و آغاز آتشباری نمودند . علی الصباح محمد امین خان و سایر سرکردگان از خواب نوشین بیدار و از شراب دوشین هشیار گشته و بر اسبان تیز پروژ نشسته و هر یک از عشرت سرای دوشینه بیرون شتافتند و حشرات کوهستان و ارادل و الواط کرمان دست غارت برخانهای سیاه و اسباب و اموال آنها دراز کرده و لوازم بقماگری آغاز کردند . چون هر یک از سرکردگان و تابعین کل و جزو لشکر در کرمان صاحب کوچ و بنه گردیده بودند ، غوغای زنان و نسوان و فکر محافظت و بیرون بردن ایشان را از مراسم مدافعه و محاربه و مبارک آن واقعه بزداشته و هر یک بهر دست سرخوش و بهر دیوای راه دروازه پیش گرفتند و محمد امین خان نیز بسنت سرکردگان و لشکریان عمل نموده و روبراه هزیمت آورده و چند روز در شهر بانک توقف نموده و چون دست از کار و کار از دست رفته بود روانه دارالعباد یزد و مراتب را عرضه داشت و اوقان حضور فیض گنجور و باخجلت و شرمندگی چندی در وادی سرگردانی و بیدای بی سرو سامانی گردیده ، ارقام مطاعه بسر افزای او صدور و او را بدربار ملک مسدار احضار و روانه دارالملک شیراز و بشرف خاکبوس عتبه گردون طراز سر افزای حاصل نمود و حضرت ظل الله که جهان مروت و علم فتوت بودند نظر بقدم خدمت چشم از جرمش پوشیده و بایندای او نکوشیدند . محمد تقی خان بافقی حاکم یزد بموجب عرایض متواتر متقبل استبصال تقی خان درانی و متعهد استیمان غوغا طلبان کرمانی گردیده و تهدات کلی بعرض رسانید . اگرچه خاطر فیض مظاهر آئینه حقیق نما و مرآت عکس پذیر صور احکام قضا بود ، یقین داشتند که محمد تقی خان بافقی یزدی را هم آورد جز عورتی نیست ، فکیف

باتقی درانی که مشهور بود برابری تواند نمود ؟ ولیکن بجهت اسکات او فرامین قضا تمکین شرف اصدار یافت که از اردستان و نائین و قهپایه و غیره تفنگچی بایلبجار جمعی و بعضی لشکریان محمد امین خان که در یزد و آن حدود بودند نیز اتفاق نموده ، جناب محمد تقی خان بطریق استدعای خود برسم سرکردگی آنها قیام و تمهیدات خویش را انجام نماید ، با اتفاق ایلبجاری مأمورخان مزبور رایت افراز عرصه نخوت و غرور گردیدند و یاد درنای لاف و گزاف دمیده و از دارالعباد یزد حرکت و در طریق جلادت طی مسافت نمودند و تقی درانی از کیفیت سپه داری جناب خان مطلع گردیده و ایشان را قابل هم آوردی خود ندیده ، یکی از ملازمان خود که محمد نام داشت مشهور بمحمد برات باستقبال خان رفیع الدرجات فرستاده و محمد تقی خان از تحریک محمد برات که سیصد چهارصد نفر تفنگچی و پیاده همراه داشت مطلع و در شبی که چهار فرسنگ بین العسکرین مسافت بود سپاه خود را در غایت تعجیل مأمور بسواری و حرکت نمود . لشکریان را گمان آنکه جناب خان عزم شبیخون کرده و قصد تدمیر و تنبیه محمد برات را باین تعجیل بخاطر آورده ، همگی لشکر پیاده و سوار مهبی کار و متحرک کارزار و در دنبال موکب خان براهی که او خود می رفت سالک شدند و چون صبح روشن و مقصد خان معین شد و هفت هشت فرسنگ راه بجانب مراجعت پیموده ، عنان جلادت بصوب یزد گشوده بودند . چون دارالعباد یزد مقر موکب منصور خان پیل توان شیر زور شد ، محظی آراسته و خطبای یزد بفاتحه خوانی سلامتی وجود مسعود خان برخاسته ، تهنیت فتح گفتند و جناب خان نیز بزبان گوهرشان اظهار مراسم و حمد و ثنای قادر متعال نموده ، بکرات میفرمودند که : فتح همین نیست که در میدان بدشمن ظفر یابند و در مضمار کسین عنان از داوری بر نتابند ، بلکه فتح عظیم آنست که سالار لشکر را سلامت و عافیت از سفر باز دارد و خون از دماغ یک تن بیرون آمدن نگذارد و بحمد الله الملك الاکبر که این قسم نصرت ما را میسر و نیکو فتح و ظفر بر مسامهت و رحمت و امور مادرین معامله بخوشترین وجهی گذشت و چون این

خبر بحضور معدلت برور رسید موجب اهتزاز خاطر خطیر و مورث تقریح ضمیر منیر شد و تبسم بسیار باوضاع خان رفیع مقدار فرموده ، بخندهای سرور لب کشودند . پس علی خان شاهشون را که از چاکران دیرینه و بندگان پیشینه دولت ابد مدت و اعظم ارباب جرات و جلادت بود بکین خواهی مأمور بکرمان و فوجی از بهادران بهرام کمین را بادلیران رزم آئین ابواب جمع او مجدداً باندارک توپخانه و زنبورک خانه و نقاره خانه و غیره و اثاثه شوکت روانه نمودند . علی خان نیز مدتی در بلوکات و نواحی کرمان رایت نظم و نسق بسرا فراخته و زمستان در گرمسیرات کرمان سپری ساخته و در هنگام بهار در نهایت شوکت و اقتدار تا خارج شهر تاخته ، بمحاصره پرداخته و هر روزه تقی درانی پشت دیوار قلعه و علی خان در بیرون صفوف مجادله آراسته ، بستیز و آویز برخاسته ، نوایر جدال را اشتعال میدادند . چون علی خان مزبور جوانی بود در غایت مردانگی و مردی در نهایت فرزاندگی ، از کمال پر دلی پیوسته کلاهی جان در بزار ضمیرش بی مقدار و متاع روان در دکان همتش خالی از عرضه تعداد و شمار ، همواره کمیت دلیری را بمیدان مبارزت تاخته و شمشیر کین و تیغ روئین آخته ، سر موئی اندیشه و بیم در خاطرش حضور نمی کرد . روزی برسم عادت ، در هنگامی که نوایر حرب شعله ور و شعله کین خرمن سوز چرخ اخضر و بانگ چانسوز گلوله پیوسته در گذر بود ، اشقر دلیری را تا پای حصار قلعه رانندند و ساعتی دیر در آنجا فرو ماندند و چشم خریداری بر بروج قلعه گشاده و در کمال بی پروائی ایستاده بود . از آن غافل که جمعی از تفنگچیان در خارج خندق درمفاکی کمین کرده و آن شیر بیشه دلیری را در نظر آورده بودند و در ساعت کمین کردگان از زیر و تفنگچیان فراز بروج از بالا آغاز شلیک ، از نیرنگ سازی چرخ پیر گلوله برسینه آن جوان دلیر آمده ، در دم وقتش در رسید و از اسب فرو غلتید . لشکر منصور از مشاهده آن واقعه بافتور سراسیمه گردیده ، دست از اجرای آلات طعن و ضرب وبای از مضمار جنگ و میدان حرب باز پس کشیدند و هر یک مراجعت پیش گرفته و در خطه دلنواز شیراز بحضور سعادت

طراز رسیدند . تعیین یافتن غازیان شیرشکار فیروزی نشان و خونخواهی علی خان و اذناء و اعدام تقی درانی بعنايت الله تعالى در موعد خود نگاشته میشود .

ذکر واقعات سنوآت مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری

قهرمان اقلیم چهارم و دارای مسند آرای این بلند طارم بتقدیرات حق عز وجل و علا در تخت گاه حمل قرار گرفته ، بمعماري هوای نامیه در دارالعلم گلشن از گلبن سوری و نسترن عمارات رفیع اساس بنیاد انداخت و فرمانفرمائی فروردین فضا در ساحت چمن از طارم تانک طالاری بلند کریاس سر بر اوج افلاک افراخت و بنای چابک دست هزار دستان در عرصه گلستان اساس محکم بنین آشیان طرح افکند و کار گزار باد بهار بامر خدیو آذاری بناهای دیرینه دی را از بیخ و بن بر کند . سردار باد با وقار نسیم اعتدال بحکم خاقان ربیع بجنود مسعود ریاحین وافواج قرین الابتهاج گلهای رنگین مأمور تسخیر خطه بوستان و گرمسیرات گلستان که چندی بتصرف طاغیان بهمن و دی در آمده بود گردید و سرهنگ هوای نو بهار با سپاه کینه خواه ریاحین و انهار فرمانفر تازة فروردین روانه دارالامان باغ و خان لابلالی از خود خالی بهمن را که خونی نوباوگان گلشن بود پالهنک خواری بر کردن ، بحضور قهرمان گیتی ستان اردی بهشت کشیده ، بسزای خود رسید و دیگر باره بازار گلزار از کالای باروای گلهای رنگین شد و دامان کوهسار از جوشن لاله و شقایق شبرت حبیب و دامان گلچین گشت و [محفل] جلالت و مجلس مذاعت و دولت در دارالعلم شیراز طراز محفل هفت آسمان گردیده ، چندان زرو گوهر زیب جیب و کنار اعیان لشکر و ارکان کشور گردید که در کیسه بحروکان بشیزی باقی نماند . چون وقایع این دو سال داخل یک دیگر و بعضی اسفار و حروب ازین سال سال دیگر کشیده و در تلو هم واقع گردیده ، کلک فسانه برداز آنها را از یک دیگر ممتاز نکرده و بیکجا بتجریس آورده و از جمله تسخیر و تصرف قلعه لارو گرمسیرات آن حدود واستیصال و انقیاد نصیر خان لاریست .

مفصل این مجمل آنکه : مدنی بود که نصیر خان لاری در خطه لار رایت اقتدار برافراخته و مردم گرمسیر را با خود متفق ساخته ، بتعمیر احوال خویش برداخته بود . از قراری که ساق مرقوم قلم وقایع رقم شده بود درحالتی که محمد حسن خان قاجار بدارالعلم شیراز نهضت نموده ، اواب قتل و قتل گشوده بود ، نصیر خان مشارالیه ازین دولت جاوید ناامید و بعلت خیانت هرروزه بیم وهراسش برمزید بود . بورود محمد حسن خان مستظهر گشته ، با تفنگچیان لاری و گرمسیری باغات محمد حسن خان آمده ، باقدام خدمت گزارى آن سرکار می برداخت . در شبی که شیرازه جمعیت محمد حسن خان در خارج شیراز ازهم گسیخت ، اوراق معسکرش از یک دیگر ریخت ، نصیر خان نیز سر خود را گرفته ، پای سرعت بجانب لار گشاد و این دفعه از بیم آن جسارت اصرار در مراتب خودداری بیشتر از پیشتر گردیده و ازمرحله نوردی فیائی مخالفت قدم باز پس نمی کشید . لیکن درباب تحریر عرایض و ارسال رسل و ایفاد پیشکش تقصیری نمی نمود و درین مدت که موکب انجام عدت در سفر خیریت اثر و جناب استظهارالدوله بیگلر بیگی و متوجه نظم و نسق و حفظ قلعه شیراز که متوقف گروه مختلف از دوست و دشمن و مجمع جمع متباین از مرد وزن و اشرار ولایت ومسکن فرق مختلف الصفات بوده : دقیقه ای قطع النظر از رتق و فتق و قبض و بسط آنجا میسر نمیشد و ممکن نبود که جناب رکنالدوله بیگلر بیگی امور شیراز را معوق و قلعه ای چنان را خالی گذارده و بجهة تنبیه نصیرخان مزبور فرصت یافته ، انجام کار بطول انجامید . چون ساحت شیراز مطار عقابان بلند پرواز رایات گردون طراز خدیو گردن فراز شد ، نصیر خان مزبور احدی را روانه حضور فیض دستور وبتوسط عرایض مشروحه بعرض شرف اندوزان مجاوران آستان سدره نشان رسانید که : چنانچه حضرت کسری معدلت او را از ملازمت حضور که بعلت ارتکاب بعضی حرکات ناهنجار و اندیشه از غضب قهار قبول شرفیابی ملازمت را در قوه قدرت و مقدار حوصله خود نمی بیند معاف دارند و باین تکلف

خاطر او را در زیر بار صعوبت نگذارند ، برادر خویش را با آن قدر تفنگچی که سر انجام از توابع لار ممکن باشد بدربار معدلت مدار فرستاده و از جمله ملازمان و ملتزمان رکاب نصرة انتساب سازد و بندگان ظل الله گیتی ینده که پیوسته بایندگان و چاکران بطریق خاطرخواه ایشان مدارا فرموده و شیوة مرضیة مواسا را اذ دست نمیدادند مسئول را بز اجات مقرون فرمودند ، فرستاده او را باخلعت و رقم ابجاح ، طلب رخصت انصراف داده اند و دیگر باره فرستاده مشارالیه بشرف حضور اقدس رسیده ، همان مدعا را اعاده کرده بود . بر رای عقده گشا که صورت نمای واقعات مستقبل بود مشخص شد که غرض از تکرار و تعویق در اتمام کار مسامحه و مداعبه است ، که بلکه چندی هم باین طریق احوال خود را ثابت و خوبستن داری تواند نمود . دفعه ثانی که فرستادگان او مأمور بمراجعت شدند بموجب فرامین قضا آئین بمشارالیه امر شد که : اگر در قول خود صادق و اقوال و افعال موافقت بطریقی که خود خواهش کرده و بعرض رسانیده است مأمور و الا منتظر ظهور احکام تقدیرات الهی باشند و در آن هنگام بعرض چاکران دربار والا مقام رسید که : بعضی از ایالات فارس را که هر ساله بحدود لار متعلق مینمودند دست نهب اموال گشاده و بغارت داده است . غرض این مقدمه موجب تحریک غضب قهاری گردیده و استظهارالدوله محمد صادق خان چون علامت غضب درناصیه او پیدا بود متقبل تنبیه نصیرخان گردیده و حضرت ظل الله نیز تدارکی لایق که شایسته آن جناب ود و گروهی از ائمه و خوانین و دلبران گویان خشم بهرام کین از معسکر نصرة قرین مأمور بملازمت آرجناب ، در ساعتی که احقر شناسان دقیقه باب از دقیق اسطرباب تعیین و مشخص نمودند مویک ظهیرالدوله زلزله افکن کوه و صحرا واضطراب بخش بسط غیرا گردید و کرناجیان اسرافیل پیشه اواز های زترین دیدند . خارج شهر شیراز مضرب خام فلک انداز گشته ، بعد از جمعیت لشکر و تدارک اسباب سفر سلسله جنیان و همه شیران صید انداز و شکار افکن سوی حطه لار عنان دولت گشاده ، بعد از ورود حطه

مزبور دلبران منصور شروع بجنگ و از نوایر توپ و تفنگ کار بنصیر خان تنگ گردید . شهر لار بتصرف اولیای دولت ابد مدار در آمد و از يك جانب شهر در دامان کوه قلعه ای بود همدوش بر قله افلاک ، بروجش برتر از قبه سماک . نصیر خان در قلعه مزبور متحصن و بر فراز کوه قلعه دیسگر داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع تر از اوج ماه و در پائین آن دو قلعه دره ای بود مشتمل بر نشیب و فراز . نصیر خان مزبور سدی در آن بسته و سد مذکور را مسقف نموده و قلعه مزبور را با قلعه قدمگاه متصل ساخته ، فی مابین سد مذکور را مسقف پرداخته بود که تفنگچیان مستحفظ فی مابین سهولت و رفاهیت تردد نمایند و درباب محافظت قلعه قدمگاه نهایت مبالغه کرده و جمعی از ابطال تفنگچیان خود را که محل اعتماد ، بلکه موجب اعتضاد او بودند ، بجانب قلعه قدمگاه فرستادند ، تکبیه بر اعانت آنها نهادند و چون حضرت استظهارالدوله و دلبران شیر کمین و دلاوران بلنک کین بر آن جوانب و اطراف قلعه محیط فرموده و از احاطه و محاصره آنها کار اهل حصار تنگ و پای ادهم صولتشان از سلك تنگ دستی لبك شده و نزدیک شده بود که بدرگشائی مقابلید تیغهای حارا شکاف بجهة چنانهازان معسکر قیامت اثر فتح البواب میسر شود ، در آن حال یکی از رجال قلعه بطریق فرار شرف اندوز پای وس جناب استظهارالدوله گردید و بعرض رسانید که : چنانچه جمعی را بتسخیر قلعه قدمگاه مأمور فرمایند او از راهی غیر معهود ایشان را هادی محل معبود و مقصود گردد و حضرت معین الدوله گروهی از نهنگان دریای نبرد و بلنگان کوه نورد را که اکثر غلامان آن سرکار بودند مأمور بعروج کوه قدمگاه و فوجی از اسرافیل پیشگان نای رزمی نواز را همراه نموده ، امر فرمودند که هنگام انروختگی چراغ نصرة بر فراز کوه و بروج قلعه آتشی برافروخته ، که اشتعال آتش و ارتقیاع شعلة سرکش دلالت بر حصول مقصود نماید و از مشاهده روشنی استادگان حضور فیض گنجور را اطلاع بر فتح قلعه حاصل آید . مختصر سخن : در نیم شبی که افواج ثوابت و سیار برمدارات

چرخ دوار بر آمده ، بر بروج این نیلی حصار عروج کردند ،
 مأمورین روی جلادت بر فراز کوه ، بروج قلعه آتش ، همگی پشت
 بر کوه گران سنک اقبل بی زوال خدیو کشور جلال ستند و بست و
 بلند آن کوه فلک مثل را در نوردیدن آغاز کردند و خود را بر فراز
 کوه و نشیب قلعه قدمگاه رسانیدند و بلندگان قلعه مصاف چون طایر
 نیز پرواز اندیشه شروع هروج و مانند دعوی مستجاب بر اوج سپهر
 عروج بر آمدند و بیک دفعه شروع بانداختن تفنگ و نواختن نای
 رعد آهنگ نموده ، برسم مقرر آتشی بلند افروختند و نصیر خان در
 آن نیم شب چشم از خواب گران گشوده و آواز و فغان روئین
 درای از جانب قدمگاه بگوشش رسید . پس از جای خواب سوی
 بیرون شتاب نموده و در زمین برادر خویش را با فوجی تفنگچی
 باعانت حارسان قلعه قدمگاه فرستاد و برادر نصیر خان ایبادگان بجانب
 قلعه رخ آورده و اسب جلادت را تا نزدیک قدمگاه بویه ور کرده و
 چون بروج را در تصرف دلیران فیصل بیکر و دلاوران شیر منظر
 دید ، از علامت بی اتفاقی فرزند بخت و مشاهده آن گونه کاردهوار
 و سخت برجی خویش مات و متحیر فرو ماندند . بهر صورت مراجعت
 کرده و برادر را از وقوع آن واقعه سخت خبر داد . نصیر خان
 از استماع آن خبر وحشت اثر کمترین حواسش در ششدر اضطراب
 هراس افتاد و چون قلعه قدمگاه بقلمه ای که در جنب شهر موقوف او
 بود اشراف کلی داشت بر انجام و اختتام دولت خود ملتفت شد و
 به حرکت مذبوحی امور قلعه را استحکام داده و چشم راه ظهور دستورات
 پرده غیب کشاد و حضرت استظهار الدوله شیران بیسه هیجا و دلیران
 قلعه کشارا امر باستحکام داده و حشم را بر محاصره و اهتمام در
 محافظت طرق اطراف و اکناف فرموده و چون اصل شهر بنحو
 مسطور مفتوح مبارزان شیر زور و مقرر عسکر منصور شده بود ، توپ
 های قلعه کوب و خمپار ها و تفنگهای دوزخ شرر از جانب شهر و
 سمت قدمگاه بر قلعه بسته ، از رعد آواز توپ و صدمه زلزله گلوله
 زلزله در بنیان قلعه و غافله در میان قلعه گیان افتاد . بنیاد هستی بسیاری

از اهل قلعه و دواب و عمارات رفیع از بیخ و بن برکنده شد و از
 عدم ذخیره و فقدان آذوقه کار بجائی کشید که تلخ کامان حنظل
 جوع از شربت خوشگوار مرك مذاق امید را شیرین و التهاب آتش
 بی نوائی را بجرعه بخشی ساقی اجل تسکین می داده هر روز جمعی
 کثیر از تفنگچیان و سایر اهل قلعه و بسیاری دواب از پای افتاده ،
 روی بوادی عدم می نهادند . الغرض نصیر خان در باب قلعه داری
 یک چند هم حرکت مذبوحی می کرد و بر شحه تدبیر آبی بروی کار
 می آورد ، تا آنکه از اعیان معاونین خود ، بلکه از قاطبه اقر باو
 همگی اصداقا اثار برگشتگی بخت و علامات سرگشتگی مشاهده مینمود
 و کار بیجان و کارد باستخوان رسید و بجز از طاب امان چاره ندید
 و برادر خود را روانه خدمت جناب سراسر سعادت استظهار الدوله
 و طلب نگار امان شده و استدعا نمود که : در صورتی که راه
 خدمتگاران را بیای امید واری بپیماید جواد آرایش در میدان بندگی
 بجولان در آید جان و مال و عرض او از تعرض مصون و محفوظ
 بوده ، دست جفا از دامان آنها کوتاه باشد . جناب بیلگریگی از راه
 مرحمت که جبلی این دودمان رفیع الشانست آن صید ادم افتاده را
 امان داده ، جان و مال و ناموس او را از تعرض دست تسلط معاف
 و بیمان را بایمان موکد فرمودند . نصیر خان باطمینان حبل المتین
 مروت حضرت ظل الهی و خاطر جمعی بیمان و ایمان موکد جناب
 استظهار الدوله استظهار یافته ، از قلعه بیرون شتافت و مورد نهایت
 الطاف و اشفاق گردید و بنحو خاطر خواه هیچ گونه دست تعرض
 بدامن جمعیتش نرسید و از آن گذشته انواع احسان و اکرام درباره
 او عمل آمده ، که زیاده بر قدر و مقدار طمع و توقع او بود و
 نصیر خان را مخدره ای در تنق عصمت می بود و در سلك پردگیان
 حریم جلال جناب ظهیر الدوله منسلک گردید و شرف مصاهرت علاوه
 سعادات دیگر گردید و بعد از تمشیت امور ولایت و انتظام مهام رعیت
 حکم اقدس اعلی را که در خصوص تخریب قلاع نصیر خان صادر
 شده بود متابعت و مشار الیه را با کوچ و بنه و اولاد و اتباع کوچانیده

و از خطه لار غم پرداز و شیراز و زیارت آستان آسمان طراز مشرف گردید و حکومت لار بمسیح خان بنی عم او ، که همیشه از جمله مقلدان قلاده فرمان برداری بود ، مفوض و مرجوع شد و نصیر خان مزبور بعد از مدتی مستدعی تفویض حکومت لار گشته ، هر چند اکثر مردم بلده و توابع آن ولایت می دانست که با او نهایت عداوت دارند ، مع هذا بمصدق « حب الشیخی بعمی و بضم » خواهشمند این مطلب شده و از آنجا که ارباب نیاز هرگز از مرحمت عاجز نواز حضرت ظل الهی محروم نتواند بود استدعای او قرین اجابت گشته ، پیورود نواحی لار یکی از کدخدا بان آن ولایت در وقت فرصت خنجری در کار آن بیچاره کرده و بزخم خنجر مذکور در گذشت .

بیان تنه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان

مقالید گنجینه معانی و مفتاح کنوز سخنهائی نهانی یعنی قام بدایع رفیع قفل از درج حکایت می گشاید که : چون چگونگی قتل علی خان شاهسون بطریقی که کلاک صفحه طراز فسانه پرداز شد بعرض حارسان سده جلال رسید حضرت ظل الهی را آتش قهر قهرمانی شعله جانسوز گرفت . تنبیه آن کوه نورد قلعه نادانی و مرحله گرد فضای بی سرو سامانی یعنی تقی درانی و سایر حشرات کوهستانی و غولهای بیابانی را این دفعه نامزد نظر علی خان زند فرمودند جوته ای از شیران بی سلاسل و فرقه ای از روئین تنان خاره دل را بهمراهی مشار الیه با تدارک خوب و اثنه مرغوب بجانب مطلوب روانه فرمودند و خان بائین شایسته اعلائی لوای اقتدار کرده و روانه کرمان و در نواحی بلوکات توقف و قبض و بسط امور و بست و گشاد کار جمهور و تنبیه مخالف و ترفیه موالف پرداخته ، امور ایشان را منتظم ساخت . رفته رفته بخارج دار الامان رسیده ، خیام توقف پرداخت و تقی درانی بکرات با تفنگچیان خود بهرم مدافعه از شهر خروج کرده و هر دفعه جمعی کثیر از اعوان خویشان را بمعرض تضييع در آورده و از تنگی محاصره نیز کار برو تنک و گندم وجو باطلا و نقره هم سنک شده بود و از کشاکش مدت تسلط او و شدت

تک و بو کار مردم برجان و سودشان یکسر بزبان رسید و از کثرت زحمت و نکبت ناتوان گردیده بود و بفکر رفع او فتاده و با یک دیگر در ترک معاونت او قرار گاه داده ، باهم اتفاق نمودند و در جزو با نظر علی خان سازگار و در خصامت تقی بابک دیگر موافق و یار گردیده که کار آن مفسده جورا بسازند و صفحه ولایت خود را از لوٹ وجود او بردارند . پس جماعت مشیزی که در نزد تقی پایه تفرشان از دیگران رفیع تر بود شبها هنگام از برجی که محافظت آن تعاقب ایشان داشت احدی را بزیر فرستاده و بنظر علی خان بیغام دادند که فردا سواران سپاه نصرة همراه را منقسم بچندین دسته کرده و هر دسته یکی از دروازه های شهر رفته ، در محاربات دروازه صف بسته ، حاضر باشند که چنانچه تقی مذکور از حقیقت اراده ایشان تفرس نموده و بجانب وادی فرار شتاب نمایند از هر طرف دروازه که بیرون آیند سواران حاضر بوده ، او را دستگیر نمایند و هنگام صبح که سپهدار مهر انور بر اشقر چرخ اخضر برنشسته و دروازه افق خاور را محل فرار سپاه انوار ساخت نظر علی خان پای در رکاب کمیت دلیری نهاده ، با فوجی از سواران ضمیم شکار نزدیک حصار آمده و سواران بر دروازها تقسیم و منتظر ظهور تعهدات جماعت مشیزی ایستاده ، از آن جانب تقی درانی بعبادت هر روز سوار مرکب ادبار و متوجه سرکشی بروج دروازه ها شد و نخستین برفراز حصار قلعه برآمده ، علامت سپاهی سواران را در جمیع دروازه ها مشاهده کرده ، اعوان و انصار خود را نیز در طریقه سلوک و رعایت و لوازم خدمتی و مخدومی برخلاف هر روز دیده ، از مشاهده این حال تغییر بر احوالش بهم رسیده و بغایت مخوف و مشوش گردید . پس بجانب دروازه ای که سمت دران و سایر کوهستانات و از آن دروازه تردد می نمودند عنان داده و مضطرب و از روی بان صوب نهاده و جماعت مشیزی که جمعیت ایشان بیشتر از سایر اعوان و انصار او بود اطراف او را داشته و حسب الواقع باختیار خودش نمیگذاشتند و آن نابکار مفسده کردار از اطوار ایشان سوء ظن حاصل کرده از

ایشان بر فساد امر خویش یقین حاصل کرد و روی بجانب نارین قلعه آورد و چون محافظت نارین قلعه نیز در عهده مشیزبان بود شروع بافگندن تفنگ و از آنجا نیز راه دخول را برو تنگ کرده و در آن حال جماعت مشیزی یعنی اعیان مشیزی که در موکب مشارالیه بودند پرده از روی مافی الضمیر برداشته آشکارا باو گفتند که : بقیه از آنکه طریق اردوی نظر علی خان را بپیمودن گیری و خدمت گزاری آستان کروی بیان اقدس را بجان خویش پذیرد چاره دگر نیست . آن سرگشته بخت چون یقین داشت که اگر برخلاف رأی ایشان رفتار نماید و پای چاره سازی بهنجار گشاید او را گرفته بدست نظر علی خان خواهند سپرد و تخته پاره خود را بهیچ تدبیری از آن ورطه بساحل نجات نمی تواند برد ناگزیر و ناچار برای رضای ایشان رفتار نمود و پای بیچارگی بجانب اردوی نظر علی خان گشود و رخا رخ سردار معظم الیه را ملاقات و سر عجز بر زمین عبودیت سود و نظر علی خان آن صید زبون گشته را باردوی سپاه ظفر بناه آورد و مقید و مراتب گزارش را معروض سده جلال خدیو دریا نوال گردانید . فرامین قضا آئین از مصدر عز و تمکین صادر و به عهده نظر علی خان مقرر شد که بسطام خان کار خانه ای سرکرده غلامان چخماقی را با موازی بانصد سوار بجهت محافظت ولایت و برستاری سکینه و رعیت دار الامان کرمان گذاشته ، سایر عساکر منصور و تقی مزور را برداشته ، عنان ادهم سرعت را بصوب مراجعت گشاده و نظر علی خان از قرار مقرر معمول و مراحل شوق عتبه بوسی را بنای امید واری نور دیده و بزیارت آستان کبوان مکان رسید و تقی مذکور مورد سیاست قهاری گشته ، در حضور عدالت دستور بطنا ب غضب از عالم فانی درگذشت و دست اجل بساط عمرش را درنوش و زمانه سزای اعمالش در کنار نهاد و بجهت عبرت اولو الابصار در ساحت میدان جلوه خان جسدش بر خاک مذلت افتاد و میرزا حسین کلانتر سابق و آقا علی سیرجانی که در ایام عصیان و طغیان تقی درانی راه نورد طریق خدمت بودند از شفقت و مرحمت خاطر آفتاب خاصیت لقب خانی

یافته و منصب حکومت نیز بایشان عنایت ورقم و خلعت ایالت بایشان کرامت شده و بعلت شکستگی و پیریشانی که از تردد لشکر بنحوست آن مشهور بد اختر برعایا و برایا روی داده بود مال و جهات بك ساله را بتخفیف مقرر فرمودند . حکام مزبور را مرخص و روانه محل ایالت و بسطام خان را باتفاق سایر غازیان بحضور فیض گنجحور طلب داشتند .

ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطه غم پرداز شیراز و چگونگی آن زمان

مهندس قلم خجسته رقم از مقرنس کاری حکایت زیب بخش قصور بی قصور اوراق می گردد که : چون رأی ارجمند و خاطر مشکل پسند آن شهربار دشمن شکار حصم گیر عدو بند الکای فارس را بجهت مستقر دولت برگزید و اختیار فرمودند ، الحق آن کشور روح پرور در فضا و صفا خلاصه جمیع ممالک عالم و تختگاه کسری و جبه و بی تکلف جنتی تازه و بهشتی خرمست و در ساحت فساحت فارس خفته هیراز شهرست بقایت جان فزا و دلنشین و سوادست رشک گلستان آرم و غبن نگارستان چین و از لطافت هوا و شرف فضا و عدوت ماء غیرت خلد برین و سرآمد معموره روی زمین ، پس همت والا نهمت بعد از انصراف از سفر لار و مراتب سعادت که جمیع کارها بکام و همگی [امور] بروفق مرام صورت انجام یافته بود ب فکر تعمیر و مرمت قلعه شیراز و آبادی و رونق آن خطه کیتی طراز افتاد و چون محکمه مضبوط و سرانجام مالا بدان هر صاحب شوکتی را ناگزیر امر جهان داراست و در تعمیر بروج و باره و تدارک توپ و خمپاره و سایر اسباب قلعه شروع فرمودند . هر چند اقبال بی زوال در معنی حضاری بود متین و بخت بلند و طالع ارجمند جداری بود مستحکم از پاسبانی لطف حضرت رب العالمین ، لیکن در مرتبه ظاهر و عالم صورت تعیین قلعه مستحکم و بنای محکمه محکم که مسکن و مامن بنه ملتزمان رکاب سعادت ماب و پناه خدم وحشم ملازمان موکب نصرة اتساب میگردد باشد ضرور و درکار و بجهت

خرسندی ظاهر پرستاران آن حضرت در اساس نهادن و انتظام دادن آن لاندو ناچار بود و هر چند قلعه شیراز قبل ازین معماری همت [والا] نهمت بروج و باره متین مشحون و بخندق بسیار عمیق مقرون گردیده و نهایت انتظام و کمال استحکام داشت و در آن هنگام امر مقدس مجدداً تالی امر قضا و حکم قدر گردید و در دروازه شهر دو شاه برج بسیار متین و نهایت عظیم که هر یک در وسعت باشهری برابر و در رفعت سر کوب سپهر احضر بودند بنیاد نهادند و جمیع حصار و چهار رکن جدار قطعه قطعه منهدم ساخته و مجدداً با تماماش پرداخته مجموع را تجدید نموده و بروج و باره ای را بنیاد فرمودند که بن آن در پشت گاو زمین و بامش بر فراز سپهر هفتمین می رسید و مسافت تیر برآبی خارج هر دروازه ای برحی چون محکم قلعه ای بر آورده و سنگهای لعلی رخام مستحکم کرده و بر فلک ذات البروج رسانیدند و در حفر خندق محیط چندان کوشیدند که بضرب تیشه مقیمان صنعت پیشه و قوت بازوی نقابان قوی تیشه بازوی گاو زمین بستوه آمد و چون اطراف اربعه شهر مشتمل بر فراز و نشیب بسیار و اراضی اکناف حصار نهایت تا هموار بود فرمان اقدس شرف نفاذ یافت که مردان توانا و جوانان کار آزما از جمیع ممالک جمعیت نموده و موجب تسطیح اطراف شهر گردند و احکام قضا نظام درین خصوص بعهد بیگلر بیگیان و حکام هر مملکت و هر ولایت شرف صدور یافت که دوازده هزار نفر دیو همکل پیل بیکر بیلدار استوار روانه دربار فلک اقتدار سازند ، که در مدت گرمی هوای تابستان ناچار امر مذکور پردازند . حسب الامر معلی عملة مذکوره وارد اراضی گردا گرد شهر گردیدند . مقرر شده بود که فوج فوج مقیمان نغمه برداز و مطربان برط نواز و موسیقی دانان موسیقار ساز قدم قدم ساط نشاط و اسباب مسرت و انبساط گسترده و عملة مذکوره در کمال عیش و سرور و نهایت بهجت و سرور بشغل مزبور مشغول باشند و هر روزی از آن ایام مسرت انجام چون روز نوروز قرین شادمانی و هر ساعتی از آن اوان عشرت اندوز چون ایام جوانی

میگذشت و چون هوای صیف سپری گشته موسم شتا در رسید و بوقت دم سردی هوا و تواروی مردم در بقلها گردید عملة مذکوره حسب الحکم خدیو کشور مروت مرخص و روی با وطن خود آوردند ، که سایر ازمنه سال را راحت گرین و خانه نشین بوده ، در مسکن خویش تعمیر احوال فرزند وزن قیام نموده و در بهار دیگر مراجعت بان فضای فیض پرور ، امور مذکوره را از سر گیرند و با منای دولت اند مدت و رؤسای سپاه انجم کثرت و اعیان و اعظام مملکت که خدمت گاران حضرت فلک رفعت و ملتزمان آستان گردون فسحت بودند مقرر شد که در آن خطه دلپذیر عمارات رفیع و قصور منبع بجهت نشیمن خوبستن اساس نهاده و با تمام رسانند . حسب فرمان والا قرب یافتگان درگاه فلک اعتلا طرح عمارات دلگشا و بنیاد قصرهای روح افزا بر داخته ، چندان کاخهای مرغوب و سراهای خوش اسلوب صورت حصول گرفت که آن خطه دلنشین رشک نگار خانه چین و غیرت خلد برین گردیده گویا معمار قضا اساس کهنه شیراز را در نور دیده بساطی تازه چید . چون از قراری که مرقوم و مشروح گردید سواد دنواز شیراز دار الملک دولت اندان باز و مسقر اجلال و اعزاز شد در آن خطه خلد میانی چنان مکانی که دولت سرای آن حضرت تواند شد نبود و از آن گذشته رأی ارجمند و خاطر مشکل پسند ازین معنی تجاشی داشت که در خانه و سرای پرداخته گذاشتگان و گذاشتگان منزل و مکان فرمایند و رأی عقده گشای چنین اقتضا نمود که نمای نارین قلعه ای مشتمل بر عمارات رفیعه و بناهای بدیعه که قابلیت حرم سرارا داشته باشد بنیاد فرمایند و در خوشترین مکانی از امکان آن ملک ارم سلك زمینی وسیع قسیح اختیار فرمود ، فراسن قدر تمکین خطاب بحکام و کالاتر و ناحیه داران اعمال دیوان عدالت ارکان درکل ممالک محروسه نگاهتة کلک تأکید شد که معماران صنایع پرور و استادان بدایع ساز و بنایان اقلیدس شعار و تجاران شیرین کار و نقاشان همکل نگار و سنگ تراشان فرهاد تن و قوی دستان خارا شکن و مقیمان نقب زن و هندسه دانان نقش بند و نذک

طبعان مشکل بسند و سایر ارباب صنایع و اصحاب بدایع آنچه در هر
 مدی از بلاد ایران زمین می باشند جمع آورده و مرکب و بارکش
 و وجوه اخراجات و سایر تدارکات از مال دیوان مهم سندی و تدارک
 خود و اهل و عیال هر یک بقدر حال سر انجام و بطریق استعمال
 روانه دربار فلک مثال و مضامین فرامین واجب الامتثال را متابعت و
 مسارعت نمایند . بعد از آنکه فرامین مطاعه بمضمون مشحون مشروح
 مباحات بخش متصدیان امور دیوانی هر مملکت گردید و هر یک بطریق
 فرموده صنعت کاران الکای خود را جمع آورده ، مابحتاج سرانجام و
 روانه دربار ملایک مقام نمودند از هر مملکتی از ممالک عراق و فارس
 و آذربایجان و دارالمرز و کوه گیلویه و عرستان و حویزه و انواع
 و بلاد خودستان صنعت پیشگان گروه گروه روی امید بدرگاه عرش
 شکوه آوردند و در اندک زمانی از بنا و نجار و نقاش و سنگتراش
 و معماران مجسطی گشا و استادان بدایع نما و پیرایه بندگان صنایع
 پیشه و کار برداران صایب اندیشه و کوه بران قوی پیشه در آستان
 آسمان شان چندان جمع آمد که از اهل کشوری فزون تر و بالشکری
 برابر بود . پس کار گزاران دربار عظمت مدار بتدارک مصالح کار
 پرداخته ، در اندک زمانی از چوب و سنگ مرمر و سایر آئینه های
 بزرگ عربض و طویل که از ممالک روس و روم و بلاد فرنگیه
 و کلاهی دولت جاوید مدت سرانجام کرده ، بحمل سفاین و اراده
 گردان و غیره نقل می نمودند چندان جمع گشت که اطلاع برحفایق
 قدر و مقدار آنها از قوه ادراک مدرکان و حصر شان از حد اوهام
 افرون بود و استادان هر صنعت و پیشه وران هر حرفت بجهت انجام
 مصنوعات خود کار خانهای با فصاحت گشوده ، شروع در بدایع فنون
 و هر یک در فن خویش آغاز اقسام سحر و فنون نمودند و حضرت
 ظل الله کشور بناه که مهندسان اقلیدس همتا واکر دایان مجسطی گشا
 طفلان سبق خوان دبستان ادراکش بودند بنقش نقیس متوجه طراحی
 آن نای دولت مبنا گردیده ، در طالعی میمون و ساعتی فرخنده و

همایون طرح آن نقش بدیع و بنیاد آن کاخ را استادان سحر کار
 و بنایان هندسه نگار دست سروری و بازوی سحر پروری گشاده ،
 اساسی چیدند که دیده چرخ پیر از آغاز عمارات عالم تابان روز
 چنان بنائسی ندیده و معمار قضا از بدایت تعمیر ربع مسکون تابان
 زمان چنان اساسی نچیده . سپهر اعلی در بیش رفعتش باز زمین برابر
 و چرخ والا در برابر اوچش از هر حقیقی فروتر . شرفات عالی
 درجانش را با اوج فلک ادعای همسری و ارکان رفیع الشانش را
 با فراز چرخ مینا دعوی برابری . گل زردین شمس شمس طاقش و قالب
 سیمین قمر خشت و اوراقش . گل باغش چون پاره گل رخسار حورا
 و شان بنام پروریده و هرتازه نهالش چون نهال قامت سهی قدان آفت
 خزان ندیده . القصه بمعمارای همت بلند و طراحی رأی ازچمند
 چنان حصارای استوار و اساسی عرش و قار برپا شد که اساس قصر
 کسری در زیر سایه اش و طاق خورنق فروتر پایه اش . چون سرای
 مزبور مشهور بارگ بجهت حرم سرلی وضع شد و مکان نشیمن بسیار
 در کار داشت سه تالار بلند پایه بهشت پیرایه اساس نهادند و سطح
 محدب فلک بسقف هر یک مماس و دستگاہ این نه طاق در برابر بست
 ترین طاق هر کدام بغایت بی اساس بود ، بآئین دلکش و وضع خوش
 مشعون نمودند که آئینه آفتاب و مرآت ماه با وجود روشنیها بغایت
 تیره و چشم سپهر آینه گون از بوارق انوارشان خیره بود و در جوار
 طالار های ثلاثه ظنیهای وسیع فضا و ایوانهای مسرت فرا تحتانی و
 فوقانی بنیاد نهاده و درو دیوار هر یک را بطلای منقش محلول ملمع
 نمودند و تصویرات روحانی مثل که مانی نقاش از رنگ آمیزی آنها
 حیران و بهزاد مصور از وضع نیکویشان انگشت حیرت بندگان بود
 مکان بمکان نصب نمودند . القصه ساحت هر ایوانی از نقوش غریب
 و صور بدیع رشک گلستان ارم و عرصه هر شبستانی از بیکرهای
 دلکش و تمثالهای حورا و ش غیرت بیت الصنم گردید . سنگهای رخام
 که از معادن شیراز اخراج و احجار مرمر که از دار السلطنه تبریز و

دار العبادۀ یزد استخراج و بحمل ارادۀ گردان نقل می شد زیاده از آن و نه چندان بود که محاسبان اوهم در شهور و اعوام تعداد آنها توانند . از آن جمله ستونهای سنک هشت ذرع و نه ذرع طول بجهت تالار های عمارات مبارکات از معادن شیراز اخراج شد که بجهت هیچ يك از سلاطین اورنك نشین و خواقین صاحب تمکین سلف و خلف میسر نشد و نخواهد شد و حصارى محیط آن عمارت جهان وسعت شد منتهی بدو برج کوه پیکر و بارۀ فلک همسر که عروج طائر تند پرواز اندیشه بر معارج آن ممکن و میسر نیست و صعود يك سریع السیر متخیله بر مدارج او میسر و مقدور نه . جمیع آن سنگهای لعلی رخام بنحوی صورت استحکام پذیرفته که اگر خواهند بتیشه تدبیر سر موئی رخنه در اساس استوار آن افکنند از نابت محالات و تصور پرکاهی دخل و تصرف در بنیان پایدار آن از مقدمۀ خوارق عاداتست و آنچه وجوه نقد از خزانه عامه صرف اجرت عمله و انعام استادان صنعت گارو پیشه گران بدایع نگار گردیده و بمصارف آن بنای دلگشا رسیده بی سخن سرمایه پادشاهی ذی شوکت بود ، تا سایر مصالح که شتران و فاطران سرکاری حمل نمودند چه رسد؟ سخن کوتاه : از سلاطین سلف و خواقین خلف از ایام گذشته و اعصار مستقبل چنین حصارى محکم و چنان بهشتی خرم در عالم امکان نقش حصول نیسته و صورت وقوع نخواهد بست . کلك دو زبان از ایراد مفصل آن عاجزست .

ذکر وقایع سال فرخ فال هزارو صدو هشتاد و رسیدن

بهار بهجت آثار باهر آفریدگار کون و فساد

از ورود بهجت نمود بهار خرم فیروز و قدوم مسرت لزوم نوزوگیتی فروز عرسۀ بسط غیرا و ساحت کوه و صحرا رشک فرمای بستان سرای سپهر اخضر و غیرت افزای چرخ مینا گردیده و استادان قوای نایب که چندی بعلت سرمای زمستان و ابتدای برف و نازان دست از تعمیر باغ و بستان کشیده بودند بفرمان خدیو نو بهار دیگر

باره روی صنعت گاری گشودند و نقاشان بدایع نگار صنع بیچون برنك آمیزی قلم قدرت بناهای روح افزای گلشن و گلزار را باقسام کنهای رنگین و انواع از هارو ریاحین مشحون فرمودند . سرهنکان قوای ربیعی بفرمان فرمائی فروردین بجهت قلع مواد طاغیان زمستان و جزیره نشینان برف و باران متوجه دیار گلشن و گلزار گشتند و مهندسان شیرین کار قمری و هزار در ساحت گلزار دیگر بار بمحلب و منقار آشیان جمع آورده و آغاز عمارت کردند و از فیض بهار عرسۀ خاک غیرت گلزار افلاک شده و از یمن قدوم اردی بهشت فضای کوه ودشت رشک باغ بهشت گشت . پیرایه بندان هنرمند با راستگی محفل نشاط آرائی بزم انبساط بازوی هنروزی کشادند و مجلس نوروزی بصد فرو زیب چنان ترتیب یافت که نگار بندان محفل سپهر تماشای آن محفل زیننده و تفریح آن بزم فریبنده دیده حیرت گشودند . برودوش اعتبار سران سپاه و سرایای افتخار چاکران درگاه از شعشعۀ خلاع خورشید شعاع روشنی بخش دیده مهر و ماه گردید . چون امور عمارات مبارکات از نقاشی و سنک تراشی و نجاری و نازک کاری نا تمامی داشت فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص احضار عمله و استادان صنایع دان که در آغاز زمستان رخصت یافته ، بمساکن خود شتافته بودند شرف اصدار یافته ، دیگر باره فوج فوج ارباب صنایع به آستان فلک ارکان جمع آمده ، شروع باتمام بقایای امور عمارت نمودند . در خارج خطۀ شیراز دلنواز قناتی جاری بود مشهور بر کناباد و آب آن در عذوبت و لطافت سرآمد جمیع قنوات و میاه فارس بود ، ممدوح و محسود نکته پردازان الکای مزبور و تعریف آن در دیوانهای سخن سازان ، خصوص هزار داستان گلستان معنی سمرازی خواجه حافظ شیرازی مذکور و در میان عرب و عجم مشهورست . رأی فلک آرا اقتضا نمود که آب مزبور را بشهر آورده ، در عمارات مبارکات جاری سازند و چون در بیرون شهر رودیست بسیار عریضه در بعضی اوقات سال موسم سیلاب رودخانه بدیل در بایست بر اضطراب ،

نهری که بجهت آب مزبور در عمارات عالیات احداث می شد می بایست از رود مزبور عبور نماید و از آن گذشته خندق قلعه شهر که بیست و دو ذرع عمق داشت در معبر نهر محدث مذکور واقع و خاکریز حصار نیز از جمله موانع و بهر صورت ایصال آن آب بشهر خالی از اشکال عظیم نبود . استادان کار آزما در اتمام آن مهم بدیضا نموده ، بازوی صنعت وری گشوده ، در زیر رود مذکور که عرضش از طول زمانه بیشترست مجرائی برسم شتر کلو احداث و آب از زیر زمین رود بساحل آن طرف رسانیده ، از تنور شترگلو بر ظاهر زمین اظهار کردند و کذلک در خندق عریض و طویل و عمیق و حصار شهر و خاکریز نیز بطریق مذکور شترگلو دیگر احداث و هم چنین از خندق ارك بهمان نسبت گذرانیده ، بی صعوبتی داخل شیراز و عمارات عالیات گردانیده و استیفای آنچه از وجوه نقد که از خزانه صرف این جزئی مطلب شد که جزو ضعیفی از اجرای آثار بیست که در آن خطه دلبذیر بیمن همت خدیو جهانگیر صورت بست از قوه محاسبان اوهام بیرون و از حد حوصله مستوفیان عقول افزون بود . انهار دیگر وقنوات جدیدی احداث ، از آن بیشتر باصل شهر و بشرب سایر اراضی و صحاری فرمودند و تفصیل آنها موجب اطناب و باعث طول کلام کتابست . چون غرض اصلی و مقصود کلی از وجود این حبسته دفتر ایراد وقایع جان پرداز و سایر واقعات اوان دولت و امان شوکت این خدیو معدلت گستر یعنی داور فیروزمند محمد جعفر خان زندست و سایر وقایعات خصالیه حضرت ظل الله عم بزرگوار این خدیو کسری شمار بطبیعت رقم زده کلك قرین السعادات می گردد ، لهذا بایجاز و اختصار آنها کوشیده ، از اطناب احتراز ورزیده ، انشاء الله الملك العزيز وقایع دولت این شهر ارم بهر از جزویات و کلیات بطریق تفصیل و تطویل نگاشته کلك میمنت دلیل خواهد گردید . از عمارات جان پرور دلبذیر و باغهای مسرت نژای بهشت مانند و بازار ها و کاروانسرا ها و انهار و اشجار

و غیره آثار آن حضرت در آن ملک فردوس فسحت زیاده از حد و اظهاریست .
بیان احوال امیر مهنا وغائی و گزارش کار آن

امیر مهناي وغائی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریك قبل از آنکه آفتاب عالم تاب این دولت ابدی انتساب بر ساحت السکای دلگشای فارس نافتن گیرد و روضات احوال اهالی آن عرصه جنت مثال از انوار بندر منیر توجه خدیو کشور گیر روشنائی پذیرد مهناي مذکور میر ناصر والد خود را تقرب دوستی و رعایت شاهی قتل آورده ، از خجالت ذاتی و حیانت جنبی برادران و اعمام و عمزادگان و اقوام خود را نیز بدفعات مقتول و در بندر ریك بجلالی و آرامی افزون از حد زیست . چون السکای فارس در مرتبه اول از انوار توجه داور معدلت پرور روشن و فضای نشاط افزای شیراز از فیض التفات خدیو کشور طراز غیرت گلزار و گلشن گردیده مهناي مزبور را بحضور فیض گنجور طلب فرمود . چون نظر سعادت اثر آن حضرت شناسای عیار ذات هر نیک و بد بود او را از جمله مهسبین غدار دانسته ، در دربار فلك اقتدار امرتوقف فرمودند . در حالتی که رایات نصره طراز بعزم سفر خیر اثر اذدارالعلم شیراز در اهتزاز آمد میرزا محمد بیك خرموجی دشتستانی که داماد مهناي مذکور و از جمله خدمت گزاران حضور فیض دستور و بمزید خدمت گاری و اخلاص کیشی بر همکنان تفوق و پیشی داشت ضمانت کرده ، استدعا نمود که وکلای عالی دولت دوران مدت مهنا را مرخص نموده ، بضبط بندر ریك و ریش سفیدی جماعت وغائی سر افزاز و روانه بنمایند ، که بطریق سوابق ایام متوجه امور متعلقه بخود باشد . کار گزاران درگاه خلاق امیدگاه نظر بقدمت خدمت میرزا محمد بیك استدعای او را قبول فرموده ، مهنا را بضبط بندر ریك و ریش سفیدی جماعت وغائی سرافرازی داده ، روانه موطن اصلی وریات مهر اشراق بجانب السکای عراق متحرک گردیده ، امیر مهنا نظر بشرارت که با آب و گلش منجون و بنابر فساد اندیشی که دانش بان مفتون بود بورود

بندر ریگ از شیوه متابعت نکول و از شاهراه عدالت عدول نموده
 و در ساحل بحر عمان امواج بحر افساد و اضرارش از صرصر شرارت و
 تندباد خیانت باوج کیوان رسید . چون استظهارالدوله نظر بمشاغل
 کلیه قلعه شیراز و ضبط و نسق آن که در خصوص تنبیه نصیرخان نیز
 اظهار و اشعار شد در غیبت برادر ارجمند فرصت حرکت از شهر و
 قلعه شیراز نمی کردند دوسه مرتبه سرداران تعیین و جمعی را باتفاق
 ایشان بسروقت آن طایفه طاعیان فرستاده و چون بعضی از اعرار ناس
 و گروهی قاطعان طریق برمهنا جمعیت نموده ، از بیم فساد حال خود
 در معاضدت اوبازوی جلادت گشوده ، فدائی وار مبارزت می نمودند ، کاری
 از پیش سرداران مأمور نمی رفت . در اواخر که موکب ظفر کواکب
 از عربستان انصراف فرموده ، مرحله نورد طریق سعادت رفیق فارس
 بودند جناب ظهیرالدوله امیر گونه خان اشارا سردار کرده ، باجمعی
 از افواج دریا امواج بجهت تنبیه و تادیب آن غریبان لجه فساد روانه
 نمودند . چون مهنای مزبور از استماع توجه موکب منصور بجانب
 فارس و رسیدن امیر گونه خان با سایر نهنگان دریای تیغ و سنان تاب
 مقاومت و توقف در بندر ریگ نیاورده ، از بیم لطعات دریای عمیق
 قهیر بعید غوراردوی کیهان بوی و از تلاطم فزیم ذخار بی کنار معسکر
 دلبران جنگجو غرقه شدن در بحر عمان را رضامند و خرسند گردیده ،
 اموال و اسباب و اعوان و انصار خود را بکلیتی چند که موجود و مهیا داشت
 حمل و خویشتمن را بدریا افکند . پوشیده نماند که در بحر عمان قریب
 بسواحل فارس دو جزیره می باشد : یکی مشهور بخارک و دیگری مشهور
 بخارکو و جزیره خارک مشتملست بر آبادی و عمارات و وجوه و عیون و
 میاه بسیار دارد و نظر سایر جزایر مشحون بجمعیت سکان و وسعت مکان
 و یکی از وکلای سرکار ولندیس در آنجا متوقف ، با مال و منال بسیار
 از امتعه واقمشه بی شمار ، بوکالت پادشاه افرنج ولندیس متوجه معاملات
 بوده ، از اسباب رزم و ادوات حزم آنچه لابدست در جزیره مزبور مهیا
 داشت . مهنای مذکور بعد از آنکه مدتی در روی آب لطمه خور چهار
 موج اضطراب بود در جزیره خارکو که قریب بخارک واقعت و بهت
 قات آب و ضیق مکان و عدم قابلیت سکنی احدی در آنجا ساکن نیست

لنگر اقامت افکند . در کمال شکسته حالی می زیست ، بعد از چندی
 از عدم قابلیت مکان بجان و از قلت جمع اسباب معیشت بامان آمده ، در
 طمع تصرف خارک افتاده بود . روزی چند در تدبیر می بود که بلکه
 چاره ای اندیشد که جزیره خارک را از تصرف فرنگی انتزاع نموده ،
 از تنگی مکان و عدم قابلیت آن رهائی یابد . در آن حال فرنگی بزور
 را همسایگی مهنا متوحش گردانیده ، باشیخ سعدان ابوشهری که از
 خدمت گزاران دولت جاویدان بود بزور قاصد و پیغام اتفاق نموده ،
 شیخ سعدان مشارالیه جمعی از اعراب طایفه خود را با کلبه هائی که
 داشت و کیتان فرنگی نیز گروهی از فرنگیان را با سفاین خویش استعداد
 نموده ، باعانت یکدیگر از روی آب بصوب جزیره خارکو شتاب و روی
 باخراج امیر مهنا آوردند ، که شاید او را از جزیره خارکو بیرون کرده ،
 جزیره مزبور را از لوٹ وجود او بپردازند و خویشتمن را از تشویش
 همسایگی او فارغ سازند . پس مهنا از مشاهده آن حال باتفاق جمعی از
 ابطال که در نزد او اجتماع داشتند در مقام مدافعه برآمده و در روی آب
 آتش انقلاب باوج چرخ دولاب رسید . بعد از گیرودار بسیار فرنگیان
 و شیخ سعدان را شکست افتاد . جمعی کثیر از ایشان مقتول و همه
 بهزار زحمت جان از آن ورطه هلاکت بیرون برده ، خود را بمکانهای
 خویش رسانیدند . مهنارا از وقوع قضیه آتش طمع تصرف خارک تیز
 و نایره تقاضای خاطرش زیاده شعله ور گردید ، در هنگامی که سفاین
 انجم و اختر بناخدائی قدرت خدای اکبر و بادبان صنعت حضرت داور
 ازین ژرف دریای پهناور روی بجزیره باختر آورد سفاین مذکور باستظهار
 توکل بجانب خارک جاری نمود و بادبان سرعت گشود . چون مسافت
 مابین دو جزیره چندان نبود قبل از آنکه زورق آفتاب عالمتاب ازین
 بحر برانقلاب بساحل مغرب رسد سفاین امیر مهنا بساحل جزیره خارک
 رسیده و خود را از جهازات بیرون کشیده ، بانصار خود اطراف قلعه
 فرنگی را محیط گشتند . چون فرنگیان از خواب غفلت بیدار و زورق
 وجود خود را طعمه چهارهوجه اضطرار و آن گروه غدار را دایره کردار

محیط قلعه و حصار دیده ، برسم فرنگیان که شیوهٔ اعادی ایشانست
 آغاز توپ اندازی و بنیاد آتش بازی نموده ، بازوی مردانگی در خودداری
 گشودند و با وجود آنکه بجایک دستی فرنگیان آتش بازو جلد کاری
 مشعبدان برق انداز نزدیک بدان رسید که آن بحر از تف آن آتش جن
 سوز سوخته و خاک جزیرهٔ خارك از التهاب آن برق بی امان افروخته
 گردد مطلقا بنیاد اعوان آن گروه اثر نکرده ، آتش جهد ایشان
 هر لحظه تیزتر و چون سمندر در آن دریای آتش غوطه ور می شدند ،
 تا برخی از بروج قلعهٔ فرنگیان را بتصرف در آورده ، مانند آتش سوزان
 که در نیستان افتد برگ و ریشهٔ برج مذکور حلول نموده ، فرنگیان
 را از آن حالت شعلهٔ جلالت باب بیچرکی افسرده و آتش اجتهادشان
 در رشحهٔ حملات کوه فرسای آن گروه فرو مرده ، خاک مذلت بر سر
 و آب حسرت در دیده و آتش غم در دل از قلعه بیرون شتافته ، سر بدایرهٔ
 انقیاد نهادند . سحر گاهان که قلعه گشایان خورشید رخشان بقلعه گیری
 افق شرقی از خطوط شعاعی رایت جلالت برافراشتند امیر مهنا داخل
 قلعهٔ فرنگیان شده ، از تقود و اتمه و عقابیر و اسلحه و اسباب آنچه در
 قلعه موجود بود تصرف مالکانه کرده ، بعضی فرنگیان را مقتول ،
 بسر کردهٔ آنها ایفا نموده ، با معدودی از فرنگیان و کسان او در زورقی
 نشانیده ، روانهٔ موطن اصلی گردانید . بعلت تصرف جزیرهٔ خارك و
 تسلط بر فرنگی و ایصال چندان مال و قوم که در حل او بهم رسید شروع
 در قطع طرق دریا و ضبط و نهب اموال فقراء کرده ، در روی آب آتش
 فتنه اش بالا و شعلهٔ فسادش دامن چرخ والا گرفت . بندگی ظل الهی در
 آن يك دو سال اوایل ورود فارس از تنبیه او قطع نظر فرموده ،
 تا بل نمودند که شاید رخسار مال خود را در آئینهٔ عقل بیند ،
 ترك آن حرکات بی خردانه کرده ، روی بخدمت گاری آستانهٔ خدیوانه
 آرد . چون از مدت آن مهلت بجز اضرار عباد از ظاهر و باطن روزگارش
 معلوم و ملحوظ نشد ، آتش قهر قهرمانی شعله ور و شعلهٔ غضب خاقانی
 خرمن سوز چرخ اخضر گردید . زکی خان زند را تعیین و گروهی از

نهنگان دریای کین را با تدارکات شبسته نامزد موکب مشارالیه فرموده
 و مقرر فرمودند که در بندر کنار و ساحل آن حدود توقف و راه
 ذخیره و آذوقه که از سواحل آن طرف عاید او می شد بسته و در کنار
 دریا نشسته ، در جمع آوری چهارات و سرانجام سفاین اهتمام و نهنگان
 لحهٔ ننگ و نام و دریا کشان قلمز آشام را بجزیرهٔ خاک رسانیده ، خاشاک
 وجود مهنا را از صدمات سبل بی زنهار حملات کوه فرسا از پیش بردارند .
 پس ارقام قضا نظام و فرامین قدر انتظام در خصوص سرانجام سفاین
 بعهدهٔ شیخ سلیمان بنی کب و شاه بندران بنادر عباسی و کنگان و
 ابو شهر و خلفان و غیره تصرف اصدار یافته ، شاه بندران و ضابطان هر يك
 از بنادر مشروحه از سفاین و چهارات و سنکارات دیوانی و رعیتی آنچه
 را در حوزهٔ تصرف داشتند بادبان سرعت گشاده ، بصوب بندر کنار
 عنان فرمانبری دادند . امیر مهنا و اعوان و انصار او را از وقوع این
 حالات زورق عقل و هوش بگرداب اضطراب افتاده ، یقین کردند که
 تارای کشور گشای خدیو ملک آرا بتدمیر ایشان تعلق گرفته امر آن
 حضرت بحکم قضا همکار و دوران سپهردوار فرمان آن جناب را فرمان
 بردارست . مهنای مزبور و معاونین و معاضدین او را بجز از هلاکت چاره
 نیست . جماعت و غائی طایفهٔ مهنا و زرگان و مهان اعوان او نظر
 بملاحظهٔ مال و بوجهٔ سلامتی حال خود بایک دیگر قراردادند و همگی
 دل را برین معنی نهادند که بتدبیری زورق وجود مهنا را غریق گرداب
 فتناساخته ، خاطر خود را از اندیشهٔ وخامت مال و حال و بیم سخط و غضب
 خدیو بحر نوال بپردازند . پس جملگی خاطر را بر قتل او قرار داده ،
 حسن سلطان و غائی که یکی از اکابر طایفهٔ مزبوره ، با مهنا نسبت امنیت
 و قربات داشت متصدی این امر گردیده ، با جمعی از امنای طایفهٔ و غائی
 باطوایف دیگر اتفاق کرده در حالی که مهنا در بازار جزیره باطمینان
 خاطر بتفریح مشغول گیرودار و از کید آنها بی خبر بود گرداگرد او را
 گرفتند . شروع در اجرای آلات حرب و استعمال ادوات طعن و ضرب
 نمودند . معدودی از غلامان و فدویان مهنا دست ممانعت از آستین

جلادت برآورده ، چندان کوشش کردند که مهنارا بکنار دربار رسانیده
 و خود را بکشتی شکسته‌ای افکنده ، دل‌مدریای توکل نهاده ، با حواس
 پریشان و دل ناتوان بر روی درباروان و تخته باره وجود خود را از
 لطافت چهار موج بلاهرون کشیده ، حسن سلطان بجهت حفظ و
 حراست اموال و اسباب و خزاین امیرمهنا و محافظت سکان جزیره حقایق
 احوال را بتوسط زکی خان مروض خدمتگاران آستان عرش ارکان
 گردانیده ، حضرت ظل‌اللهی گیتی پناهی جمعی از معتمدان درگاه
 خلیق امیدگاهی را بجهة ضبط اموال و خزاین مهنا تمین و حسن سلطان
 و غائی را بحضور فیض دستور طلب فرموده ، بحضور فلک رفعت احضار
 نمودند . بعد از اندک مدتی مراجعت و اموال مزبور را که مبالغهای خطیر و
 استیقای آن و رای قدرت محاسبان ضمیر بود حمل و نقل آستان عرش
 نظیر ، حسن سلطان و غائی که نیز بزیارت عتبه جلال خدیو فلک سریر
 مستعد گردیده حضرت ظل‌اللهی مملکت پناهی مشارالیه را با همراهان
 مورد نوازشات و مستظهر انواع توجهات فرموده ، بحسن سلطان لقب
 ارجمند خانی و اختیار روی در یاداده ، باخلاق فاخره و انامات و افره
 روانه ، مقرر فرمودند که بجزیره خاك رفته ، امور آنجا را بروفق
 صلاح دولت و رفاه سکنه تمشیت و جمعی تفنگچی بجهت محافظت جزیره
 و حراست خانه و قلعه فرنگی و مراجعت ببندر ریك نموده ، در آنجا
 توقف و بخدمات دیوانی قیام . از گرمهای بی منتهای آن حضرت که
 سر مشق ارباب کرم و ناسخ داستان معن و حاتمست آنکه ثبت اموال و
 اسباب و اتمه واقمشه و عقابیر و دراهم و دنانیر واصلی را که از متروکات
 و مخزونات امیر مهنا و غائی بحیطه ضبط در آمده و حاصل بحروکان
 باعشری از اعشار آن برابری نمی‌کرد بحسن خان و غائی و متفقین
 هدم بشیان استعداد مهنا و فقراء و ضغفاء و ساکنین جزیره خارك
 بخشیده ، در میان سویت فرمودند . الحق این معنی غایت کرم و
 منتهای همست .

ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او
 بتقدیرات خالق ارض و سما

ناحدای سفینه فسانه و معلم زورق این دلکش ترانه یعنی خامه
 غنبرین شماره فلک مقدر حکایات را در دریای برهنای ورق از اهتزاز
 سبا و دیور سخنهای حق بدین گونه بساحل بیان می‌رساند که : چون
 امیر مهنا با چهار پنج نفر از غلامان مشارالیه بطریق تقریر سابق خود
 را بکشتی مکسور محقوری افکنده ، بی ذخیره و آذوقه ، بدون آب
 شیرین که در بحر شور وجود آن اهم از جمیع مایحتاج
 اعظمست بمعلمی توکل بخالق جزو و کل کشتی شکسته مذکور را
 در بحر پرشور روانه نمودند . آنجا که سبیل بی‌زنها را روی بخرابی
 احوال خسته حالان مبتلا آورد بخاشاک تدبیر و خس و خار چاره ره
 بر آن نمی‌توان بست و چون محکم رشته دام قضا بریر و بال مرغان
 ضعیف بی‌نوا بند می‌نهد منتقار طلب علاجی تازی از آن نمی‌توان
 گشت . در همان که آن بخت برگشتگان بهزار ناب و تب و صد هزار
 رنج و تعب در روی آب روان و آن شکسته زورق لطمه خوار امواج
 آن دریای بی‌کران بود سحاب مظلمی در هوا متراکم و از صرصر
 بخت برگشتگی آن بحر پرشور متلاطم گشته ، از شدت تلاطم آن
 بحر ذخار و صعوبت موج آن دریای بی‌کنار عنان اختیار زورق از
 کف آن کشتی شکستگان فلزم ابتلا بیرون رفته ، سفینه مزبوره از
 موج آب و تلاطم آن بحر پراضطراب بی‌اختیار بهرسو رفتن گرفت .
 هنگام صبح که ببادبانی فالق الاصباح زورق مهر انور ازین زرف دریای
 احضر ساحل خاور رسید کشتی مهنا بحوالی سواحل آمد . چون نیک
 ملاحظه نمودند حوالی بصره ملحوظ آن برگشته بخنان شد . از آنجا
 که سفینه مزبوره شد آمد آن طوفان پرشور را گذرانیده ، شکستگی
 آن بیشتر از بیشتر گردیده ، از آن پس توانائی دریا و شایستگی صدمات
 آن بحر طوفان زانداشت و را کین کشتی را نیز بهت عدم آذوقه و
 آب شیرین و تشویش و غم آن زمان طاقت و توان مسافرت نبود و لاعلاج

در خور بصره لنگر توقف افکنده ، قرار گرفتند ، که شاید کسی بر حال ایشان وقوف نیافته ، قدری آذوقه و آب شیرین تحصیل و باز روی توکل بجانب دریا آورده ، چون بهت دشمنی جمیع اهالی آن حوالی مجال توقف در آنجا نداشتند سعی می نمودند که بلکه نوعی نمایند که خود را بساحل عمان رسانیده ، در ظل حمایت اعراب خوارج از بیم جان آسودگی یابند . چون حکم قضا با فدای مهنا جاری گردیده ، روز عمرش باخر رسیده بود اهل بصره از حال ایشان باخبر ، نظر بانکه در آن مدت که مهنا در روی دریا مبعسوط الید بود بدوسته در کار اضرار و آزار هر نیک و بد بود بجهازات و سفاین ایشان لازمه دست اندازی می نمود ، لهذا وجود او را مورت مفاسد بسیار و حیاتش را موجب اختلال حال خود می دانستند ، بفکر اطفای نایره شور و شر او افتاده ، جمعی را بحمل دوسه فرزند کلیط بر سر او فرستاده ، او و چند نفر از غلامان او را دستگیر و مقید بقید غل و زنجیر نموده ، در شهر بصره در گوشه ای محبوس و مراتب را بعرض عمر پاشا والی بصره و بغداد رسانیده ، عمر پاشا نظر بانکه او را مردود دولتمین علیتین و وجودش را مستوجب هزار گونه تفتین دانسته ، از بغداد حکم بقتل او داد و در خفا باتمام کارش پرداختند و خلقی از اهل بحر و بر را از شر وجود آن مردود خلاص ساختند . شیخ حجر نامی عرب ساکن بندر کنگان نیز در کنار دریا مهیج دریای شور و غوغا گردیده ، از خدمتگاری آستان عرش ارکان دامن کشیده ، دریای غضب قهاری متلاطم گردیده ، زکی خان زند را ماعور بتخریب بنیان نام و نشان او فرموده ، روانه نمودند . بیک حمله کوه فرسای نهنگان لجه هیجا کاخ هستی او با خاک برابر گشته ، اکثر کسان و منسوبان او و اهل کنگان عرضه نهب و اسر گشته و در خطه شیراز بتبع تیز رسیدند .

ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان بتقدیر قادر مختار

خلاصه این وقایع بنحویست که : ذوالفقار خان افشار خمه را در هنگامی که مواکب سعادت از سفر آذربایجان انصراف می نمودند

مورد تربت خدیوانه فرموده ، حاکم خمه و عراق فرمودند . اگر چه در ظاهر امری که منافای بندگی و چاکری و مغایر شیوه عبودیت و فرمان بری تواند بود از مشار الیه ظهور ننموده ، لیکن بعضی از متردبین و محصلین از اطوار او علامات غرور و نخوت و آثار خود سری و سر کشی تفرس نموده ، بعرض میرسانیدند . حضرت ظل الهی او را بنا بر امتحان بدربار فلک شان احضار فرمودند . مشار الیه والده خود را که زالی خوش بیان و پیری سخندان بود باستان سپهر بنیان فرستاده ، مومی الیها با زنان فسونگری و زبان آوری امر را مشتبه ، بجهت پسر خود مهلت حاصل کرده ، که تامره بعد اولی حکم قضا اقتضا باحضار ذوالفقار خان صادر بشود سر قدم ساخته بدربار فلک اقتدار شتابد . پس از آن کرة بعد آخری حکم باحضار صادر بشود و زال مذکور بعرض پسر راه شیراز را پی سیر نموده ، بعد تقصیر زبان میکشود . چون تأخیر ذوالفقار خان در نوردیدن راه عبودیت و تقصیر او در طی طریق خدمت از حد اعتدال متجاوز گشت و رخته فساد کار او از مرتبه رفوگاری کهن زال بسوزن تدبیر ورشته تزویر در گذشت مهر امان بهرام قهر غضب آتش لهب ملتهب گردیده ، علی محمد خان و علی مراد خان زند را با گروهی از بهادران فیروزمند روانه فرمودند ، که ذوالفقار خان را از خواب غفلت بیدار سازند و از مستی ناده بر خمار غرور هشیار . مامورین مذکور بصوب مقصود شتاب کرده ، چون علی محمد خان و علی مراد خان از طریق مختلف در حرکت آمده ، علی محمد خان در طی طریق خویشتن را بیشتر از علی مراد خان بذوالفقار خان رسانیده بود . در نواحی ابهر خمه تلافی فتنین روی داده ، در تقارب فتنین بعد از حملات کوه فرسا و صدمات جهان گرای بهادران هر دو لشکر شکست بر سپاه ذوالفقار خان افتاده ، بهزیمت و فرار عزیمت نمودند . دلیران لشکر منصور و دلاوران بانک خشم شیر زور در تعاقب آنها دست جلادت گشوده ، بعد از آنکه اندک مسافتی پیمودند ذوالفقار خان بنهنگان دریای مصاف دوچار و کمند عدوبند دلیران شیر شکار گرفتار شد . علی مراد خان

روز دیگر وارد مکن مصاف گشته ، وقتی رسید که کار از کار گذشته بود . پس علی محمد خان بضبط اموال و اسباب ذوالفقار خان قیام و او را با کوچ و بنه و اتباع و اقوام روانه درگاه ملائک مقام و در خطه بهشت احترام بحضور میمنت آغاز سعادت انجام خدیو جم جاگر کسری غلام رسانیده ، آن حضرت از راه مروت و طریق فتوت که مجبول طبع با سعادت توأم بود چشم از تقصیرات او پوشیده و برعایت رسوم عهد عفو و الغمض کوشیده ، سرائی بجهة توقف مشارالیه عنایت و او را سایه نشین قصر بی قصور حمایت فرمودند . مد ازیك مدت مجدداً او را حکومت خمسه عنایت و اتباع و اولاد و متعلقانش در خطه غم پرداز شیراز در ظل عطوت خدیو عاجز یوار آرمیده ، مومی الیه خود متوجه محل امارت شد .

بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او

ادهم تیز گام کلک بدایع سلک در میدان حکایت بدین گونه بویه ور می گردد که : چون بعد از اهدم بنیان دولت محمد حسنخان ولد اکبر او محمد خان قوآنلوی عم محمد حسن خان حال آقا محمدخان که بدشت قبیچاق رفته ، در نزد جماعت ترکمانیه توقف داشته بامید رحمت و رأفت خدیو کشور فتوت مراجعت کرده ، روی انقیاد بدرگاه فلک اشباه آوردند . آن حضرت در رعایت جنب آنها نهایت مبالغه نموده ، آقا محمد خان در محافل ارم مشاکل بهمگی امرا رتبه تقدم یافته ، برادران کوچک و خانواری ایشان و محمد خان قوآنلو مأمور بتوقف دارالسلطنه قزوین شدند و پسران کوچک محمد حسن خان همشیره زادگان حسین خان دولو حسب الامر در اسد آباد نزد والده خود توقف نمودند . چون دارالعلم شیراز مقر مسکن نصره اثر شد حسینقلی خان که با آقا محمد خان از يك مادر بود بشرف خدمت خدیو جم مرتبت رسیده ، برادر ملحق گردید . بعد از چندی داور کسری شان بجهة دلجوئی آقا محمد خان حسینقلی خان مشارالیه را حکومت دامغان داده ، بان حدود فرستاد . در دامغان بعضی از دیو

سیرتان صورت انسان بیرامون آن طفل نادان را گرفته ، آغاز شورش و عوغا کردند . از ترك تازی و دست درازی علامات زیاده روی بظهور رسانیده ، چون این گوچه اخبار بعرض عا کفان سده گردون وفار رسید بموجب ارقام فضا نظام خطاب حسینقلی خان شد که : باید طریق خدمت را اقدام ارادت بود ، یا محل نوکنده که اربابی محمد حسن خان و موروثی ایشانست رفته ترك حکومت گوید و سلامت در آنجا توطن جوید ، حسینقلی خان را با وجود آن کم سالی و سوسه شیطان لا ابالی خود بین کار فرما و عقل دورانیش راهنما گردید ، در توقف و توطن نوکنده را که یلو کبست در میانه استر آباد و مازندران اختیار کرده ، روی بانجا آورد . مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران او نیز در محل مزور سکنی داشته ، قلعه ای بجهة سکنی و مأمن ساخته بودند . حسینقلی خان در توطن و توقف نوکنده با برادران شرکت کرده ، روی بمأمن سلامت آورده ، محمدخان سواد کوهی مشهور بدادو حا کم مازندران از زیاده سری و بد گهیری که داشت بهره و یاوه با ایشان بنای مناقشه گذاشت و تخم کین در مزرع خاطر آن بد عهد بد آئین کاشت . بدون جهة مشرب عذب مردم را بخاک بی انصافی انباشت . هر چند آن سه برادر مشارالیه را بترك آن شیوه نا ستوده نصیحت و از آن حرکت ناشایسته وی را ملامت کردند مفید نیفتاد . بموجب عرایض متواتره که بخدمت فلک رفعت حضرت ظل الهی ارسال میداشت بریشان هر گونه تهمت نهاده ، کمر بر استیصال آنها بسته ورشته مروت و انصاف را بگزلک بدعهدی گسته ، لشکری جمع نموده بود و روی بهانه جوئی بتصرف نمودن سمنان آورد . پس از بلده یار فروش که دارالایاله او بود تدارک سفر و تهیه لشکر کرده ، باجمعی بسیار و بسیاری از اسباب کارزار و بجانب نوکنده نهاد . چون در بلده اشرف بار نزول گشود حسینقلی خان و برادران چون دیدند که غرور او را بهیچ تدبیری بجز از قسمت شمشیر بخاره نمی توان نمود حسینقلی خان از راهی غیر معهود باجمعی محدود متوجه ساری گردید و شهرساری را تصرف نموده ،

این معنی در اشرف مسموع محمد خان گشته ، از اشرف مراجعت و محرک سلسله جمعیت و باراده تنیه حسینقلی خان متوجه ساری گشت . چون دوفرسنگ راه مراجعت را پیموده درحالتی که از محل موسوم برستم آباد عبور می نمود مرتضی قلیخان باجمعی از تفنگچیان آتش فشان از جنگل سر بیرون کرده ، خیابان را تنگ بر محمدخان کرده ، در رهگذر او زانو بر زمین زده ، نشسته و بشلیک تفنگ سلك جمعیت او را از يك دیگر گسستند . لشکر محمد خان بی خبر ازین حال متفرق و پربشان می رفتند برهم حورده ، هر کسی روی بطریقی رفته ، جناب محمدخان خود در تخت روان تشریف داشتند ، در ساعت دستگیر و مقید بقید و زنجیر گشته ، مرتضی قلی خان محمد خان را برداشته بحسینقلی خان بیوست . پس با اتفاق روی ببلده بارفروش که دارالایاله محمدخان بود گذاشتند ، بانواع تعذیب بسیاری از اموال و اسباب او را اخذ و قبض نموده ، سرانجام بقتل او اقدام و روز عمرش بشام رسانیدند . چون کیفیت این واقعه معروف حضرت ظل اللهی گردید زکی خان را مامور بجناب مازندران و بنادیب حسینقلی خان و تنظیم امور آن ولایت فرمان دادند . زکی خان بنسباهی که حسب الامر حدیو کشورستان مامور بهمراهی مشارالیه بودند عنان شوکت گشاده ، قدم دروادی فرمان برداری نهاد ، حسینقلی خان تاب توقف نیاورده ، زکی خان بر مازندران استیلا یافت و بمقاب حسینقلی خان شتافته ، تا با استرآباد و جرجان در هیچ مکان عنان نگشیده و حسینقلی خان بدشت قبیچاق رفته ، بطایفه ترکمان و بیوت بیوست . زکی خان بعد از تمشیت مهام استرآباد و مازندران مامور بمراجعت گردید . حکومت و ایالت مازندران بحکم داورداراشان بمهدی خان ولد محمد خان دادو تعلق گرفت . از آنجا که او آن توقف حدیو کشور جلال تا آخر حال که غرض سال هزار و صد و نود و سه در انجام این حدیو بی همالست از یمن رای فلك آرا و نیروی تیغ جهان گشی آن حضرت جمیع سرکشان پای در دامن خمول بیچیده و جمهور غوغا طلبان خود را بزوایای گم نامی کشیده ، ساخت مملکت از لوٹ و جود اشرا

ناکار باک و عرصه گنزار ولایت خالی از وجود نابود خس و خار ، آن حضرت وهمگی امنای دولت در دارالملک شیراز در کار عمارت و بفکر مرمت و متوجه آبادی و ملتزم عیش و شادی بودند بنا بر این ضبط بعضی وقایع جزویه را که در آن او ان روی داده و اتفاق افتاده در تحت قید سال و تشخیص تاریخ در نیاورده ، این چند سال را در ضمن يك دیگر تجریر و بدون ملاحظه تقدیم و تاخیر اظهار و تقریر نمود . انشاء الله العزیز المعبود وقایع او ان دولت و زمان شوکت این شهر بار کامگار که غرض اصلی از ضبط این مختصر و مقصود کالی از تدوین این مبارک دفتر هما بونست مفصل و مشروح سال بسال بر قید خواهد آورد و بطریق تفصیل شرح خواهد کرد . در آن چند سال همت و الا بتاسیس انبیه دلگشا پرداخته ، از عمارت و انبیه و اسواق و مساجد و مدارس و خواق و قنوات و چند انول و انهار و حیاض و ساتین و طواحين و بقاع الخیر و غیره آنچه در آن خطه ارم مثل در لوج وجود صورت گرفت و در صفحه حصول نقش بست از چیز احصاء بیرون و از حصر او هام افزونست .

تسلط حسینقلی خان دیگر بار بمازندران و چگونگی
گزارش و سایر وقایع آن زمان

كلك وقایع نگار چگونگی این حکایت را چنان ظاهر مینماید که: بعد از مراجعت زکی خان از الکای مازندران حسینقلی خان فرصت یافته ، مجددا بجناب نوکنده و توابع استرآباد شتافته ، بفرآغ مال می زیست . چون مهدیخان ولد محمد خان سواد کوهی مردی جاهل کم کاری خیر از تجارب روزگار در بلده بارفروش بمناهی نوش میگذرانیده ، حسینقلی خان بامهدودی از غلامان از طریق غیر معهود ، یعنی از راه کوهستان هزار جریب ایفکار کرده ، غفلة خود را ببلده بارفروش رسانیده و بی باکانه داخل شهر گشته ، وقتی مهدیخان از مستی غفلت هشیار شد که حسینقلی خان در درب سرای او ایستاده بود ، ابواب فتنه جوئی گشاده بود . مهدی خانرا هراسی کلی بر خاطر ساری و در زوایای بارفروش متوازی و خاطر ملش چشم از امان پوشیده ، مترصد هزار

گونه خواری گردید . حسینقلی خان در سرای او نزول ، بمفحص مشغول و مشار الیه را گرفته مقول ساخت . بفراغ بال نقیض و بسط امور مازندران پرداخت . چون کیفیت این حبر معروض رای حدیو جهان پرورش محمد علیخان را بجهة تمییه او که منظور نظریض کستر بود مقرر و با فوجی از بهادران بیل توان بجانب مازندران روان فرمودند . محمد علیخان نیز بمازندران استیلا یافته ، حسینقلیخان با آن دو برادر که در نزد او بودند بجانب نواحی استرآباد شناخته ، چون در هنگام هبوط نیر دولت محمد حسن خان اولاد او و جماعت اشاقه باش را باطایفه یوخاری باش و حسین خان دولو رشته دشمنی محکم و شرایط خصومت قایم بود ، حسینقلی خان در آن چندگاه که استیلا بان حدود یافته ، بسیاری از طایفه یوخاری باشی را بقتل آورده ، ازساحت هستی معدوم کرده بود . در آن حال که اندک ضعفی در احوال او بهم رسیده ، در کارش قلیل اختلالی حادث گردیده بود بعضی از باقی ماندگان قاچار من اضرار او دو سه نفر ترکمان و بموت بمبلغ های خطیر تطمیع و بقتل حسینقلی خان تحریر نموده ، ترکمانان مذکور در نهان پیرامون حسینقلی خان میگرددند و در همه حال ازو باخبر ، در کمین وقت بودند . در شبی که آن جوان دلیر در نواحی استرآباد در جائی حفته ، غلامان و پیروان موکبش نیز بی حبر از تنه بیدار بخواب رفته بودند ، ترکمانان مزبور انتهاز فرصت کرده ، در جای خواب گران آن نامردان بقتلش آورده ، از میان بدر رفتند . غلامان و چاکران مشار الیه صبحدم که از خواب بیدار و از خمار تنام هشیار گردیدند مخدوم خود را در خواب عدم خفته و ترک دنیای فانی و بدرود عمر جاودانی و جوانی گفته دیدند . در حقیقت حال بر احدی مشخص و معلوم و کیفیت قتل و قاتل هیچ کس را محقق و مفهوم نگشته ، بالاخره یقین شد که ترکمانان باغوازی اشخاص مسطوره بامر مذکور قیام کرده و آن قضیه را بفعل آورده اند . جعفر قلیخان و مهدیقلی خان اولاد محمد حسن خان که اولاد صغیر و دردار السلطنه قزوین بحکم داور جم نگین توفیق داشتند در آن اوان

بمرتبه رشد و تمیز رسیده ، در خطه ارم طراز شیراز در حضور خدیو کشور گیر مستعد گشته ، بپرادران زرک خود ، یعنی آقا محمد خان و رضا قلیخان و علیقلی خان پیوستند .

بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبدالله بنی مهین
در جزیره هرموز و چگونگی آن

نهنگ قلم بدایع رقم در بحر ژرف روایت و دریای شگرف حکایت بدین گونه شناور میگردد که : ولایت عمان محلی است مشهور و معروف و موضعیت در نزد عرب و عجم و ترک و دیام بحسانت موصوف ، یک طرف آن یابانست ، وادی غیر ذی زرع بوادی بن پیوسته و سه طرف دیگر بدریای ذخار خونخوار اتصال گرفته و لنگر گاه آن که باید لامحاله سفین متردد از آنجا داخل مسقط شود که بندرست از بلاد عمان بعد از یک فرسنگ طول داخل دریا واقع شده و عرض فاصله چهلین بقدر قبر برتاب در کنار دریا واقع ، دو کوهست که باید سفین و جهازات در میان آن دو کوه یک فرسنگ مسافت را طی کرده . در محاذات مسقط لنگر افکنده ، بر فراز هر دو کوه بروج متعدد در برابر یکدیگر ساخته و در هر یک از بروج که در جنبین مذکورین در محاذات هم وقوع یافته توپ جهانسوز نصب نموده ، که گلوله هر توپ از جمیع بروج آن دو کوه بیروج کوه محاذی میرسد ، تا بکشتی که بطول یکفرسنگ در میان آن دره تنگ از برابر چندین برج عبور و لنگر نماید چه رسد ؟ مخصر کلام : دخول لشکر بیگانه و کشتی غریب بعلت اینگونه ممر و مدخل و این قسم معبر آن ولایت از بابت محالات و از مقوله خواری عادتست ، زیرا که بنحو مسطور یک فرسنگ در میان آن دره تنگ باید کشتی عبور نماید ، تا بنگر گاه در آید و درین دو فرسنگ مسافت در همه جا در فراز هر دو کوه جانبین از بروج متعدده مشرود که هر دو بست قدم تلی ساخته توپ میزنند و اساس کشتی را اگر از آهن و خارا باشد بضرر گلوله درهم میشکنند و از آنجا که اهالی عمان بدینسان جملگی خواری

و از سام مذهب ناحق بر معارج کفر عارج و دشمن غالب کل غالب علی بن ابیطالب اند تصرف و تذخر عمان و تدمیر و تحقیر آن بیدینان منظور نظر آفتاب اثر و مکنون خاطر فیض پرور گردیده ، زکی خان را مامور بتقدیم خدمت مذکور و تمشیت امر مزبور فرمودند ، روانه بندر عباس نموده و فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص اجتماع سفاین و غرابات و جهازات باطراف و جهات رفته ، شاه بندران و ضابطان بنادر و سواحل از بندر عباسی تا دورق و حفار مکان مشایخ بنی کعب شروع بجمع چهارات و سفاین و غرابات دیوانی و غیره کرده ، بتدارک اسباب و تهیه آلات و افزار برداختند . شیخ عبداللہ بنی معین که یکی از مشایخ اعراب بود مکان او در جزیره هرموز و جزیره مزبور کوهیست در میان دریای اعظم ، یک جانب آن بساحل نزدیک می باشد ، تابندر عباس هفت هشت فرسنگست و جانب دیگر بسواحل و هندستان و افرنجہ ، بلکه یکطرفش بدریای محیط و بحر پر اضطراب اتصال دارد ، آقا محمد مارینی اصفهانی که در حکومت اصفهان نام او مذکور شد چندگاہ حسب الامر خدیو گیتی ستان از اصفهان معزول گردیده بحکومت بندر عباس رسید . مشار الیه در ایام حکومت بندر مذکور ، شیخ عبداللہ عرب بنی معین را که عرب وحشی صفت جزیره نشین ، مانند حیوانات بری متوحش از سطح زمین و از خشکی بقایت کرانه گزین بود رام گردانیده ، بتدابیرات ہشت در آورده ، روانه خدمت قہرمان ماء وطن نموده بود . شیخ مذکور مدتی سعادت اندوز حضور فیض گنجور و سرانجام ولد خوبستن را در موقف خدمتگاری بازداشته ، خود مرخص ، روی بوطن اصلی گذاشت . در آن هنگام کہ زکی خان بنخدمت مشروحہ مامور و در بندر عباس متوقف بود شیخ مشارالیه بخدمت مبادرت نموده ، بعلت رھانت بسر در تزد زکی خان سر می برد و در شرایط خدمات در با آبی بروی کار می آورد . زکی خان بدختری کہ او را در تنق خفا بود طمع کرده و این معنی را بوساطت محرمان بعرض اظهار در آورد . شیخ را بقبول وصلت دعوت نمودند . شیخ

قبول مسئول را در ظاهر آنکشت بردیده نهاد . زکی خان را بضيافت جزیره هرموز صلاح داده ، خان فرزانه را شاهد این عزم در نظر بخوشترین صورتی جلوه گرفت ، دست طمع دیدہ بصیرتش را از ملاحظہ مآل و وخامت احوال پوشیده و مستر گردانیده . پس در روزی کہ معین شده بود شیخ مزبور کلیتی چند حاضر کرده ، خان عالی درجات را با معدودی از خواص بکلیتها در آورد . از برای تخفیف بھمراهی خان سخن او این بود کہ : چون در جزیره مکان توقف نمی باشد و اسباب ضیافت نیز کمست و اعراب را بعلت عاری بودن از رسوم و عادات و بی وقوفی از آئین تکلفات قدرت بر ضیافت معدودی بیشتر نیست . جناب خان ہم سرگرم بادہ وصال تمنی و از وفور تهور در این ماجرا فکر صحیح و اندیشہ درست نکرده و این معنی را بخاطر نیاورده که سرداری عظیم الشان لشکر را در کنار دریا چگونه می سردار گذارد و بخواهش کسی کہ دوستی او مشخص نیست با معدودی چگونه روی سفر دریا آورد ؟ سخن مختصر : بعد از آنکہ جناب خان با قلبی از خواص در کلیتها نشسته ، دست از دامن ساحل گسسته ، در کلیتی کہ جناب خان سردار تشریف داشتند بجز از پیشخدمت احدی را نگذاشتند . شیخ عبداللہ خود شرف اندوز خدمت بود . چند نفر غلامان نیز حضور داشتند . عملة دریا و معلم و ناخدای کلیط کلیتہای خاصان خان عالیشان را رفته رفته از کلیط خاصہ دور انداخته و در روی دریا بریشان حل ساختند . جناب خان را بعد از آنکہ تنها و از خاصان و متعلقان جدا کردند گرفته ، بجزیره هرموز برده و در حجلہ سرای محبس ہم آغوش عروس قید و حبس نمودند و آن معدود حواس را نیز متفرق و محبوس گردانیدند . لشکریان و سرکردگان چندان کہ در ساحل انتظار مراجعت خان را کشیدند و چشم در راه انتظار سردار خویش گشوده ، اثری از مراجعت او ندیدند . از کید شیخ عبداللہ باخبر و آگاہ و از خدعہ آن بدکیش بدسیر گشته ، حقیقت کار و چگونگی آن گیر و دار را بعرض خدیو جم اقتدار

رسانیدند . خلاصه حکایت آنکه بعد از تردد سفر او آمد و رفت و کلاء جناب خانرا با ولد شیخ عبدالله که در درگاه جهان بنا بود معاوضه کرده و این را برده و آنرا آوردند .

ذکر سرداری علی مراد خان و مامور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او

برای واقفان رموز نکته دانی مخفی و مستور نماند که : ولایت کردستان بابان در جمیع ازمه و اوان متعلق بدولت روم و باج گزار آن مرز و بوم بوده اند . سلیمان پاشا نام والی آنجا در زمان ولایت و امارت خود یکدهه از وکلای آندولت رنجیده خاطر گردیده ، رخت عاقبت بسایه دولت و ظل عطوفت خدیو کسری معدلت کشیده بود . بعد از آنکه بحال رضا باز آمد مراجعت بولایت خود نموده ، ابواب اخلاص مندی را باز و طایران عرایض خود را بیوسته در پرواز داشته ، خود را از لوازم عبودیت معاف نمیکداشت . بعد از ارتحال او محمد پاشای برادرش نیز همین شیوه را مراعات و روی توکل باستان گردون درجات مینمود و در همه حال سالك طریقین فرمان برادری بود . عمر پاشا والی بغداد از طریقه ساوک و رفتار و شیوه پیشه و کار او بدمطنه گشته ، او را معزول و محمود پاشا نام برادر او را منصوب نمود . مشارالیه از کیفیت واقعه بعرض عاکفان سده سنیه رسانیده ، خواهش اعانتی در تلو عرایض معروض گردانید . حضرت ظل الله لشکر پناه علی مراد خان را بسرداری تعیین و فوجی از لشکر ابواب جمعی ولایت آن حوالی مثل گروس و صاین قلعه و انگوران و مراغه و غیره را حکم بجمعیت در معسکر مشارالیه و متابعت فرمودند . مأمورین حسب الامر اجتماع نموده ، در موکب علی مراد خان عنان جلالت بصوب مقصود گشادند . در روزی که تلاقی فریقین اتفاق افتاد در میان عسکران آتش فتنه روی باشتعال نموده ، نخستین لشکر علی مراد خان بر صفهای کردیه که باعانت پاشای جدید آمده بودند غلبه کرده و ضحقی قوی روی بانها آورده ، در هنگام علی مراد خان که سرمست از باده

خوشگوار و از نشانه شراب لعل وار در خمار بود از غرور مستی و سودای می پرستی تسکاور را عنان گشاده ، تن تنها بالشکر رومیه روی نهاده ، بس خویشتن را بدرون سنگر انداخته ، اسم و رسم خود را مذکور ساخته ، جماعت رومیه این مطلب را رونق کار و شرف روزگار خود دیده ، بازخمی که در آئینان باو رسیده بود از اسبش فرو کشیدند . آن مدهوش صهبای غفلت وقتی هشیار و زمانی بیدار شد که خود را در خیمه ای ساکن و محبوس آن جماعت و در شکنج انواع شناخت دید . لشکر از گرفتاری سردار شکست یافته ، برار فرار شتافته ، بسیاری در آن قضیه از وخامت میگساری و شامت باده خواری جناب خان بهلاکت رسیده ، عرضه سنان و شمشیر گردیدند . علی مراد خان را بدارالسلام بغداد برده ، چندگاه در آنجا بود . بالاخره که از اصل و نسب او حسب الواقع مطلع گردیدند ، صلاح خود را در نگاهداری او ندیده ، عمر پاشا چند کس بهمراه او کرده ، او را بحضور فیض گنجور خدیو منصور رسانیدند . حضرت ظل الهی بنا بر آن می آشامی و آن گونه خودکامی و حاصل نمودن بدنامی در سدد مؤاخذنه برآمده و شفاعت نواب ظهیرالدوله از باب گرفتاری بسخط و غضب قهاری نجات یافت . حضرت ظل الله کشور پناه نظر علی خان زند را بجهة تدارک واقعه لشکری داده ، بنواحی کردستان فرستادند . مشارالیه تا بنواحی و حوالی بغداد لشکر کشیده ، جماعت مزبور مکافات خود را حسب الواقع دید .

بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوکبه نیر اعظم بساحت

بیت الشرف و انحراف مزاج روشن از عمر پاشای والی

بصره و بغداد و مامور شدن نواب ظهیرالدوله

بیتسخیر البلاد

در شب دوعشبه هشتم محرم الحرام طرازنده محفل چرخ نیلی قام و آرایشگر ایوان گردون والا مقام بعزم بیتسخیر قلعه ام البلاد حمل سلسله چنجان سپاه گردان انوار و محرك لشکر فیروزی اثر اشعه

گردید . چون از یمن نزول آن نقطه دایره سعادت بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی فصل دی بموسم بهار متبدل و مزاج هوا باعتدال مایل و طبع نسیم عنبر شمیم معتدل گردید سپهدار باد بهاری و سپهسالار نسیم آذاری بفرمان فرمائی فروردین بالشکر گران از هار و ریاحین و سپاه بی کران لاله و یاسمین بجانب ام البلاد چمن و سمت شهر نند باغ و گلشن تمکین فرمودند . دامان دشت و در و ساحت بسط اغبر و عرصه کوه و کمر از هجوم لاله‌های احمر و خوش الوان گلهای معطر چون عرصه سپهر اخضر مشحون بگل‌های انجم و اختر گردید و فراشان نسیم اعتدال بساط بانساط سبزه های زنگاری و فروش منقوش گلهای بهاری را در رضای هامون گستریدند . طنطنه حرکت سپهدار بهار و آوازه تحریک آوای شوکت لشکر آرای آذر مزه شهر نند گلزار زلزله دارکان ثابت و سیار و دومی نژادان توج و ایثار که در آن روزگار از جانب خواندگار بهمز مستحفظ مملکت باغ و گلشن بودند افتاد . محفل نوروزی بفرخندگی و فیروزی در عمارت مبارکات جدید البناهای شیراز بچیک دستی پیشکا از محفل طراز و آرایشگری نکار بندان بدایع پرداز انعقاد یافته ، سر و برخاصان در کام و سر و دوش امینان حریم عز و جاه از بوارق خلاق انجم شعاع برده بوش رخسار خورشید و ماه شد . چون عمر باشای والی بغداد نسبت بچاکران آستان ملک بنیاد اظهار اخلاص و افتخار اختصاص نموده ، بمقلید تزیین ترحم انگیز و مفاتیح عرایض ضراعت آمیز قفل از دربندگی گشوده و شاهراه چهار کوی چاکران آستان معدت ارکان را بنای ارادت پیموده ، همواره سنالك صراط المستقیم عبودیت و خلوصیت میبود ، درین سال آثار بخلاف رفتار برنج صدق و صواب از او بشهود رسیده ، از دیوان اعزاز روزنامه عمر و زندگانی و فهرست بهجت و کامرانی او بعلت سوء رفتار بسجل اختتام و خاتم افنا و اعدام مسجل و موشح گردید . مبین این مقال آنکه : در حالی که در اراضی بغداد و عقبات عالیات عرش درجات شعله طاعون باوج سماوات رسیده ،

آتش آن بلا خرمن سوز عمر صغیر و کبیر و برنا و پدر گردیده و دست فتنه بساط زندگانی از غریب و بومی اتصای آن بوم و برچید جمعی از اهل ایران نیز که در مشاهد منوره و اراضی مقدس مطهره مجاورت داشتند ببلائی آن نلیه مبتلا و بدعوت داعی حق راه نورد دیار فنا گردیدند ، عمر پاشا اموال و اسباب و جهات و مخلفات مطهونین طعن سنان طاعون را بجزطه ضبط در آورده ، مجموع را در جمع اموال خود مجتمع کرد . احلاف و اولاد زوار و مجاوران ایرانی بدربار خاقانی و آستان حضرت گیمتی سدن که ملاذ ستم رسیدگان و مفر غمدیدگانست اجتماع نموده ، در خصوص احقاق حقوق باقسام شقوق ناله و خروش باوج عبوق رسانیدند و فرمان حضرت ظل الله فرامین قضا امضا در باب آنها واستدقائی این مدعی عمر پاشا صورت انشاء پذیرفت و صحوب یکی از چاکران این آستان ملائک مکن ارسال و اموال مزبور را امر بایصال فرمودند . عمر پاشای مذکور گوش دا بیند غرور انباشته ، اموال را مالک و در خصوص رد آنها بمعاذیر ناموجه متمسک و مسالك تمرد را سالک شد . دیگر حجاج ایران که هر ساله محرم بیت الحرام و باقدام شوق بیابان نورد طریق کعبه مرام بودند در هیچ ایام متعارف نبود که در دارالسلام بغداد از ایشان دیناری مطالبه نمایند ، در آن اوان عمر پاشا بنای بدعت نهاده و دست طمع گشاده ، حجاج را مبلغهای کلی مصادره و مطالبه بینمود و اهل حاج این معنی را بدرگاه ملک رواج عرض و مزاج معدلت امتزاج از استماع اخذ اینگونه باج از عمر پاشا متغیر و بحر مولج غضب قهرمانی متلاطم ، بمواخذة این حرکت شنیع توقیع وقیع و حکم عالم مطیع از دربار رفیع خطاب بمومی الیه شرف اصدار یافته و از اقدام آن طریق ناهموار او را بمخاطبات عبث آثار و ابراز آزار بسیار اشتهار فرموده ، این مطلب نیز یکی از موجبات شعله غضب قبالت لهب و اشتعال نوایر غیظ و سخط را سبب گشت و دیگر در حالی که پنحو مسطور ساق زکی خان زند بانواج لشکر فیروزمند بتسخیر عمان مأثور و عبور و مرور سپاه گران از بحر بیکران باستظهار جهازات از سهوات دور بود ، حسب الامر داور دارا غلام بعمر پاشا

اعلام شد که چون از بصره بمان از جانب برو بیابان راهی میباشد که مسافت آن در نظر همت گیتی نورد و در زیر قدم جهان گرد دلبران اسفندیار رزم رستم نبرد چندانی نیست سپاه منصور و غازیان نصرة مفظور را از ام البلاد بصره راه عبور و طریق مرور گشاید ، که اردوی عساکر ظفر مائر از راه بیابان متوجه عمان و سهولت بتخریب بنیان شوکت و شان خوارج توانند پرداخت . عمر پاشا از قبول این مدعی متحاشی گردیده و از فرموده تخلف ورزیده ، قطع نظر از این بیراهی ، چون ازین راه نهننگان دریای هیجا عازم صوب عمان بودند خوارج را با رسال آذوقه و طرق مختلفه اعانت نموده ، ابواب موافقت بر روی آنها گشود . دیگر بطریقی که درین نزدیکی مرقوم قلم بدایع رقم شد محمد پاشای بیابان از دولت عثمانی و جانب عمر پاشا که قبض و بسط امور آن سرحدات در قبضة اختیار آن بود حکومت قلعه جولان و ریاست جماعت بابان قیام داشت . از سواقی ایام همیشه گردن بر طوق خدمت گزاری و اظهار اخلاص کیشی این دولت جاوید مدت میگذاشت . عمر پاشا با اشارتیه بنای سوء سلوک نهاده و محمود پاشای برادر او را حکومت جولان داده ، محمد پاشا دست توسل بحمل المبتین رفت حضرت ظل الاهی زده ، بطریق دخالت بدولت دوران عدت ملتجی شد . حضرت ظل الاهی گیتی بسناه از عمر پاشا خواهشمند گردیدند که حکومت محل مزبور و ریاست طایفه مذکور را کماکان بمحمد پاشا گذارده ، دست از ارتکاب اینگونه حرکت ناهنجار بردارد از راه کمال وجود سخن بان مردود اثر نکرده فوجی از لشکر خود را مأمور قلعه جولان گردانید که محمود پاشا را در امر حکومت مستقل و محمد پاشا را اسیر قید ذل سازند . این معنی معروض عاکفان سده جلال و مسموع ایستادگان محفل مینو مثال گردیده ، فوجی از بهادران غضنفر فر و گروهی از دلبران رزم جوی جنگ آور را بسر کردگی علی مراد خان باعانت محمد پاشا تعیین و روانه آن سرزمین فرمودند . علیمراد خان بعد از ورود بقلعه جولان در روز مقابله فریقین خویشتن را از نشانه راح و تواتر و تعاقب اقدام سرگران

ساخته و از غرور مستی شمشیر تهور آخته ، بنفس واحد خود را بمیان قوم رومیان انداخته ، جماعت مزبور او را شناخته ، دستگیر و پای بصوب بغداد گشودند . الفرض از ظهور اینگونه امور بحر ذخار غضب قهاری در جوش و دریای خونخوار سخط قهرمانی را در خروش آوردند . تدمیر عمر پاشا و تسخیر ام البلاد بصره و دار السلام بغداد و سایر ولایات تابعه او را پیشنهاد همت والا فرمودند . از آنجا که از ابتدای حال داور عدالت حصال و خدیو بی شبه و مثال در فتح کشور و گردانیدن لشکر هیچگاه منت کش بیگانه نبودند ، بنفس نفیس خویش و برادران سعادت کیش در انتظام مهام دولت و تنظیم امور مملکت سعی میفرمودند اعتضاد الدوله محمد صادقخان برادر ارجمند را بفتح بصره مأمور و گروهی از بهادران منصور و دلاوران بلنک خشم شیرزور را در ظل رایات فتح آیات و سایه اعلام ظفر علامات نواب معظم الیه روانه نمودند .

**ذکر کیفیت تحریک رایات جلال نواب سپهر رکاب
اعتضاد الدوله بجانب بصره و ورود بکنار شطالعرب**

علم مشکین برچم قلم سعادت توام در ساحت صفحات و فضای اوراق بدین گونه و سیاق شقه بلاغت و برچم فصاحت میگشاید که : چون ام البلاد بصره از جمله گرمسیرات محرق الهوا و شدت گرما در آنجا بحدت و نسیم شمالش آتشی افکن خرمن هستی برنا و پیر و هوای بادیه و جبالش حرارت بخش کره اثیرست ، چون در ایام تموز و هنگام شدت هوای آتش افروز و نوبت اعتزاز سموم جهانسوز که معبرش آن ولایتست . فرستادن لشکر فیروز بچنین ولایت از حسن تدبیر عاری و خلاف راه سپاهداری بود تحریک رایات جلال نواب استظهار . الدوله تا آغاز زمستان و اول نزول برف و باران که در آن وقت در گرمسیرات فصل بهار و اول شکفتگی چمن و گلزار و موسم خرمی روزگارست بتأخیر افتاد . چون سپه دار بهمن بعزم تسخیر گلزار و گلشن از ابر مشکین برند شقه کشای لوای جهانگیری گردید و نوای

نای رعد آوا و آوازه بیم وصول موکب لشکر آرای دی را بگوش
هوش اهل جهان رسانیدند ، تارك دلبران شاخسار از مغفر سیمین برف
ذیب و زینت گرفت و اندام دلاوران جویبار از جوشن آهنین سیخ
آرایش پذیرفت علی الصباح هشتم شهر ذی فعدة الحرام که سرور
کشور چرخ نبل قام و خسرو انجم غلام بزمیت انتقام لشکر ظلام پای
سعادت برکاب جواد خوش حرام چرخ تیز گام نهاد و با لشکر گران
انوار ابلق عزم را بتسخیر ملك خاور عنان داد نواب استظهار الدوله
متوکل باشفاق جناب اقدس الهی پای دولت برکاب سعادت نهاد ، با
شکوه سلیمانی و دنده خاقانی عنان عزیمت بصوب مقصود گشاده ، با
رایت گیتی گشائی ملك سا و اعلام جهان پیمان داده و شش رخسار چرخ
والا شد . بحر ذخار مسکر نصره پرور و دریای بی کران اردوی انجم
حشم گردون حشر از موکب دلبران آهن بوش و آواز رعد انبیز
نای زرین و نوای شورش فرازای خم روئین چون صحرائی قیامت در
خروش آمد . نواب اعتضاد الدوله با سپاه افزون از ريك هامون بحکم
همایون آنروز فرخنده تیمون درخارج شهر منزل گزید . قیاب حیام
زرین طناب را باوج ماه و آفتاب برکشیدند ، تا تمامی تدارکات از خیمه
و خرگاه و سرادقات ملك دستگاه و احمال لشکر و سپاه و توپهای شعبان
مثال و خمپارهای صواعق خصال و سایر اسباب جلال باردوی قیامت
تمشك الحق و انتقال یافت . روز دیگر که خورشید انور و فرمانده
لشکر انجم و اختر از منزل افق خاور بعزم سفر ممالک سپهر احضر
و تصمیم تسخیر ام البلاد باحترافرازنده رایات اشعات گشت رایات فتح آیات
در اهتزاز و عقاب علم زرین جناح در اوج نصره پرواز آمد ، نوای
خم روئین و ناله نای زرین از فراز سپهر هفتهین در گذشت . در ساعتی
مسعود و بختی محمود از منزل مذکور متحرك گردید ، تا بلده حویزه
در جانی عنان نکشیدند . در آغاز شهر محرم الحرام سنه مذکور همای
همایون فال رایات بلند آیت سایه سعادت بر رفارق اهل حویزه گسترده ،
در روز دوازدهم شهر مزبور از حویزه خروج و بصحگاهان روز پانزدهم

که سفینه ملایک علاج مهر در بحر ژرف سپهر بساحل مغرب رسید
دریای پرشور اردوی منصور وارد کنار شط العرب گردید . از تلاقی
و تقارب آن دو بحر ذخار و دو دریای خونخوار بحر آب و دریای
آتش دريك محل اجتماع نمودند . شط العرب محتاج بقوصیف نیست ،
زیرا که آن شطیست در اقطار جهان مشهور و دریائست بی کران و
پرشور . چندین رودخانه ذخار که هر يك قلمیست خونخوار بيك ديگر
اتصال گرفته ، موسوم بشط العرب و از کنار شهر بصره مرور و بدریای
اعظم شور منتهی گشته و احتمال امکان جیش در چنان بحری بر تلامط
بجهات مختلفه که یکی از آنها جزر و مدست از قبول عقول محال اندیش
برون و از تصور اوهام افزونست و دست قدرت هیچ صاحب شوکتی
الی حال بدامن این امر محال نرسیده و امکان این اراده دور از کار
تا باین روزگار بیرامون خاطر هیچ صاحب تسلطی نگردیده . چون عبور
آن دریای آتش برتاب از چنان بحر آب و مرور آن لجه براضطراب
از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسر مسلسل از نایب محالات و
از جمله خوارق عادات می نمود پس ناچار چاره کار را در بستن جسر
دیده ، امر قضا نمود صادر گردید که سفاین صغیره متعدده و اعمده
قویه مشیده و قوایم عظیم مستحکم و اوتاد قنطره شدیده از حویزه و
سایر اعمال دور و نزدیک از شط حویزه و شطهای دیگر که بشط العرب
می پیوندند حمل و نقل نموده ، باهتمام آهن گران ستبر بازوی قوی دست
و دقت حدادان هنر پرور صنعت پرست زنجیرهای قوی محکم و سلاسل متین
مستحکم صورت انجام و سمیت اختتام پذیرفته ، متشبت بتأییدات حضرت
سبحانی و متمسك بعروة الوثقی اقبال حضرت گیتی ستانی شروع بانجام
جسر نموده ، شناوران نهنگوش و آب بازان دریاکش نهنگوار خود
را بان لجه خونخوار افکنده ، بانجام جسر قیام نمودند . ایام نوروز فیروز
و هنگام بهار گیتی فرورز بمبارکی و فرخندگی در رسید .

ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت

باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور سپاه

توبت ظهور بهار خرم و موسم طراوت و نظارت عالم گردیده ، طلیمه قهرمان
 گیتی ستان مهر بیرج حمل تحویل یافت . بحکم سپهبدار هوای بهار
 خیمهای رنگارنگ سپاه ریاحین و ازهار در کنار شط جویبار برپا ،
 فرمان فرمانده آزار ریات ظفر مدار سرو و چنار در ساحل بحار ذخار
 و جداول و انهار شقه گشاو با مرو قوه متولده سرادقات اغصان و اشجار
 در ساحت گلزار فلک سا شد . سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قاعه
 محکم بنیان چمن را که محکمه طاغیان بهمن بود محیط گشتند و لشکر
 بی کران قهرمان اردی بهشت در اطراف شهر بند گلستان و اکناف حصار
 بست بستان از جوشش گلگهای سحرانی و هجوم سروهای میثانی سنگری
 متین آرایش نهاده ، بجهت استیصال سپاه فتنه جوی شباط و طایفه فساد
 انگیز دی بنیاد محاصره بستند . جزایر چیمان برودت هوا که با سفاین
 موفور بخ از راه بحر جویبار با عانت قلعه نشینان بهمن هجوم آور گردیده
 بودند صاعقه باری توبهای آتش نشان برق بهاری در میان آب آتش
 افکن اساس آنها گشت و شراره ریز خرم هستیشان گردید و عمانیان
 ثلوج و امطار که بازورقهای سست بنیاد مانند حباب دره مر آب بمقابله
 سپهسالار اردی بهشت و هوس مدخلیت در عرصه مرغزار و کشت عنان
 تقنین تپی مغزی و سبک سری می گشودند بیک حمله دلاوران بادشمال
 و دلبران نسیم اعتدال ارکان سفاین وجودشان از یک دیگر پاشیده ،
 دامان دشت و صحرا چون ساحت میدان همجا از خون شقایق گلگون
 و فضای بسیط غبرا از هجوم سیل کوهساری رشک هزار جیحون گشت .
 مجلس عهد سعید بانهایت فیروزی ترتیب یافته ، بر و دوش اعظم و
 سرا پای افراخ از بدل خلاع خور سعید شعاع مستقر شد . در حالی که
 ساحل شط مضرب خیم انجم احتشام بود شیخ عبدالله رئیس جماعت
 منقح که دو طایفه اند در عدت و کثرت بر جمیع قبایل عرب ممتاز و

مکانهای نشیمن ایشان که از صحاری نجد تا اراضی فیه البصره پیوسته ،
 جماعت مزبور بعات کثرت عدت همواره بر بصره مسلط بوده ، منافع
 آن ولایت را اکثر ضبط می نمودند ، با گروهی انبوه و لشکری باشکوه
 با عانت بصریان کمر بسته ، از جانب ساحل وکیل فرنک انگلیس که
 از طرف بادشاه و الایحاه فرنک مأمور و در بصره متوقف ، متوجه داد و
 ستد می باشند ، با چندین سفینه و زورق هریک مشحون بتوبهای برق
 انداز و تفنگچیان آتشباز ، از ممر آب بمدافعه شتافتند ، که نهنگان
 دریای نام و تنک و دریا کشان ایجه آشام را از ساختن جسر ممانعت نمایند .
 بگمان آنکه بچنان قوم ناکس راه بر آن سیل سرکش و مثل خس
 راه گذر بدریای آتش می توانند بست ، شروع بانداختن توب و آغز
 فتنه و آشوت نمودند . از جانب اردوی نصرة میانی نیز توبهای اژدر
 مهابت سرگرم آتش افشانی و گلولهای صاعقه هبیت مشغول جان ستانی
 گردیده ، از صواعق خانه بر انداز توبهای رعد آواز و سحاب شراره
 نشان دست تفنگچیان برق انداز در میان آب و آتش خرم صبر و
 تاب فرنگیان باد بیمای خاکسار افتاده ، قوا تر گدوله و توالی قطرات
 امطار بر آتش بار توب و تفنگ مزرع نبات شبح عبدالله و جماعت
 منقح را نیز بنیاد فنا داده ، بسیاری از جماعت مزبور در بر و بحر
 سوخته آتش فتن و فتور ، بقیه سرخویش و راه هزیمت را پیش گرفتند .
 امر واجب الامثال نواب اسخظهار الدوله عز نقاذ بافت که دو هزار نفر
 از جماعت بختیاری که در شناوری بانهنگان دریا نورد خویشی و در
 کوه نوردی از بننگان کوه گرد پیشی دارند ، در آن شط بحر کردار
 شناور گشته و چون سیل بی بنیاد از آن رود گذشته ، در ساحل آن
 طرف متوقف شوند . غرض جسر مزبور در مدت هجده روز صورت
 اتمام و سمت اختتام پذیرفته ، بر زبر آن بحر بر طلاطم چون جسر مجره
 بر روی این پرشور قلزم قرار گرفت . علی الصباح ششم شهر صفر سنه
 هزار و صد و هشتاد و نه که سپاه انجم و اختر ازین طرف در یای
 پهناور عبور نموده ، خسرو خاور شقه لویای جهای گردی گشود نواب

اعتضاد الدوله اردوی گردون شوکت و سیاه انجم عدت را از عبورگاه
 جسر بان طرف فرستاده ، خود نیز با خاصان درگاه و مقرران محفل فلک
 دستگاه عبور ، منزل موسوم بشریش را مقر کوکبه منصور فرمودند .
 روز دیگر از منزل مزبور اعلای اعلام شوکت و رفیع ریات نصره فرمودند .
 مختصر سخن : در روز هشتم شهر صفر المظفر که قلعه گشای مهرانور
 بالمشکرگران انوار محیط این نیلی حصار گردید فضای مسرت فزای
 خارج ام البلاد بصره مطار عقابان ظفر جناح ریات گردون حباب و
 مقر سرادقات خورشید قباب مجره طناب گشته ، خیم فلک مقام اردوی
 انجم احتشام سر باوج ثریا بر کشیده ، آواز رعد انباز نای زرین و
 نوای شورش فزای خم روئین زلزله افکن سپهر هفتمین ، از صواعق
 هوش ربای شلیک خمپاره و توپ و لوله و آشوب درمیان سکان آسمان
 و زمین افتاد . سلیمان آقای متسلم که از جانب عمر پاشا حاکم
 بصره بود و اعزه و اعیان و جمهور سکان آنجا از هیبت آن انقلاب
 و وحشت آن سهمگین گرداب با زهره های آب در شبکه اضطراب
 فرو مانده ، دروازه های شهر را مسدود و برج و باره را
 مضبوط نموده ، در محافظت و خود داری نهایت مبالغه نمودند و
 رای قلعه گشای نواب استظهار الدوله بتاسیس قلعه محکم و بنای
 حصاری منتظم که استظهار اردوی ظفر حشم تواند بود قرار گرفته ،
 بنایان صنعت نما و معماران اقلیدس گشا بتاسیس قلعه اشتغال ورزیده ،
 در اندک زمانی اساسی چیده شده که اوج بروجش با فلک ذات البروج
 بمساوات ، فراز کنگره اش برتری از اوج سماوات داشت . بنه و اغروق
 معکسر نصره برور و احمال و اقبال اردوی گردون مقرا در آن قرار
 داده ، توپهای قلعه کوب و خمپاره های شهر آشوب را بمحاذات قلعه
 بصره کشیده ، توپ چپان آتش دست از سحاب آتش بار توپ بنای
 شعله انگیزی و در انداختن گلوله های دهر سوز آغاز شراره ریزی کرده ،
 کیفیت هوا منقلب کن مزاج کره اثیر و توان بلا آتش افکن خرمن چرخ
 پیر گردیده ، گردون گردنده از هیبت رعد آواز زلزله انداز توپ

که خبر از آشوب قیامت می داد بمقاد این آیه کریمه و سبجملون
 اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت « از بیم جان گوشها را
 بانگشت کواکب انباشته و جرج شتابنده آن روز را روز رستخیز
 بنداشته ، بصدای هوش ربای آن ثعبانهای وادی هیجانهای ادا «زلزلات الارض
 زلزلتها مسموع داشت ، نهایت يك رکن دیوار قلعه که عجانة بضرب
 صدمات توپ خراب گردیده عرضاً هفت و هشت ذرع وسعت داشت
 و فراز آن بحدی بود که خیمه و خرگاه بر زیر آن افراخته ، جمهور
 صغیر و کبیر آن ولایت بجهت حرامت آنجا را نشیمن ساخته بودند ،
 صدمات گلوله های آتش فشان با چنان استحکام رخنه گیر بنیان آن
 نمی شد ، پراهنمائی یکی از فراریان قلعه توپخانه مبارکه را بر رکن
 دیگر که استحکام آن از سایر ارکان کمتر بود کشید ، توپچیان
 مریخ صولت و برق اندازان بهرام نهایت هر روز از هنگام بام که
 گلوله آتش فشان مهر فروزان از دهان توپ باق بیرون بسته ، شراره
 آن فضای حصار جهان را فرو می گرفت تا وقت شام قیر فام که دود
 ظلام عرصه جهان را محیط می گشت از صدمات گلوله های جان سوز
 و بارقه توپهای آتش افروز گرد از نهاد قلعه و دود از نهاد دل قلعه گیان بر آورده ،
 از آغاز روز تا بانجام چهار برج و سه فصیل را از بیخ و بن برکنده ،
 با خاک برابر ، بلکه از سطح زمین بست تر می کردند . شباهنگام
 که معماران تقدیرات ملک علام بروج چرخ نیل فام را بریشهای سیمین
 انجم و اوتار زرین کواکب انتظام می داد بصریان بهرمت بروج مخروطیه
 منهدم پرداخته و خرابی های آنها را بهتر از پیش ساخته و سحر -
 گاهان که خورشید رخشان در شاه برج افق شرقی رایت قلعه گیری
 می افراخت توپچیان بهرام کین و دلبران شیر کمین بروج و جدار
 محروسه و راه مزبوره را بحال اول مشاهده نموده در نهایت متانت
 می دیدند . چون چند مرتبه بیکه تازان میدان جنگ و قلعه گشایان با
 نام و ننگ بادل شیر و حوصله پلنگ بنای پورش نهاده و بجانب قلعه
 کمین گشاده و بعلت عمق خندق و استحکام جدار و انتظام حصار و

اتفاق و اصرار محصورین در کیرودار کاری از پیش نمی روت ،
 نواب اعتضاد الدوله بنا بر محافظت نفوس جان سپاران شیراز بیشتر
 نبرد را از یورش ممنوع فرموده ، از ضیق محاصره کار را بر اهل
 قلعه تنگ ، دلیران شیر چنگ و بهادران مجرب کمان شهاب خدنگ
 را امر نمودند که درسی و شش مکان نزدیک بحصار قلعه سنگرهای
 متین استوار اساس نهاده ، هر سنگری را بدسته ای از سران
 شیران خون آشام و هر مورجائی را بفرقه ای از مبارزان بهرام انتقام
 سپردند و سفاین فلک نمون را وحکام سواحل و ضابطان بنادر بحکم
 حضرت گیتی بناه بجهت خدمت گزاری نواب ظهیرالدوله از بحر
 اعظم بسطالعرب آورده ، دراین وقت بفرمان استفاده بودند ، محاذات
 یک رکن قلعه که متصل بسط بود قرار داده ، لنگرافکن توقف گشتند .
 مختصر سخن : راه بحر و بررا چنان بر بصریان تنگ کردند که
 بیک اندیشه از هیچ طرف عبور و جاسوس خیال را از هیچ سمت
 مرور نبود ، چون سنگر های اطراف قلعه انتظام و استحکام یافته ، آ
 بیلان آهن گسل وشیران سنگین دل سپرده شد اهلای بصره آغاز
 شبیخون نهادند و هرشب که شیرو بدر از هر طرف با خیل انجم واختر
 روی بسنگر استوار این نیلی حصار می نهاد کمین کردگان شبیخون
 بسنگر آورده و مستحفظین سنگر و هژیران دلاور بمدافعه پرداخته ،
 در آن نیمه شب آن مهمانان نورسیده را بر سر خوان اجل دعوت
 فرموده ، ازباده هستی زبای تفنگک شراب پر خمار مرگ بجام زندگانی
 و ساغر عمر و جوانی پیموده ، از درد بردرد گوله مخمورشان می نمودند
 و شبی نبود که جمعی کثیر از آن طایفه در پای خم بر جوش توپ
 و مینای هوش ربای تنگ سر گرم ساغر برستی و از رطل گرافنا
 قرین مستی نگردند و در شبی از شبها یکی از هزیمت کردگان
 قلعه بشرف حضور نواب ظهیرالدوله مشرف گردیده ، معروض داشت
 که در رکنتی از ارکان قلعه و حصار که بکنار سط اتصال دارد راهی
 هست که ممر سیل خاب برانداز و دخول نهنگسان لجه دلاوری

تواند شد . نواب ظهیرالدوله سه چهار نفر غلامان معتمدان سر کار
 را بمصحوب عارضی مذکور فرمودند ، که سالك طریق خفا و راه
 مزبور را مشهود دیده بینا نموده ، اگر از شوایب نقص و مناقص خطر
 مبرا باشد بهادران قلعه گشا و دلاوران میدان هیچجا را از معرض
 مزبور بیورش مأمور فرماید ، چون مأمورین سالك مسالك فرمانبرداری
 گردیده و راه معبود را در نور دیده از سنگری که در مانهای پائین
 سنگر واقع و ضبط آن در عهده تفنگچیان دینارانی بود گذشته ،
 بحوالی معبر معروض مذکور رسیدند . دریائی دیدند از فولاد و آهن
 و بحری مشاهده نمودند از تیغ و سنان موج زن ، آن فلزمواج
 در آن شب داج از قلعه خروج و برسم شبیخون از سنگر آهن
 عروج نمودند . مأمورین مزبور بعد از مشاهده آن حالت مراجعت و
 بستگر جماعت دینارانی شتافته ، آنها را در بستر بی احتیاطی خفته
 یافتند ، تاجماعت مزبور از خواب غرور بیدار و از خمار منام هشیار
 و فتیلهای افسرده را روشن و بروج سنگر را مسکن میکردند قلعه کیان
 بخارج سنگر در رسیده ، مشغول تخریب دیوار گردیدند ، شیران
 قوی دل و هژیران آهن گسل با رخسارهای فروزان و فتیلهای سوزان
 آغاز جنگ و بنای تحصیل نام و تنگ و شروع باتش فشانی جزایر
 و تفنگ کرده ، از شعله جاسوز شراره های تابناک و بوارق جهان افروز
 آتش بازی تفنگچیان چالاک در بسیط خاک و بساط این تیره مغاک آن
 شب سهمناک چون روز روشن وساحت صحرا از خون آن گروه بی
 پروا رشک هزار گاشن گردیده ، اگر بمحض عنایت و اهب بی منت
 نظر بفرض شخص مذکور غلامان مزبور بخدمت منظور مأمور نگردیده
 و کمین گردگان را در آن شب مظلم ندیده و مستحفظین سنگر
 را از خواب غفلت بیدار و از خمار بی باکی هشیار نکرده بودند
 امری واقع و حادثه ای سانج میشد که چاره آن دشوار و موجب
 حدوث مکاره بسیار و ظهور آفت عین الکمال بود . همانا اتفاق چنین امری
 بقیر از طالع فرخنده مطلع و بیمنت بخت فیروز محمل دگر نمی دارد .

بیان بعضی مویذات بخت بلند و طالع فیروزمند که در محاصره بوقوع
انجامید بر دقیقه شناسان رموز نهانی و باخبران اسرار پنهانی مخفی و
مستور نخواهد بود که در هر عهد و زمان که حکمت الهی بالغه
آفریدگار جهان و عنایات کامله خالق زمین و آسمان شوکت هر صاحب
شوکتی را از خلوت خفا بیارگاه ظهور آورده ، فارس میدان گیتی
ستانی و طرازنده اورنگ جهانبانی می نماید ابواب دولت از شش جهه
بر روی او گشاده و اسباب شوکت او را از شش طرف بدون تعویقی
از عوالم غیب آماده می سازد و دست اختیار «بفعل الله ما یشاء» و بازوی
اقتدار «ویحکم ما یرید» دامن دشمنان می کشاید و او را بورطه هوان
و هلاک می اندازد ، تا ذات مقدس او بی منازع و مشارکی زیننده مسند
دارائی و وجود اقدس او فارغ از هر عاقب و موانعی زینت بخش محفل
کشور خدائی گردد و جمهور عباد در ظل حمایت و سایه عاطفتش در
مهد امن و امان آسایش گزین باشند . [شاهد این مقال بعضی از مؤیدات
اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلالست که در حین محاصره بصره
بظهور رسیده و بوقوع انجامید : یکی از آن جمله آنکه شط فرات
که از اراضی محل موسوم بجزایر که طول آن سی فرسنگ و از
جانب حکام بصره بسپور غال جماعت منقح مقرر بوده عبور نموده ،
منتهی بشط العرب می شود ، شطیست چون بحر پر تلاطم و رودیست
غیرت محیط قلزم و چون اراضی بصره از زمین جزایر بکلی بست تر
واقع گردیده که تفاوت بست و بلند اراضی زیاده برده ذرعست ،
بعث اشراف شط فرات اراضی ام البلاد در مسافت چهار فرسنگ که
همه جا بر اراضی بصره محاذات و اشراف دارد ده سد محکم بر جنب
شط فرات بسته اند که اگر در یکی از سدهای عشره اندک فتوری
پدید آید و باجزوی رخنه ای گشاید اراضی بصره با بحر عمان برابر
و در برابر آن سیل خانه شکن بنیاد بر انداز جمیع عمارات و بقاع
بصریان از خاشاک کمترست . در حالی که خارج بصره محل برشور
ممسکر منصور بود العیاذ بالله اگر از جانب بصریان یا از طرف سایر
دشمنان احدی برخیزد گری یکی از سدهای مزبور می برداخت جمیع

اردوی انجم حشرو جمهور آن فوج فزون از اختر را غرق لجه فنا
میساخت . چون قلزم موج و بحر ذخار معسکر نصرت امتزاج از شط
العرب گذشته ، چون بحر محیط ارض صره گشتند حاجی ناصر رأس
ورئیس محل جزایر متبه بوسی نواب استظهار الدوله مستظهر گردید
و از بذل خلعت لارم و انعام نوازش دیده ، تعهد نمودند که اگر
ریاست جزایر را باو عنایت فرمایند در محافظت سدهای مزبوره لازمه
احتیاط ورزیده و لحظه ای از شرایط تیقظ غافل نگردیده ، خدمت
مزبور را بتقدیم رساند . نواب ظهیر الدوله باسعاف مطالب و انجام
مارب مومی الیه فرمان داده ، مدت یکسال متجاوز حاجی مذکور با
جمعی کثیر از اهل آن ولایات از روی نهایت عقیدت بخدمت موعود
قیام و بتمنات معهود اقدام نموده ، تا نواب جوزا رکاب استظهار الدوله
را از کثرت مشغول اندکی فراغت حاصل و بر سر هر سنگری فرقه ای
از مجاهدین و کلیط های فلك تمکین تعیین یافته ، بجهت محافظت آن
حدود شتافتند . دیگر از مؤیدات بخت بلند و مساعدت طالع فیروزمند
آنکه : در عرصه مملکت بصره وساحت نواحی آنجا همیشه در موسم
تابستان که حدت هوا سوزنده تر از آتش و شدت گرما محترق تر از
شعله سرکش و سنک جبال تقطیده تر از احگر و خاک نلال تابنده تر از
دود و قطرات زلال افروخته تر از شرارست بادی از جانب دریای وزد
مشهور بباد قوس ، چون آم دل دردناک عشاق سوزنده و چون نایره
پرشوق فراف فرورنده و اهتزاز آن باعث شدت حدت و عفونت هوا
و موجب هلاک مردم از سمیت گرما و مقدمه هزار گونه بلا از طاعون
و وبا میگردد و هر ساله خرمن هستی جمعی کثیر از برنا و پیر و
مواطنین بصره که در هوای آنجا پرورده و بصاعقه باری سموم
جانسوز عادت کرده اند در هنگام وزش آن باد آتش بار و اشتعال آن
آتش پر شرار افروخته ، شعله هستی سوخته میشد ، فکیف که غربا
وعادت کردگان اعتدال هوا در آن هوای چنان گداز زیست توانند
نمود؟ و در زمستان همواره بادی دیگر از طرف شمال در اهتزاز میاید

که مورت ازدیاد برودت و اشتداد سردی هوای آن ولایتست و در هیچ عهد و زمان در ایام تابستان باد شمال در بصره نوزیده و معمربین آن ولایت هیچگاه آن چنان خلاف عادتی ندیده . در مدت دو سال که ساحت بصره مقر سراوقات جلال و مضرب خیام فلک تمثال بود از آغاز تابستان تا بانجام روزی باد قوس در آن سرزمین نوتیده ، همواره باد شمال در امتزاز ، موجب اعتدال هوا و باعث اطفای نایره گرما ، چنانکه بصریان از مشاهده آن امر غریب و ملاحظه آن حالت عجیب در شگفت مانده ، بسوختگی اختر و احتراق کوکب خویشتن متیقن بودند . از وقوع اینگونه اتفاقات بر تخریب اساس دولت و انهدام بنیان شهامت خود تقال مینمودند .

ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان سکندر شان روم بخدمت فرمانده این مرزوبوم

سفیر خوش تقریر قلم فصاحت رقم چگونگی این مدعی را بدین نمط ادا مینماید : در حالتی که معسکر نصرة نمود واردوی ظفر ورود از احاطه قلعه بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زبان و سود را بر آنها مقفود کرده بودند عمر اشا والی بغداد حقایق آن حال را بسده جلال قیصری معروض داشته ، محمد وهبی نامی را که از اعظم آن سرزمین و مردی صاحب تمکین و خداوندی متین بود از جانب سلطان سکندر شان سلطان عبدالحمید خان پادشاه و الاجاه روم بسفارت معین نمودند . مشارالیه روی نیاز بعتبه عرش انباز خدیو عاجز بواز و دارای دوست پرور دشمن گداز آوریده ، در دارالملک شیراز بجز بساط بوسی محفل ارم طراز خدیو گردن فراز رسید و نامه مودت ختامة سلطان سکندر شان را از پیشگاه حضور گذرانیده ، بنظر منشیان عطاردشان رسانید . اگرچه در ظاهر در نامه نامی در خصوص مقدمات بصره مطلبی اظهار و در باب آن مراتب مدعائی اشعار نشده ، مضمون محتوی بود بر مراتب مهر و وفا و مشتمل بر مراسم صدق و صفا و رخت بستن سلطان مصطفی خان از جهان فانی و تمکن عبد الحمید

خان بر اورنگ سلطانی ، نهایت دریاطن از ارسال رسل و ترسیل نامه مرسل بجز از امر بصره غرضی نبود و بغیر از اطفای نایره فساد و فسح عزیمت امر ام البلاد بصره ملتسمی نمی نمود ، که آنرا بتقریر سفیر مذکور محول داشته ، بمشافه او واگذاشته بودند . بعد از آنکه محمد وهبی افندی را تقبیل عتبه جلال حاصل و بجز زیارت کعبه آمال یعنی دربار فلک تمثال واصل شد بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد استکانت و سر افکندگی از مقربان دربار عصمت و اربافتگان حریم دولت بکرات مستدعی عفو تقصیرات عمر اشا و اطفای نایره غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله قهر خدیو گیتی گشا گردید . مسؤل او بجز قبول نرسیده و رتجات عجز و استکانت و قطرات ابتهال و ضراعت او موجب اطفای آتش غضب قیامت لهب نگردیده ، یکی از مسئولات او آن بود که چون ام البلاد بصره متعلق بمادر سلطان قیصر شانست آنرا بضعیفه مذکوره واگذارند و در عوض هر یک از ممالک قیصری را که مداخل آن اضعاف بصره باشد و معین فرمانند متعلق بسرکار و وسعت مدار خواهد گشت . امنای دولت دوران عدت گوش باقایل او نداده ، جواب نامه نامی شاه سکندر جاه نگاشته کاک در سلك و از انعام و احسان آنچه سزاوار همت بلند و مقتضی طبع کریم ارجمند بود بافندی مشار الیه عنایت و او را بمراجعت رخصت فرمودند .

بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بیکران باعانت بصریان و گزارش آن

معلم سفینه حکایت رنگین و ناخدای زورق روایت شیرین یعنی ختامة بلاغت آئین در بحر ژرف اوراق بدینگونه نادران بیان میگشاید که : چون بعلت عدم آب وحدت آفتاب و حرارت هوا و شدت [گرما] ، اراضی عمان قابل زراعت و مستعد تولد نباتات نیست ، چنانکه هر گیاهی که بفعل قوه مولده سر از گریبان خاک برمی آورد شعله خرمن سوز حدت هوا چنان آتش افکن خاشاک بار و برگش می گردد که از وجودش جز کف خاک سیه اثری و از هستی و بودش

بغیر از مشت خاکستری بجا نمی ماند و هر تپاتی که از اثر قوه نامیه از نهانخانه بطون قدم باول مرتبه بروز و ظهور میگذارد تیغ بی زنهار شدت گرما چنانش از پا می افکند که دیگر حرکت نمیتواند نمود ، بنابراین سکان و متوطنین آن سرزمین نظر بقدان غلات و عدم وجود حیوانات که هر ذی حیات را تحصیل آن ناگزیرست محتاج ولایت غیر میباشد ، چنانکه جمع آذوقه و ما یحتاج آنها از الکای فارس و سواحل و بنادر و قوت اعراب که خرماسست از بصره نقل و حمل عمان می شود . درین یک دو سال که تنبیه خوارج شهر ، بنحوی که نگاشته قلم مشکین رقم گردیده ، منظور نظر مرحمت برور حضرت گیتی ستان بود قدغن فرموده بودند که از سواحل و بنادر فارس حبه ای از حیوانات و دانهای از غلات حمل و نقل عمان نشود . بان علت احتیاج خوارج بصره بیشتر از پیشتر شده بود . لهذا امام خوارجی که جمیع مباح شرع و عرف خوارج در ید قدرت اوست اعانت اهل بصره را بر خود فرض دیده ، بتجهیز جهازات اشتغال ورزیده ، دوازده فروند غراب گردون حباب مبین « هذا شیئی عجاب » و مشحون بنادر آلات و اسباب بود باضافه صد فروند دیگر از کلیط و داد و اورنگی و سایر سفاین تیز رو جنگی مشتمل بر متجاوز از هزار اراده توپ و دو هزار ابطال رجال دلاور با شمشیر و خنجر و زوبین و سپر و ادوات موفور و آلات نامحصور بسرکردگی دو نفر از اولاد و خلفان نام داماد خود بصیانت و اعانت بصریان فرستاده چون حقیقت این خبر معروض نواب استظهار الدوله گردید بحکم واجب الامتثال نواب معظم الیه شیخ ناصر ابو مهتری بندر ابوشهری حاکم بندر و شیخ برکات و شیخ رئیس بنی کعب سلسله متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشته اهل ارباب دول بهم بسته و چون سلسله مشید اجزای عوالم ایجاد افزار و استعدادش بیک دیگر پیوسته در دار الملک شبراز بامر خدیو گردن فراز حدادان کاوه لقای آهن خا و آهنگران داود نمود معجز نما از کوه آهن پرتاب و دریای حدید مذاب ساخته ارسال معسکر نواب استظهار الدوله فرمودند ، بر زهر شطالعرب کشیده و هردو سر آن را بر

ساحل دوجانت شط باو تاد عظیمه و اعمده قویه محکم و مستحکم نموده ، محافظت یک قسمت زنجیر بعهده شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهده یکی از سرکردگان سپاه نصره دستگامه مقرر گشته ، در هر جانب سه هزار مبارزان دلاور و چند اراده توپ برق شرر تعیین و راه عبور غرانات و جهازات خوارج را مسدود از تشدید آن سلسله متین فرمودند . چون سفاین خوارج در بحر اعظم بمحاذات شطالعرب رسیدند از تسدید راه عبور و تشدید سلسله مزبور و حراست سپاه مذکور مخبر و مطلع گردیده ، از آنجا که عبور سفاین خویش را از آن سد سدید دشوار می دانستند در جائی که شطالعرب بدریای اعظم متصل می گردد لنگر افکن زورق اقامت گردیده ، چندی آرمیدند و در شبی از شبها قریب بصباح که از توج رباح تقدیرات قادر فتاح و از نسایم قدرت فائق الاسباح سلسله منتظم ثوابت و سیارات از یک دیگر گسیخته و عقد زنجیر محکم انجم و اختر از هم ریخت بادی صعب و صرصری سخت از مهیب تقدیر مرسل الریاح در وزیدن آمد و از تصادم آن باد که نمونه طوفان عاد بود سلسله مزبور از یک دیگر گسیخته ، پاره ای از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهت حمل و نقل آن زنجیر گران در زیر آن ترتیب و ردیف قرار داده ، گرانی سلسله بردوش تحمل آنها نهاده بودند تحریک آن بادوزان و عنان کشی آن بادروان بجانب سفاین خوارج روان شد . آن جماعت از مشاهده آن حالت برانقطاع عقد مسلسل سلسله مزبور یقین حاصل و لنگر برداشته ، روی بمروور شطالعرب گذاشته ، مستحفظین جوانب زنجیر از دو طرف و کلیط های سرکاری از برابر آغاز گلوله ریزی توپهای برشرر نموده ، چون باد شدید در حرکت و هوا در توج نهایت بود زیاده بر صد فروند غراب و کلیط و سایر جهازات خوارج از سر منزل توپ مستحفظین جوانب شط گذشته ، در برابر قلعه بصره و محاذات سنگرهای سپاه نصره همراه لنگر افکن توقف گشتند . بصریان را آن روز روز عید و آن قوم یریشان را آن شب امید گردید . غافل از ناامیدی سرانجام ویی خبر از

باس اختتام نوای نای بهجت بفلك و صدای کوس سرت بگوش ملك رسانیدند .
روز دیگر که لشکر انوار مهر خاور ازین زرف دریای بهنار قدم ساحل
افق نهاده و مستحظین حصن چرخ دون و محصورین حصار سپهر نگون راه
افق را بجهت خروج سپاه اشعاع گشودند و از ده هزار نفر سپاه خوارج بعزم جنگ
از سفاین قدم بساحل نهاده ، آغاز جولان و ادم تهور را سبک عنان
نمودند . فرمان نواب اعتضادالدوله فرقه ای هزاران خارا دل و شیران
آهن گسل بروشی که اهل بزم عزم سور و حریفان محفل آهنگ
سرور نمایند روی اقتدار بمیدان کار زار نهاده ، هر دسته در راهی
و هر فرقه بکمین گاهی فرار گرفتند . هر رعد از خم هفت جوش
و غریب صورت از نای قیامت خروش و نعره شیر از دل پردلان یلگینه
پوش و آشوب رسته خیز از آن دو دریای پر خروش برخاست و تهرک
شد . باد اجل شورش فزای آن شوریده فنم و اهتزاز صرصر آن
قضای مستعجل موج انگیز آن بحر بر تلاطم و غریب ذریبن نای و
خروش روئین خم اوج گیر ذروه ماه و انجم گشت و سرطوق ربابت
عالی حباب وقبه اعلام زرین قباب از اوج ماه و فراز آفتاب برگذشت . ازدود
مظلم توپ و دخان تیره تفنگ و گرد و غبار میدان جنگ روز روشن چو زشب تار
سیاه و غبار دخان بر آسمان نیلگون و شرار های تابناک در نظر ادراک اختر
و خورشید و ماه شد . از سحاب دخان توپ و تفنگ رعد هوش
ربای غریب و قطرات امطار بلا بباریدن آمد . شیران ستبر با زوی
قوی دست چو پیلان مست سرگرم حملات جان ستان و مشغول
استعمال سیف و سنان گردیده ، بهر حمله گروهی از آن صید های
بدام آمده را اندام هستی در خم کمند می کشیدند . از خزانه عاطفت و
مخزن همت نواب استظهار الدوله در عوض هر زنده ای که بچنگال
شیران بشه دلبری باسیری افتاده بود مبلغ پنج تومان و در ازاء هر
صیدی که در دست گردن فرازان لشکر کشته و بنظر موکلان و کلای
این سرکار و خریداران این متاع گرم بازار می رسید سه تومان انعام و
جایزه مرحمت می شد . در اندک زمانی شکستی فاحش بر اوکان
تاب و توان دشمنان افتاده ، نسایم ظفر بر پرچم رایت فتح آیت در

اهتزاز و حمای نصره بسر مفارق دولت خواهان سایه انداز و عقاب
فیروزی از مطار سعادت بیرواز آمده ، چندان سرو زنده از اسرا و
مقتولین از پیشگاه حضور گذشت که حساب آن دشوار و شمار آن
بیرون از قدرت محاسبان هشمار بود . قلعه گیان بحصار بند قنعه و خوارج
بگریزگاه جهازات شتافته ، قنعه العصر و بقیه السیف از چنگ اجل و
دام وحل عجله خلاص یافتند . عربان چون مبارزت هژیران بیشه
شجاعت را در میدان و ضربت دست دلیران بهرام مهابت رادر جولان
مشاهده و ملاحظه نموده خود را در چنگ دلیران بلنگ خصال کمتر
از آهو و خویش را در چنگ عقابان یولاد چنگال ضعیف تر از
تیسو دانسته ، که در میدان جنگ با بهادران حریف و در مضمار
جولان یا فارسان برق عنان ردیف نمی توانست شد غرابان و سفاین
پناه وجود آن قوم خائن گشته ، شروع بتوب اندازی و فتنه سازی و
از جانب عسکر قیامت اثر فرمان نواب ظهیرالدوله نوایر توبهای برق
شرر بنیاد آتش بازی نمودند و در شبانگه از طرف سفاین خوائن ابر
آتشبار و سحاب رشحه شرار سرگرم باریدن زاله گلوله و افشاندن
باران شراره می شده ، یک هزار گلوله توپ بی گزاف بجانب نهنگان
دریای مضاف روی آورد . سرداری حفظ الهی و نگاهبانی فیوضات
نامتناهی اضداد و آزار از مسکر نصره اثر دفع و منع می کرد و
هر دفعه که از آن لجه سرکش سیل بی پروای آتش بطرف دلاوران
نهنگ وش و بهادران دریاکش رومی نهاد حضرت آفریدگار عباد
از تفضلات خویش سد سدید در رهگذر آن میفرستاد و بحکم نواب
سپهر رکاب توپچیان کیوان حباب توبهای برتاب بکنار غرقاب و دامن
آن پرشور گرداب کشیده ، صدای زلزله فزای آن نهنگان لجه
بلا لرزه افکن زورق آسمان و زلزله انداز اندام سفینه گردون گردیده ،
از رشحات آتشبازی توپچیان آتش دست آتشی سوخته میشد که شعله
آن جز بسوختن خرمن وجود مخالفان از پا نمی نشست و از گرم کاری
مردان مشعبد شعله ای افروخته میشد که اطفای آن جز برشحات خون

دشمنان صورت نمی‌بست ، تا مدت پنج ماه آن قوم روسیاه در میان آب لطمه خور صدمات گلوله‌های برتاب شده ، انواب آذوقه برویشان از همه جهة بسته بود . روزی بمرض حجاب دربار نواب اعتضادالدوله رسید که گاهی جماعت خوارج از سفابن اخراج و بطریق سرعت خود را بدساتین خرما می‌اندازند و مذاق مرارت دیده حنظل ناکامی را از شهد مسروقه شیرین از شرابی می‌سازند . دو فوج از افواج ضیفشان و دلبران هزبر توان را مأمور و مقرر فرمودند که فوجی در ساحل یمن و دسته‌ای در جانب یسار شطالعرب در برابر جهازات آن گروه تلخ مشرب از مخالفت خروج آنها را معذب داشته و هر که سرگرم آهنگ ساحل و سرعت خرما مایل می‌گردند در میانه آن قوم مردود و محل مقصود حایل و در عوض حلاوت خرما از شربت آن تبخ بی دریغ حلاوت بخش کام آرزوشان گردند . مأمورین بنحو مقرر معمول داشتند و بیك دو دفعه در بساتین خرما بایشان دوچار و از صدمات جان فرسای پیکانهای آبدار هزار بار زهر مار بکام امیدشان ریخته و خرمای مسروقه را بحنظل مرارت و زحمت آمیخته ، گرد از بنیاد وجودشان برانگیختند . چون بقیه السیف جماعت مزبور که از بحر پر شور هلاک رخت بساحل نجات آورده و از صدمات ضرب دست دلبران خون آشام جان بدر برده بودند روز خود را سیاه و دست راز دامن شاهد مقصود کوتاه و خویشتن را لطمه خور لجه هزار گونه اکرام دیدند در شبی که زورق مهر انور درین دریای یربهنای اخضر غریق بدریای یاختر گردید لشکر و زورق فرار و راه دیار آبدار برداشتند .

بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون و فساد

والی و الاشان دارالسلام یعنی قلم‌مشکین رقم‌بدین گونه سپه‌آرای افواج الفاظ و معانی می‌گردد که : در حالی که اعراب عمان و خوارج بی سر و سامان هنوز در شطالعرب لنگر انداز زورق توقف بودند و بحر که المذبوح اظهار حیات می‌نمودند سایمان آقای حاکم بصره حقیقت

اعانت این گروه و عدت کثرت آن قوم باشکوه را معروض عمر پاشای والی بغداد گردانیده ، با شمار سخنان غیرت انگیز و القاء عبارات درد آمیز محرک سلسله حمیت و منظم عقد عصیت او گردیده ، پاشای مشارالیه از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی نامعدود و فوجی غیر محدود فراهم آورده ، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارک کرده ، بامداد بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت ، که شاید بهمدستی خوارج دست و پائی نده ، منشاء کاری و مصدر ازاله تنگ و عاری توانند شد . چون این خبر معروض رای نواب جوذا رکاب گردید شیخ حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و نوطن عشیره او مابین بغداد و بصره در اراضی حله مییاشد و آن قوم سعادت مند برخلاف کل عشایر آن مرز و بوم و مخالف جمهور قبایل اعراب روم مذهب اثنی عشری و شرف ولای جناب حیدری و باین جهة بر جمیع طوایف و قبایل رتبه برتری دارند و پیوسته این قوم بحفاظت قوت ولای غالب کل غالب بر قاطبه عشایر آن بلاد بل و البیان با استعداد بصره و بغداد غلبه دارند و اکثر اوقات آنها را مورد انواع صدمات و بحال خود نمیگذارند . شیخ حمود مذکور در بین محاصره بصره بفیض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده معالی رسیده ، در سلك بازیافتگان محفل عز و شان و نظم حریم محرمان گرویان مکان منسلک و منتظم گردید . در آن وقت تعهد کار و تباهی روزگار لشکر بغداد را نموده ، مستدعی تفویض آن خدمت و خواهمند تفویض آن سعادت گشت . نواب سپهر رکاب حسب المشمول استدعای او را قبول و مشار الیه را بانواع عواطف مشمول فرموده ، معدودی از بیکه تافان میدان جاسپاری را معین ، مشارالیه و شیران را باستقبال تعال روانه نموده ، شیخ حمود و آن گروه معدود بعد از حرکت از حضور مسعود بنواحی حله ورود یافتند . چندان که انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسکر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و از آن گروه خذلان شعار اثری نشد . شیخ حمود از ورود

آنها مایوس گردیده ، آرزوی رفتن و ادراك فیض خدمت با سعادت دامن عزم او را کشیده ، باتفاق غازیان مأمور بموافقت لوازم حاکم اصراف و دریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود . بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادر زاده مشارالیه که در حله توقف داشتند خبری رسید که لشکر قداد با کمال استعداد نواحی حله را مقر از حاکم و مضرب حیمام شیاطین احتشام ساخته ، آیات مفاسد آیات افراخته اند . آن دو شیخ زاده جوانمرد و نهنگان دریاگردبان قوم سکیدت پرورد آهنگ جنگ و عزم نبرد نمودند . بدستگیری یاران قوی دست آن قبیله و یایمردی مردان با برجای آن عشیره که هر یک در میان دلاوران بکه تازوهر کدام در مضمار دلیری بی نیاز بودند بر ادم شجاعت و اشهب بسالت برنشسته و راه بر آن جماعت مخذول بسته ، در اندک زمانی بگزلك فولاد تیغ بیکر و بمقرض سنان و خنجر عقد اتصالیان را از هم گسسته ، جمعی کثیر از آنها از زهر جان فرسای آب تیغ بی دریغ جرعه نوش شربت ناخوشگوار ممات و فوجی غفیر از شدت هراس و بیم شمشیر تیز چون الماس غریق لجه شطرات و معدودی راه بردار ساحل نجات گردیدند . شکست قوایم استعداد رومیان و بقتل رسیدن جمعی انبوه از آن قوم بریشان و هزیمت قبیله السیف ایشان بجانب دیار خذلان بموجب عریضه شیخ احمد و شیخ سلطان بگوش محرمان حریم دولت و مقربان بساط جلالت رسیده و معروض زای ملک آرای و مفهوم ضمیر گیتی گشای نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله گردید و شیخ زادگان مذکور مورد لوازم انعام و احسان نواب منصور شدند .

ورود بهار گیتی فروز و انهدام بلای غلا در بصره
بامر حق عز و علا

ورود بهجت نمود بهار روح پرور در بسط بساط سبزه های تر و بسیط اغیر و نوشکفتگی لاله های احمر در فضای دشت و در برابر وختن چراغ شقایق در محافل کوه و کمره و بارور شدن نوبادگان

خاندان گلشن و اطفال شکوفه و ثمر و شکفتگی سوسن و عمیر از هوای آذر و اختراز نسیم معنیر و هبوب ریح معطر در اطراف بحر و بر آراستگی زیبا قامتان سرو و صنوبر بحلهای اخضر و اعلائی اعلام شمشاد و غرغر بذروه انجم و اختر و وصول طلیعه طرازنده چرخ مزور و آرایش انجمن این وسیع کشور یعنی قهرمان مهر انور و اقلیم طراز حاور و باختر نامر خالق اکبر و فرمان داور دادگستر بام البلاد حمل درین سال فرخنده فال در آخر شهر محرم الحرام اتفاق افتاده ، در تنگنای چمن کار قلعلگیان دی و بهمن بهریشانی کشیده و مدار محصورین برد به بی سرو سامانی انجامید . در شهر بند باغ و گلزار قحط گیاه آتش غلا بذوره چرخ مینا رسید . ابواب شهر بند باغ و درهای قلعه راغ که بنام عاقبت سپاه شیطا بود بر روی سپهدار نامدار کامگار و لشکر نصره اثر اثمار و ازهار گشاده و اسباب دولت فرمانفرمای فروردین از شش جهه آماده شد . تذرورنگین پروبال علم زرین برچم سپهسالار ربیع در فضای گلشن بیرواز و آب رفته بجوی چمن باز آمد . در فضای بستان و عرصه گلستان نوبت دولت و خطبه سلطنت بنام نامی و القاب گرامی خدیو اردیبهشت بفرمان خسرو اقلیم چمن بلند آوازه و عهد فرمانفرمائی و رسم حکمرانی شهریار بهار عالم مدار در ساحت گلزار تازه شد . قلعه نشینان حصار گلشن و باغ یعنی زغن و زاغ از بیم لشکر بی کران هزار و هجوم سپاه کینه خواه آزار از مامن و مسکن خویشتن بیرون رفتند و رجاله بوم گلزار یعنی خاشاک و خار از هراس و سطوت برق بهار در ظل حمایت گلهای آزار و سایه عاطفت نسیرین و گلزار گریخته ، صنعتگران هنر پرور و صنعتگر محفل عید و مجلس نودوز سعید را بطراحی تازه و زینتی بی اندازه آراستند . سرابای سپاه زینت اندوز انواع خواسته شد و فرمان نواب فیروز جنگ شیران بیسه نام و تنگ بسطوت شیر و صولت پلنگ باهتمام تمام در مراسم محاصره و آهنگ کارزار بیشتر از بیشتر بر اهل قلعه تنگ کردند . بمرتبهای که چون توهم میرفت که از جانب شط العرب و بیشه های کنار

آن در هنگام نیم شب غوغای اهل آن ولایت که در شناوری برادر مهتر غولک و در بیشه گردی شریک غالب غولک میباشند قایل آذوقه ای بمحضورین خواهند رسانید ، هر شب از اول شام تا آغاز بام جزایریان بهرام انتقام و تفنگچیان کیوان احتشام برکنار شط شتافته ، در مسافت چهار فرسنگ دوش بردوش و بهلو بر بهلو و زانو بزانو نشسته ، راه عبور بر بیک بمان گرد فکر و خیال و طریق مرور بر جاسوس ره نورد طول آمله میبستند. در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در فضای قلعه از جنس ماکولات جز آوازه الجوع خبری نبود. نوایر آتش قحط چنان مشتمل گردید و شعله غلا چندان زبانه کشید که خرمن ذخایر را بر افروخت و نایره جوع در کانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبیه ای سطوع یافت که مزرع جانها را بشاره بسوخت. صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم بریشانی یکباره ازدست رفته ، برنا و بیر از شوق گرده نان آفتاب پرست شدند. کار اهل دل بجان و خروش گرسنگان با آسمان رسید. آتش مطبخها مرده و چراغ دودمانها اسرده ، رخت هستی خاندانها را رهن تنگدستی بفارت برد. بی نوایان بریشان و بریشانان بی نوا از شدت غلا و نیم بلا توقف را موجب هلاک و رهن جوع را خونریزی بی باک دیده ، روز بروز دسته بدسته آهنگ فرار و روی نیاز بدرگاه عاجز نواز نواب سپهدار گردن فراز آورده ، بانواع تقدمات مفتخر و بزرگان آنها باخذ انعام و خلعت و خردلن باتیان چهره و مواجب مستظهر و در ظل عاطفت آن جناب که درماندگان را مفرورانندگان را مقربود از شور و شر دوران فتنه گر آسوده می گردیدند. شیخ نوین ولد شیخ عبداللّه منقح و شیخ ثامر برادرزاده او که بجهت اعانت بصریان در بصره متوقف و محل استظهار آنها بودند عریضه ای عینی بر لوازم عجز و استکانت و ذریعه ای مشعر بر مراسم تخشع و ضراعت مرسول خدمت بارگاه یاریافتگان حریم حضرت فلک رفعت داشته و استعدا نموده بودند که ایسان را از سد سدید مذکور و سنگرهای غازیان منصور راه عبور داده و از کوه پا بر جای بسنگر مقر مقر طریق مرور گشاده ، احدی

مزاحم احوال و متعرض اسباب و اموالشان نگردیده ، که برفاه حال بجناب مساکن و موطن خود استعجال نمایند. نواب استظهار الدوله بنحو مامول امور آنها را موصول و بروفق خاطر خواهشان بهزیران گوشه و بیشه کین و پلنگان دریا کمین قدغن بلیغ فرمودند و صدور جواب عریضه موجب سرور خاطرشان و مشایخ مزبور و فوجی کثیر از آحاد جماعت مزبور بادیان توکل و تشبث گشاده ، بناخدائی اشفاق مرحمت مظاهر و علمی الطاف ضمیر بحر تخمیر عالی از بحر پر انقلاب دریای پراضطراب معسکر نصره انتساب رخت هستی بجناب ساحل نجات کشیده ، راه نورد بوادی اوطان خود گردیدند. بنی خالد قبیله ای اند از قبایل عرب با کثرت بسیار وعدت بی شمار ، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبه کثرت ایشان نیز هر ساله بدساتین بصره شتافته ، از غارت خرما بهره می یافتند. در این سال فرخنده فال بی خبر از خواتم احوال نیز همان خیال محل را بخاطر بد خصال منتصب ساختند و باشران بسیار روی یفماگری بتاراج خرما گذاشتند. حقیقت این واقعه بعرض حجاب درگاه فلک ابواب رسید. حسب الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیرگیر پابرکاب آهوان صحرا نورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف افگنی عنان داده و قبل از آنکه مطابق آمل آن قوم بی مال از جنس مقصود گران بار گردد بار هستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته ، آن راه نوردان مراحل یفماگری را رخت جان بتاراج برده ، صحرا نورد بیابان فنا و بادیه گرد فیافی دار البقاشان نمودند. چون جماعت مزور دیدند که درین سال برخلاف سنین سابقه که موافق و مخالفت کام آرزو را از حلاوت خرمای بفارت برده و مذاق امید را بیچاشنی آن متاع برایگان آورده شیرین می نمودند نخل زیاده سری را جز تلخ کامی ثمری و از میوه نهال مقصود جز مرارت اثری و دوحه یفماگری را بقیر از ثمره تلخ هلاک حاصل و بری نیست شیخ و رئیس آن جماعت بوسیله ذرایع باضراعت در مقام عجز و استکانت

برآمده ، اظهار عبودیت و بندگی و ارادت و سرافکندگی کرده ،
 عریضه مسکنت آمیز را مصحوب یکی از آحاد انبای عشیره ارسال
 دربار فلك شمال و ابفاد آن آستان سدره مثال داشته ، موازی چهار
 هزار نفر شتر باهر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده ، بزبان
 عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود که چون قوت بندگمان درین
 وادی غیر ذی زرع و بیابان همیشه منحصر در خرما می بصره بوده و
 عیال و اطفال این قوم بی سامان کام معیشت ازین متاع برابگان آورده
 شیرین می نمودند اکنون که سد سدید صولت بندگان آن آستان را
 از تحصیل خرما رابگان بسته و سر بنجه شوکت ایشان دست این
 جمع بریشان را ازدامان شاهدان مقصود گسست استدعا آنکه بکارکنان
 سرکار وسعت مدار مقرر شود که وجوه عنیبی را ضبط و شتران را
 در عوض از خرما با رگیری و رخصت مراجعت ارزانی دارند . نواب
 جوزار کاب کسان او را مشمول عواطف بی کران و مورد عوارف مرحمت
 و احسان و از بذل انعام وافر و خلاق فاخره فخر امثال و اقران
 فرموده ، وجوه مرسوله را مردود و ایشان را مرخص و مأذون فرمودند
 که شتران خود را بدون مهم سازی بمن گرانبار متاع مقصود و گروهی
 از تفنگچیان بهرام صولت نیز بهراهی آنها تعیین و مقرر داشتند که
 در بیستون خرما مراقبت احوال آنها بوده ، نگذارند که از اهل معسکر
 آفتی بانها برسد و از هزاران دلاور مخافتی بانها روی دهد .
 این معنی موجب نهایت امیدواری و باعث کمال خدمت گاری آن طایفه
 گردیده ، روز بروز قوافل آنها بمعسکر نصره مقرر متردد و متحمل
 حمل انواع شعوم و دسوم و لبنیات و اسباب و آلات و ضروریات معسکر
 ظفر آیات و باعث ازدیاد رونق کار و مورث گرمی بازار شدند .
 در هنگام محاصره نیز دوسه دفعه دلبران خصم افکن و دلاوران سنکین
 دل روئین تن بیچپاول قبیله ای چند از اعراب بهایم وهی وحشی مانند
 که در فیهی خود سری بادیه گرد و دروادی خود روئی صحرا نورد
 بودند گردن بطوق انقیاد صاحبان تسلط نهاده و فرار فرمان بری

هیچ ذی شوکتی را با خود نداده ، همواره در اطراف صحاری همسر
 سباع و هم تک وحوش و بیوسه در اکثاف فیهی صید افکن مار
 و موش و شکار انداز روباه و خرگوش و در وقت عطش از زلال
 چشمه سیراب جرعه نوش و در وقت پوشش از حریر نرم مغیلان برنیان
 پوش می باشند مامور گردیده و بیابانهای دراز و صحراهای بر نشیب
 و فراز را در نور دیده ، تانواهی نجد رسیده ، قبایل بسیار را تاخت و
 تاز و عشایر بی شمار را عاری از برگ و ساز و باغنایم موفور و احمال
 و اطفال و اغنام غیر محصور مراجعت بحضور فیض دستور سپهدار
 منظور کردند .

**بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب
 سپهر رکاب سعادت غلام**

مفتاح فتح الباب حصار قصه و داستان شهریار کشور گشای گیتی
 ستان یعنی فلك خوش بیان شبرین زبان بدین گزارنده این داستان
 می گردد که : چون محاصره حصارام البلاد بصره بطول انجامید و مدت
 توقف اردوی سپهر متوقف در اطراف قلعه بیک سال و کسری کشید
 و کار بصریان بریشان بناتوانی رسید هر روزه گروهی انبوه سر اسبمه وار
 با کمال عجز و اضطرا از قلعه بیرون ریختند و باستظهار عواطف
 نواب استظهار الدوله بنام امان آن دولت می گریختند . حاکم قلعه
 که عبدالرحمن نام و عم او را سلیمان آقا مقتول و او را جانشین عم
 نموده ، حراست بعضی بروج را باهتمام او گذاشته بود بار سال عراض
 عجز و ناتوانی را شفیع ساخته ، طالب امان و نیازمندی و جبهه
 سائی آستان باعز و شان گردید . از جانب سعادت جوانب نواب اعتضاد
 الدوله تعلیقات مشعر بر لوازم اشفاق و اعطاف و محتوی بر مراسم
 اکرام و الطاف بافتخار و استظهار او شرف صدور یافته ، مشارالیه بعد
 از اطمینان از اجرای عهد و شفقت و امان هر روز جمعی از کسان
 خود را بیرون فرستاده ، بالاخره خود نیز بعز بساط بوسی محفل ارم
 مشاکل و شرف زیارت عتبه سپهر مماثل فیاض و از انواع انعام و

اکرام مفتخر بین الامثال شد . شیخ مهنا ولد شیخ فضل عمزاده شیخ
 عبدالله راس و رئیس جماعت منقح که تا آن هنگام در بصره مانده ،
 سلیمان آقا از مشارالیه سوء ظن بهم رسانیده ، او را از محل عشور
 که مکان توقف او بود بوسط شهر برده ، مراقب احوالش می بود نیز
 فرصت یافته باموازی دوازده هزار قرطایه مشهور بنجدی متوطن بتوابع
 بصره که در آن وقت ابطال آنها را بجهة محافظت بشهر بند بصره برده ،
 استظهار بصریان بوجود ایشان بود بطل کرم و سایه نعم نواب حاتم
 هم شتافت . مشارالیه باجمه ور آن گروه مورد انواع تلافی و تفقد
 گردید . جیب و کنارشان از بدل سیم وزر رنگین شد . دیگر در
 شهر کسی که بمحافظت قلعه تواند پرداخت و علم محاربت حصار تواند
 افراخت باقی نمانده ، هر کس بحرکت مذبح قادر بود رخت خود را
 از آن ورطه هایل بساحل کشید و درامداد امن و امان آرمید . سلیمان
 آقا يك باره پربشان و بکار خویش سرگردان و حیران مانده ، چاره
 بجز اعتصام بحبل المتین مروت و تشبث بعروة الوثقی راهت نواب سپهر
 رکاب استظهارالدوله ندیده و روز بیست و هفتم شهر صفرالمظفر شیخ
 درویش را که کدخدای کلی و مدار علیه بصره بود باجمعی کدخدایان
 بجهة طلب امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو گناهان باستان
 عدالت بنیان فرستاده ، سحرگاه بیست و هشتم که قلعه دارحصار استوار
 طارم چهارم با روی زرد و دم سرد از فراز دروازه افق قدم بیرون
 و روی بوستگاه این وسیع هامون نهاد سلیمان آقا باجمعی خواص براق
 جنگ و اسباب نام و ننگ از سرو بر ریخته و از امک گلگون و سرشک
 پر خون و سایب برانگیختند و دست اعتذار بدامان مقیمان آستان عالی
 شان در آویخته ، بایک جهان خجلت و شرمندگی و يك عالم انفعال
 و سرافکندگی که ادراک ملازمت حضور موفور السرور نمود زبان
 بلوازم اعتذار و لب بمراسم استغفار گشوده ، توجهات کوناگون و نوازشات
 از حد افزون شامل حال مشارالیه و سایر اعزّه و اعیان و اشراف و
 ارکان آن ولایت گردیده ، صبح گاهان روز دویم شهر ربیع الاول که

قلعه گشای این حصار فیروزه قام و اشعه لشکر سپه دار انجم غلام بکمال
 عظمت و احتشام پای برکاب جواد خوش خرام سپهر تیز گام نهاد
 بجناب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جوزا رکاب هم
 دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده ، بجواد گردون خرام
 زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین نای و صدای روئین درای
 زلزله فزای سپهر مینارنگ و ولوله افکن اساس وجود سکان چین و
 فرنگ گردید . شهر بند بصره از وصول کواکبه انجم چشم رشک
 بیت الضم و فضای قلعه از ورود بهجت نمود ریات زرین پرچم رشک
 گلستان ارم شد . معماران لطف و رأفت و کار آرمایان مودت و
 رحمت بتعمیر شکستگی ها و مداوای خستگی های آن مملکت وسیع
 الفضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر
 صدمات و تهاجم لجه بر اضطراب اردوی نصرة انتساب بالضروره راه
 یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی کران
 درد دل ستمدیدگان را فرین صحت ساخته ، بذل لطف و کرم غبار
 حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده ، بمرهم کاری سخا و نعم داغ
 دل داغ دیدگان را معالجه فرموده ، ابواب هزار گونه بذل انعام و
 درهای صد هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند .
 مدت چهار ماه آن کشور بهجت پرور مقرر کواکبه اختر حشر و بعد از
 انقضای آن مدت بفرمان خدیو سلیمان چشم و دارای سگندر خدمت علی
 محمد خان زند که درین سفر عزت اثر همراه و استظهار اشکر و سپاه
 نواب ظهیرالدوله بود بحکومت بصره تعیین و فوجی از شیراز عرین و نهنگان
 دریای کین را مأمور خدمت مومی آلیه نموده و تنمه لشکر ظفر پرور
 و باقی سپاه نصرة اثر را بتوجه صوب او طان خود رخصت فرموده ،
 بعزم شرفیابی خدمت برادر سعادت سیر منزل بمنزل متوجه دارالمملک
 شیراز و سلیمان آقای حاکم بصره و ولد شیخ درویش و جمعی از
 اعزّه و اعیان بصره نیز در رکاب ظفر لازم ملتزم بودند . بشف
 ادراک حضور شهریار گیتی مدار رسیده و در موقف دولت و مقر سعادت

از شواہب فتن و نواب زمن آسوده گردیدند و آنچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف و کیفیت تسخیر و تصرف آن ملک معروف درین صحیفه ضبط نموده از اغراقات منشیانه و روایت شاعرانه دور و خالی از شواہب نقص و قصورست . زیرا که آنچه تحریر پذیرفته از زبان صداقت ترجمان سید رفیع مرتبه عالی شان جناب قدسی طینت فلاطون زمن حضرت حکمت مرتبه ارسطوزوان ، مؤسس مبانی افضال واحسان ، منتظم عقد جواهر نظم و نثر ، وزیر بی نظیر عهد و عصر ، دوحه سراوستان سیادت ، نوباوه حدیقه شرافت ، میرزائی میرزا محمد حسین الحسینی فراہانی طول الله عمره کہ بوزارت نواب سپہر رکاب مہابی و در سفر خیریت اثر ہمراهی و از جزویات و کلیات واقعات آگاهی و علم بر حقایق گزارشات کماهی داشته مسموع داشته ، بدون زیاده و نقصان این ثلثی منثور بر شمه انتظام کشیده . بر مؤسسان اساس فکر مستقیم و دانایان رموز تواریخ قدیم مخفی و مستور نخواهد بود کہ تصرف و تسخیر قلعه بصره بعلت اتصال آن از یک طرف ببحر پر جوش و لجه رعد خروش و از جانب دیگر بخراب سرای خالی از آب و کثرت ازدحام قبایل و عشایر اعراب بيشمار فزون از حساب و عقوت و وراثت هوا و اشتعال نوابرجان گزای گرما و هبوب ریاح سموم و سایر عیوب مکروه مذموم بجهت هیچ ذی شوکتی میسر نگردیده . مگر فرماندهان روم و سپہ داران آن مرز و بوم که مالک جمیع آن ولایت بوده ، بولایت بصره نیز حکمرانی می نمودند . در هنگام ظهور ملت حنیف احمدی و زمان طلوع کوکب مسعود مذهب شریف محمدی صلوات الله علیه و آله الامجاد حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه السلام آن ولایت را مطیع طلوع ماهجه رایت با سعادت و محل سطوع نور هدایت و ولایت و مشرق فتح و نصرة فرموده ، بقوت بازوی « لافنی » و مفتاح آبروی « هل آتی » و زور سر بنجه خیبر گشای قفل نصره از ابواب آن ولایت گشودند ، دیگر هیچ کشور گشائی تا این زمان رخنه در آن ولایت نمود و الحق وقوع این موہبت

بچندین جهة بچشم خرد دوراز کار مینمود . بحمد الله الملك الکریم ابواب این فتح عظیم بروی امنای این دولت قویم گشاده و عنایه الله تعالی این فوز عظیم بجهة این سلسله آماده شد . انشاء الله الملك الجلیل ظل ظلیل این شهریار نامدار بر مفارق اهل روزگار تا دامان ابد بایدار و این فتوحات نامدار در زمان دولتش بسیار باد ! بحق محمد و آله الامجاد .

بیان مجادله و محاربه علی محمدخان زند با جماعت اعراب و شهادت آن جوان سعادت مند

خامه سحرکار بدایع نگار و قلم جواهر رقم گوهر بار بر ساخت ورق بدینگونه گهر ریزی و در فضای صحیفه بدین روش مشک بیزی می نماید کہ : چون بنحوی کہ مذکور و طریقی کہ مسطور شد نواب سپہر رکاب و الاجناب بعزم توجه بجناب شیراز فرارنده اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروزمند بعلی محمدخان زند محول گردید . یک چندخان معظم الیه در ملک مزبور منتظم امور و کار فرمای نزدیک و دور بود و بتمشیت مهام و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام مینمود . از آنجا کہ جماعت اعراب بادیه قومی میباشند وحشی صفت ورمیده ، چون غزالان وحشی در بوادی بی آب و آبادی پره ریده و در فیاضی خودسری و خودرانی گردیده ، هرگز مکلف هیچگونه تکلیف نبوده اند و بشکار سوسمار و صیدموش روزگار گذرانیده و باب و علف رایگان مانند وحشیان چریده و هرگز از هیچ ستمی زهر تلخ گامی نچشیده و از هیچ غمی سر انگشت آفسوس بدنندان نگزیده . یکی از معجزات کلیه حضرت خیرالبشر همین بود کہ این جماعت نادان بهایم بیابان را بتکلیف شافه مکلف داشته و بار خمس و زکوة و صوم و صلوة بردوش تحمل ایشان گذاشته و این وحشیان را مقیددام دین گردانید . امور حکمرانی و مهام جهانبنانی شہانه بزور یاور بل بمحض قوت ایزدست و حسن تدبیر حکم حکمت عقل مدبر را در آن قوی مدخلیست .

جو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور
 علی محمد خان که در آغاز ایام بهارستان شباب بیفوسته جرعه کش
 اقداح کیفیت آتشین آب ، روزها و شبها خراب و بی خبر از کار گشائی
 راه های صواب بوده و بنای کار و اساس کردار بر لب و لہو نهاده ،
 همواره دستش بقبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود ،
 غافل این مقال که :

برائی لشکری را بشکری پشت بشمشیری یکی تا دم توان کشت
 اعراب منقح که هم بزور شمشیر وهم بقوت تدبیر نواب سپهر
 رکاب اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت
 بنابر عادت خویش و رسم طبع وحشت اندیش وهم تشویش بهم
 رسانیده و نظر برسمی که در میان ایشان متعارف و باعث اطمینان خائفست
 کلام الله مجید را نزد علی محمد خان فرستاده بودند که وثیقه در ظہر
 آن نوشته و مختم و ممهور داشته ، مرسل و او را نامه امان و حرز جان
 خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد پردازند . کلام الله
 را علی محمد خان بر حسب تمنای آنها مختم و مرسل آن جماعت
 داشت که مطمئن خاطر از وسعت گام بادیه بخشکی آمده ، با دل
 بی عیش در سر انجام پیشکش بودند که علی محمد خان بدون باعنی
 فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بقاقت و تاراج
 اسباب و اموال قبایل و اسر نسوان و رجال آنها ، زبان بی اعتدالی
 گشود ، جماعت مزبور از فساد رای خان بی خیر و غافل از آسیب
 آن شور و شر ، چون آن حالت را ملاحظه نمودند معدودی که حاضر
 بودند بر کمیت دلیری سوار و چولان گرمیدان کارزار و لشکر علی محمد
 خان راه فرار پیش گرفته ، وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج
 حال و غیظ و غضب او را باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون
 طبعش شعله ور گشته ، بس بنفس نفیس خویشتن را مہیای تعذیب و
 مستعد تخریب گروه انبوه گردیده ، افواج لشکر را که بر حسب فرمان
 قضا جربان شہربار زمان مأمور بخدمت او بودند تدارک شایسته دیده ،

خیام جلالت بفضای هامون کشیده ، با سپاهی گران و لشکری بی گران
 بجنب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و بای برکاب ابرش غزال
 تیز گام نهاده ، مشایخ و اعظم آن طایفه چندان که شفا برانگیخته ،
 بدان اعتدال و استغفار در آویختند سودی نکرد . مرض مزمن غرور
 بر زور خان معظم الیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید
 و مفید نبتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام الله مجید مختم و ممهور
 و مرسل وهم سائی ناج و تحمیل خراج که ایشان را ناگوار تر از
 زهر در مزاج بود قبول کردند . آنها در مزاج خان مفید نبتاد ،
 بر آن هم فایده مترتب و رای جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده ،
 چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و
 مضار مقاومت در آمده و با آن مهمانان نورسیده خویش بر آمده ، آغاز
 استعمال سیف و سنان و بسیف و سنان بنیاد انقطاع درع و خفتان کردند .
 از آنجا که بجهة استیصال لشکر علی محمد خان آب بر صحاری و اراضی
 میدان و غاو مکان هبجا انداختند و صحرا را دریا ساخته بودند لشکر
 بی حساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرو مانده و آتش
 صولتشان را فرو نشانیده ، بادبایان برق بویه که خاک میدان را از صدمات
 سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده ، بگل درمانده ، خداوندان
 را بخاک سیاه در نشانیدند . معدودی از لشکر خویشتن را بکیطها
 رسانیده ، چون بسیاری از سیاه را در عرصه میدان پای بست و حل
 و دستگیر آن قوم دغل یافته ، فرار را بر خود عار شمرده ، مراجعت
 و نهنگ وار غریق لجه مخاصمت گردیدند . ناگاه دست قضا بساط
 زندگانی او را بر چیده و اسباب عمر و جوانی آن جوان دلیر را
 در نور دیده ، بس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره
 رسیده ، بکتارهای که در دست داشت زخمی قوی بردوش آن نوجوان
 دلیر در رسانید . چنانکه بعد از دو سه ساعت در گذشت و رخت هستی
 بجناب عدم در کشید . مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل
 همان باده پر خمار را چشیده ، بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول

وفوجی باعانت کلیط و گروهی از عرصه میدان باحالی زار خود را از آن میدان مهلکه بیرون افکندند . علی همت خان برادر کوچک علی محمدخان و محمد حسین خان بهبهانی که بمحافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چایاران مسرع بدرگاه سعادت همراه معروض گردانیدند .

بیان توجه نواب استظهار الدوله دیگر بار بجناب فیض جوانب ام البلاد بصره

علم مشکین برچم قلم بدایع رقم در فضای اوراق بدین سیاق شقه بلاغت و برچم حکایت می گشاید که : چون حقیقت اخبار شهادت علی محمدخان وشکست یافتن لشکریان بعرض بار یافتگان حریم کربلا فلک اساس رسید و کیفیت آن معلوم رای ملک آرا گردید بحر غضب و خشم قهرمانی بخروش آمده ، بخونخواهی علی محمد خان بالمره تخریب بنیان هستی اعراب بیابان مرکوز ضمیر بحر تخمیر و بیشهاد همت سختگیر گشت . دیگر باره جناب استظهار الدوله را بقبول آن سقر مکلف داشتند و تمشیت آن مهم را بسزور بازوی مردافگنی و قوت سر بنجه دشمن شکنی آن جناب واگذاشتند و بجهت همراهی موکب ودنیاله رکاب سعادت کوکب لشکری از حصر اوهام افزون و سپاهی از رنگ بیابان بیرون ملاحظه وتنبه زوین وخنجر و سیف و سنان نموده ، در ساعتی هممون وزمانی همایون که تقویم شناسان زیج خوان ومهندسان ارسطو روان از تقاویم نجوم وقوانین علوم و آثار اختر وعلامات خیر استخراج کرده ، بتحقیق در آورده بودند خیام گردون احتشام وقباب فلک احترام را بوسعت گاه صحرا و فضای دشت عبدا برپا وآسمان پیرا کردند و افواج لشکر وطبقات عسکر وحشم وحشر از فضای شهر بساحت دشت جلوه گر گردیده ، در خارج شیراز اعلام نصرة برپا کردند . سه روز بیرون شهر کتاف شیران دلیر گشته ، قباب خیام زرین طناب وماهیچه رایات سپهر جناب از اوج چرخ دولاب و از فراز آفتاب در گذشت . چون تدارکات سپاه از جزوی وکلی و اسباب

دستگاه از هر قسم مهیا گردیده ، از تحریک اردوی دریا شکوه ارکان زمین متزلزل و اوضاع زمان متبدل گشته ، نابهای صور خروش بفقان درآمد . در هر منزل از ازدحام لشکر قیامت اثر غوغای رستخیز برپا و در هر مرحله از شور هزاران دلاور شورش فزع اکبر هویدا میشد . تا بساحت ام البلاد نزول اجلال فرمودند . از طغیان سیل افکن معسکر فیروزی مقرب بحر طوفان و آن عرصه وسعت آباد از تموج امواج آن دریای بی منتهی طوفان خیز لجه نلشاد . آن شهریار دیار فیروزی و خدیو کشور بهروزی که این کتاف مستطاب برنام نامی اوست درین سفر خیریت اثرهم عنان بدر والا گهر بوده ، باستظهار واعترضاد والد بزرگوار عنان همراهی گشوده ، جماعت اعراب را از ططننه شوکت آن سپه دار والاجنب لرده برینباد صبر وتب افتاد و در بیابان لرز و بیم سبیل بی امان هر یک روی بعزلت گاهی نهاده ، تا بفضای نوادی گشاده ، تزلزل قوی بر کاخ وجودشان افتاده ، نواب سپهر رکاب منتظم امور ولایت وترقیه سپاه ورعیت برداخته و اسباب تدمیر دشمنان را تدارک شایسته ساخته ، در کار بودند که خبر وحشت اثر غم پرور رسیده ، موجب شکست دلها گشت .

ذکر قضیه غم پرور و واقعه محنت اثر ارتحال نواب غفران صاب از جهان فانی سوی عالم جاودانی

خامه مشکین لباس سو کوار و قلم نیلگون سلب تمزیه دار (۱) در تقریر این داستان بدینگونه زبان بآه و فغان می گشاید که : مدتی بود که مزاج اقدس شهریار زمان از حد اعتدال منحرف و آفتاب ذات با برکات از حدوث عسر منخسف گردیده ، وجود مسعود از عین الکمال آفت دیده ، ناخوشی های متعاقب بمزاج و هاج رسیده ، حکمای خدافت

(۱) در حاشیه نسخه اصل بخط دیگری این دو ماده تاریخ در رحلت کریم خان نوشته شده است :
(۱) کریم زند چو از دار بی مدار گذشت
(۲) ای وی کریم خان مرد (۱۱۹۳) سه از نود نود از صد صد از هزار گذشت

پیشه و اطبای صاحب اندیشه چندان که در معالجه اهتمام می نمودند جلالتی
موجب بر آن جناب چاره پذیر نمی گشت و در دشتک لحظه بلحظه روی
در تزیید مینهاد. تا روز سیزدهم واقعه ناگزیر که بر او پیر را از آرد
چاره و شاه و گذارا از آن کناره ممکن نیست روی داد و طایر روح
ازین کهن آشیان بجانب نزعت سرای جنان بال طیران گشاده، در حیطه
شیراز از سوکواری کوچک و بزرگ و ناله و قیر تازی و ترک آشوب
رستخیز ظهور نموده، بلی دوران این جهان فناست و این قضیه ناگزیر
سر انجام زندگانیست. خوش نشیمان سرای عاریت را این راه دور
در پیشست و آیندگان از ملک عدم را ناچار رجوع باصل وطن گاه
پیشست. هیچکس نیست که این زهر را ننوشد و آن کس کیست که این
خامت جان فرسا را نبوشد؟

سر انجام هستی فناست و بس کسی کونم برد خدایت و بس

آن حضرت را سه پسر بود: مهین نواب ابوالفتح خان و
اوسط محمد علی خان و کبیر ابراهیم خان که هنوز راه بیمی مراحل
عشر اول عمر و زندگانی و بجز از بازی طفلانه سزاوار کاری و در
جانشینی پدر در شماری نبودند. هنگام اشتداد مرض آن حضرت
نواب ابوالفتح خان نظر علی خان و اولاد او و سایر اولاد شیخ علی خان
و ولی خان و طاهر خان و باقی اولاد محمد خان را معین خود نموده و
محمد علی خان با زکی خان ابواب استعانت گشوده، روزی که
قضیه هائیه وقوع یافت هر یک از آن دو اختر برج سلطنت ممهیدین
خود را اخبار و حقیقت واقعه را بانها اشعار کردند. چون درین وقت
حرم محترم در ارگ نبود و سرای دیگر قریب بارگ حریم بردگیان
استار جلالت بود ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان داخل
حصار ارگ گردید، که در وقت ضرورت ابوالفتح خان را اعانت
نمایند و از آنجا که نظر علی خان مردی بود خداوند عقل و صاحب
کفایت و تدبیر و رایش از مراسم فتنه و فساد دور و خاطرش از مراتب
آشوب و عناد نفور و خروج از خانه و مکان خود را موجب اشتعال

نواب فتنه و فساد و مورث نهب اموال و سفک ذمات رجال و هتک نوامیس
عباد دیده، با بدان خود داری کشیده، زکی خان و جمعی از اطال
ایلات که در مرتبه هزار نفر بودند پیشدستی و بحوالی سرائی که بالفعل
مکان توقف پوشیده رویان حرم جلالت و نشانی آن حضرت در آنجا
بود از دحام کرده، غلامان خاصه سرکاری که بجهت پرسش واقعه هائیه
بر درج حرم جمعیت داشتند نظر بسطوت زکی خان در تحت امر و
نهی او در آمده، امر زکی خان قوی و حکمران عمله و اساس خسروی
گشت. چون در سوابق زمان بعثت واقعه رفیع خان و جهات دیگر
در میان زکی خان و برادران و اقربای شیخعلی خان ابواب دوستی مسدود
و اسباب موافقت مفقود بود نظر علی خان چون کار را چنان و امر را
دیگرگون دیده، از جمعیت زکی خان و تصرف در حرم سرا مطلع
گردیده، غلامان عمله خود و سایر اولاد و اقربای شیخعلی خان که قریب
دو هزار نفر می بودند در ارگ شیخعلی خان مستحفظ کسان و منسوبان خود
ساخته، جنابش با معدودی از بزرگان آن سلسله روانه جانب ارگ نواب
عفران ماب، با ولی خان و طاهر خان متفق و رایت موافقت افراخته،
ابواب ارگ را بر روی خود بسته، با وجود آنکه غلامان و کسان خود را
همراه نیاورده بودند بیخردانه در آن حصار مختصر خالی از آذوقه نشسته و
چون برگشته بختان دست خود را از کربانان غلامان و متعلقان گسسته،
چون زکی خان از ورود نظر علی خان بارگ و تسدید دروب مطلع
گردید جمعیت خویش و غلامان سرکار خاصه و جمعی حشم را که در
دروب سرای حرم محترم حاضر شده بودند محکوم حکم او گردیده
بودند باطراف حصار ارگ منتشر کرده، حصار مزبور را بمحاصره در آورده،
نظر علی خان و قلیل مردم که همراه او بودند بسور قصور ارگ اعتصام
نموده، محصور وار غنودند. از دو جانب آغاز تفنگ و بنیاد جدال و
جنگ کرده، کار بفزاع و انتزاع قلعه انجامید. اگر چه حصار ارگ در
رفت خلیف سماک و در مقامات ردیف افلاک مرتفع بود ولیکن در هستی
آذوقه بجز از مقداری شکر که در آنجا بود دیگر چیزی که میسر شود

وجود نداشت. مدت سه روز حضرات در ارك متحصن و بگوشه دو سه آهوی دلجویی تمامه خانگی که در باغ سرای ارك می چربیدند و آنقدر شکر که امکان خوردن داشت بسر برده ، از آنجا که حضرات محصورین از ابطال سلسله غلبه زند ، در مضار خصم انگیزی و در میدان دشمن شکنی هریک شیر خصال و غضنفر مانند بودند زکی خان صلاح روزگار و علاج کار را زیاده بر آن در توقف ایشان در ارك ندیده ، بجبهتی وسیله جو گردیده و یکی از یوسیده رویان جلباب عزت ، یعنی والدۀ مرحوم محمد رحیم خان خلف نواب غفران ماب را که دو سال قبل از قضیه هایله بدر بزرگوار در سن هجده سالگی وفات یافته بود ، بمناسبت اینکه صبیبة نظر علی خان مخطوبه آن جوان مفقود بود بنزد نظر علی خان فرستاده ، فرار دادند که ایشان از ارك بیرون آمده ، همگی بایک دیگر تمهید کرده ، بخدمت نواب ابوالفتح خان که مهین فرزند نواب غفران ماب بود اقدام و قیام و جنابش را متکی چارباش سلطنت نمایند. نظر علی خان و سایر محصورین که چنین صلحی را طالب بودند و الم جوع نیز بر مزاجشان غالب گردیده از حصار بیرون رفته ، در خانه مرحوم محمد رحیم خان که در جنب حرم محترم احداث شده بود توقف نموده ، که زکی خان بانجا آمده ، بک دگر ملاقات و بر آنچه آرای متفق قرار گیرد عمل نمایند. زکی خان جمعی از ملازمان خود را فرستاده که ایشانرا در مجلس او حاضر سازند و اگر انقیاد ننمایند صفحه هستی را از وجود ایشان بپردازند. مأمورین از باب عنف در آمده و دوش غیرت آنها متحمل بارگران این گونه خواری نگردیده ، کار بگیر و دار رسیده ، مأمورین اطراف سرای متوقف آنها را احاطه ، زکی خان نیز جمعی دیگر را بفرستادگان سابق اضافه کرده ، از بام و درو زیر و زبر آن بیچارگان را بگلوله تفنگ بزرگرفتند. نخستین سر نظر علی خان را بنظر زکی خان در آورده ، متعاقب و متوالی سرهای ایشان را گوی چوگان شمشیر و تنها هدف گلوله تیرکشت. نظر علی خان دلاور و کلبه ای خان ولد اکبر شیخای خان و برادران ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد

خان ، خلاصه بان بانزده شانزده نفر از اعیان زند در آن قضیه ناگزیر گرفتار آن کمند اجل بیوند گردیده ، بان زاری به سلاکت رسیدند . وقوع این واقعه سه روز بعد از سنوح سانحه هایله بود. بظاهر آن شورش و انقلاب هنوز جسد شریف آن جناب مدفون نگردیده بود. شب چهارم چون زمانه از اطلس صیه قام شب لباس سو کواری در بر ، جهان را از غبار تیره قام خاکستر ماتم بر سر کردند زکی خان بتجهیز دفن و کفن پرداخته ، علی الصباح روز چهارم که سپهسالار لشکر اختر و انجم تعزیت سرای این نیلی طارم در آمد زکی خان و جمهور امرا و اعیان سپاه سیاه پوش شدند و جنازه مفترت اندازه را زیب دوش کرده و در عمارت وسط باغی که از بناهای آن حضرت در جنب ارك بود مدفون نمودند. زکی خان بر سپاه و رعیت حکمران و در دارالملک شیراز نافذ فرمان گردیده ، بنا بر صلاح حال خویش قضایا را بنواب سپهر رکاب اعلام و مستند می مراجعت آن سپهسالار و الامقام شد. در خطه شیراز دست اخذ بر اموال و اسباب مقتولین گشوده ، مبله های خطیر از تقود و اتمه و نقایس و اسباب و اسلحه و دواب اگتناب نمود ، پس نواب ابوالفتح خان (۱) را بجای بدر والا گهر نشانیده ، بعد از چند روز محمد علی خان را نیز سپه او گردانیده ، بهر صورت جناب ابوالفتح خان و هر دو برادران در امور فرماندهی و مهم حکمرانی بجز از نامی بی نشان و اسمی بی مسما نداشتند.

ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان

چون خبر قضیه جان گداز و آوازه وقعه غم فرا باردوی جهان

(۱) در تاریخ رحلت کریم خان و جلوس ابوالفتح خان حاج سلیمان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان سروده است: «رقم زد صباحی: زایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد» جمله کاوس را که بحساب ابجد ۸۷ است باید از ایوان شاهی که ۳۸۴ است کم کرد و ۲۹۷ می ماند و سپس کیخسرو را که ۸۹۶ است بان افزود و ۱۱۹۳ میشود:

$$۳۸۴ - ۸۷ + ۲۹۷ = ۱۱۹۳$$

گشا رسید نواب سپهر رکاب از حقیقت سانحه مخبر و مطلع گردید زیاده بر آن توقف در ولایت مخالف موافق صلاح و تسامح در میان این همه دشمن موجب فوز و فلاح نمی نمود ، قطع [نظر] از آن درالکای فارس و در دارالعلم شهر از امور کلبه پیشنهاضمیر منبر بود ، آرام البلاد حرکت و محرک سلسله آن جمعیت گردیده و عنان لشکر بر جانب هیراز کشیدند زکی خان از مؤدّه و رود موکب نصرة نمود نواب سپهر رکاب نظر بصلاح وقت اظهار بشاشت کرده ، چون اردوی فیروزی نمود بخارج شهر رسید زکی خان متوحش و متلاشی و متوقع و مترصد می بود که آن حضرت داخل شهر گردیده ، بلکه بهر قسم که تواند خاطر از اندیشه آن حضرت بردازد و بهر طریق که ممکن او گردد کار خویشان را بسازد . نواب سپهر رکاب که معرفت بحال او داشتند از دخول شهر مضایقه نموده ، آن شهریار کامگار نامدار که سعادت هم سفر پدر والا گهر بودند وارد شهر ، زکی خان خال خود را ملاقات ، چون از نفس او بوی مصادقت موافقت باطن نشنیدند بتدبیری شتافته ، پدر سعادت سیر را از حقیقت حال و علامات کیدخال اخبار فرمودند . چون از قدم بهجت لزوم نواب سپهر رکاب ناامید و مایوس گردید بسران لشکر و دلبران عسکر بنام داده که اگر از همراهی رکاب نواب والا جناب تقاعد نمایند و بدرون شهر عنان عزیمت نگشایند کوچ و ننه و اطفال و نسوان و اموال ایشان در معرض تضییع و اسامی آنها از دفتر احیا در حیز توزیع خواهد بود . چون زکی خان مردی بغایت سهاک و بسیار بی آرم و بی باک بود جماعت لشکر که زنان و اطفال و اسباب و اموالشان همگی در شهر بند شیراز بود از بیم آنکه زکی خان مشارالیه مبادا فی الواقع بقول خویشان عمل و اوضاع ایشان را مختل نماید ، نسبت بکسان و متعلقان آنها دست بی آرمی گشاده ، دسته دسته رو به شهر آورده و در نزد متعلقان خود مکان کردند . نواب سپهر رکاب زیاده توقف خود را در آن حدود صلاح ندیده ، چون قبل از این سفر بصره بامر نواب غفران ماب بجهة نظم مهمات دارالامان کرمان آن ولایت را مشرف فرموده بودند مردم آن ولایت

بغایت آرزومند خدمتگزاری و شایق سروری و سالاری آن حضرت بودند ، عنان یکران سعادت را بجانب دارالامان معطوف و محمد حسین خان سیستانی شرف ملازمت رکاب فلک فرسای را دریافته ، زکی خان جمعی را متعاقب فرستاده ، آنحضرت سرکرده ایشانرا مقتول و سایرین سرگشته و پربیشان بنزد زکی خان مراجعت و مواکب نصرة کواکب نواب والا جناب بنحو مسطور متوجه صوب مذکور شدند .

ذکر فرستادن نواب ابوالفتح خان و زکی خان علی مرادخان را

بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق

برناظران این کتاب مستطاب و خوانندگان این صحیفه بلاغت انتساب مخفی و محبوب نامند که : علی مرادخان که اسم او درین دفتر فیض گستر بتقریبات مذکور و مسطور گردیده و از الله مرادخان و همشیره زاده زکی خان بود و والدۀ او بعد از وفات والدش در سلك پراگیمان برده جلباب جلالت و جلالت نواب سپهر رکاب قرار گرفته ، گوهر این جهانیان کشورستان یعنی محمد جمعفرخان که فی الحقیقه عرض اصلی از تدوین این وقایع و مقصود کلی از جمع این بدایع و وقایع ایام فرخنده آغاز ابدی انجام دولت جهانبانی و اوان سعادت اقتران شوکت و ملک ستانی اوست از آن صدف صاحب شرف بوجود آمده ، باعلی مرادخان برادر ایمی بودند و در حالتی که این مستوره استار خدایت در سلك ازدواج نواب والا جناب منظم گردید علی مراد خان مذکور طفلی بود خردسال که در حجره تربیت و خانه سعادت نواب معظم الیه بوده ، دوخته قامت او در سرا بوستان دولت آن جناب روی بنشو آورده بود . نواب غفران ماب وکیل رعایتی که بعلی مراد خان میفرمودند و ساعی در ارتفاع مدارج او بودند بنابر تربیت خاطر برادر والا گهر بود . بالاخره آن حق ناشناس چشم از حقوق نعمت نواب سپهر رکاب پوشیده ، در امر تخریب دودمان و بنیان عالی شان ایشان کوشیده ، بنابر آن ناسپاسی و نظر بان حق ناشناسی از دولت و کراماتی و عمر و جوانی منتفع نگردیده ، رسید باو آنچه رسید . چنانکه

مفصل گزارش او بعنایت الله تعالی عنقریب درین صحیفه بلاغت زب
 مرقوم و مسطور و موجب حیرت و عبرت نزدیک و دور خواهد گشت .
 مختصر کلام : از آن ایام که نام بی مسمی بنواب ابوالفتح خان قرار
 گرفته ، زکی خان در قبض وسط مهمام مبسوط البید ، کارفرمای هر
 نیک و بد و مالش گردن کشان را در صدد بود . علی مراد خان از
 خال خود مخوف ، بمفارقت اذو مشعوف گردیده ، چون بنابر سختگیری
 زکی خان خال خویش و در خصوص رهائی خود ازو مأیوس بود
 وسایل و وسایط نزد نواب ابوالفتح خان برانگیخت که او را از بی کاری
 از شیراز بجانب شهری و دیاری فرستد ، که لافل از زکی خان اندکی
 دور بوده و از اندیشه او آسوده ، بلکه چاره ای بحل خود سازد و
 خاطر را از هراس او بتدبیری ببردازد . از آنجا که در دارالسلطنه
 اصفهان شوریدگی بهم رسیده و فتنه ای حادث گردیده بود ، مفصل او
 آنکه : نواب غفران ماب در هنگام اشتداد امراض و استیلابی اعراض
 اولاد فتحعلی خان افشار را از شیراز مرخص فرمودند ، تا باصفهان
 رفته ، کوچ و بنه و کسان و متعلقان خود را که در اصفهان متوقف بودند
 برگرفته ، روانه آذربایجان و متوجه اوطان خود گردند . چون ایشان
 بدارالسلطنه اصفهان رسیدند خبر وحشت اثر قضیه هایل در رسید و
 منتشر گردید . چون جمعی کثیر از افشار که نواب غفران ماب از
 آذربایجان کوچانیده ، در اصفهان متوطن گردانیده بودند معین آنها
 گشته و بعضی از شیاطین بشر و عفاریت صاحب هر اصفهان عداوتی با
 حاجی آقا محمد حاکم اصفهان داشتند پیرامین دو نفر از اولاد فتحعلی
 خان اجتماع کرده و شاهد ضبط اصفهان را با حسن وجهی و اسهل
 صورتی بیجمله در آورده و وعده اعانت بمال و رجال بایشان دادند و آن
 ساده ضمیران احمق وش و اناه واری خبر از فتنه روزگار ،
 بتأویلات آنها فریفته و بمواعید ایشان شیفته گردیده و در دکان خود
 رانی و خودسری کالای فتنه گری فرو چیده و انراک و افشار و غیره را
 جمع کرده و بعضی الواط و ارادل اصفهان که نام کدخدائی و اسم بابائی

خویش اطلاق ، خود را بغوغائی الحاق کرده بودند ، ایشانرا یآوری
 کرده ، سر بفته و فساد در آوردند . حاجی آقا محمد بامعدودی بقلمه
 طبرک رفته ، حصارى واز بیم آن غوغا متواری و متوجه خود داری
 گردیده ، حقایق را معروض زکی خان گردانید . رجاله مذکور و
 خون گرفتگان مزبور از باده غرور سرمست و بی شعور ، اطراف قلعه
 را محصور و بنیاد شر و شور نهادند ، مدت یازده روز این هنگامه
 بر پای و اصفهان معرض این غوغا بود و اهل بلوک ماربین اصفهان
 بتمصب هم ولابنی شبی در غایت ظهور و عیان اعلان از حرام عام کرده ،
 علانیه رویشهر آورده ، حاجی ناجی راز فراز بروج قلعه پائین نموده ،
 بجانب بلوک ماربین بردند واز سایر بلوکات جمعیت کلی رو بنزد او
 آوردند . چون زکی خان از حقیقت واقعه اطلاع و آگاهی از کیفیت
 آن جسارت و روسیاهی یافت بسطام خان کارخانه را بامعدودی از تواین
 بدارالسلطنه فرستاده و بر قید اهل بقی و عصیان فرمان داد و بسطام خان
 از راه شیراز و حاجی ناجی از بلوک ماربین باصفهان در آمده ، چون
 پسران فتحعلی خان و سایر جماعت از قرب موکب بسطام خان مطلع شدند
 از خواب غفلت بیدار و از مستی آن صهبای برخمار هشیار گردیده ،
 لاعلاج و ناچار روی باستقبال آوردند . بسطام خان مزبور در حال ورود
 دو نفر از ولدان فتحعلی خان و چند نفر از نزدیکان و اقربای ایشانرا
 که مجموع یازده نفر می بودند با دو سه تن از غوغا طلبان اصفهان
 و بابایان الواط میدانی را گرفته و مقید و مغلول نموده و متعاقب پروانه
 قتل افشاریه از موقف فرمان وارد ، در رسیدن پروانه ولدان فتحعلی
 خان و سایر افشار اقریای ایشانرا در میدان نقش جهان راه نورده جهان
 جاویدان کردند . نواب ابوالفتح خان وقایع اصفهان و شوریدگی آن
 خطه بهست نشان و اغتشاش سایر ملک عراق را دست آویز کرده ،
 مقدمه فرستادن علی مراد خانرا بجانب عراق بازکی خان در میان آورد و
 زکی خان نخستین باین عزیمت انکار و برانکار خود اصرار نموده ،
 چون نواب ابوالفتح خان نیز بقیامت مصر و در رد قول او آغاز کار

بر زکی خان مستقر بود با کرام این معنی را قبول و امر نواب ابوالفتح خان را مقبول داشته ، ناچار علی مراد خان را لشکری مستعد و سپاهی کثیر العدد داده ، و روانه عراق و نظم و نسق آنجا را بمشارالیه محول و در معنی امر عالم را مختل نمود . علی مراد خان وارد اصفهان و از آنجا بجانب طهران شتافته ، و در آنجا با جمعی چند توقف و تمکن یافت . از آنجا که جمع کوچک و بزرگ و جمهور فرس و ترك و رعیت و سپاه و سفید و سیاه از خونخواری زکی خان اندیشمند و از سرداری و سروری او بعلت سفاکی ناخرسند بودند علی مراد خان مزبور لشکری که بهمراه داشت پیوسته از شداید اعمال زکی خان تخویف و قلوب ایشان را بجانب خویشمن تألیف و همواره این معامله را بسا وضع و شریف مینمود . از آنجا که بنحو مسطور قنوب جمهور از سالاری زکی خان نفور بود با علی مراد خان اتفاق ورزیده ، حسب -
الواقع باو گرویدند و از بلده طهران متحرك گردیدند . چون بدارالمؤمنین قم رسیدند علی مراد خان در آسمانه مقدسه معصومه فاطمه بنت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام با سران لشکر مهد و پیمان را با پیمان موکد گردانیده که بازکی خان در مقام خلاف و اگر ضرورت افتد با او بمصاف در آیند و من بعد از احکام او متابعت و جز خلافتش را موافقت نکنند . پس از دار المؤمنین قم محرك آن کثیر مردم گردیده ، در دارالسلطنه اصفهان رافع اعلام بغی و طغیان گردیدند .

در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز
و اختتام روزگار او

بر دانندگان رموز نهانی و عالمان اسرار قضای آسمانی معلوم و مفهوم خواهد بود که جهان را خالقیت توانا و قادر و این کار و کارخانه را صاحبیت چهار و قاهر و عاشق رفتار خویش و مصنوعاتش را در نظر رأفتش عزت بیش از پیشست . شاه و گدا که جمگی مخلوق اویند در پیش صفش برابر و صمود و هما که همگی مجبور اویند در نزد همتش همسر . اگر بجهت مصلحت نظام کالی یکی از بندگان

خویشمن و پروردگان دست احسان و منن را بر کافه بندگان رتبه سروری و برخلاق زمان شرف برتری دهد ، چنانچه با بندگان حضرتش بنیج مدارا و مواسا سلوک و باصورت پذیرفتگان کلك قدرتش طریق لطف و احسان و ولا سلوک دارد روز بروز اسباب سروری و نعمای برتری او بر مزید و همواره مورد اشفاق و لطف ناظم کارگاه «فعال لمایرید» خواهد گردید و در حالی که برخلاف این بیان و تفویض این داستان عمل نماید و با جمهور این عباد و مخلوقات خالق جهان کون و فساد راه جور و بیداد بپماید و بمتهاج بغی و عناد گراید غضب قهاری و سخط جباری بزودی از تخت عزتش بخاك خواری و از اوج شوکتش بحضیض خاکساری خواهد کشید . اگر چه سرداران جهان و کشور خدایان حکمران را بجهت نظام عالم و اطمینان طبقات امم از تطرق و تناول ارباب ظلم و ستم لوازم سیاست درکار و بسیاری از مفسدان جفاکار اقسام ایذا و اضرار را سزاوار ، لیکن نه چندان که بخون خواری و ستمگاری عادت کرده و نفوس محترمه را بجزوی موجب بمعرض تضییع در آورده ، سفک دماء گناهگار و بی گناه را آسان و سوختن خشک و تر را باتش خوی شعله ور یکسان دانند و خون بندگان خدا را که در نظر رحمت او بغایت عزیزند بکمترین باعثی بریزند و بای جرم و مجرم و مظلوم و ظالم برستیزند و از آه مظلومان دردمند و یارب یارب تلخ کامان زهر گزند نپرهیزند . جناب زکی خان همین هنجار رفتار و با عبادالله در کار می دانت و هیچ سفیدی و سیاهی را باو رجائی و امیددی نبود و هیچ ذی حیاتی بهیچ گونه صفاتی از او استشمام رایحه رحمتی نمی نمود . تا مکافات عمل او را دام راه و انجام کارش ارباب بصیرت را موجب انتباه شد . مفصل این مجمل آنکه : چون خبر طغیان علی مراد خان برواقفان موافق جلال زکی خان رسید و چون چگونگی ورود او باصفهان بمحرمان حریم جلال او محقق گردید در همان روز اطلاع از شهر شیراز بیرون خرامید و بخروش جارچیان درب سرای دولت و منادیان صاحب صولت در کوچه و بازار و بوسط

و کنار چار برکشیدند که طایقات حشم و طوائف خدم از عید و مولی و بنده و آقا و پسر و برنا ، پیاده و سواره و بی کار و صاحب کار ، هر کس اسم مردی برو اطلاق شود ، بجز معدودی از اهل حرفت که وجود آنها را از ضروریات ولایتست ، در روز و در ساعت بجائی و ماوائی که هستند از شهر بیرون و بسوی هامون شتابند ، که چنانکه يك تن را آن شب در شهر یابند مؤاخذه عظیم نمایند و سزاوار و مستوجب انواع ستم و آزار باشند . پس آن جناب خود در کرباس دروازه قرار گرفته و از هیبت صولت و نفاذ حکم بی مهلت او اصناف مردم فوج فوج و دسته بدسته بیرون شتافته و از شدت بیم و هراس فرصت خبر بازواج و اولاد نکرده و قدرت و داع با اهل و اتباع خود نیافته ، عصر آن روز عرصه شیراز بهشت نشان چون عرصه می خانه در ماه مبارک رمضان ، طوائف حشم که شانزده هفده سال اوقات توقف نواب غفران ماب در خطه دلتواز شیراز نام سفرشان از یاد و اسباب حرکتشان بر یاد رفته بود در ساعت صدور فرمان لازم الاذعان فرصت هیچ قسم نداشتند ، در ساعت از شهر بجانب بیابان شتافتند . یکی اسب نداشت و دیگری بارکش ، یکی را یخدان نبود و دیگری را مفرش ، بزرگان نامدار و همتران صاحب اقتدار برخی پیاده و بعضی سواره مرحله بیمای آن هنجار بودند . بسیاری مردم بزرگ مقدار با کفش و چاقشور راه می پیمودند . اکبر خان ولد اکبر خود را در شیراز گذاشته ، نواب ابوالفتح خان و محمد علی خان را برداشته ، بر آن نهج که مذکور و بان طریق که مسطور گردید صحاری هنجار اصفهان را بپای تعجیل نوردیدند و بر سر راهها کس تعیین کردند که در زیر و بالا وحش را در صحرا و طیر را در هوا مجال سبقت و فرصت حرکت بصوب دارالسلطنه ندهند که علی مراد خان از توجه آن سیل بی امان مخبر و آگاه و احدی او را باعث انتباه نشود . چون منزل ابزدخواست که بیابان ملک فارس و آغاز کشور عراقست مقر احتشام و موافق از دهام گردید بعرض قرب یافتگان پیشگاه جلال رسید که قدری از خزانه اصفهان را که حاکم

آنجا ارسال شیراز گردانیده و بایزدخواست رسانیده بود علی مرادخان ، ورود دارالسلطنه اصفهان کس فرستاده ، آنرا مراجعت داده است . بمؤاخذه آنکه اهل آن قراء خزانه مذکور را در قلعه خود در نیاورده گمان علی مرادخان را از تصرف ممانعت نکرده اند حکم بقتل و نهب آن بیچارگان ضعیف نمودند . گروهی از ایشان بتسازبانه و شمشیر راه سرحد فنا پیمودند و لشکریان دست بر سر نسوان و اطفال و اولاد و عیال ایشان گشودند . از آنجا که موافق و مخالف از سطوت زکی خان خائف و هراسان و دوست و دشمن از هیبت آن شیرگیر بیل افکن بیمناک و ترسان بودند بجهت محافظت نفوس خویش و حفظ مال و جان و فرزند ائمه و اعدام او را همواره امتیاز روز فرصت می نمودند و آن جناب را از شدت غرور و اعتماد بر قوت بازوی شیر زور هرگز حارس و حافظ و نگهبان و مستحفظ نبود این قسم بی احتیاطی و این گونه تا محتاطی هم محض خطا و از کبار غلطها بود ، زیرا که سروران حکمران را دشمن بدانند بسیار و محافظت ایشان خویشان را از شر ارباب کشید و فتن ضرور و در کار و تیغ درین مورد بغایت سزاوارست . هر کس بقدر حال باین احتیاط مأیوسست ، خاصه کشور خدایان که آسایش عیاد بنفوس نفیس ایشان منوط و آرامش بلاد بردات و الادرجات آنها مربوطست . مختصر سخن آنکه : چون انجام آنروز سپه دارمهر جهان افروز در خون شفق غوطه ور و بجانب عدم آباد مغرب بی سپر گردید و شام تیره سرانجام بر جوانب این فضای اغبر فام برده ظلام در ساحت افق وسعت ذایع خنجر خون ریز از نیام برکشید خلتعلی خان نام مافی که در آن زمان بشرارت منسوب بود از آسیب آن جناب خائف و در قصد قتل او ممهذ با اشرار سایر طوائف بود فرصت یافته ، بجانب خیمه گاه و خوابگاه آن شیریشه مردانگی که خالی از مانع و تپیی از منازع بود شتافته ، در حالتی که آن شیریشه مردانگی در خواب راحت و بی خبر از فتنه دهر بر آفت بود بگلوله طیانچه قصد خود را بعمل آورد و در بستر آسودگی آن جناب را آسایش گزین خلوتگاه

لنا و آسوده دارالقرار ملك بقا كرد . پس از کارسازی خویش از آن
معرض رخ برتافته و بطلب نواب ابوالفتح خان شتافته ، او را دریافت و حضرتش
را برمسند فرماندهی تکیه داده و آوازه قضیه زکی خان در میان آورد
و سران و سرکردگان عساکر جنگ جو را از آن غوغا ممنوع و مردم
را بخدمت نواب ابوالفتح خان دعوت و مرجوع نمودند . طبقات مردم
و اصناف اهل اردوی بزیلاطم فوج اوج بخدمت نواب ابوالفتح خان شتافته ،
سعادت ملازمت را دریافتند . چون زمانه لیس سوکواری یعنی جامه
مشکین شب را از بر بیرون کرده و سرور لشکر انجم و اختر بجهت
نظم کشور چرخ اخضر با برکاب اشهب افق در آورد نواب
ابوالفتح خان صبح گاهان این روز نخستین عزم عراق کرده ، چون بعات
خزانه و سایر اموال و اسباب دولت و انتظام آنها توجه بصوب شیراز
أوفق و ارجح بود دولت خواهان رای ایشان را مغلوب ساخته ، علم
عزیمت بجانب دارالعلم شیراز بر افراختند . ورود شیراز اکبر خن
را که بنحو مسطور سابق از جانب پدر متوجه حفظ آن بوم و برود
از مدخلیت عاری و جمیع ولایت و مجموع ائمه دولت تعلق بابشان
گرفت . نواب سپهر رکاب نیز از جانب کرمان عطف عنان سعادت
بصوب شیراز و بخوشترین زمانی چون روح داخل کالبد این خطه
بهشت طراز ، نواب ابوالفتح خان مقدم عم بزرگوار را با احترام و اعزاز
تلقی نمود و بملاقات عم فایز گردید .

بیان طغیان ذوالفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیرات مدبر لیل و نهار

چون بنحوی که سابق مسطور و مذکور شد علی مرادخان با معاندت
زکی خان وارد اصفهان گردید در نهایت تشویش خاطر آرمیده ، او را
بهیچوجه خبری از حرکت زکی خان و توجه نمودن او بصوب دارالسلطنه
اصفهان نبود و در هنگام عصری که پایان روز بود خبر وحشت اثر
نزول موکب زکی خان بایزدخواست بطریق صحیح و راست در رسید
موجب تشویش قلوب و دلهای مجموع بدست برباشانی مغلوب گردیده

زیرا که باهمای همایون هم آورد گشتن نه کار مگس و راه برسیل بنیاد
افکن بستن نه در قوه خست . چون شام قیرم عیان گردید و
سپهر بوقلمون جلباب مشکین برگرد انجمن علم کشید و شب قیرین
سلب بنصف رسید علی مرادخان از اندیشه ظهور آن صاعقه بی امان
بیدار و از آغاز شام تابان هنگام دیده اش چون دیده ثوابت و سیار بود
که يك تن از دنباله داران موکب زکی خان وارد گردید و خبر قضیه
ناگهانی را که در ایزدخواست بخوانست ایزد وقوع یافته بود رسانید .
در آن شب نور صبح ساطع و آفتاب مسرت از مشرق خاطر علی مرادخان
طالع و بشایر بهر جانب سایر و آن خبر سرور بخش خاطر آن قوم
ترسان و خائف گشت . علی مرادخان جهان را بنگام و همای دولت بدام
خود دیده ، اسباب حکمرانی فروچید . اگرچه در ظاهر اظهار اقبال
بابوالفتح خان مینمود ولیکن در باطن در تدبیر خودسری و جوانی
سروری میبود ، تا سرانجام يك چند روزگار بنگام خود فیروز گردید .
چنانکه عنقریب کیفیت آن بعنايت الملك السبحان رقم زد كلك نیکو بیان
خواهد شد . بعد از واقعه زکی خان بعلی مرادخان خبر رسید که ذوالفقار
خان انشار جمعی فراهم کرده و ملک گیلان را نیز بحیطه ضبط در آورده ،
عنان جلالت و جلالت بسوی همدان و توابع قلمرو گشوده ، آن نواحی
را بکلی شوریده نموده است . تفصیل این اجمال آنکه : در ایام
حیات نواب غفران ماب هدایت الله خان بیگلربیگی گیلان بیه بیش و بیه پس نظر
علی خان شاهسون را که ولایت او دارالارشاد اردبیل و همسایه گیلانست
بعات آثار عصیان نسبت بدولت جاویدان گرفته ، در حبس داشت . در
آن اوان اهالی گسگر و طوالش فتنه گر که با هدایت الله خان در باطن مذاق
بودند و بنیروی شققت نواب غفران ماب خدمت او را مینمودند در آن
وقت فرصت یافته ، بجزیره انزلی که محبس نظر علی خان بود شتافته ،
او را از قیدرها و برخواستن پیشوا کردند و در گسگر جمعیت و در مخالفت
هدایت الله خان بایکدیگر بیعت نمودند . هدایت الله خان لشکری از سواره
و پیاده و قراخان طلش را که نیز مدت مدید در حبس داشت اطلاق و

لشکر را باو داده ، بمقابل نظر علی خان و طوالتش فرستادند . قراخان مزبور چون باهل غوغا نزدیک شد شیرازة سپاه خود را از هم گسسته ، بمخلفین بیوست . از آنجا که جمهور اهل گیلان نیز دشمن هدایت الله خان و در باطن مشارالیه را قاصد جان بودند طاقث توقف در رشت نیاورده ، کوچ و بنه خود را حمل سفاین بدریا فرستاد و خود بامعدودی روبرو بجانب عراق نهاد و در آنحال ذوالفقارخان بقزوین مستولی گردیده و در آنجا آرمیده بود . هدایت الله خان را گرفته ، روانه خمسه نمود . نظر علی خان شاهسون نیز هم خلاص از قید را غنیمت شمرده ، روی باردیبل و عزیمت بجانب طایفه و ایل خود آورد . طوایف اهالی گیلان هر یک در جوی خود آسوده ، راحت چند روزی رضامند و خرسند بودند . ذوالفقار خان چون گیلان را خالی از صاحب دید یک دو نفر از رؤسای آن ولایت را اسم نیابت نهاده ، جمله ولایت مزبور باو تعلق گرفت . چون علی مراد خان از کیفیت احوال ذوالفقار خان با خبر و آگاه از جمعیت آن سپاه و لشکر گشت ، با گروهی انبوه از دارالسلطه اصفهان حرکت و بجانب قلمرو اعلای لوای جلالت و در توابع شراه تلافی آن دو سپاه ، مهیجه رایات عسکرین زیب بخش رخسار مهر و ماه و فراز خیمه و بارگاه باوج این نیلگون خرگاه رسید و بهادران طرفین و دلاوران جانبین روی بخونریزی یک دیگر نهاده و باز بسفک دماء هم گشودند . ذوالفقارخان خود با سیصد سوار جرار که از طوایف مختلفه یک یک را برگزیده و بعمل موسوم گردانیده بود کوششهای قوی کرده ، لشکریان میمنه و میسره علی مراد خان شکست خورده ، بوادی هزیمت شتافتند . علی مراد خان با سپاه قوی و گروه کردان باپان که باعات آمده و در تیب طرح توقف داشتند برجا مانده ، علی مرادخان از مرکز خویش و کردان از موقف خود حمله آورده و در آوردگاه پای ثبات افشردند . در آن وقت خداوردی خان بیگدلی که از اعوان ذوالفقارخان بود بگلوله تفنگ از پای در افتاد و امتداد روی پس نهادند . ذوالفقارخان عنان از میدان گردانید که هم گریختگان دسته خداوردی خان را

که در عقب نشسته ورشته اتصال را گسسته بودند جمع آورده در جزو خود بدارد . لشکرهای آن از آن عطف عنان بهم برآمده ، بریشانی برسلك نظم ایشان راه یافت و هر کس عنان بر جانبی بر تافت . ذوالفقارخان چندانی که کوشش نمود که دعه دیگر اندک نظمی بسلك سپاه راه دهد ممکن نشد . لاعلاج بریشان و حیران با معدودی چند عنان بسوی خمسه گشود . با قلیل مردمی از اهل ولایت در قصبه زنجان متوقف بود . سه روز و سه شب علی مرادخان در آنجا متوقف و بتالیف قلوب مخالف و موالف پرداخته ، اسب باحضار هزیمت بردگان سپاه خویش روانه ساخت و از آنجا عنان عزیمت بصوب خمسه افراخت . چون بدومزلی آنجا رسید هدایت الله خان با مردم زنجان مهمل گشته ، با ذوالفقارخان بنای تخلف گذاشته ، سر بشورش بر آوردند و بدر سرای او هجوم کردند که او را دستگیر و در نزد علی مرادخان دست آور و عذر تقصیر سازند . ذوالفقارخان وحشت زده و حیران یک جانب سرای را رخنه کرده و اسبی بدست آورده ، با دوسه نفر معدین خویش راه فرار در پیش گرفته ، چون بتوابع خلخال رسید کسان محمد خان سعادی خلخالی او را گرفته و بقید در آورده ، در حالتی که علی مراد خان در زنجان فرمانده و حکمران بود بنظر او رسانیدند . پس با مر علی مرادخان بقتل رسید و روز گارش باختتام رسید .

ذکر داستان بی دخلی نواب ابوالفتح خان در امور جهاننداری
و توجه این نور حدقه دولت بجانب اصفهان

بر جرعه نوشان صهای معانی و بیمانه کشان باده نکته دانی پوشیده نماناد که نواب ابوالفتح خان جوانی بود می گسار و باده بیما و مفتون کیف صهبا و شیفته نشانه ساغر مینا ، زماتی نبود که از کیف راح هوش ربا بیخود و مست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نیاشد . چنانکه بیوسته از بدر بزرگوار بجرم مستی صدمات عظیمه میخورد و همواره از والد ماجد نامدار بگناه می پرستی رنجها میبرد .

اکثر اوقات شرابش خوب بدر بود و گزلك يادماش ايندء وطن برادر و در ايام حكمراني و هنگام جهانباني كه مخلي نبود و كسي او را از ساغر كشي مدام و سرخوشي صبح و شام ممنوع نمينمود و شخصي نبود داد دل از مستي و كام جان از مي برستي مي داد و لمحه اي ساغر كشي راح ربحاني و اقتداح عقيق ارغواني را از كف نمي نهاد . سروران حكمران و صاحب كشوران جهانبان گله خلكي جهان را شبانند و متاع ناموس و كالاي جان بندگان خالق انس و جن را باسبان . شبان چون بمستي خفت گرگان قوي چنگل گله را مي ربانند و باسبان چون ترك هوشباري گفت دزدان بدسگال ممتع خانه و كالاي كاشانه دست غارت ميگشايند . كشور خدايان مسند آرا و فرمانه مابان ملك خدا بايد بيدار و هشيار و از احوال زيردستان خبردار باشند .

باده كشي اهل جهانرا خطاست	خاصه گسي را كه جهان يادشاست
كيفيت باده چوبي هوش است	مستي او چونكه فراموشي است
مي كشي از شاه بود ناپسند	زانكه نشايد شه ناهوشمند
صاحب كشور نيزد باده خوار	خوش نبود شاه فراموش كار

البته كسي كه زماني هشيار و دمي خالي از خواب و خمار نيست اعتماد را نشايد و دوستي و دشمني او ديگر بكار نيايد و از آن نوع سرمستي و از اين گونه مي برستي ظلمت ها در كار و فسادها در روزگار بديد آيد . بالجمله چون در ايام شهرباري شب و روز آن حضرت بان روش بايسان مي رسانيد ، چندانكه عم بزرگوار او را از اين حرركات ناهنجار منع مي فرمودند ممنوع نمي گرديد و ظنه بود كه عنقريب خللي در دولت زنديه بديد آيد و فتنه اي ازمكن زمانه كمين گشايد كه چاره آن ميسور و علاج آن مقدور نباشد و قطع نظر از آن آن جوان كم تجربه و خردسال بسعايت بعضي ازاراذل و غمز بعضي بي خبران سفته خصال در قصد عم بزرگوار مي بود ، بعلت سستي راي و شراب فتنه زاي از آن جناب مطمئن خاطر نمي توانست بود . نواب سبهر ركاب صلاح كار دولت و سعادت اهل مملكت و صلاح بندگان محافل

عزت و دولت را در آن ديدند كه جنبش يك چند دخيل امور جهانداري و تانظم كارگاه شهرباري نبوده و در خلوت سراي زاويه استراحت غنوده ، احدى جرعه شراب بشخص تمنابش ننموده ، بلكه بتوفيق جبري ترك ساغر كشي او را عادت و فقدان شراب آن جناب را باعث سعادت كردد و در هوشباري در امور عقلي اتدك تشكر نموده ، از نيك و بد زمانه آگاه و آن حالت او را موجب اقتباه شود . على الصباح كه شهربار عالم آراي خورشيد از اوج افق مشرق طلوع گرديده ، جهانبان كشور شب يعني ماه عنبرين سلب را در خلوت انزواي مغرب نشاند نواب سبهر و ركاب از در سراي ارگ از بنگران عز و شان بياده گرديده ، نواب جهانباني را با برادرانش در ميان سراي آوريد ، بتراضی دل و مابه عنف محكوم بتوطن و توقف گرداننده ، بس اسباب معيشت ايشانرا از هر بلب بغير از روحاني شراب و بجز از ياده ناب مهيا نموده و خود بادولت در عمارتي كه در درب ارگ احداث شده بود منزل و بدولت و اقبال بتمشيت مهم و انتظام امور طبقات انام بازوي اقتدار گشودند و اين شهربار و الاتبار كه بتفضلات حضرت جبار زمان دولت همايوش تازمان آيد پايدار بخواش پدر بزرگوار بجهت تمشيت مهم عراق متوجه دارالسلطنه اصفهان و خاك باي توتيا آسايش چون سمره صفاهاني نوربخش ديده اهل آن خطه بهجت نشان گرديده . قاطبه انام و جمهور خاص و عام يك مدت در سايه سهي سروش از حرارت آفتاب تموز جهان سوز حوادث و نوائب كه در آن اوان از انقلاب دوران شيوع داشت باستراحت آرميدند . چون على مرادخان با ازدحام تمام كه در آن قضايا در موكيش اجتماع نموده بودند از اعمال خمسه و قصيه زنجان متوجه دارالسلطنه اصفهان گرديد نزديك رسيد از آنجا كه علامات عصيان و طغيان از ناصبه احوالش ظهور تمام داشت و غرور جور و طبع برتري جوي او رعليت حقوق پدر و برادر نمي گذاشت در ركاب ميمنت ماب اين جهان بان كشورستان و دوجه حديقه شوكت و شان اندرين اوان جمعي چندان نبود صلاح در توجه جانب شيراز ديده ، اما باقرخان

خراستکانی اصفهانی را که علی مرادخان لقب خانی و حکومت اصفهان داده بود مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب فرمود ، عنان جلالت بصوب خطه دننواز شیرازگشودند . چون اقصی مطالب از جمع این کتاب و علت غائی از تحریر این صحیفه مستطاب تدوین وقایع دولت این خدیوکامیاب است و سایر وقایع بجهة انتظام این مدعا بالتبع نگاشته میشود و در ایراد آنها بسطکلی ضرورت ندارد ، بسبب ایجاز بتحریر معظمات واقعات اکتفا نموده ، انشاء الله درین نزدیکی قلم زیبارقم بالقصی مطالب خود رسیده و بنگارش وقایع بدایع اوان این دولت جاویدمدت فایض گردیده ، باظهار مفصل احوالات خواهد پرداخت و جمیع وقایع کلی و جزوی را بزبان فرخنده بیان متعرض خواهد شد و علم فصاحت درمیدان حکایت خواهد افراخت .

ذکر پریشانی اساس دولت علی مراد خان در دارالسلطنه اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن

ابرش خوش خرام قلم و ادهم تیزگام کلک زیبا رقم درتحریر کیفیت و کم درفضای بهجت فضای این دفتر محترم بدین روش تیزگام و سبک قدم می گردد که : چون علی مرادخان وارد اصفهان و ترازنده شوکت و شان گردید یک چند بشحیلات زیاده از حد اعتدال و مطالبه و اخذ منال و مال و حواله وجوه کایه برسم اسم نویس از رزاز و نقل و اهل آن ولایت مینو مثال بزیر بار صعب احتمال کشیده ، از امتعه و نقود غیر معدود و ساختگی لشکر نامحدود تدارک افواج و جنود نمود . بعد از آنکه چندی توقف کرد صید مراد خان ولدخدما مرادخان زند عمزاده خود را لشکری انبوه داده ، بجانب فارس فرستاد . محمد طاهرخان خالهزاده خود را که مأمور بکوه گیلویه کرده و در آن حدود بود باعانت صید مراد خان فرمان داد که هرگاه و هر جا که بجهة ایشان میسر و امکان داشته باشد عنان جلالت گشایند و سرداران سپاه افزون از حد و مر از صد مره تا بمنزل کوشک زر که نخستین منزل سرحد فارسست بطریق جلالت بيموده ، در آن سرزمین سنگری مطمئن بسته ،

باستحکام تمام نشستند . نواب سپهر رکاب حسن خان و کد خود را با لشکری باشکوه بمقابل آن گروه ، علینقی خان پسر دیگر را که بدارالعباد یزد رفته بود در آنجا اقامت داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیوسته ، سر راه بر سرداران علی مرادخان بسته ، بمجادله قیام نمایند . حسب فرمان قضا تمکین آن دو برادر با یکدیگر قرین ، در همان کوشک زر و توابع آن سرزمین تلاقی آن دو دریای کین و تقابل دو کوه متین اتفاق افتاده و دلیران دوجانب غازی و دلاوران مقابل و محاذی از دو سو درتک و یو برآمدند و بازار شمشیر و خنجر گرم و تیغ و تیر در خون ریزی بی آرم شد . در آن دار و گیر شکست بر لشکر علی مرادخان و هزیمت بر آن سپاه گران افتاد ، سر بصحرای هزیمت و بجانب اصفهان روی عزیمت نهادند . علی مرادخان را از ظهور این امر نامالایم دریای سخط و غضب متلاطم و سپاه غیظ و خشم او در عرصه طبیعت متهاجم و بنزد دلیران درکنار میدان عازم و خود بتوجه صوب فارس جازم شد . پس باطنطنه تمام و دبده مالا کلام برزین فلک تمکین جواد گردون خرام برنشسته و سپاه سپهر دستگاه در دنبال رایات سیل روان جدول سیل گشته ، روی بیاغ سعادت آباد آوردند . در آن عمارت مینو منزلت منزل کرده و جزایر چیان لشکر که در مرتبه هفت و هشت هزار نفر بودند از اهالی توابع عراق با یکدیگر اتفاق ، با علی مرادخان ترک وفا و وفای کرده و قتلها را سوزان و بهیئت اتفاقی بسوی اماکن و اوطان خود زاری کنان روی آوردند . آن معنی بسیار بدلیران سپاه و معسکر اثر کرده و هر دسته بر اسپان تیزرو سوار و راه پیمای همان هنجار و هریک متوجه شهر و دیار خود گشتند . علی مراد خان ازین معنی حیران گردیده ، او نیز با معدودی از غلامان و بقایای سپاهیان عنان بجانب قلمرو دشت همدان گردانید . چون این واقعه تفرقه جنود علی مرادخان انتشار یافت حسن خان مراجعت بشیراز ، بخدوت پدر فرخنده سیر سرافراز ، علینقی خان بجانب دالسلطه اصفهان شتافت . در آن خطه غیرت بخش خلد و جنب اساس عیش و عشرت فروچیده ، در محفل طرب بساطلهاو

ولعب گستريد * از كار علي مرادخان بكلي غافل گردیده ، بمجرد ورود باصفهان علي مرادخان را كه بجز معدودی سپاه او را همراه نبود واگر تعاقب او ميشود البته برو مقصور و بكناره قلع مواد البته شر و شور كه بالاخره انو ظهور نموده مي كرد و كار بجائي نمي رسيد كه خود و پدر والا گهر و برادران و آن چنان دولت از شيران تاسياس حق ناشناس بزوال رسد و سرانجام آن قبيل و قال كشد . مختصر سخن : علي مراد خان بنگ چند در بلده همندان نشيمن و تاليف قلوب دوست و دشمن كرد و بعد از اندك خودسازي ديگر باره آغاز ترك تازی ، رو بجناب دارالسلطنه اصفهان و رای بچاره كار علي قتي خان آورد . علي قتي خان تيز بعد از اطلاع بر كيفيت جمعيت و توجه او با جمعيتي كه داشت رايات نهضت با استقبال علي مرادخان افزايت و چون دو سه منزل بيابان جلالت در نوردید آن دو گروه خلوا و دو دريای بر پهنا با هم تلاقی کرده ، كار بخون ریزی و امر بستيز و آويز انطليد . در اندك زماني خونها ريخته و سرها بفتراکها آويخته و عنانهای تگاوران گسيخته و گرد های بلا در ميدان هيچا انگيخته ، خاکها بر فرقا بيخته ، لشکر علي قتي خان از صفحه ميدان گريخته شد . علي قتي خان باحالی پریشان عازم شيراز ، و علي مرادخان مجدداً باجلال و اعزاز متوجه اصفهان و در آن خمله به جهت نشان بر گردن گشان سرافراز و حکمران شد .

**ذکر حرکت عوڪب علي مراد خان از دارالسلطنه اصفهان
بجناب شيراز بخت طراز بتقدیر خدای بنده نواز**

خامه غميرين همامه و كلك بلاغت ختامه در تقرير اين داستان بدین شیوه رطب اللسان می گردد که : چون لشکرهای عراق از ایلات و جزایری و غیر ذلك گروهی انبوه بعلی مرادخان پیوسته و از خدمت گزارای در عهد نبات قسم بستند مشارالیه از آن ازدحام کلاه گوته غرور باوج چرخ نیل قام رسانید . طمع تسخیر و تصرف الکلی فارس او را شفته گردانید . نخستین مراد خان زند هزاره را که مردهی دلیر و جوانی صاحب تدبیر بود بمحل آباده که در وسط مسافت میان اصفهان

و شهر از واقعت فرستاده ، گروهی از لشکریان موکب را بمتابع و مرافقت ششار الیه فرمان داده و خود نیز با گروهی انبوه که دشت و کوه از هجوم ایشان بستوه بود از اصفهان اعلاي اعلام شوکت و شان و متوجه صوب چهارمحال ، در چمن گندمان نصب خيام فلک تمثال نمود . چون مراد خان مزبور معروض آن سپهسالار غرور گردانیده بود که نواب سپهر رکاب تقی خان ولد خود را یا لشکری آراسته مشحون بانواع نجهل و خواسته بصوب آباده فرستاده ، علي مرادخان اکبرخان ولد زکی خان را که در آن اوان از شيراز بطريق فراد و استخلاص بملازمت او اختصاص یافته بود باعانت مراد خان مامور بانابه نموده ، چون اکبر خان بمحل مزبور رسید تقی خان از لشکر مراد خان شکست یافته ، بطرف شيراز عنان تافته بود . اکبرخان در آباده توقف نکرده ، بتعجیل تمام رو بجناب شيراز آورده و حقيقت حرکت خود را بعلی مراد خان اعلام کرده ، علي مرادخان نیز از عقب محرك لشکر فولاد قبای آهن سلب و از اندیشه انجام کارها با هزار تاب و تب بصوب شيراز عنان گشای ادهم و اشهب و منزل خسروشيرين را بجهت مقر موکب عز و تمکين منتخب نمود . در منزل مذکور خبر رسید که اکبرخان تا بلوک اينچ و قرية شيرک روی تهور آورده و نواب سپهر رکاب حسن خان ولد ديگر را با لشکری گران و سپاهی بي کران از شهر شيراز بيرون و شورش افکن کوه و هامون کردند . علي مراد خان از اندیشه آنکه اکبرخان طاقت مصادمت آن سپاه گران را نیاورد برسم راه نوردان صبا و دبور از خسروشيرين مرحله بیمای آن راه دور و دراز و از بلوک بيضا شش فرسنگی شيراز در برابر اردوی حسن خان رافع التوبه و اعلام و مؤسس اساس انبوهی احشام گردید ، حسن خان بمحض ظهور طليعه علي مرادخان منهزم گردید . سلك جمعيتش از يکديگر باهيده و راه مراجعت در نوردید . مخفی نماند که نواب سپهر رکاب را جمعی از اولاد ذکور بودند : اين سپه سرو حديقه دولت و نور حديقه جلالت اکبر اولاد

آن جناب و آبروی آن دودمان سعادت انتساب و مهد علیا والدة مکرمه ایشان همشهره قدسیه جناب زکی خانست ، سه پسر دیگر از یک مادر ، والدة آنها از اهالی قبرکه ناحیه ایست در کرمانسرا فارس بود . اکبر آن سه نفر تقی خان و اوسط علینقی خان و اصغر حسن خان ، بغایت نا خلف و با وجود آن شرف که اخلاف نواب سپهر رکاب باهند دولت آن حضرت بعلم نا خلقی و نا اهل بودن آن سه برادر با نام نیکو که سالهای دراز اندوخته بودند زمان را از یاد رفت . ایشان را خالوئی بود رفتارشان نا هنجار ، بالواط و اراذل متصف بغاخوش ترین صفات و خصال و اوضاع آن سه برادر مصدوقه « ولد الحال یشبه بالخال » . این گلبن سرا بوستان شهر یاری و خسروی و تازه گل گلستان صوری و معنوی در ایام حیات عم نامدار و پدر بزرگوار از نا اهلی و ناسزائی و بیهوده کاری و هرزه درائی آن سه برادر از دولت پدر و نعمت والد نامور قطع طمع و صرف نظر فرموده ، در سرای دیگر بدولت و سعادت در ظل حمایت عم عالی قدر آسوده بودند . چندان که پدر والا گهر وسایط بر انگیزند از غایت آزرده گی خاطر فیض مظاهر و نهایت کدورت باطن و ظاهر مفید نیفتاد و آن حضرت بدولت پدر نامور دیده التفات نگشادند . تا در آن زمان که علی مراد خان در الکای فارس نزول نمود آن حضرت از آزرده گی خاطر خطیر و حیل و کید علی مراد خان صاحب تزویر باو پیوسته ، عهد موافقت با برادران می بستند . چنانکه مفصل آن درین عنوان رقم پذیر و نگاشته قلم فصاحت صریح و نقض عهد علی مراد خان حیرت بخش عاقلان بصیر خواهد شد .

بیان اتفاق این جهانیان کشورستان با علی مراد خان و سایر

وقایع آن زمان

بلبل خوش دستان بستان خامه و طوطی شیرین زبان ککک غنبرین شمامه در سرا بوستان ورق و شکرستان این مبارک نسق بدین ترانه گذرانده فسانه میگردد که : چون بنحومسطور از فضای خوش هوای

بلوک بیضا حسن خان روی گردان شد ریای علی مراد خان بطریق قرین الشرف شیراز در اهتزاز و طایر شوقش در هوای تصرف آن ملک دنوازه پرواز آمده ، وارد خارج شهر و در مقدمه قریه موسوم بکشن یک فرسخی قلعه بار نزول گشاده ، بنای توقف نهاد و سنگری متین که دره منی قلعه ای بود حصین بسته ، بشوش خاطر و تزلزل باطن و ظاهر بنفشست ، زیرا که قلعه شیراز نه چنان حصار است که باستظهار بال طایران قنک پرواز وهم و خیال که فراز نه آسمان حصار آشیان پست ترین آشیان ایشانست بر مشرفات آن توان رسید و بسلم فکر و اندیشه که اوج گردون نخستین بله آنست فراز خاک ریزش را توان پیمود . از صدمه تیشه حفران خندش بشت سمک ناسور و از شعله آتش حارسان بروجش چراغ سماک بی نور ، غرافتش با ملک زحل ردیف و شرفاتش با چراغ اطلس البف . بسیاری لشکر و افزونی حشم و حشر در درون قلعه زیاده از آن که عارض ادراک را شمار آن مقدور و محاسب عقل دراک را حصر آن میسر تواند بود . بعد از نزول بسنگر کشتن هر روز فوجی از شیران جنگجوی و پلنگان تندخوی از درون شهر چون شیران آجام و پلنگان کنام بیرون تاخته و بطرفه العینی لشکر بیرونی را فوجی کثیر چون نخجیر بخاک و خون انداخته ، مراجعت مینمودند و روز دیگر بهمین طریق راه پیموده ، دست بیبکار و پای بر رفتار صبا و دبور میگشودند . چون درین اوان این جهانیان اقلیم گیر کشورستان بخواهش پدر فرخنده سیر بجهت انتظام کوه گیلویه در بلده بهبهان آرایش بخش مسند شوکت و شان بودند گروهی انبوه سیاه پلنگ جنگ و نهنگ آهنگ در خدمت آن حضرت اقتباس انوار سعادت مینمودند . علی مراد خان از شبیخون این شاهباز همایون مطمئن و مامون نبود . لاجرم دکان اسونگری باز و فسون ساحری آغاز و بنیاد حبله وری از طبع فسون ساز نموده و راه کید و مکر را در فضای رسایل بقدم قلم تحریر پرداز پیموده . بخدمت آن سر لوحه کتاب کمال و فهرست دفتر جاه و جلال شرحی بنگاشت و در طی آن معروض داشت که : این نیازمندان

داور ارجمند هر دو فرزند يك مادر ، از جانب مادر با هم باور و خیرخواه و يك اندیش بکسی بگیریم . غایتش آنکه آن حضرت را بردوان دیگر میباشد ناسازگار و ناخوش اطوار ، خداوند خصایل ناپسندیده و صاحب سهایل نکوهیده ، آن حضرت از سوء صفات ایشان از بدر والا گهر دامن کشیده و از خبیثات ذات آنان از دولت والا ناهموار بگزیند از زجاج و به قراض اقطاع بیوند ارتصاد بریده ، بالجمله ایشان بفايت منزجر و بکلی آزردہ خاطرند . اگر بهمت بلند با این نیازمند سازگار و بهنجار برادری بر رفتار آیند ، در اجرای امری که در پیشست برادر خویش را مددگاری و این محب خیراندیش را یاری نمایند بهداز حصول قیروزی بمقصود و بمنابت الله الملك المعبود کشور فارس و ملک عراق که در حقیقت آن نور دیده آفاق هر دو را وارث باستحقاق میباشد در میان ما دو برادر باهترک و گواہ بدین مواضع یزدان باک و شاهد برین معامله خالق عناصر و افلاک میباشد . از آن دو مملکت هریک را که آن حضرت اختیار نمایند بخاصه سرکار خویش برادرند و آن دیگر را باین برادر صداقت کیش واگذارند . بدر والا گهر که این ذره احقر نیز برورده و تربیت یافته دست مرحمت اوست مشخصست که بجز مطاع و منقاد نخواهد بود و از هیچیک از لوازم تبجیل و تعظیم و مراسم توقیر و تکریم ایشان که برین بندگان واجب عینیست خودداری نخواهیم نمود . برادران در تحت حکم و فرمان آن حضرت خواهند بود که بطریق که خواهند ایشانرا بدارند و بهر نحو که صلاح دانند با آنها بسر آرند . این نیازمند را بابرادران آن حضرت بهیچوجه کاری و باخلاف نواب سپهر و کاب هیچگونه شماری نیست . چون رسل و رسایل علی مرادخان بتوالی رسیده و افسونگری آن جادو زبان بتواتر انجامید و باین شروط موافق مضبوط و عهد بایمان غلاظ مربوط از جانب او صادر گردید بنا بر جهات مذکوره سابق حضرت جهانبان کشورستان بمرافقت و ملاقات او رضا داده و بانواع لشکر و طبقات حشم و حشر و اسباب دولت و ائانه عظمت بجانب اردوی او عنان سعادت گشادند و مبله های خطیر از نقود

و نقایس برسم یاد بود و طریق رم آورد در نزد او برطبق مردی و انسانیت نهادند . آن دوست شیاد مکار و آن برادر پرفتن و فسونگار غایت بشاشت و نهایت مسرت از ملاقات آن دوحه ریاض فیاض دولت ابراز و اظهار کرده ، شرایط ساحری و نهایت افسونگری که او را ضرور و درکار بود بظهور آورد . بر عقلای زمان و خردمندان خرده دان مخفی و مستور نیست که التفات این مهر منیر سپهر سروری و اتفاق این ماه تابان آسمان برتری در چنین وقتی علی مرادخان را چقدر موجب ازدیاد قدرت و آن نا حق شناس بریشان حواس را در چنان هنگامی چه مایه باعث اعتلای پایه و منزلت گردید . باین ترتیب بمنتهای آمال که میسر شدن آن در نظر عاقلان بفايت دشوار می نمود باسانی رسید . بالاخره از راه حق ناشناسی حقوق آن حضرت را از خاطر برده و پیشه غدر و خلاف عهد را پیش آورده ، سزای عمل او را بکنار و حق بحق دار رسید .

ذکر چگونگی سلطنت علی مراد خان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز

فاتح ابواب تواریخ و سیر یعنی کک معنی پرور افسانه برداز این خبر میگردد که : چون توقف علی مراد خان در خارج قلعه و سنگر کشتن بطول انجامید و زمان محاصره او نزدیک بیک سال کشید در آن مدت روزی نبود که دلیران قلعه دار و بهادران درون حصار از قلعه پای دلاودی بیرون و قدم مردانگی بوسعت گاه صحرا و هاهون نگذارند و بهر حمله جمعی کثیر از سپاه بیرون را عرصه تبخ می در بیخ ندادند . علینقی خان که قبل از وقوع آن واقعه بفرمان نواب جوزا رکاب و حکم بدر والا جناب بجانب کرمان شتافته بود در آن ایام مراجعت و شبانگاهان با جمعی همراهان خود را بدرون قلعه رسانیده ، بهر تقدیر نوایر بلا هر روزه بذروه فلك اعلا اوج گیر و اراضی اطراف شهر از خون جوانان و پیر عجمین و غیرت آنگیر و رشک غدیر و از شرارتوب و تفنگ خرمن سپهر مینا رنگ بر نور و از تراکم دود و تهاجم غبار خورشید جهان سوز و مهر عالم امروز بی نور بود . تسلط علی مرادخان

بلکه استیلائی قیصر و خاقان بان حصار فلک شان در نظر خردمندان از بابت محالات و ازه قولة خوارق عادات می نمود . زیرا که نه سکن حصار بی قوت و نه لشکر خون خوار قلعه دار بی قوت بودند و در آخر حال که اخترمقیم و بال شد جماعت باجلان و مای درون حصار و چاکران نواب گیتی مدار با علی مراد خان در جزو سازگار و اورا بدست دادن قلعه استوار خرم و خرسند و امیدوار گردانیده ، سحرگاهان که قلعه گشای فائق الاصباح بیرق حریر سفید صبح صادق را بر فراز دروازه های افق شهر مشرق در پای کرد طوایف مذکوره که دروازه هارا متصرف بودند یگران را بشان از طریق خدمت نواب سپهر رکاب منصرف گردیده و آواز های بلند بدعوت اکبرخان که در آن حوالی پیشوای سنگر بود گشادند . اکبرخان از استماع آن آواز سرعت بی اندازه خویشتمن را بدروازه رساند . دری مشهور بدروازه باغ شاه را محیطه ضبط در آورد . علینقی خان بمجرد اطلاع با معدودی از غلامان بر آن قوم تاخته ، قریب بان بود که دروازه شهر را استرداد ساخته ، مجددا استحکام دهد که خیر رسید از دروازه شاه داعی الله نیز فوجی دخول نموده ، آن دروازه را نیز گشوده ، علینقی خان از پیشرفت کار مایوس ، از نیرنگ چرخ فسون گار قرین افسوس گشته ، متوجه درون ارگ و بامر پدر والا گهر دروب را بسته ، بانتظار حکم قضا نشستند ، تقی خان که در خانه و سرای مسکن خود باطمینان قرابت قدیم بدروازه نزد اکبرخان رفته ، آن مردود بدست خود تقی بر آن جوان بیچاره فرود آورد و اورا شهید کرده ، نواب سپهر رکاب که بقاعده روزگار و طریقه آئین مردم حق گزار مظنه هیچ گونه سوء رفتار بعلی مراد خان نداشت از در مصالحه در آمدند و مشارالیه نیز آن حضرت را بایمان و بیمان موکد مطمئن کرده و از ارگ بیرون آمده ، در باغی که در جنب ارگ احدائی نواب غفران ماب و مدفن آن جناب ود نزول فرمودند . در ساعت اکبرخان بامر علی مرادخان از قنای ایشان در آمده ، دیده دریده را از همگی حقوق و نعمت چندین ساله آن حضرت پوشیده ، جهان بین آن نور دیده جهانیان را بگزلك بی

شرمی و بیشتر بی آزر می کور و چراغ بینائی آن چشم را که پیوسته بر توالتفات بحال آن کافر نعمتان انداخته بود بی نور نمودند ، باعلینقی خان نیز راه همین معامله بپیوندند . حسن خان نیز در ایام حصار بندی باجل طبیعی در گذشت ، از جفای آن بی وفا خلاص گشته بود . نواب سپهر رکاب بعد از دو روز برین سراچه غم آباد و این تنگنای بر فساد دست بیزاری افشاندند ، همای همایون روح بر فتوح را ازین تنگ قفس و این خرابه پر خار و خس رهانیدند . درالسنه مذکور شد که از حمیت طبع غیر تنگ بمشیت تریک خود را هلاک و آن جان پاك بان واسطه ازین تیره مفاك بسوی نزهت سرای افلاك بال پرواز گشودند و در فضای قدس توطن نموده ، علینقی خان نیز بعد از تضييع نطع چشم بخنجر جفا بسوی دیار فنا راه پیما و دو برادر دیگر را بهیوب عمی مبتلا ساخته ، علی مرادخان را از خلاف عهد و میثاق که بدان خدیو آفاق نموده بود و حق ناشناسی نعمتی که در تمام عمر او از خون مکرمت و سفره عاطفت آن دودمان عالی شان باو رسیده بود بزودی بسزای عمل گرفتار و گرفتار خسران بوار و دربند و خامت سرانجام روزگار گردید . این بدنامی اورا تا روز قیامت حاصل و ذکر صفت نا ستوده اش تا قیام ساعت اهل عالم را نقل محفل شد . بعد از واقعات از اکبرخان نیز ناهمتمن گردیده ، روزی در خلوت بهفقت اورا گرفته ، جهان بین اورا نیز از بینائی عاطل و پس از يك دو روز آن صید زبون گشته را بتیغ ستم بسمل نمود و دست جفا داری بر اهل شیراز گشود . بیست هزار تومان نقد از بیچاره و بی نوا و ناتوان و توانا اخذ کرده ، آن مردم فقیر بی جرم و تقصیر را بقید انواع شکنج بتعذیب در آورده ، بعد از آن کافر نعمتی که شیوه درین و شیوه و آئین آن بی بیمان بی دین بود ظهور دیگر کرده ، از شعله خرمن سوز خوی غریبه جوی خویش تجلی دیگر آورده ، نور حدقه بینائی جهانبانی ابوالفتح خان و دو برادر و برادران آن مرغ خراب آشیان را هم ببلائی عمی گرفتار و بدرد بی بصری خاطر آزرده آنها را هزار آزار کرده ، کوچ و بنه خود و پردگیان حریم عز و شان این جهانیان اقلیم ستان و کسان و متعلقان

جميع اعزّه و اعيان الكاى فارس و خانوارى خوانين و سرکردگان و قاطبة ايلات را از ذكور و اناث و خدم و حشم و جميع ائمة دولت نواب غفران ماب را كه در مدت ابتداد آن دولت در شيراز جمع آمده بود برداشته ، روى بدارالسلطنة اصفهان گذاشته ، صيد مرادخان عمزاده خود را كه در حركت بصوب فارس حكومت دارالسلطنة داده بود طلب کرده ، حكومت شيراز و ضبط و نسق آن ملك خلد انباز را بقبضه تصرف او در آورد .

بيان بقية احوال على مرادخان بعد از نزول او بدارالسلطنة اصفهان و كيفيت و گزارش آن

بر واقفان رموز دانائي و دانايان موافق عبارت آرائى پوشيده نمائند كه : على مراد خان بعد از ورود اصفهان و نزول بان ملك غيرت خلد و جنان بساط مى گسارى و سفره باده خوارى گسترده و رسم جرعه نوشى و شيوه پيمانه كشى را از حد متعارف فزون کرده ، قاعده تازه را مومس اساس و كيفيت شرابش هميشه بسرحد نقل حواس بود . گاز باده خواريش از رطل و پيمانه بجم و خم خانه رسیده ، غذای روزش راح ريحاني و طعام شبش عقيق رمانى گردیده ، از غايت ولوع صاف و درد در نظرش بكي و درياها در چشمش اندكي مى نمود و مكرر او را از مخفل ديوان چون سبوي باده بدوش و بكرات از بارگاه عزو شان از نشانه مى بي هوش مى بردند . مردمانى كه مشاغل عظيمه سلطنت برآى و روى ايشان تمشيت پذير و مهام كليۀ مملكت بيد قدرت آنها صورت گير بود بجهت دوام اقتدار و تشويش سلب اختيار خود او را بشراب مدام تحريص و بمستی صبح و شام تخصيص مى نمودند ، كه دخل و تصرفشان در كليۀ امور بي مانع و مداخل باشد و منافع بي مشاركت صاحب دولت بايشان واقع شود ، تا از افراط شراب و تفریط خورد و خواب آن بي ثواب بامراض مهلكه مبتلا و بسعى خود پرستى آن بندگان صدر نشين ايوان فنا گشت ، چنانكه مفصل آن نگاشته كلك در افشان و زبان زد خامۀ شيرين زبان خواهد شد . مختصر سخن : بعد از آنكه على مراد خان با دوست و دشمن بكام خاطر خوبستن عمل

نمود ، از اين جهانبان دشمن شكن بغايت مخوف و بيوسته همتش بحراست آن حضرت مصروف بود ، روز بروز اندیشه اش در ترايد و اطمينان از ضمير وحشت پذيرش تباعد مى نمود . اين بحر موج بجهت تسكين خاطر آن سست مزاج سيصد چهارصد نفر غلامان خاصه خود را اخراج و بمعدودى عملة خدمت گار رفع احتياج فرمودند . آن هم موجب آرامش و باعث آسايش او نگردیده ، هم چنان مشوش و ضميرش از اندیشه بر آتش بود . مرتبه اى كه يكي از نجباى شيراز كه در لباس درويشى و از غايت صالحى ضميرى با صغير و كبير در نيك انديشى و در نظر همتش تماه را با گدا خويشى و برسم منادمت در خدمت آن خديو كشور سعادت بسر مى برد ، بمحض اينكه با اهل فارس بسبب شراكت موطن ترددى مى كرد و باين و آن روزى بمصاحبت بسر مى برد از اندیشه آنكه ميادا ارتباط آنها را بان حضرت باعث و بان علت فتنه حادث شود و هلاك او را باعث گردد او را خواهى نخواهى بمسافرت تسكليف و از توقف اصفهان تخويل و بضرورت روان نمودند . چون استيلاى اندیشه بخاطر توهم پيشه اش بسرحد افراط رسيد و پيشنهاد ضمير صلاح انديشش گرديد كه آن حضرت را بسفري مامور و از قرب ايلات و اخلاص گيشان دودمان اعلى درجات دور نمايند . لهذا فوجى از لشكر را كه معتمد مى دانستند مامور بملازمت موكب سعادت موكب نموده ، اين خديو كشور جلال را مكلف بسفر كردستان اردلان و تنظيم آن عرصه و سيع البنيان ساختند . در ساعتى ميمون و در زمانى بمباركى مشحون فراشان ستير بازوى قوى پشت و خيامان محكم ببنجه درخت انگشت خيمه اى سبهر مثال و سراپرده اى ملك تمثال بفضاى هامون برپاى كردند و ملتزمان موكب نصره كوكب در ركاب سعادت انتساب روى توجه بجانب مقصود آوردند . چون يك مدت اراضى سبندج مقرر دوى ملايك مخرج شد يك باره ضمير على مراد خان بهراس و خاطر صلاح انديشش بوسواس افتاده ، دورى آن حضرت بردل سوداء منزلشان بار اندیشه نهاده ، خواهشمند مراجعت موكب مى نمود گرديدند . چون دارالسلطنة اصفهان از نورشع

حضور خورشیدگیتی فرود دروغ دولت در دست سعادت گرفت و بیک چند ساعت آن ولایت از مقدم سعادت توام رونق گزینار ارم پذیرفت مره بعد اخری وحشت بر خاطرشان غالب و مسافری آن حضرت را مجددا طالب و مواکب ظفر کواکب دیگر باره راه نورد آن جانب گشت . مجملا : نگاهبانی حفظ الهی و سرداری لطف حافظه ماه تاماهی آن حضرت را از شر آن شاه کشور بدخواهی محافظت فرمود و از فیض فضل خویش این خدیو معدلت کیش را زیب بخش مسند جهانبانی و بمن افزای چهار بالش کشورستانی نمود .

بیان احوال آقا محمدخان قاجار و چگونگی استیلاي اوبالکای مازندران و چگونگی آن

دارای دارالمرز صحیفه ورق یعنی کلک گوهر سلک چگونگی این حکایت را با شرف عبارات بفرح آباد این دفتر فرخنده سیرساری می گرداند که : آقا محمدخان قاجار ولد اکبر محمد حسن خان و سه چهار نفر برادران او در دارالعلم شیراز سعادت طراز شرف اندوز خدمت نواب غفران ماب بوده ، بلوازم خدمت اقدام مینمودند ، در روزی که قضیه هایله آن جناب وقوع یافت و روح بر فتوح آن امیدگاه شیخ و شاب ازین عالم خراب روی همت بر تافت از اتفاقات آقا محمد خان از شیراز بیرون و بشکار بسوی هامون رفته ، بتماشای کوه و در و دشت و متوجه گلگشت بود . چون خبر وحشت اثر را مسموع داشت خلاصی خویش را از آن ورطه عنیمت پنداشته ، رایت عزیمت بجناب استرآباد و مازندران که موطن اصلی ایشانست برافراشت و بسرعت برق خاطف و تعجیل ربیع عاصف طی مراحل و موافق نموده ، چون بمحل ورامین و ساوجبلاغ ری رسید اکراد اینانلورا که بامر نواب غفران ماب مغفرت انتساب در آنجا توقف و توطن داشتند بمواعید ملک و مال و نوید جاه و جلال با خود برداشته ، روی بمازندران گذاشت . مردم مازندران و اهل آن عرصه بهشت نشان که در آن اوان واقعه هایله را شنیده ، بی صاحب گردیده بودند ، سرداری آقا محمد خان را قبول و

مهدی خان ولد محمد خان دادو سواد کوهی حاکم آنها با جمهور براین خویشتن را بخدمتش مشغول نمودند . مشارالیه در آن ولایت بقدر حال استعدادی بهم رسانید . استرآباد و سمنان و دامغان را نیز که در جوار آن ملک و دیارست مضبوط گردانید . علی مراد خان یکدفعه امیرگونه خان افشار را که در رکاب سعادت انتساب این خدیو کامیاب از شیراز باصفهان آمده ، در حال مراجعت آن حضرت از راه خبائث جیت و فساد طینت ترك ملازمت رکاب باسعادت نموده ، طریق خدمت علی مراد خان را بیموده ، چون مشارالیه مردی بود بشرارت معروف و بفساد حال موصوف علی مراد خان بتصور اینکه او را بکاری مشغول سازد که بلکه صحیفه هستی را از غبار وجودش بپردازد نام سرداری مازندران را و حرب آقا محمد خان را باو نهاده و بعضی لشکر های ری و قزوین را بمتابت او فرمان داده روانه نمود . مومی الیه بتوابع ری و قزوین شتافته و قلیل جمعیتی را تار و بود بهم بافته ، عطف عنان بجناب مازندران نمود ، تانواحی آمل راه جلادت پیموده ، در آنجا او را با آقا محمدخان تلافی و شکست بر مشارالیه افتاده ، یکنفر ولدش که جوانی نیکو و بسری خوبرو بود در آن قضیه روی بدارالسلام بقا نهاد . امیرگونه خان شکسته و بریشان وارد قزوین و چندی گوشه نشین و بالاخره درحالی که در اصفهان بطریق بیان قلم شیرین زبان جزایریان موجب بریشانی دوات علی مراد خان شدند فرصت کرده و شرارت ضمیر را بظهور آورده ، قلیل سواره و پیاده از افشاران طارم طایفه خود را جمع آوری و روی طمع بجناب گیلان آوردند . هدایت الله خان در هنگامی که بعلت خروج اهل ولایت بغایت محتاج بتقویت بود مشارالیه را استقبال و در چهار فرسنگی رشت انصار هدایت الله خان در جنگل و آن ناحیه بروحل مشارالیه را محیط گردیده ، دستگیرش کردند و باقیبح وجهی ببلده رشت آوردند . بعد از اندک زمانی بیمار و بمرض گرفتار گشته ، باجل موعود یابدوای جان فرسود درگذشت . آقا محمد خان یک دونوبت از مازندران پای بیرون نهاده ، بسوی ری عنان گشاده ،

محمد طاهرخان خاله زاده علی مرادخان که مأمور توقف طهران بود محصور و کاری از پیش نبرده ، یکدفعه از طهران درگذشته ، در نواحی همدان باغاه مراد خان زند و مرادخان زند هزاره که بحکم علی مرادخان سردار و در آن دیار رایت افراز عرصه اقتدار بودند او را تلافی افتاده و سرداران مزبور را شکست داده ، بای رجعت بسوی ولایت خود گشوده ، مختصر کلام : بعد از معاودت علی مرادخان از سفر فارس چون مدت دو سال در دارالسلطنه اصفهان محفل آرای ایوان جلالت گشته ، ماهیچه اقبالش از اوج مهر و ماه در گذشت و صاحب دیوان قضا طفرای غرای کشور خدائی را بنام او نوشت . لشکرش از مور و ملخ افزون و سپاهش از ریگ هامون و هوس دارائی و هوای گیتی گشائی در خاطرش مکنون شد . نخستین بفکر کار و خیال دیار آقا محمدخان افتاده ، شیخ ویس خان ولد اکبرش را ، که طفلی بود در وادی زندگانی مرحله نورد و در اواسط عشر ثانی ، مرتبه سرداری و سپاه سالاری داده ، محمد طاهر خان را با وجود قوادو رؤس افراد که زیاده از هشت هزار سپاهی با استعداد بود ، سلب و سلاح جنگی از آهن و فولاد مأمور بهمراهی اوروان ، لشکر آتش خوی جنگجوی بسوی مازندران ، چون خیل شیران گرم پوی شدند . علی مرادخان بنفس خویش نیز بجهت استظهار سپاه مزبور و پشت گرمی لشکر مذکور بادیبه خاقانی و کوکبه ففغوری و لشکری جمله بیل توان و شیرزور از دارالسلطنه اصفهان رافع ریات نخوت و غرور ، سر طوق لوایش زیب رخسار ماه و هور گردید و چون بلده طهران مازندران را در جواز و آن خطه مینونگار دارالمرز را اقرب دیارست بلده مذکور را بجهت مطلبی که در نظر داشت اختیار ، در آنجا نصب خیام ثبات و قرار نمود . القصه چون شیخ ویس خان و آن لشکرگران باوسف های آن چنان بنواحی مازندران رسید آقا محمد خان چون اهل مازندران را بجانب معاندین خود نگران و مردمان آن سرزمین خلد آئین رابدولت علی مراد خان خواهان دید صلاح خویش را در جنگ

و صرفه خود را در درنگ ندید . عنان بجانب استرآباد پیچید . شیخ ویس خان خانی از محل و نیت مطمئن خاطر و قوی دل وارد بلده ساری و اکار و امین کوهسار و دریا کنار مازندران راه نورد طریق خدمت گاری گردانیده ، از آنجا که سپهدار لشکر طفلی خردسال وی و قوف از قواعد محافظت ملک و مال بود چنود مسکر آغاز ترکناز و دست استیلا بر عرض و مال سکان آن کشور بهشت نشان دراز کردند . اهالی آن ولایت از کرده خویش نادم و در دل دیگراره بهبودیت آقا محمد خان عازم شدند . در آن اوقات مرتضی علی خان و مصطفی علی خان برادران آقا محمد خان ترك موافقت برادر کرده و رخ بجانب شیخ ویس خان آورده ، شیخ ویس خان مراتب را بهرض پدروسانیده ، بموجب ارقام مطاعه مقرر شد که مشارالیه خود در ساری متوقف و ناحیه داران موفق و افواج لشکر و سپاه با محمد طاهر خان همراه ، بجانب استرآباد و سمت آن ناحیه با استعداد روی کرده ، آن ولایت را بحیطه تسخیر و تصرف در آورده ، در استیصال آقا محمد خان خاطر حواء و دل حواء برادران را بعمل آورند . شیخ ویس خان بحسب فرمان عمل نمود . محمد طاهر خان با جمعی کثیر و فوجی از شیران دلیر و دلاوران خصم بند عدو گیر بطرف مقصود روی جلادت آورده و منزل و مرحله طریق مقصود را بهی عزم طی کرده و چون بیحر رسید در استحکام چر و تعیین بیل و سنگر که در آنجا برو واجب بود تهاون و رزیده و از وخامت عاقبت و سوء خاتمت آن تهاون و تمل غافل گردیده . بدانکه چر مزبور حفر ایست بطریق حندق بسیار عمیق و آن راهیست بجهت معبر دقیق سلطان جنت مکان شاه عباس صفوی بجهت سد راه ترکمان و انسداد طریق سلوک و عبور آن طوایف دزدان حفره مذکوره را حفر کرده ، یکجانب آنرا بکوه متصل و یکطرف را تا حدود دریا آورده ، برسم زمین مازندران و قراء آن عرصه بهشت نشن اکنون از اطراف درختان قوی رسته و اشجار سبزه بهم پیوسته ، اغصان متصله بربك دیگر پیوسته ، از هیچ مکان آن در چهار فرسنگی طول بهیچوجه

عبور مقدور و بجز از همان يك راه باریك مرور میسور نمیبود. الغرض :
 محمد طاهر خان از جرگه گذشته ، صحرا نورد طریق استرآباد گشته ردر
 خارج قلعه شهر بارزول گشاده ، خيام رفیع و سرابرده منبع رازیب بخش
 رخسار ماه و مهر و برده بوش روی سپهر نمودند. یکی از اهالی مازندران
 بدولت خواهی آقا محمد خان برنجش خاطری که از بدرفتاری و میزبان
 آزاری میهمان نورسیده بهم رسانیده بود با جمعی تفنگچی معبر دقیق
 و طریق مضیق جر را گرفته ، فرونشست و راه ذخیره و آذوقه را که هر
 روزه از مازندران حمل استرآباد میشد بر بست . بان سبب آذوقه در
 اردوی محمد طاهر خان ناپدید و لحظ قبیح حادث گردید . ترکمان
 ویموت که با استرآباد همسایه و در چنین بازارها مردم آنولایت را نیکو
 ترین همسایه اند از جوانب بیشه و جنگل و اطراف جبال و وحل که
 جملگی از اضی آن محل بان مشتملست هجوم نموده ، بنیاد ترکتاز و در
 نواحی اردو غارتگری آغاز و درهای چاره را بر روی محمد طاهر
 خان فراز کردند . چون آن لشکر قوت اثر از شدت تنگی بکلی ضعیف
 گردیده و بجهت امور مذکوره غایت پریشانی بسپاه رسید روزی آقا
 محمد خان با فوجی از انصار و اعوان از استرآباد روی بیرون و حمله
 قوی بان قوم پریشان ضعیف آوردند و لشکریان را پای ثبات و سکون
 از جای وقوت و توان از دست و پای رفته ، تفرقی در جمعیت آنها
 راه یافت و هر کس حیران و سرگردان بسوی شتافت . ترکمانیه بر آن
 قوم شیرازه گسیخته ریخته و قاچاریه نیز با لشکر گریخته در آویخته
 و جمعی کثیر اسیر ترکمان و بعضی برهنه و عربان و برخی مجروح
 و پریشان شدند . محمد طاهر خان با فوجی از عظماء و روسای
 سپاه بقید اسر درآمدند. محمد طاهر خان بامر آقا محمد خان و خون دو نفر خالو
 زاده که در شیراز بامر علی مراد خان بخونشان نشانده بود عرصه
 تیغ گشته ، بشمشیر درگذشت . چون شیخ و بیس خان فوجی از جنود
 نزد خود را بجهت استحفاظ و نگهدانی جر وثیقه آن تنگ معبر بان
 بر و بوم فرستاده بود خبر قضیه مذکوره در سرجر بانها رسیده ،

موجب توحش و تفحش و تفرقه ایشان نیز گردیده ، مراجعت بصوب
 ساری و وهم کلی بر ضمیر شیخ و بیس خان ساری گشت . از آنجا که
 مشار الیه را زیاده عدتی همراه و چندانی لشکر و سپاه نمانده بود
 از ساری حرکت و عنان بجانب هزیمت کشیده بود ، در طهران شرف
 پای بوس بدر حاصل نمود . علی مراد خان گروهی از لشکر را بار
 دیگر بسر کردگی رستم خان زند که از اقارب او بود نامزد سفر
 مازندران و بحیله و دستان رواه آن کشور فحش بنیان ساخت .
 سپاه مامور موکب او برخی در عرض راه فرار و بعضی راه نورد
 مسکن و دیار و تمه بنواحی مازندران رسیده و ایشان نیز شکستی
 فاحش دیده ، نیز متفرق گردیدند . از قشونهای شکست دیده مازندران
 هر کس که از گران سری ترکمان مازندران و سخت گیری آن سباع
 سیرتان صحرا و بیابان و رهزنی طبریان مازندران جان بیرون کرده ،
 تخته یاره وجود خویش را در چهار موجه حدثان ، از آن ورطه
 هایله براحت گناه کناره و ساحل آورده بود علی مراد خان آنها را
 مرخص باوطان نمود . يك دوسه نفر اعظم خوانین ایلات را بجرم
 حرکت دادن شیخ و بیس خان از قلعه ساری و هزیمت نمودن بان
 خواری بقتل رسانیدن ، سردار سپاه ملك عدم گردانیده بود . از آن
 حال اکثر ایلات متوحش و رمیده ، چون آهوان رم دیده بکوه و
 بیابان پراکنده گردیده ، بی رخصت بدار السلطنة اصفهان که خانواری
 آنها در آن ملك چون روضه رضوان و در آن خطه چون گلزار چنان
 بود روی در آورده بودند . باقر خان خراستگانی که نم اوساق نگاشته
 کلک جواهر سلك گردیده ، علی مراد خان بعد از تصرف شیراز مجددا
 قامت او را از خلعت حکومت طراز داده بود دروازه های شهر را بر روی
 آنجماعت بسته ، آن بیچارگان برهنه و عربان ، در دند و خسته روان ،
 در آن هنگام که فصل زمستان و برودت هوا خصم جان و کسوت سفید
 برند برف بردوش کوه و بیابان بود در کوه و صحرا و نشیب و بالا
 فقیر و بی نوا می گشتند . در خلال آن احوال مرض استسقاء

برعلی مراد خان استبلا ، مزاجش بدردی صعب ابتلا یافته ، ناخوشی قوی بر طبیعت او غالب شد . آنانکه قبض وسط مهام دولت و ست و وگشاد کارگاه جلالت درید کفایت و در دست کفالت ایشان می بود کار او را در پیمودن باده و شراب از حد و طاقت زیاده بان مرتبه رسانیده که بان مرض جان گزایش مبتلا گردانیده بودند . بجهت اینکه خلاق را از شدت مرض و صعوت این جانکاه و جان گزای عرض آگاهی کلی حاصل نشود نیرنگها ریخته و شعبدها بر انگیخته ، لباسهای پنبه دار و پوشش های آستر دار او را در بر پوشانیده و بهزار تدبیرش بر مستند جلال تکیه ور می کردند ، که نفخ ریح استسقاء و تبییج آن مرض جان فرسا بر ایستادکن حواشی محفل جهان آرای فلک اعتلا و دولت خواهان را موجب پریشانی نگردد . بلی منتقم حقیقی چگونه سست پیمانان را بسزای نقض عهد گرفتار عقوبت نازد؟ چه سان حق ناشناسان را بجرم ناسپاسی در صعب ترین دردی بسختی مکافات نیندازد ؟ علی مرادخان که بطمع دولت و آرزوی هم آغوشی بشاهد بدیع الجمال سلطنت و بدنامی و بد عهدی و ذلت سست عهدی را پسندیده ، بان رفتار ناهنجار گرائید نه از نهال نوحیز عمر و جوانی بری چید و نه از دوحه نوریس زندگانی ثمری دید . از آغاز کار و از بدایت حصول مقصود با دل امیدوار بهزاران ناکامی و نامرادی بمرد ورخت هستی بناخوش ترین حالتی از سرای عاریت بیرون برد و حق عز و علا حق را بحق دار رسانید ، با اینکه بدریافت آن سزاوار بود . چنانکه چگونگی انجام و کیفیت اختتام کار او زباززد خامه حق گو می شود .

بان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود
آن نورفزای جهان کامگاری از مشرق شهر یاری و بروز
رای عرصه پیرای ذات معدلت صفات آن غه
ناصیه نامداری از افق فضل حضرت باری

دارای دارالملک دفتر و داور اقلیم تواریخ و سیر یعنی کاک بلاغت

گستر و خامه معنی پرور بدون گونه نگارنده این همایون خبر می گردد که : بر روشن دلان چراغ نکته دانی و پیر تواندازان شموع نکات و معانی پوشیده و ستور نیست که هر کاری را بحکم کار فرمای کن فکان وقتی مقررت و حصول هر مقصودی را بامر مدبر کارخانه وجود و فرمانده اقلیم غیب و شهود زمانی در پرده تقدیر مستترست و در هنگامی که نواب غفران ماب و کیل و برگزیده رب جلیل چشم از تماشای این ملک فراخ بسته و همای همایون روح بر فتوحش از نفس این کهنه کاخ و آشیان این بوسیده شاخ و تنگنای این دیولاخ رسته تاکنون که مدت هشت عام تمام گذشته انواع فتن و فتور درین ملک پرشور ظهور نموده واقسام آلام بر درون پر خون و مال و جان سکان و اوطن کشور ایران رام گشوده ، الطاف آفریدگار جهان و اعطاف خالق کون و مکان وجود ذیجود این جهانیان کشورستان را در کنف حمایت و ظل عاطفت از تطرق فتن و تطلاول حوادث زمن بمحض فضل خوبستن محافظت و محارست فرموده اند که درین ایام که هنگام ظهور اشفاق خالق عبادست نسبت باهالی این شوریده بلاد که درین مدت بامتداد اقصی القایب ظلم و بیداد دیده و منتهای مراتب جور از ارباب فتنه و فساد کشیده اند این نوربخش محفل معدلت و زیب افزای چهارباش دولت ظلمت زدای شبستان احوال سیاه روزان و ساحت آرای قصور بقصور ممالک ایران گردیده ، فخر ناسور جراحت رسیدگان تیغ جفا را از مرهم مرحمت خاطر مرحمت کیش قرین بهبود و خسران زیان دیدگان بازار دهر دغا را از خزانه رافت ضمیر عدالت اندیش مبدل بسود فرمایند ، بحمدالله تعالی که منتظران این عظمی سعادت باحسن وجهی بکام خواطر رسیدند و منت خدای را که امیدواران این کبری موهبت باشرف نحوی بمنتهای مقصود فایز گردیدند . مفصل این مجمل و مطول این مختصر آنکه : در آن اوان سعادت نشان که آغاز نصارت بهار عالم آرای دولت و اوان حضرت باغ دل گشای مملکت و اهتزاز نسایم الطاف جناب احدیت بود که حقایق احوال سپاه و رعیت این خدیو کشور عدل و انصاف و

قهرمان اشفاق و جهان الطاف درحالی که عرصه پیرای ساحت کردستان و کالبد سنج را بمنزله روان بودند شبی در خلوت سعادت و حریم کاخ دامن فراخ دولت بر بستر شوکت تکیه فرمودند و نفس مقدسشان بنفوس قدسیه تقرب نموده ، در علم خواب هاتف غیبی و مبشر لاریبی بصورت بشر این مهین خلف هفت پدر و بهین نتیجه چهار مادر را بنظر آمده ، ایشانرا مخاطب و بزبان الهام بیان آورد که : « انا جملناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق » ، با آنکه آنحضرت را در هیچ گاه واهمه بر پیراهون خاطر نگردیده و این قهرمان هفت اقلیم صورت بیم را هرگز در آئینه خاطر ندیده از صولت آن خطاب مدعوش و از خواب بیدار و دهشتی قوی بر ضمیر آن دوحه باغ خسروی استیلا یافته ، باوجود نهایت انتباه تا دیدگاه حیرت این خواب و دهشت این خطاب و از غایت حیرت و دهشت در اضطراب بودند ،

نیت

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی این شب قدر که این تازه براتم دادند بر عقلای زمانه و خردمندان خرده دان تعبیر این خجسته خطاب و تاویل این همایون خواب و تحویل این قدسی خطاب محجوب و مستور و ایراد آن ضرور نیست و تاثیر آن بعنایت الله العزیز المنان تا این زمان که مدت يك سال از آن گذشته ظهور کلی کرده . انشاء الله تعالی این غرة ناصیه خلافت جمیع معموره ارض را خلیفه و حکم فرمودن بحق در میان جمهور فرق او را وظیفه و آیه ای از آثار آیه شریفه خواهد شد . بالجمله چون بلدة طهران علی مراد خان را محل نزول کوکب عزوشان شد مملکت کردستان نیز بقوت شمشیر کشور گیر آن خدیو بدولت جوان بتدبیر پیر میسر و انتظام کلی بهم رسانیده بود ، آن حضرت را بطهران دعوت نموده ، در غایت اندیشه و تشویش که این دفعه بیش از پیش خاطرش را فرسوده بود بعد از ملاقات باین غرة ناصیه دولت لازمه مبالغه در رعایت قواعد اخوت و ملاحظه شرایط مودت بعمل آورد و مقرر کرد که اردوی نصرة جوی آنحضرت علی حده نزول نموده ، مستعد حرکت و مهبای نهضت بجانب توابع

خمسه گردند . از آنجا که علی خان افشار زایر لوی خمسسه که علی مراد خان بعد از واقعه ذوالفقار خن او را حکومت خمسسه داده و بدست خود ابواب فتنه را در آن حدود گشاده بود مردی شریر و خداوند شمشیر شرارت پذیر و در آن حین از خمسسه کناره گیر و در کمین فساد و مشتهر بیغی و عناد بود ، قطع نظر از آن علی مرادخان از جانب آذربایجان نیز اطمینان خاطر نداشت و در خمسسه که انجام عراق و آغاز آذربایجانست هر کسی در گوشه ای رایت شرارت می افراشت ازین ناظم کشور دولت و اقبال و مهر اقلیم شان و جلال خواهشمند گردید که بخمسسه نهضت فرموده و بنظم آن ملک بازوی با نیروی کشور گشائی کشوده ، از جانب آذربایجان نیز با خبر و در آن حدود قانع بنیاد شور و شر باشند و غرض دیگرش آنکه آن حضرت مدت مدید در يك مملکت توقف و با مردم آن ولایت تالف ندارند ، که مردم از شرایط معدلت و قواعد نصف و محامد عدل وصفات و مکارم ذات آن مسند آرای ایوان جود و کرم اطلاع حاصل نموده ، بی اختیار در راه خدمتش پای خدمت گزاری گشوده ، کسانی که از دست فتنه دور روزگار دامن فرا می کشند بناگاه دامن گیرش گردیده ، بهر تقدیر این دلیر کشور گیر حسب المرام او رافع رایت دولت و اقبال ، بسوی خمسسه و زنجان عطف عنان شوکت و جلال فرمودند ، نه اندام صحرا و کوه از تصادم سم ستوران بلنگ خوی غراب بوی خسته و اجزای سهل و جبل از ضربت تردد سرداران رزم آور جنگ جوی علاقه ارتباط گسسته ، توابع خمسسه از نزول آن شهریار جهانپان باغ جنان را ردیف و روضه رضوان را خلیف شد و ارباب فتنه هر يك از بیم آتش قهر فتنه سوز آن خدیو فیروزمند کشور گشای در گوشه ای سر بگریبان خمول کشیدند و علی خان حاکم خمسسه و اصحاب فساد از اندیشه غضب قیامت لهب قهرمان ملک عجم و عرب در زاویه ناکامی پلای در دامن گم نامی پیچیدند و علی خان بورود موکب مسعود بان حدود قدم فرار بصوب آذربایجان گشوده ، از حسن رای ملک آرای

آن حضرت مملکت را رواج و درد سیاه و رعیت را از دارالشفاى
معدلت چاره و علاج فرمودند . بر دایبان قواعد غیرت و حدیث
مستور نیست که هر کس متحلی بحلبه اصف و شوبه حمیده مروت
اعتراف داشته باشد یقین دارد که زیاده بر آنچه حضرت جهانبان گیتی
ستان در قضیه علی مرادخان صبوری فرمودند ، در مشاهده حرکار
نا ضواب او که نسبت باین دودمان علی جناب واقع شد تحمل نمودند
حد بشر و در قوه احدی دیگر نبود . در آن اواز سعادت اقتران آن
حضرت را طقت طاق و مزوجه صبوری وشکیبائی مستحق سه طلاق
گردیده ، خون خواهی شهیدان والاشن را عازم و تخریب دولت
علی مراد خان را جازم گردیدند و رایات فتح آیات و سرادقات گردون
درجات را از قصبه زنجان بجانب صحرا و بیابان کشیدند ، اسرافیل
نشان کره نای نواز از نایهای تندرخروش رعد آواز بناهای زمین و
ارکان سپهر برین را تزلزل در دادند . چون اضای خارج اصبه مذکور
مضرب خیام انجم احتشام و جلوه گاه اعلام فلک مقام شد مکهون
خاطر خطیر و منظور نظر فیض تدبیر گشت که از جانب بلده همدان
و توابع قلمرو و اعمال وامصار عراق و از آن راه محرک سیاه منصور
و عازم صوب اصفهان و در دارالسلطنه مؤسس اساس شوکت و شان
و متوجه تدارک لشکر بی کران و تهیه اسباب و سپاه غصنفر توان
گردند . با آنکه جهان را هنگام دم سردی ولشکر برودت هوا در
بردن طاقت و توان پیر و برنا یای مردی می نمود بقدم تصمیم قیام
سلسله جنبانی سپاه فلک احتشام فرمودند ظهور این واقعه که علی مرادخان
بدوسته از اندیشه آن تلخ کام و همواره در انتظار آن باده مرارتش
بجام بود موجب تزلزل بنیاد صبر و قرار و باعث تبدیل گونه سکون
و قرارش گردیده . چون این خبر وقصه را در انقلاب اوضاع خویش
از داغیات کبری و سانحات عظمی می دانست بجهت چاره کار و تدبیر
امر نا استوار از طهران حرکت و بتعجیل برق و باد بجانب اصفهان
هزیمت نمود . از آنجا که فوجی از لشکر را علی مراد خان ملازم رکاب

نصره پرور ساخته بود همگی از هوا خواهان دولت و جان سیاران
حضرت او در شیوه اخلاصمندی در غایت غلو بودند ارقام متواتر خطاب
بسرکردگان قلمزد کلک منشیان گردید که ترک ملازمت خدو کشور مروت
و فتوت نموده ، هر یک بمواطن و مساکن خویشتن روی نمایند و از مسکر
آن حضرت متفرق گشته ، بای صحرا بیمای سوی دبار خویش گشایند .
چون از قراری که ذکر یافت جمیع آن لشکر از معتمدین علی مرادخان
وقطع نظر از آن مردم را از مشارالیه توهمی زیاده انحد و هراسی
فزون از قیاس دردل و سرشته آب و گل بود بعد از وصول احکام او
از نزد این جهانبان اقلیمستان هزیمت و بجانب اوطان خود عزیمت می
نمودند ، بان مرتبه که از آن لشکر یک تن در معسکر نصره اثر
باقی نماند و تفرقه آنها بهیچ وجه فتوری در ارکان وفار و سکون این
شهریار گیتی مدار بهم نرساند ، تا موکب ظفر کوکب بلده همدان
رسیده ، اهل آن ولایت نیز از غایت هراس از خدمت داور کسری
اساس دامن در کشیده ، قاعد ورزیده ، بس رایات ظفر طراز باجلال
واعزاز میل بجانب کزاز نموده ، فراریان ناحیه کزاز که حسب الامر علی
مراد خان از مامورین دفعه ثانیة مازندران و در عرض راه از اردوی
رستم خان فرار و راه نورد طریق وطن و دیار گردیده بودند بظلمت رایات
فتح آیات استظلال نموده ، از دنباله داران موکب نصره نشان گردیدند .
محمد کریم خان نام کزازی که از جانب علی مراد خان بحکومت آن
ولایت قیام داشت در حصار مخالفت نشسته و ابواب قلعه خویش را بر
روی بهادران نصره کیش بسته ، بیک حمله گوه فرسای دلاوران قلعه
گشای حصار مذکور مفتوح و اموال مشارالیه که بر حسب فرمان بحیطة
ضبط درآمد از حد و حصر در شد . فی الجمله فتوحی روی داد و علی
مراد خان را ازین خبر دهشت اثر مهربه امید بششدر افتاده وارد کاشان
و در آنجا نیز اقامت نکرده ، روی باصفهان آورد ، که شاید این
جهانبان ملک گیر کشورستان را از دخول اصفهان مانع آمده ، چاره ای
بحال قریب الویال خویش اندیشد . در منزل قهرود منزل اول بعد از

کاشان غذای نامناسب بکار برده و غذا نیز فزون از حد طاقت طبیعت خورد که مرض روی باشتداد و طبیعت میل بفساد آورد و هم چنان که با تخت روان قطع مسافت می کرد تا ورود مورچه خورت بسرحد اشراف برهوت رسید ، امنای دولت تخت روان را سرعت بجانب اصفهان می کشیدند ، تا قریب بدروازه شهر و محاذات باغ قوشخانه بار رحیل ازین کهن کاشانه بر بست . باقر خان خراسانی که پرورده نعمت و ترقی کرده تربیت او بود در حال حیات علی مراد خان دروازه شهر را بسته و در راه ممانعت نشسته ، تفنگهای متواتر بجانب تخت روان ولی نعمت خود انداخت و او را در خارج شهر چندان معطل ساخت که روحش از شهر بند بدن بیرون تاخت . بالاخره فوجی تفنگچی با ولد خود بیرون فرستاده ، اهالی حرم و صندوقخانه و خزانه و اسباب دولت و آلات جلالت را بدرون شهر آورده ، در عمارات شاهی ساکن گردید . چون چندان اموال و اسباب او را بحیطه اکتساب در آورده که حصر آن بروهم محال اندیش دشوار بود بطمع شاهی و سودای فرماندهی افتاده ، آن شغل خطیر را کفیل و از کاشانه ای که در اصفهان داشت بعمارت شاهی نقل و تحویل نموده ، جماعت ایلات را که در بیرون شهر بنحوی که مذکور و مسطور شد سرگردان و در آن سرمای زمستان بی سر و سامان بودند بار دخول داده ، دکان سروری گشاده ، شروع در بذل درم و دینار و بخشش حریر زرتاز کرده ، هنگامه ای پدیدار آورد . حضرت جهانیان کشورستان که بی خبر از واقعه وفات علی مراد خان با محدودی از خاصان و غلامان متوکل بحضرت قادر مستعان در نهایت استظفار و غایت استعجال راه بیمای طریق شوکت و اجلال بودند خود را باردوی علی مراد خان رسانیده ، که کار را بکام دولت خواهان نموده و امر او را انجام دهند . درحالتی که هوا بغایت سرد گردیده ، برقی عظیم باریده ، سحرگاهان درغایت برودت هوا موکب ظفر کوکب روی دولت براه آوریده بود . فوجی از سواران زند و جمعی از ایلات و اعیان آن فرقه سعادتمند که در حال ارتحال علی مراد خان روی

اخلاصمندی بجانب این جهانیان ملک ستان نهاده و بای ارادت بسوی این شرف دودمان جلیل ایشان گشوده بودند خود را در هفت هشت فرسنگی شهر موکب نصره بهر رسانیدند . فوت علی مراد خان را با واقعه طغیان باقر خان خراسانی مروض سده صدر میانی گردانیده ، موکب نصره کوکب بعد از اطلاع برین مطلب بتعجیل افزوده و در جائی نیاسوده ، در نیم فرسنگی شهر اصفهان شادروان عزو شان گشودند و اسمعیل خان ولد شجاع - الدین خان برادر زاده محمد خان زند که بعد از وفات علی مراد خان زنبور کخانه و نقاره خانه و بعضی از اسباب دولت را متصرف و فوجی عساکر را جمع آوری نموده ، منتظر ورود موکب مسعود میبود وارد اردوی نصره نمود و سرافتخار بر آستانه معدلت مدار سود . باقر خان را این گمان نبود که آن حضرت بدین سرعت راه بجانب اصفهان آرند و با قلیل غلامان و خاسان که در موکب سعادت نشان حاضر بودند روی جنگجویی باردوی علی مراد خان که عدتش از کثرت کوکب بیشی و در شوکت با خاقان و قیصر خویشی داشت نهاده ، باقر خان از اطلاع بر قضیه ورود موکب مسعود ارکان صبر و قرارش متزلزل و سکون و ثباتش باضطراب متبدل و متوجه عرض لشکر گردید و از ایلات و غیره که بنحو مسطور سابق بعد از شکست ماندند در اطراف کوم و بیابان متفرق و متلاشی گردیده ، اکثری بتقریب آنکه خانواری آنها در دارالسلطنه اصفهان توقف داشت باصفهان رسیده بودند ، بطمع حطام پیرامون او را گرفته ، مشارالیه نیز آغاز عرض لشکر و بنیاد تدارک عسکر کرده دو روز بملاحظه سان روز را بیابان آورده ، روز دیگر اعیان ایلات بعد از اخذ قلیل سودی و حصول شرب الیهودی با یک دیگر قرار دادند که او را گرفته ، بموقف حضور خدیو منصور رسانند . بلی باقر خان را از غایت بی عقلی طمعی کاذب برخاطر غالب گردیده ، توقع داشت که با وجود ظهور صبح اقبال و طلوع آفتاب بی زوال ذات معدلت خصال خدیو دریا نوال از افق جاه و جلال مردم رضامند بمقامت باقر خان و بیروی امر و نهی ایشان توانند شد . حوالی ظهر روز جمعه

اوایل شهر ربیع الثانی مطابق هزار و صد و هشت هجری اعیان ایلات عزیزت تخریب ارکان سست بنیاد کروهر باقر خان را جزم کرده درحالی که در کشیک خانهای درب دولت خانه شاهی دارالسلطنة اصفهان متوجه سان بود این معنی را دریافت کرده ، روی بدرون دولت خانه شاهی آورد . افراد سپاهی دور و ران عمارت مبارکات را گرفته ، مشوالیه اول خود را بیرجی که در گوشه دولت خانه بود بر کشیده ، چون دید که آن مکان دام گرفتاری او خواهد کردید لایشر خود را از آنجا بزیر و برزیر بام رسانید . باعانت يك دوتفر بتمسك ريسمان و طناب چون دولاب خوبستن را بیائین کشیده ، باسر و برادران پیاده و سرکشته بقریه خراسکان که موطن اصلی ایشانست رفته ، نیم شب باسبان تیز رفتار بر نشسته ، با بیست نفر از منسوبان و متعلقان راه نورد کوه و بیابان و با اعتقاد فاسد خود از آن حادثه مبرم رست . روز دیگر اعیان وارکان ایلات و اهل ولایت باستقبال موکب با سعادت خدیو آفتاب رایت شتافته ، در خارج شهر سعادت خدمت و شرف پای بوس دریافتند ، هنگام صبح روز شنبه که مهر انور و خسرو خاور بمزم تسخیر دارالسلطنة اوق بر جواد خوش خرام فلک حامل برنشت داور منصور و شهریار سکندر غروراً باشهب تیز گام سعادت برآمده و فیض قدوم بهجت لزوم بدرون شهر بخشیده ، گلشن سرای دلگشای آن خطه وسیع القضا از اهتزاز نسایم فیض لوازم مواکب جهان گشا حضرت و نصارت گرفت و فضای روح عزای آن بلده از هبوب ریاح راحت بخش کوکبه گیتی آرا خرمی و طراوت پذیرفته ، گلهای فرح و شادمانی که از صولت حوادث زمانی برآمدگی دیده بود در سرا بوستان احوال و ضیعی و شریف بر شکفت . دیدهای رمد محنت دیده از توتیای غباربای آن حضرت روشن و خراب آباد اصفهان از اهتزاز باد صبای مقدم فیض توام غیرت گلزار و گلشن شد (۱) . روز دیگر در بلوک روی دشت هشت فرسنگی اصفهان در

(۱) در تاریخ رحلت علی مراد خان و جلوس جعفر خان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان گفته است : « نوشت کلک صباحی :

قریه موسوم بقامه عبدالله خان جلو داران سرکار دیوان اعلی که در آن موطن و مسکن داشتند باقر خان و سر برادر و کسان او را که همراه بودند گرفته ، بدربار گردون وقار آوردند . حکم مقدس و فرمان اقدس بحبس و قید و مصادره او صادر گردیده ، مبلغ کلی از نقد و جنس اموال او واصل امینن دیوان عدالت ارکان گشت . تمه احوال او را بموقع خواهد نگاشت .

رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه
یکهزار و صد و نود و هشت هجری

دگر باره از فیض باد بهار همه لعل و فیروزه شد جو بیار
بهر گوشه بشکفت گل رنگ رنگ بصد رنگ شد کونه خالک و سنگ
زمین کرد دامن پراز لعل ناب هوا برچمن ریخت در خوشاب
جهان کهن باز شد نو جوان زمین چمن گشت باز ارفوان
بهار عالم افروز و نوروز فیروز عرصه بسط غیرا را نمونه
فردوس اعلی ساخت . سیه دار سرو و چنار رایت اقتدار بر چرخ دوار افراخت .
سلطان فروردین قامت رعنا ی نو باوگان بخلاص رنگین اوراق و ازهار
بیاراست و نوای مسرت فزای باهتزاز آورد . آواز دنواز طایران گلزار
از فراز سبزه و جو بیار برخاست . خدیو گیتی گشای ربیع که بهت
هجوم متغلبه سپاه بهمن در عرصه چمن و ساحت گلشن مسافرت گزیده
بود بار دیگر با نصره و فیروزی یا لشکر گلهای نوروزی بدار السلطنة
گلستان و ممالک باغ و بوستان استیلا یافت و سردار سپاه فرخنده بی آذر و
نیسان روی گردان شده ، بگوشه عزت شتافت . قلعه محکم اساس
گلشن که قرار و مکان ثبات و وقار روستائیان ثلوج و امطار گردیده بود
مفتوح سپاه کینه خواه اردی بهشت و ساحت جهان و فضای آخشیمان

ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان « از قصر
سلطانی که ۵۰ است علی مراد را که ۳۵۵ است باید کاست و جعفر خان
را که ۱۰۰۴ است باید افزود و ۱۱۹۹ می شود (۳۵۵ - ۱۰۰۴ +
۱۱۹۹ = ۱۰۰۴)

از یمن معدلت و قرط مروت قهرمان بهار غیرت خلد و رشک بهشت گشت. از قدم بهجت لزوم فروردین فضای زمین دیگر بار بخضرت و نصارت قرین . فیض فتوت روح بخش ثابتة عرصه گلستان و ساحت بستان جلوه گاه نوجوانان ریاحین و حجله سرای تازه عروسان سمن و نسربین شد . محفل نوروزی در عمارات مبارکات اصفهان خلد برین و زیب نگارخانه چین یافته ، خالی از اغراقات منشیانه و بیرون از تعارفات اهل قصه و افسانه چندان خلعت زرباف سیم وزر و اثواب نگارین زینت از صنایع کرم و مخازن نعم بسران سپاه و مقریان درگاه و رؤسای ولایت و عظمای مملکت شفقت و عنایت گشت که در هیچ عصر از هیچ پادشاهان اورنگ نشین و کشور خدایان معموره زمین مثل آن بگوش راویان سلف نرسیده و مسموع احدی نگردیده بود . احدی از وضع و شریف که معروف آن بر گزیده حضرت رب الرؤف و یا معلوم امنای دولت سعادت مألوف باشد باقی نماند که برو دوش افتخارش از فروغ خلاق ذربین نور بخش ماه و خورنگردیده باشد . سبحان الله العزیز القدیر و حسبنا الله العلی الکبیر .

بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمدخان قاجار و هزیمت لشکر منصور

بر رای عقده گشای ارباب دانش و بینش پوشیده نماند که چون بعد از شکست محمد طاهرخان در استرآباد و هزیمت شیخ و پس خان از ساری مازندران آقا محمدخان بر استعداد و استظهار افزود و خبر حرکت علی مرادخان از بلده طهران و متعاقب قضیه وفات او معروض آقا محمد خان گردید و بگوش وی رسید که باقر خان خراسکانی اموال و اسباب و خزاین و دفا بن و جواهر و ذخایر علی مرادخان را آنچه همراه داشت و هرچه در دارالسلطنه اصفهان مکنون بود بتصرف در آورده ، در دیوان عالی شان تالار طویل مسند جلالت افکنده ، دعوی خود سری و هوس سروری می نماید . این معنی برخاطر آقا محمد خان گران و این حکایت موجب حیرت و تعجب بی کران

گردیده ، از ورود موکب مسعود این شهریار کشور وجود دارالسلطنه اصفهان هنوز خبری بمازندران نرسیده و مسموع ایشان نگردیده بود . از الکای مازندران حرکت و بصوب بلده طهران نهضت و مردم را بخدمت گزاری خود دعوت کرد . مردم طهران سر بر دایره اطاعت در نیاورده و کارکنان دولت ایشان نیز خود را مقید تسخیر طهران نکرده ، عازم حرکت بصوب قم و علی خان افشار حاکم خمسه و جماعت قره گوزلو حدود گروس و ایلات خلیج ساوه بمعسکر ایشان پیوسته ، نطق خدمت بر میان بسته . عبدالرزاق خان حاکم کاشان این معنی را عرضه داشت سده معلی و معروض چاکران دربار و الانموده ، در عرایض مرسوله زبان بعرض عدم استعداد و قلت اعوان و انصار آقا محمدخان گشوده ، حقیقت اتفاق خمسه و گروس و قره گوزلو و چون خلیج را که زیاده بر سه چهار هزار نفر بودند اشعار ننموده و چون خان مشارالیه بطهران نزدیک و اظهار اطلاع کلی با وجود بی خبری کرده بود حضرت ظل الله فلك دستگاه بعرض او اعتماد و مساعده در امر احتیاط فرموده ، قلع مواد استعداد آقا محمدخان را جزوی شمرده ، چون آغاز طلوع نیر حکمرانی و بدو ظهور صبح کشور گیری و ملک ستانی بود روی بتنظیم و تمشیت مهام دیگر آوردند و نجف خان نام زند را با محدودی از سپاه ظفر شعار بجهة تمشیت مهام این کار روانه صوب طهران کردند . نجف خان مشارالیه چون بدار المؤمنین قم رسید و در آن بلده بهشت تایید متوقف گردید و حقیقت قلت سپاه او معلوم گردید آقا محمد خان بجانب قم عطف عنان و خارج بلده المؤمنین را جلوه گاه ادهم سبک جولان نموده ، اگر چه جماعت سپاه که از موکب منصور حضرت ظل الله بهمراهی نجف خان مامور گردیده چندان عدتی نداشتند که با لشکر آقا محمد خان مقابله توانند کرد ولیکن خان مزبور هم در خود داری و ایستادگی اندکی تقصیر کرده و تهاون ورزیده بود . بورود موکب آقا محمدخان مشارالیه خود را از شهر بیرون و راه تعجیل را در نور دیده ، در توابع جوشقان جلو کشیده ، متوقف

گردید . خدیو فیروزمند عرب علی خان زند و فوجی از بهادران
 غضنفر مانند را باعانت و امداد نجف خان روانه فرموده ، مامورین
 چون بنواحی قم رسیده و مشخص شد که نجف خان مزبور هزیمت
 و بصوب جوشقان از راه دیگر عزیمت کرده ، چون عدت لشکر
 عرب علی خان نیز چندانی نبود که بقتهائی مقاومت تواند کرد صلاح
 در مراجعت دیده . لیکن فوجی کثیر از سپاه آقا محمد خان که چرخچی
 و قراول بودند بعرب علی خان برخورد ، دلبران عرصه و غا حمله
 دلبرانه برده ، جمعی را اسیر و گروهی را عرضه شمشیر و مراجعت بکاشان
 کردند . بعد از آنکه این اخبار معروض رای مهربانان شد و اکثرت و
 عدت آقا محمد خان معلوم ضمیر خورشید شعار شد احمد خان ولد آزاد خان
 افغان را بسرداری تعیین و سپاهی با ابهت و آئین تدارک فرموده ،
 از اسب و بارکش و سلاح و براق و نقود و خلاع و اتمعه خورشید
 شعاع ، از هر گونه و هر قسم عنایت و از سواران ایلات و پیادگان
 جزایری و تفنگچی لشکری با عدت و سپاهی با شوکت درغایت زیب
 و زینت روانه صوب کاشان فرمودند ، که سردار مزبور در مقابل آقا محمد خان
 در قم و کاشان ، در هر جا و هر مکان که صلاح داند و مناسب وقت باشد
 عمل نماید . سردار مزبور بکاشان رفته ، متعاقب فوج لشکر
 فرمان داور سکندر فر باحمد خان مذکور ملحق گردیده ، باو رسیدند .
 آقا محمد خان نیز از قم حرکت و بقانی و همواری تا محل سنسن
 که تا دارالمؤمنین کاشان شش فرسنگ مسافت دارد آمده ، در آنجا سنگری
 متین بسته ، توقف و در روزی از محل مزبور حرکت و متوجه نصر آباد
 و سه فرسنگ راه سواره و پیاده را دوانیده ، از حسن و حرکت انداخت .
 مظنه مشارالیه این بود که چنین وقتی که لشکر آقا محمد خان در کوچ
 و مرحله نورد راه بیمائی مسافت منزلگاه می باشد و بنه و اغروق همراه
 دارند و نظم سپاه ایشان مضبوط و سلسله لشکر بیکدیگر مربوط نیست
 بلکه مقصود خویش را حاصل و نصرة را باحوال خود قابل نماید .
 در نظر عقل و بصیرت خود بعید می نماید که آقا محمد خان دو چنین

موضعی که بحریف نزدیک رسیده و فاصله لشکر او و سپاه مخالف
 قریب گردیده است با نهایت حزم و خود داری و غایت توطن و دشواری
 خالی از احتیاط سپاهیان بای بزین نهاده باشد . مختصر سخن : در
 نصر آباد تلافی آن دودریای نصر روی داده ، دلبران جانبین با زوی
 مردانگی گشادند . بعد از اندک گیر و داری شکست برسپاه احمد خان
 افتاده ، روی بوادی هزیمت نهاد . این خیر در اصفهان معروض خدیو
 معدلت پرور گردیده ، شکسته لشکر بدار السلطنة اصفهان رسید . از هدم
 قصر عمر و زندگانی علی مراد خان تا آن زمان که خیر ورود آقا محمد
 خان بطهران رسید و حضرت ظل الله کشور پناه را با وجود ابتدای
 کار و آغاز روزگار صد هزار گونه مشاغل ترتیب لشکر و تعیین عسکر
 لازم گردید زیاده بر هشت روز فاصله نشد و فرصت بدست نیامد که
 آن حضرت از جزو و کلی احوال لشکر و طوایف عسکر تتبع کلی که
 بر صاحبان واجب و لازمت حاصل فرمایند و نیک و بد هر فرقه را
 بدیده بصیرت ملاحظه نمایند و تفرس کنند که کدام طایفه اعتماد را شاید
 و کدام فرقه محل اطمینان توانند بود . اگر در باب خود و اصحاب تمیز
 نیک و بد و انصاف دهند در مبادی کاری چنان و آغاز طلوع نیر
 عز و شان که امور دولت را هنوز نظم کلی بهم نرسید و قواعد مملکت
 همان مستحکم نگردیده تدارک چنان لشکری با عدم فرصت و تهیه
 چنین عسکری بچندان عجزات دون قدرت هر صاحب شوکت بود .
 الفصه چون قضیه شکست احمد خان واقع گردید و خلاصه لشکر همان
 بود که بان سفر رفته ، شکسته و بریشان متفرق باطراف کوه و بیابان
 شده بودند و سپاه دیگر مهیا نبود که تدارک آن واقعه قیام توانند
 فرمود و کوچ و خانواری اعیان فارس و نزدیکان و مشعلقان و غلامان
 حضرت کسری اساس و سایر ناس و ایلات و غیره که علی مراد خان بنه
 مسطور سابق از شیراز کوچانیده ، در اصفهان متوقف گردانیده بود
 چون دار السلطنة اصفهان را قلعه و حصار می باشد و سمت شهر و
 بواسطه بسیاری سول و عرض آن ولایت ضبط آن ممکن و میسر نیست ،

آن کوچ و بنه وزن و فرزند لشکر و سپاه بی ملجاء و پناه و بان جهت دست صاحبان کوچ از دامن شکب و فرار و ثبات و وفار کوتاه ، در چنین حالی توقف حضرت ظل الله در اصفهان بقایت دشوار و مورث مفاسد بسیار و آقا محمد خان از کاشان تا دارالسلطنه اصفهان که سی فرسنگ بیش نیست بقدم تعجیل راه نورد و خودداری در چنین هنگامی دور از قدرت مردان مرد بود . حضرت ظل الله لشکر پناه در ظرف يك روز دوسه هزار راس قاطران سرکار را باعظم فارس و نزدیکان دربار سدره اساس و ابنای سلسله علیه زند و سران سپاه سعادت مند تقسیم و عزیمت توجه بصوب فارس را تصمیم و خانواری و کوچ فارسبان و غلامان و نزدیکان درگاه فلک بنیان را مامور فرمودند که در همان روز از خانه و مکانهای خود که در محلات شهر متصرف بودند حرکت ورفته در جولاه شهر بحلقای ارامنه و جنوب چهار باغ جمعیت و صبح روز بعد در خارج شهر رکاب سعادت انتساب ملحق و در ظل لوای فلک سای روانه جانب مقصود گردند . چون علی مراد خان بعد از تسخیر و تصرف شیراز صید مراد خان عم زاده خود را بیگلر بیگی الکای فارس و در خطه دلتواز شیراز متوقف نموده بود و از آن مدت دارالعلم شیراز مزبور در تصرف مشارالیه و در آنجا رابت اقتدار افراشته ، قلعه متین و حصن حصین چنان را در تصرف داشت و برادر خود را با لشکری از توابع خویش بیرون فرستاده ، بازوی خودداری گشوده ، تا آن زمان سر بر خط طاعت خدیو کشور معذات نهاده بود . سخن کوتاه : آن شب تا سحرگاه حضرت ظل الله در عمارات شاهی دارالسلطنه اصفهان و خانواری مسطوره در جولاه و غیره توقف نموده ، جماعت اترک افشار ارسلو و شیروانی و غیره و طایفه اکراد خراسان و بعضی حرام نمکان سواره و پیاده ، جمعی کثیر در اطراف دولت خانه و کوچهای شهر بقصد فتنه اندوزی متوردد و آن شب تا سحر بمفاسد جوئی بی می بردند . چون می دانستند که در خدمت خدیو جهان

فتوت غیر از غلامان و خاصان جمعیتی نیست و همگی جهة حمل و نقل خانه و کوچ خود در جولاه و غیره می باشند بطمع اسباب دولت افتاده ، انتظار می بردند . حوالی صبح فرمان آفتاب دولت و اقبال ، یعنی داور معدلت خصال احوال و ائقال صندوق خانه و غیره و بیوتات و اثاث حرم محترم باز اشتران کوه توان و در مرتبه بانصد اشتر متحمل زر و زیور در موکب ظفر پرور از عمارات مبارکات قدم بیرون نهادند . باقر خان را که تا آن زمان محبوس بودند با وجود آنکه بر برای مهر ضیای حضرت ظل اللهی مشخص بود که وجود اینها مورث فتنه و فساد و هستی ایشان متعقب بفرض و عنادست و خیال خام که در دماغ ابن نادان تیره سر انجام راه یافته است عاقبت وهیم و هوس بیهوده که در دل آن مسکین بی تمکین جای گرفته خاتمتی و خیم دارد از راه مروت جبلی و فتوت ذاتی برو ترحم فرموده ، مرخص نمودند و از غلامان خاصه مستحفظه بریشان گماشتند که از جماعت ایلات و همراهان موکب قرین السعاده که اکثر آنها را با او کمال معاندت بود در آن ظلمت شب زبانی بوجودش نرسد و مقرر شد که مستحفظین مزبور باقر خان مذکور را بمسجد جامع جدید عباسی رسانیده و از دستبرد معاندین مأمون گردانیده ، مراجعت نمایند . القصة : بعد از خروج موکب مسعود از درب عمارات شاهی جماعت اترک و اکراد که گماهی بنحو مسطور در طلب شروشور بودند از عقب و جوانب آغاز تفنگ اندازی و بنیاد فتنه سازی کردند . از هر جانب روی طمع باموال و اسباب محمول آوردند . بعضی غلامان علی مراد خان که بعد از هدم بنیان دولت و زندگانی اوبطل مسعود آن تازه سر و جویبار وجود استیصال نموده ، ز فرط فتوت آن خدیو کشور مروت مصون و مأمون مانده بودند نیز بارباب غوغای در آمیخته ، از هر جانب فتنه می انگیزختند . در موکب غروشان از غلامان و جان سپاران بجز از معدود بسیار مختصری نمانده ، مهذا هجوم از باب شور و غوغا و بی آزر می آن حرامزادگان بی حیا که

مجموع آنها سالهای دراز پرورده نعمت و تربیت یافته لطف و عنایت آن حضرت و عم بزرگوار و پدر نامدار او بودند بهیچ وجه تفرقه خاطر و تغییر باطن و ظاهر آن تازه نهال سرو بوستان معالی و مفاخر نگردیدند. در کوچهای شهر زیاده بردو هزار سوار و جمعی کثیر پیاده از آن قوم نابکار و بی شرممان غدار سر راه گرفته ، آن حضرت تحملات کوه فرسای سدهای سدیدا در هم شکسته و جمعی را بضرب گلوله طیانچه خسته ، با نهایت تانی و وفار از شهر خروج و خانواری و اعیان فارس و سایر غلامان و خاصان دربار سدره اساس نیز در موقف دوشینه کوچ در خارج شهر بمو کب سعادت بهر پیوست . آن گروه بی حیا در فضای صحرا نیز حملات کرده و تفنگچیان فارسی که حسب الامر آن امید گاه تازی و پارسی مستحفظ خانواری بودند بشلیک تفنگ کار را بر آنها تنک و آن ناکسان را عاجز از ثبات و درنگ کرده . القصه : آن حضرت با شیران مو کب سعادت قرین سلامت روی برام مقصود آوردند . لیکن قاطر چیان سر کاری که حامل آن همه نقایس و امته بودند از راه طمع کاری در کوچه ها و تنگنای شوارع محلات بدفعات قدم بست و کار را با اهل فتنه و فساد درست کرده ، در نهانی قاطران را می گشودند و در بقا گیری اموال و اسباب با کافر نعمتان بی کتاب حرکت و بسیاری از آن نقایس را که زبان خامه از اظهار قدر و مقدار آن عاجزست بغارت بردند . جمعی که بنحو مسطور حسب الامر صید مراد خان در مو کب برادر او از شهر بیرون و در آن حوالی تاخته در بیابان بودند بدولت خواهی حضرت ظل الله مملکت پناه از نزد او متفرق و باستظلال آیات گردون ملاصق مستظهر و مستوثق و در عرض راه بمو کب فلک دستگاه پیوسته ، کمر خدمت گزاری بستند . چون دو منزلی شیراز مقر الویه ظفر طراز و آن فضای همت پرور غم برداز موقوف اجلال و اعزاز شد صید مراد خان صلاح کار و شرف روزگار خود را در تثبیت بحبل المتین دولت ابد مدت قرین دیده و رخت عافیت

بسیای نخل برومند و پناه بدو حقه سعادت پیوند ذات ارجمند خدیو خصم گیر عدو بند کشید . مو کب همایون و کو کب ظفر مقرون را استقبال کرده ، پیشکش های لایق در پیشگاه عرض گذرانید . قهرمان اقلیم شوکت و شان مشارالیه را مورد انواع الطاف و احسان فرموده ، خطه دلپذیر شیراز محل نزول فتح طراز و آشیان همای فلک برواز یعنی الویه نصرة انباز گشت . صغیر و کبیر شکسته احوال از اقتباس انوار شمع گیتی فروز وجود سعود روشن تر از روز و برنا و پیر را شام تیره آمال از طلوع آفتاب عالم آرای ذات مرحمت صفات غیرت افزای صبح نوروز شده ، آوازه ساز بهجت باوج سیه ر محنت اندوز رسید .

در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان

و تسخیر دارالسلطنه

از قراری که قبل نگاشته قلم عنبرین رقم شد حضرت ظل اللهی از دارالسلطنه اصفهان حرکت و بر باقر خان خراسانی ترحم فرموده ، او را مرخص و داخل مسجد جدید عباسی نمودند و در آن نیم شب هنگام صبح مشارالیه باز آغاز افساد با تفنگ چی و اعیان شهر تدارک شیرینی و غیره و ضروریات ورود مو کب آقا محمد خان کرده ، ولد خود را با جمعی رؤسای شهر باستقبال روانه نمود . علی الصباح روز دیگر که آفتاب انور وارد دارالسلطنه افق خاور گردید آقا محمد خان که مسافت کاشان تا اصفهان را بقدم تمجیل پیموده بود وارد دارالسلطنه و در عمارت مبارکات شاهی نزول اجلال و لشکر و حشم را بمسوت عمارت تقسیم کرده ، بعضی را در میدان جاو خان مشهور بنقش جهان و برخی را در درون سراهای شاهی و مسوت مختلفه که می دارد ساکن و در سمت چپ ستون و انگورستان جعفر قلی خان و علیقلی خان برادران او متمکن شدند . باقر خان را حکومت دارالسلطنه دادند ، لیکن چون از شر انگیزی و آرزومندی او سروری غافل نبود مشارالیه را مرخص نمود که از دولت خانهای شاهی قدم بیرون و پای بخارج

عمارات همایون گذارده ، مشارالیه در سموت مشهور ببهشت آئین در حایطی شب وروز متوقف و داد و ستد را واقف بود . آقا محمد خان مدت دو ماه در اصفهان توقف داشته ، باخذ مالیات شش ماهه و چهار پنج هزار تومان پیشکش و بجز آن از جانب آن زیادتی باعلی ودانی واقع شد . خانواری افشاریه و بعضی ایلات اترک که در اصفهان متوقف بودند باخانه و کوچ ایلات زند هزاره و مافی و بعضی چاردولی را که مانده بودند کوچ و بنه ایشان را روانه مازندران و جماعت مافی در عرض سیر بوادی روی براه نهاده ، عنان بجانب کرمانشاهان که موطن اصلی ایشان بود گشادند . بعضی ایلات نیز دوروز قبل از ورود آقا محمد خان در حرکت آمده ، راه اوطان قدیم را پیش و سر خویش گرفته ، بکناری رفتند . از جزایر چین عراقی بمرتبۀ دوازده هزار کس دسته بدسته از اوطان خود بهم نیوسته و با جماعت بختیاری هم عهد و بمناقت آقا محمدخان بایک دیگر همداستان و جملگی هم پیمان گردیده ، در محل گلبایگان جمعیت و انتهاز فرصت نمودند . احمدخان که بنحو مسطور در کاشان شکست یافت ، روی از معرکه آقا محمد خان برتافته ، از غایت شرمساری بعتبه بوسی حضرت ظل الله مشرف نگردیده ، در کنارهای گردید . در آن حال رفته ، با جزایر چین و بختیاریان مجتمعه اتفاق و باقا محمد خان اظهار نفاق می نمودند . آقا محمد خان دفع مواد افساد جماعت مزبور را اهم دانسته ، در شهر شعبان المعظم اعلائی لوای اجلال و بصوب چمن قهیز حرکت نموده ، جماعت متفق مزبور نیز از موقف خود بیشتر آمده ، بازار گیر و دار گرم و چرخ جفاجوی فتنه ساز بی آزر م شد . جماعت جزایری الحق بایرداری و آتشباری صعب و سپاه آقا محمد خان نیز کوشش های سخت کرده ، از جانبین داد مرانگی دادند . بالاخره نسایم ظفر بر پرچم رایت آقا محمد خان ورزیده ، جماعت مزبور مغلوب و منهزم گردیدند . آقا محمد خان بنابر ظهور حلال ماه مبارک رمضان در چمن قهیز توقف و بلوازم صیام قیام و در آن حال اخبار

صریحه متواتره بمشارالیه رسید که موکب ظفر طراز خدیو جهان جلال و اعزاز از خطه با طراز شیراز حرکت فرموده ، باشوکت اسکندری و دبدبه قیصری آهنگ دار السلطنه اصفهان و عزم تدمیر دشمنان دولت ابد بنیان نمودند . آقا محمدخان باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را بچمن مزبور طلب داشته ، ولایات آن نواحی را که عبارت از جرقویه و قمشه و چهار محال و نطنز و اردستان و قهپایه است بمشار الیه وا گذاشته ، او نیز از راه وصولی که داشت متصل از محافظت اصفهان مرخص گردیده ، در مراجعت موکب آقا محمد خان از قهیز حرکت و متوجه صوب توابع قلمرو شد . در شهر دار السلطنه اصفهان در جنب محله کردان از سوابق زمان قلعه ای مانده بود مشهور بتبرک که بانی آن سلطان ملک شاه سلجوقی بود و فرهاد بیگ غلام سلطان محمد صفوی آنرا مرمت نموده ، قلعه خاکریزش بافلاک ردیف و دهلیزش باسماک الیف ، کیوان بلند توان خاک نشین دامانش ، فلک ثوابت غرنه ای بجهت نشیمن دیده بانیش ، کوه الوند سنگ بشت درش ، جبل دماوند اولین پایه فروتر منظرش . قلعه مذکوره از جمله قلاع مشاهیر خاصه ایران و از نوادر حصون اقلیم جهان بود . باقرخان مزبور بعد از مراجعت از موکب آقا محمدخان ورود بدار السلطنه اصفهان و شروع بسرانجام اسباب قلعه داری کرده ، آذوقه و ذخیره بسیار از هر جنس و هر چیز که ضرورت آن بمخیله ارباب فکر درآید از هر جا بقلعه مزبوره آورده ، دوازده عراده توپ را که در میدان نقش جهان بر جا مانده بود بر فراز بروج قلعه کشیده و تدارکشان دیده ، از هر قسم ضروریات ماکول و ملبوس و اسباب و دواب و گوسفند و مرغ و غیره چندان جمع آورده که محاسب او هام را حساب و شمار ممکن و میسر نبود .

بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز

بجانب اصفهان و کیفیت آن

رایت بلند آیت خاوه در فضای غبرای این شگرف نامه بدین

سفت شقه بلاغت می گشاید و باین شیوه جلوه عبارت می نماید که :

بطریقگی که سابق قلم زد کلك صدق مطابق گشت مراکب نصره کواکب
 بفرخی و فرخندگی چون روان داخل کالبد شیراز شد و در روز ورود
 شروع بکار و آغاز سرانجام اسباب کارزار و امر باجتماع لشکر ظفر شعار
 فرموده ، در بذل درم و دیفار چون باران بهار و ابر آزار دست گشوده
 و در مراسم بخشش و شیوه داد و دهش قاعده ای نهادند که نام
 کرمهای من و حاتم از جهان و اسم بیخ از دوران و دود از بنیاد
 وجود بحر و گرد از بنیادکان برخاست . اعیان و اعظم فارس نیز کمر
 خدمت گزاری بسته و بجان چنان بموکب ظفر هم عنان پیوسته که هر یک
 تفنگچیان ولایت خود را دسته بدسته بیستگاه حضور ساطع النور رسانیده ،
 از سان عارضان لشکر گذرانیدند . مخفی و مستور نماند که : تفنگچیان
 ولایت فارس و گرمسیری در شیوه آتشبازی و بیسته قدراندازی مشهور
 و معروف و درین فن باعلی مراتب تردستی منسوب و موصوف و در لوازم
 پایداری در میدان جنگ واقصی غایت ثبات و درنگ هر مرد آنها گوی
 مردی ربای در میدان اوف می باشند و در مدت چهل روز زیاده بر
 بیست هزار نفر پیاده و سواره از تفنگچیان شراره بار و سواران شمشیر
 زن نیزه گزار در رکاب ظفر مدار حاضر گردیده ، بظل رایات فتح
 آیات اجتماع ورزیدند . پس در اول ماه مبارک رمضان موکب فلک
 شان از خطه بر طراز در راه شیراز و عقابان رایات فلک انباز در فضای
 ظفر در پرواز شدند . رایضان برق جولان بر زمین باد پایان برنشستند
 و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه بر گردش چرخ فیروزه قام
 بستند . بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و گونه چرخ
 گردان از ارتفاع غبار از حضرت بغیرت متبدل گردید و فغان چاوشان
 موکب منصور بگوش مهر و ماه و نوای کره نای و خروش روئین درای
 باوج سپهر اعلی رسید . بنا بر رعایت ماه مبارک صیام و قیام مراسم
 صوم و صلوة رایات ظفر آیات در یک فرسنگی شهر متوقف و در اواخر

ماه مبارک اعلام نصره طراز در اهتزاز و همایون الویة سعادت انباز در
 اوج ظفر پرواز آمده ، متوجه صوب اصفهان و بفتح و فیروزی هم
 عنان ، چون بقمشه نزول اجلال و حجاب خیمای زرین طناب را اوج گیر
 ذروه آفتاب فرمودند بافر خان از نیم آن سیل بی پایان و دهشت طوفان
 بحر بی کران خود را بقلمه تبرک رسانیده ، آن حصار استور را بنام
 و امان خود گردانیده ، موکب جاه و جلال واردی - پهر تمثیل در روز
 دوازدهم شهر شوال جنت اشتمال وارد دارالسلطنه و بدولت و سعادت در
 باغ سعادت آباد نزول و طرفین این خطه جنت قرین را بلوازم عواطف
 خاطر معدلت آئین مشمول فرمودند و در روز ورود موکب نصره
 کوکب دلاوران بولادین ساب و تفنگچیان بهرامی لقب بفرمان حضرت
 ظل الله گیتی بنام اطراف اربعه قلعه را فرورگرفتند و بگرداگرد آن حصن
 حصین محیط گشته ، آن حصار را نقطه برگار نمودند . قلعه تبرک
 حصاری بود که طایر تیز پرواز وهم بر فراز خاک ریز آن سعود
 نتواند نمود و همایون بال خیال برکنگره شیراز آن بال پرواز
 نتواند گشود . بحکم خدیو کشور اقبال دو عراده توپ جهان آشوب
 اساس نهاد ، گرداز بنیاد قلعه گیان می انگیزند . خلی از اغراق درین
 مرتبه وجود ثمانان آتشبار اتفاق نیافتاد و احدی ایشان را نشان نمی داد .
 از صدمت گلوله و آواز رعد انباز زلزله در میان قلعه و لوله درازکان
 شهر افتاد . از بیرون و درون قلعه فتیلهها گرم و گلوله توپ و تفنگ در
 تردد آمد . مدت سه ماه و کسری آن رستخیز ممتد و بساط آن
 حادثه مهمل و بافر خان با وجود آنکه از اعانت آقا محمد خان که
 بقیه احوالش بعد نگاشته خواهد شد مأیوس بود باز در مراسم خودداری
 باقصی القاب اجتهاد می نمود . دو سه دفعه خواهشمند نامه امان گردیده ،
 حضرت ظل الهی بنا بر مروت ذات محامد صفات و اتمام حجت
 او را بایمان و بیمان مرفق و مستوثق فرمود . یاران نادان را دست اجل
 گریبان گیر و بان همه عهد امان منع پذیر نگردیده ، تا در شب بیست
 و یکم محرم الحرام هزار و دو بیست که لشکر انجم و اختر بجهت تسخیر

قلعه محکم اساس سپهر اخضر بر شرفات این حصار مدور بر آمده ،
 هوجی از بهادران لشکر فتح پرور که در کمین فرصت بودند بر برجی
 از بروج قلعه محکم صعود و عروج ، بی دربی تا آغاز طلوع صبح صادق
 جمعی دیگر از سپاه نصره بنام بایشان لاحق گشته ، القصه : قلعه
 را تسخیر و باقر خان را دستگیر و در حلی که اردوی جهان بوی
 بهزم حرکت بجانب قلمرو انتظام مهم آن حدود در انوشیروان نیم
 فرسنگی نزول عروشان داشت بقرخان را بحضور فیض گنججود رسانیده ،
 بحکم اقدس روانه قلعه محکم بنای عدم گردانیدند ، نقود و اموال
 و اسباب او بسرکار دیوان اعلی عدالت ارکان تعلق گرفت . ولد اکبر
 و پسر اوسط او را آقا محمد خان همراه برده ، ولد اصغر او با خانه
 کوچ مشارالیه و پادرازش حسب الامر روانه دارالعلم شیراز و در آنجا
 اقامت نمودند . کیفیت بقیه احوال آقا محمد خان آنکه : بعد از تسلط
 و استیلای بر جماعت جزایری و بختیاری از قراری که سابق نگاشته کنگ
 بلاغت شد بمهاندت اجتماع نموده بودند و بمتفرق گردیدن آنها موکب
 آقا محمد خان متوجه صرب توابع عراق و جانب قلمرو و جعفرقلی خان
 برادر خود را بالشکری مستعد جدال جماعت مافی که بنحو مسطور
 مأمور مازندران و در عرض راه طریق را منحرف نموده ، عنان توجه
 بجانب کرمانشاهان و اوطان خود گشوده بودند و بعضی از ایلات متمردین
 آن حدود روانه توابع کرمانشاهان نمود . جماعت مزبور اتفاق کرده ،
 بر لشکر آقا محمد خان غلبه ، او را شکست داده ، مراجعت کردند .
 از مردم عراق و جزایریان عراق و جماعت اترک و غیره گروه مختلفی
 لشکری کثیر در اردوی آقا محمد خان جمعیت کرده ، روی بدربار
 آورده بودند . در حلی که توابع شراه محل نزول سپاه و مضرب
 سرادق و خرگاه مشارالیه بود خیر ورود موکب مسعود این برگزیده
 حضرت معبود باردوی آقا محمد خان رسیده ، یکی از سرکردگان
 فراگوزلو را که با هزار سوار باعانت باقر خان در اصفهان فرو گذاشته
 بود فرارا در رسیده ، در حال انقلابی در لشکرگاه حادث گردید .

قشونهای عراق و لشکر متفرقه مجتمعه روی بتفرقه نهاده ، هر کس بر
 اسب خود سوار و اکثر شرفیاب عتبه بوسی دربار عرش و فارو برخی
 عنان گشای شهر و دیار شدند . علی خان خمسه نیز با جمعیت خود
 متوجه صوب خمسه و آقا محمد خان چون کار را چنان و احوال را
 بریشان دیده ، باهمان جمعیت خود که از مازندران همراه آورده بود
 و چندان کثرتی نداشتند روی بصوب طهران و شروع بحفر خندق
 پیرامون قلعه طهران کرده ، در بلده مزوره توقف نموده ، خانواری
 ایلات که بطریق مسطور متفرق گردیده ، روی بکرمانشاهان و سایر
 اوطان خود آورده بودند با خانه و کوچ و اموال و اثقل روی عجز
 بدرگاه فلک تمثال آورده و دست تشبث دیگر باره بحبل المتین دولت
 ابد قرین که امیدگام خالق علم و بلاد عرب و عجمست محکم کرده ،
 حسب فرمان قضا جریان روانه الکای فارس و هرطایفه ای در موضعی
 که بجهة نشیمن آنها مقرر شد مسکن و سواران ایشان در سالك ملتزمان
 موکب منصور منتظم گشتند .



ذیل میرزا عبدالکریم

بسم الله الرحمن الرحيم

سبب تالیف کتاب

بر رأی مشکل گشای شهریاران دارالملک عبارت آرائی و تاجداران کشور فصاحت بیرائی مخفی و مستور نماناد که : این مستعین بعنایت الله الملك اللطیف عبدالکریم بن علی رضا الشریف را در عفوان جوانی و هنگام ربیعان دوحه کاهرائی که قدم بر بله عشرتائی سلم زندگانی نهاده بود در دارالعلم شیراز جنت طراز شرف صحبت و فیض خدمت خسرو شیرین کلام کشور سخندانی ، مجموعه کمالات انسانی ، خلاق المعانی میرزا محمد صادق موسوی متخلص بنامی که منشی طبع سخن پرورش در میدان بلاغت گزتری از چوگان خامه گوی برتری از عطارد ربودی و بنان معجزاتش از عصای قلم بر رقم شیم ید بیضای موسوی و از دم کلک روح پرور اعجاز عیسوی نمودی و هریک از طفلان سبق خوان دارالافاضه فکرش معلم هزار حسان و هر فردی از شاگردان نوآموز دبستان دانش استاد صد هزار سبحان بودی روی داده ، مدت سه عام تمام در خدمت ذی سعادت آن دبیر عطارد احترام از جام استعمال علم انشاء می آشام و از سبوت خوشگوار استفاده صنعت تحریر شیرین کام ، در دبیرستان استفاده سخن نپوش و از ساعر استکمال جرعه نوش می بود . آن جنابت نیز چون تربیت این بی بضاعت را از ماء معین عاطفت بقدر قابلیت سیراب می فرمودند . تا اینکه حضرتش از جانب خاقان مفعور بنحوی که در دیباچه مسطورست بضبط وقایع دولت فیض مطلع مأمور گردیدند و برو دوش شاهدان واقعات و گزارشات را از آغاز دولت علیه الی مقدمات افتتاح قلعه طبرک اصفهان بمشاطه کلک سحرکار و آرایشگری خامه معجزنگار پیرایه کلام وزیر انتظام پوشیدند و در سال هزار و دوست و چهار از دست ساقی

اجل شربت ناگوار هلاک نوشیدند . چون گوهر مطلوب ناسفته و غنچه مدعا در گلابن مقصود نیم شکفته ماند نواب مستطاب ملک احتشام ، حضرت مشتری رأی عطارد احترام ، قطب ملک جاه و جلال و محور آسمان غزو اقبال ، مرکز دایره فضل و کمال ، بهین نتیجه دومان آدم و حوا ، بهین سلالة خاندان سید بطحا ، جامع شرایط و ضوابط وزارت باسرها و معین و مبین احق بها و اهله ، وزیر معظم مکرم و دستور مقتدر مفخم ، نظام بخش ملک عالم و انتظام ده مهام جمهور امم ، اعتضاد السلطنة البهیه السلطانیه ، اعتماد الدولة العلیه العلیه ، میرزائی میرزا محمد حسین فراهانی ، خاندان الله تعالی ظلالة علی رؤس الافاضی والادانی این حقیر را باتمام سفینه نگارین که هر صفحه اش شاهدیست هر هفت کرده و هر ورقش عروسیت در حجله خانه لطافت پرورده مامور فرمودند ، در جواب ایشان بمتقب لسان در این مطلب سفتم و چنین گفتیم :

باز کجا صعوه لاغر کجا؟ ذره کجا خسرو خاور کجا؟
بر تو خورشید کجا و سها؟ بسند جمشید کجا و گدا؟

بلبل طبع این حقیر در چمن نکته سازی هنوز نوبروازیست و طوطی ناطقه در شکرستان عبارت بردازیش همان تازه آواز ، از آن گذشته مگس رادرمضمار سیمبرغ زرین بال چه مقدار صعوه لاغر را بمصید عقاب چه سروکار و دراج را در بازار شاهباز چه رواج و خرف بی بهارا با گوهر ثمین چه امتزاجست و جلوه کسلاغ را با خرامش کبک دری چه مشاهت و خروش زاغ را با نوای عندلیب چه مناسبت؟ حد خود شناسی نیست که در آن مقام عالی که عروج باسقل ترین پایه اش از حوصله عقاب زرین جناح فکروهمای تیز پرواز خیال بیرونست قدم گذارد و بحریم حرمتی و سرابده عزتی که شهریاران بلاغت گستر و تاجداران فصاحت پرور را در پیراهون آن راه نیست راه جوید . باغیست که بر اغصان هر سطرش بهلان خوش الحان معانی در عین نغمه سازی و ریاضیست که در دوحه ازهار مشکبارش عندلیبان چمن پیرای غوانی بصوب داودی مشغول نکته بردازی ، هر غنچه نقطه اش

بگردار طوطیان شکرشکن بصد زبان معنی پیرا و هر برك حرفش مانند
طاوسان خوش خط وخال بهزار رنگ جلوه نما .

هر طرف اندر فضای آن چمن سارک و طوطی بهم گرم سخن
هر نگارین نکته اش شاخ گلی بر گل از هر لفظ و معنی بلبل
بری چهر گان الفاظش که بر تخت مرصع مسطر « کما قال اللّٰهُ لَوْ
الممكنون » مصدرند اصحاب حال را بفتح و دلال سودائی زلف و خال
و نقاط نموده و حور او شان نکات انکارش « کانهن الياقوت والمرجان »
بر سر بر موضونه موضوعة صفحه نشسته اند . بغمزه غماز خون از چشم
ارباب نیاز گشوده ، سلمای هر حرفش بهزار شیرین کاری دلربا و
لیلای دلارای هر لفظش بصد هزار رعنائی روح افزا . انهار جدولش
نمونه « جنات تجری من تحتها الانهار » و عیون کلمات آندارش نشانه
« فیها عینان تجریان » . هر يك از ثلثی شاهوار استعاراتش که از
دریای طبع وقاد برکناره افتاده لایق تاج شهر باریست و هر فردی از
افراد عباراتش که از کسان ذهن نقاد بیرون آمده قابل گوش عذرا
عذاران . درجیست مملو از جواهر رنگین بلاغت و برجیست مشحون
از کواکب نواقب براعت . آن حضرت نیز فرمودند که : اندیشه بخاطر
راه نداده و قدم بر شاهراه مطلب نهاده ، که همت ما ترا درین راه
دور رفیق و مددگار و ناخدای التفات ما وجودت را درین دریای پرشور
شفیق و نگاهدارست ، زورق امیدت را بکنار خواهد رسانید . بهره
چندان که بدست تملل بردامن معاذیر آویخت و بنای تأمل بجانب کوی
تعذر گریخت فایده نبخشود و کمند اصرارم از گردن ننگشود . آخر الامر
باستظهار و اعتماد الطاف و یاری آن حضرت ارسطو فطرت فریفته و
و بخط و خال عروسان نکات و عبارات دلنشین که در حجله خانه طبع نهان
داشتم شیفته شده ، قدم در وادی این مطلب نهادم و بفتح قلم قفل
از در گنجینه عبارت آرائی و بانامل خامه بند از مخزن بلاغت سرائی
گشودم و بجنات افکار در مطار شاهباز بلند پرواز طایر و بقدم خیالات
معابر این راه بر خطر را سایر گردیدم و درو گوهر چند که در صندوق

خاطر و مخزن ضمیر داشتم در گنج خانه روزگار بودیت گذاشتم و
باتمام واختتام این درج گران بیا برداختم و مسمی بتاریخ گیتی گشایش
ساختم . امید که مقبول خاطر ارجمند و مطبوع طبع مشکل بسند
آن حضرت گردیده و چنانچه سهوئی و خطائی واقع شده باشد بطریق
معهود چشم محاسن بین از عیوب آن پوشند و بخامه اعجاز نمود
باصلاح آن بکشوند . انشاء الله تعالی ثلثی سایر وقایع را بهنج دلخواه
در جلد دیگر برشته تحریر خواهد کشید و موسوم بجلوس ثانی
خواهد ساخت .

بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبدة المنشیان میرزا

عبدالکریم بن علی رضای منشی رحمه الله

طوطی شیرین زبان قلم فصاحت رقم و بلبل ملیح البیان خامه بلاغت شیم
در قلمرو صفحه و ورق بدین نسق نغمه سرا می گردد که : حضرت
سکندر شان بعد از ورود بدارالسلطنه اصفهان اسمعیل خان برادرزاده
محمد خان زند را با فوجی از بهادران شهاب رمح مجره کمند بجهة
انتظام مهام عراق ماور بجناب قلمرو علیشکروروانه آن بوم و بر فرمودند .
مشارالیه در ورود بقصبه بروجرود دست بقما و تاراج بمال و اموال هر
غنی و محتاج که بعلت اغتشاش مسالك از جمیع ممالک در آن دیار
جمع گردیده بودند گشاده وزر قلب مردم آزاری و خوانخواوری را
در بازار آن ولایت رواج داد . ابواب جور و اعتساف بر چهره احوال
اهالی آن سامان باز نموده ، معادل دویست هزار تومان نقد و جنس
بجبر و عنف در حوزة تملك و تصرف در آورد و بنای سست بنیاد قننه
و فساد آغاز نهاد و لوی خردسری و اشتداد بر افراخت و ببندل درم و
دینار جمعی از اشرار نابکار و فتنه جوین غدار را با خویش متفق ساخت
و در اندک زمان سرطوق عظمتش سر بیوق کشید و آوای کوس بحر
خروشش در فلک آبنوس و چرخ سندروس پیچید . در هنگامی
که بفتح رماح مجاهدین فتاح موکب نصرة کوکب باب قلعه طبرک
را قرین افتتاح و از تفضلات فائق الاصباح امور دارالسلطنه مزبور بر

وافق مرام دارای کسری غلام صورت انتظام و درجه انجام یافته بود
 مراتب عصیان و طغیان آن خذلان نشان بانهای منتهیان بسمع محرمان
 آستان کروویان مکان و بهرض حجاب بارگناه سپهر نشان رسید و
 بصراحت انجامید . حضرت گیتی بناهی چون از حقیقت امر آگاهی
 یافتند قلع مواد استعدادش را پیشنهاد خاطر مرحمت گستر و تخریب بنائی
 سست بنیاد استعدادش را مکتون ضمیر معدلت پرور ساختند . باوجود
 آنکه در آن دوران سورت سرما و شدت سردی هوا بمرتبه ای بود
 که شهسوار خیال را دو اسبه مرور و عبور بان صفحات میسور و بلند
 پرواز وهم و اندیشه را با همه تیزبری طیران برآن مسالك مقدور نبود
 آن حضرت که برد و حرق در نظر هم نشان یکی وطی مراحل غرب
 و شرق در زیر سم سمند بادماندشان اندکی می نمود متوک الاعلی المعبود
 سپاه نصره نمود را بتدارک یساق عراق مامور و مقرر فرمودند که پیش
 خانه کشان معسکر همایون پیش خانه مبارکه را بجانب انوشیروان
 برده ، قباب خرگناه را با قرص آفتاب و ماه برابر نمایند . فرایشان
 با احتشام و خیامان چابک دست کیوان مقام گردون نظام را در
 منزل زور همشان ماه و هور ساختند . علی الصباح چهاردهم شهر
 صفر المظفر که سلطان اقلیم خاور و شهریار ممالک باختر یعنی مهرا نور
 بر سمند تیز گام چرخ اخضر و خنک خوش خرام ملک مدور برآمد
 حضرت جهانشاهی پای دولت بر رکاب اشقر گیتی گشای نهاده ، با شوکت
 خاقان و فتنور محرك سپاه نصره منظور گردیدند و مهجه رایت فتح
 آیت را چون مهر بر سپهر اخضر رسانیدند . لوائ تندر آوای نای
 زرین هوکب جلالت قرین در ملک سندروس بیچید و نمره روئین کوس
 برده در گوش سکان روم و روس گردید . خسروش آفت هوش خم
 هفت جوش بسمع سکان چین رسید . فراسان میدان جنک و رایضان
 مضار نام و تنک بر زمین رعنا غزالان شهرنک نشستند و از تهاجم دخان
 و تصاعد کرد و غبار راه آمد شد بر خیل ملایک بسته ، از ازدحام دلاوران
 ضیفم شکار غنصفر جنک و غلبه افواج هله سپهر شهاب خدنک عرصه دشت

و در وساحت کوه و کمر را کلی تنک کردند . لشکری سبل موج بحر
 شکوه ثابت و پایدار همچون کوه ، همه بهرام طبع و کیوان جوش ،
 فولاد ترك و آهن پوش . القصه : بدین نهج قطع منازل و طی مراحل
 می نمود . چون اسمعیل خان را گمان نبود بخاطرش این مطلب
 رسوخ می نمود که نظر بشدت سرما و سردی هوا و انبوهی برف
 در طرق و شوارع آن طرف حضرت سکندر شان را حرکت از
 اصفهان و نهضت از آن ملک بهشت نشان میسور و خدیو آفاق را توجه
 بجانب عراق مقدور گردد . باطمینان خاطر بقبض و بسط امور آن بوم
 و بر اشتغال داشت . در خلال آن حال بمشارالیه خبر رسید که :
 موکب ظفر طراز مانند سیل خانه بر انداز نشیب و فراز راه آن
 ناحیه را قاطع و عما قریب مهجه علم میمنت پرچم دارا حشم از افق
 ساحت برو جرد طالع خواهد گردید . آن صحرا نورد وادی بی سر
 و سامانی را از استماع خبر وحشت مبانی مهره خاطر در ششدر حیرانی
 افتاده ، تاب لطمات افواج بحر امواج سپاه نصره امتزاج در قوه خود
 ندیده ، ارکان سپر و قرارش بکلی متزلزل و گونه طافت و توانش بغایت
 متبدل گردیده ، چاره کار و بهبود روزگار خویش را در آن دید که
 یک نفر از معاونین خویش را پیشرو سپاه خذلان اندیش که باجیوش
 بحر خروش جلالت کیش کز و فری نموده ، بلکه خود فرصتی یافته ،
 تخته پاره وجود را از تلاطم دریای ذخار و تموج بحر خونخوار ،
 یعنی اردوی انجم شمار ، بر کنار کشد . غافل از اینکه چون اقبال
 بادبار بدل شد و سعادت بنحوست عوض گشت نهال اینگونه تدبیرات
 را در جویبار روزگار ثمری و دوحه این قسم نیز نجات را اصلا
 در ریاض دهر بار وبری نخواهد بود . بهر صورت بنا بر آن خیالات
 فاسد قربان خان نامی باجلان را مقدمه الجیش لشکر خذلان پیش نمود .
 مومی الیه با جمعی موفور لشکر منصور را استقبال و در صحرای
 سیلاخور نوایر جدال و قتال را باقراولان اردوی گردون مثال اشتغال
 داده ، در کورت اول و حمله نخست بکمند دلبران آرش کمان بهمن

دوال و سرینجه هزاران بلندك صولت شبر چنگال گرفتار و بحکم خسرو معدلت شمار گردنش بوسه گاه لب شمشیر آبدار گردید . از ظهور این امر اسمعیل خان را کشتی صبر و ثبات در کرداب اضطراب افتاد . بر سبیل استعجال بکران عزیمت بجانب بلده همدان عنان داد . حضرت کسری شأن خارج قصبه بروجرد را مخیم خیم سپهر نشان ساختند . اهالی عراق از صغر و کبیر و برنا و پیر در کمال اهتقاق بدربار فلک روان شهریار آفاق اجتماع نمودند . آنان که دستار استکیار بدست اعراض وانکار بر نهاده ، در گشایش ابواب فتنه و فساد و افتتاح دروب جور و بیداد با آن بدکیش سرا با نفاق اتفاق ورزیده بودند دست سیاست آن حضرت تاج زندگانی از ترکشان ردود و اشخاصی که بطوع و اختیار بی اکراه و اجبار در ثمن بندگی این دولت جاوید مدت را در گوش امیدگوشوار وبا اشرار غدار و مفسدین نابکار اتصال و الحاق نجسته بودند گردنشان را باطواق اعتناق مزین و قامتشان را بحلیه اشفاق مهر اشراق مطرز ساختند .

بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی ببلده مزبوره و مجادله خسرو خان

نحوی که سابق نگاشته کلاک در رسلك گردید اسمعیل خان از اندیشه تیغ بی دریغ حضرت والامرتبت با صدگونه ذلت و خواری بجانب الکای بلده همدان فراری شد . در آن اوان محمد حسین خان قراگوزلو از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان در آن ولایت حاکم و حکمران بود . درب قلعه را بر روی آن مردود مسدود و اسباب قلعه داری و ادوات ضروریه مردم حصارى را بقدر امکان موجود و در نهایت استظهار چشم براه وصول طلیعه لشکر برخاشختر غنود . چون روز چند خدیو دشمن گداز عدو سوز بجهت تعمیر شکستگی و مداوای حسنگی اهل بروجرد در قصبه مزبور متوقف وبا نزدیک و دور بنیاد تल्प نهاده ، محرك سپاه جلادت دستگاه و شقه گشای رایات نصره همراه نگردیدند اسمعیل خان فرصت یافته ، کار را بر

محصورین تنك و دست قلعگین را ازدامن ثبات و درنك کوتاه نموده ، بالاخره قلعه را متصرف و عنان توسن بی مروئی را بسوی فیای بی انصافی منقطع ساخته ، زب و سفك دماء ایشان و رجال و نوایس قلعگیان پریشان حال و زار و بعادت دیرینه بسرانگشت عناد و کینه ابواب انواع ستم بر چهره عجزه و مساکین باز وشمیمه ذمیمه ضعیف آزاری و خصلت دیرینه خون خواری را آغاز نمود . محمد حسین خان چون دست چاره اش از ذیل خودداری گسیخت بقلعه مصلی که احکم قلاع آن ولا بود و از غایت ارتفاع ملاصق ثریا و از کمال استعلاء ملاحق چرخ مینا و صورت حصول تملیکش بقلعه در نظر بینا از جمله محالات و مقوله خوارق عاداتست گریخت . عاقبت فی مابین ایشان مبانی موافقت و اتفاق و اساس مراقبت و وفق بعمود عهود و استوانه میثاق مشید و سلك یمنین از جانبین بدر ثمن کلام رب العشرین منتظم گردیده ، مشارالیه درب قلعه را گشاده ، شمشیر مخالف را در غلاف نهاده ؛ چون مقدمات مزبور معروض رای چاکران دربار معدلت برور و پریشانی همدان مسموع سمع خدیو فریدون سیر گردید آتش قهر جهانسوزش زبانه کشید و شعله نوایر غضبش مذروه چرخ بیروگره ائیر رسیده ، قطع ماده ظلم و بیداد را بیسینهاد خاطر مظهر فرموده ، قرار دادند که تا خك وجود آن مردود را از صدمه سم باد پایان عربی و شراره آتشیانی را باب سیوف هندی و پرمح مغربی منطقی نسازند عنان عزم باز نکشیده ، نامور دیگر نپردارند . بناء علی هذا از خارج قصبه مزبور اعلام منصور و بهادران بیل توان شیر زور هزار غرور را بحرکت مأمور فرمودند . موکب جلالت بنیان مرحله بیمای طریق همدان و هیوژان همایون مبارزان زمین فرسای بوادی و مسالك مقصود خاطر معدلت نشان کشید . تا قصبه نهانند بیای ستمد عزیمت بپمودند . چون قصبه مزبور خپول منصور را جولانگاه توسن عزم وساحت آن ولایت مخیم خیم گردون نظم دلاوران رستم نبرد اسفندیار رزم گردید باعیان لشکر و سران

عسکر اسمعیل خان خبر رسید و از توجه حضرت جم مرتبت مخبر و مستحضر گردیده ، ار مؤاخذات حدبو دوست نواز اندیشمند و از تلاطم بحر ذحار سخط شهریار دشمن گداز عدو بند ناخرسندگشته ، نخست در شبی محمد حسن خان قراگوزلو بر هم زن بنیاد عهد و میثاق و مخرب اساس مرافقت و اتفاق گردیده ، با سایر خوانین طایفه خویش طریق خلاف پیش گرفته ، رو از متابعتش برتافتند و بجانب اوطن و مساکن خود شتافتند . بعد از وقوع مقدمه مزبور جمهور جنود متجنده بجمعیت و اتفاق چه از ابلات و چه از اهل عراق در نهایت اشتیاق روی نیازمدربار گردون رواق آوردند و درسلك مستظلال ظلال رایت فتح آیت منسلك و از خزانه سخا ونعم آن سرور اهل کرم و ناسخ کرمهای ممن و حاتم عطایای آمال بريك ران بار وجیب و کنار امیدشان از زرافشایی دست همت آن حضرت نمونه «جنات تجری من تحتهاالانهار» گردید . اسمعیل خان چون آثار انکسار و علامات ادبار از ناصیه احوال خود ملاحظه و اوضاع چرخ را دگرگون و قصر اجلال و اقبال را سرنگون مشاهده نمود لوای اقتدار که بقوت بازوی اشرار غدار بفلک تجبر و استکبار افراشته بود بر خاک انکسار نگونسار و نقوش توهمات لا طایل را که بر لوح خاطر نگاشته بود از عرق حیرت و سرشک حسرت محوگشته دید . چربده ره سای زمین فرسای فضای فرار و مرحله پیمای بادیه ادبار ، بجانب گروس با بختی تیره تر از آنبوس و چهره ای مانند سندروس روان گردیده ، بمصداق «الفریق یتشبه بکل حیثیش» دست توسل بدامان محمد حسین خان حاکم آن ولایت زده ، در ذاویه گمنامی با بدامن تواری کشید . حضرت کسری مرتبت در قصبه نهاوند سلسله جنبان سپاه جلادت پیوند و بجانب همدان عنان گشای سمند بری بیکر دیو مانند گشتند . چون خارج بلده مزبور خپول منصور را محل نزول و قباب بارگاه فلک دستگاه بذروه مهر و ماه موصول شد عرایض ضراعت آمیز ذرایع انگیز از خسرو خان بیگلریگی کردستان بنظر ایستادگان آستان کروییان مکان رسید .

مشعر بر اینکه : چون این اخلاصمند از جمله چاکران قدیم دولت ابد پیوند و نمک پرورده آن سلسله جلیله سعادتمند می باشد استدعا چنان دارد که خدیو سلیمان شأن عزیمت ولایت کردستان نمایند و این مور ناتوان را یایمال اقدام اسبان کره مانند نفرمایند . ولد اکبر خود را با پیشکش و مالیات دو سائله کردستان و هر قدر سوار که در سرکار ضرور و درکار باشد روانه دربار معدلت مدار و من بعد نیز طریق مصادقت را پیوسته ، بقدم مخلصت شمار خواهد پیمود . حضرت سکندر حشمت مسئول او را بهز قبول موصول و مأمولش را مقرون بموصول نفرموده ، ارقام قضا نظام و احکام قدر انجام بسر افرانی مشارالیه نگاشته افلام نیا خرام منشیان عطارده احترام گردید که : هرگاه آن عالی جاه مراسم بندگی را متکفل و شرایط حق گزاری را متقبل و با از سرحد سرافکنندگی افزون و قدم از جاده بندگی بیرون نخواهد نهاد و نطق خدمت گزاری و فرمان برداری را از میان نخواهد گشاد باید بزودی محرم کعبه حضور و بتقبیل عتبه مرحمت دستور و بتلثیم بساط معدلت مفظور محبور و مسرور شود و الا ساحت کردستان سپاه بیل توان را مخیم خیام و جنود نصره نمودرا جولانگاه اسبان سپهر خرام خواهد گردید و آنچه در برده غیب مستورست بظهور خواهد رسید . مشار الیه چون سهام مأمول را بر هدف قبول خاطر معدلت شمول موصول و آب این گونه نیر نجات را مسکن آتش غضب قیامت لهب ندیده ، از دیده بصیرت خاک آن ولایت را بر باد حوادث داده دید لاجرم باستجماع لشکر و احضار عسکر برداخته ، از علی خان خمسه و خوانین قراگوزلو و گروس از متجنده آن صفحه و حوالی و حواشی خود استمداد جسته و چهره حق شناسی را باب کافر نعمتی و نمک ناشناسی شسته ، در اندک زمانی سپاهی انبوه پلنک گزاف و لشکری دریا شکوه ضیفم مصاف که عارضان اوهام و محاسبان افهام را از تعدادش شمشیر خامه در غلاف و از حد و حصرش بعجز و قصور خویشتن اعتراف داشتند عرض داد و روی

بمقابله و مجادله سپاه جلادت همراه نهاد . حضرت کیتی بناهی چون
از دلیری او آگاهی یافتند سه همايون را در خارج بلده همدان گذاشته ،
بجانب میدان حرب شتافتند . در يك فرسنگي شهر تلاقی آن دودریای
تیغ و خنجر و تقارب آن دو بحر بهناور اتفاق افتاد . بلان یرخاشجوی
طرفین و شیر دلان هزبر خوی جانبین دست باستعمال سیف و سنان
و بازو باجرای بلارك جان ستان گشادند . علمداران کیوان تمکین
الویه را بمرک تازه جوانان دشت و غا گشودند و کوسهای روئین و
کورکهای آهنین بسوك زیبا قدان نازنین صحرای غرا شیون و فغان
آغاز نمودند . بلندگان یرخاشجو یعنی بهادران دو لشکر بزخم زوین
و خنجر بریختن خون یکدیگر دلیر و هزبران از درد از خونخواری
سیر نمیگردیدند . شهباز تیز پر تیر از نشیمن کمان دورتر درهوی
میدان بصید نذروان روانها مطیر و غزالان صحرای چرخ اخضر اعنی
مهر انور از صلابت شیران آدمی چهر در پرده دخان و غبار مستتر
گردید . برق تیغ ایمانی خرمن سوز زندگانی برنا و بیبر و سهام شهاب
نظر قاصد ارواح مامور و امیر و مباء حسام با انتقام بر مجاری رؤس
دلیران بهادر جاری و خناجر بر خناجر بهادران کاری آمد . القصة :
در آن وحشت سرا هنگامه قیامت و فتنه رستاخیز بر پا و در آن دشت
فضا هنجار آثار فرع هویدا و علامات شور نشور مشاهد دیده های
بینا گردید . بسی هیاکل مردان مبارز و اشخاص دلیران جنک آور
محارب که در آن صحرای یر بلا رخ بنقاب تراب و جلباب تیره
مفاک نهفتند .

بیارید چندان نم خون ز تیغ که بادن بیارد لبالی ز میغ
شد از کشته برشته بالا و پست بتاراج جان مرک بگشاد دست
همه تن چو برویزن از زخم تیر همه رخ ز انده برنک زریر
یکی خورده بر فرق گرزگران یکی خسته از خنجر جان ستان
از تهاجم دخان توپهای صاعقه بار و تراکم گرد و غبار روز
روشن چون شب تیره و تر و از شرار ریزی تفنگ عرصه میدان

جنک مزاج کره نار گرفت .

ز گرد سوازان فضای جهنم چنان شد که پیدا نبود آسمان
آخرا لمر چرخ سفله پرور بی آزر می آغاز و سپهر دون نواز
درهای بی شرمی را باز نموده ، نسایم فتح و نصره بر ساحت احوال
سپاه مخلف از بهب مشیت مرسل الریاح در اهتزاز آمد . همچون ملتزمان
رکاب جلالت تأثیر اغلب اهل گرمسیر و پرورده امکانه محرق الهواء
و حو کرده بحرارت و سمیت گرما و در آن روز سورت سرما و
شدت برودت هوا از حد اعتدال بیرون واز قوه توانائی ایشان افزون
بود بهر جهت آن جمع پریشان را حرارت غریزی در صمیم قلب مانند
نطفه در مشیمه منعقد و آب دیده در عین چشم چون قطره در جوف
صدف منجمد گردیده ، بای ثبات و قرارشان از دست رفته ، سلک
جمعیتشان گسسته گشته ، بی سیر وادی هزیمت و فوجی از ترکیه نیز
در بین ستیز و آویز ترك محاربه نموده ، روی از جنک بر تافته ،
بجانب بیت دشمن شتافتند . حضرت جهان بناهی چون لشکر را متفرق
و سفینه وجود مقدس را در آن دریای برانه-لاب و آن سهمگین
گرداب مستغرق دیدند با قلبی از خواص که در موکب خاص شرف
اختصاص داشتند خود را بمیان توپخانه مبارکه کشیدند . توپچیان
شراره فشان با توپهای رعد افغان بامر همايون بنیاد آتش ریزی نموده ،
فضای میدان و عرصه هامون را بکیفیت آتش متبدل و آتش هستی
سوز حیات افروز ملتبه مشتعل و وجود جمعی از آن طایفه غدار
هدف گلوله توپ جهان آشوب آتش بار و از معركة کارزار
« فی الدرك الاسفل من النار » واصل و فوجی سیار از صواعق نابره
بلا که خرمن سوز وجود شیخ و شاب و گلوله توپ بنیاد کن آباد
و خراب میبود نجات یافتند ، هنگام شام که توپچیان قضا و قدر
گلوله مهر را در دهان توپ افق انداختند و پرده دار ظلام پرده
فیروز فام ظلمت را در پیش چشم اولوالاصار بر کشید و خسرو
متهاجم سپاه انجم از میدان این نیلی طارم روی بر تافته ، عازم

دارالسلطنه باختر گردید حضرت جهان پناهی زیاده بر آن مکث و درنگ را در میدان جنگ مغایر ضوابط عقل و فرهنگ دیده ، عنان تاب توسن رزم و جانب دار السلطنه را از قدم فرخنده مقدم رشک بهار عالم افروز فرمودند و مانند روح در کلبه آن ولایت غنودند . شکسته سپاه فوج فوج و دسته بدسته بدرگاه فلک دستگاه مجتمع شدند . حضرت کسری معدلت در آن مملکت فسیح المساحت بتدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و زوبین و مفر و تفنگهای ثعبان مثال دوزخ شرر و اسپان دیو هیکل بری منظر پرداخته و ابواب خزاین احسان را بمفاتیح جود و کرم و مقالید سخا و نعم و بیذل درم و دینار جیب و کنار قواد حشم و روس خدم را غیرت باغ ارم و رشک بیت الصنم ساختند .

بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد

حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج

عایقلی خان بفارس

علم میمنت بر چم قلم در میدان صفحه شقه گشای این مطلب می گردد که : در هنگامی که خدیو آفاق عرصه طراز ساحت عراق بودند محمد حسین خان عرب و اسمعیل خان عرب عامری که در جندق توطن دارند ساحت اصفهان را خالی از مخمل و تهی از وجود شیران ستبر بازوی قوی دل آهن گسل ، یعنی بهادران هزار کین بلنک دل شرحی بامیر محمد خان طبعی نگاشته خامه حق ناشناسی نمودند . مشعر بر اینکه : اگر وکلای آن سرکار راه این ساحات را پوی بی مضایقتی بیبمانند این جانبان نیز جمعیتی در آن صفحه فراهم و بجانب دارالسلطنه اصفهان عازم گردیده ، آن مملکت را تصرف و مبلغ بیست هزار تومان نقد و جنس وکلای سرکار برسم تکلیف تسلیم خواهیم نمود . آن ساده لوح خام طمع بقدر چهارصد نفر سوار بسرکردگی یک نفر از اقوام خویش بمظاهرت آن فتنه انگیزان بدکیش روانه و

ایشان نیز تقریباً سه چهار هزار نفر تفنگچی از نائین و قهپایه واردستان و نطنز مهیا و آماده ساختند . روی بجانب دارالسلطنه مزبور نهادند . در بین راه خبر شکست جنود مسعود و ورود موکب سعادت نمود بان حدود مسموع آن دونابکار مردود گردیده ، آتش عزمشان تیز تر و باین خیال خام و فسر بد انجام که سهای بی ضیای وجود نابود خود را در برابر انوار آفتاب جهان تاب معدک ماب جلوه گر سازند و صعوه لاغر خویش را باشهباز بلند پرواز همت آن داور گردن فراز هم پرواز نمایند در مسارعت و استعجال هم گام شمال و دیور و صوب دارالسلطنه مزبور اعلائی اعلام نخوت و غرور نمودند . مراتب عصیان آن طاغیان بعرض محرمان آستان کروی بیان مکان رسید و مسموع سموع قرب یافتگان بارگاه ملائک پاسبان گردید . با اینکه هنوز غازیان فیروز از کوفتگی راه بر خطر و صدمات جانکاه سفر بیرون نیامده بودند و بسیاری از جنود مسعود تا آن هنگام بار راحت در دارالامان کنف مرحمت آن برگزیده حضرت معبود نگشوده بودند حضرت جهان - پناهی قایلی از غازیان مجتمعه را ابواب جمع عبدالله خان که بشرف اخوت آن جناب مشرف بود فرمودند و حاج عیقلی خان کازرونی را با مابقی تعیین و مامور بقلع و قمع آن جمع پریشان نمودند . در بلوک برهان تلافی فریقین و تقارب عسکرین اتفاق افتاد . غبارگیر و دار شعله نوایر کارزار از طبقات این نه رواق درگذشت . بهادران شیرگیر باب شمشیر برق نظیر نقش حیات بسیاری از آن قوم را از صفحه هستی شسته و جمعی از آن فرقه نابکار طعمه ثعبان سنان و لقمه ضرغام حسام خون خوار گشته ، طریق سفر آخرت را بسته ، عاقبت آن طایفه بی عاقبت بی آزر متهدم و گروهی از بخت برگشتگان بقید اسار منتظم گردیدند . از آن جمله چهارصد نفر سوار امیر محمد خان بالکویه قلعه مختصری را پناه خود ساخته ، بلوازم قلعه داری برداختند لشکر فتح اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر جوانب اربعه قلعه را تنگ فرو گرفتند . آن جماعت چون خود را غریب

بخار فنا و خریق نارعنا دیدند از در امان و طریق استیمان درآمده ، از قلعه بیرون و روی امید باستان مروت نمود آوردند . حضرت گیتی ستان بنا بر مرحمت جبلی آنها را امان و بر رفتن بصوب شیراز فرمان دادند . بعد از آن امر همایون شرف نفاذ یافت که حاج علینقی خان با جنود ابواب جمعی عبدالله خان در خارج شهر نصب خیم اقامت نماید . حاجی مزبور حسب الامر خدیو منصور در حریم رودخانه مبارکه زاینده رود بار توقف کشور . عاقبت برسوسه شیطان نفس بدفرجام و تحریک خیالات فاسده خام هوای مخالفت خسرو دارا غلام را در سر گرفته ، بعضی از تفنگچیان فارسی و غازیان کازرونی را که بعلت امتداد مدت مسافرت بتنگ آمده بودند با خود متفق و سر از ربه مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده ، بای از حد بندگی و قدم از دایره سرافکنندگی بیرون کشید . هنگام شام که سواد ظلام و سیاهی لیل قیر فام کحل دیده اولو الابصار گردید با متفقین و معاونین خود راه نورد جنوب فارس و مرحله بیمای آن ملک فردوس اساس شد . سحرگاهان که دست تقدیر حی قدیر برده نبلگون ظلمت را از چهره شاهد صبیح الوجه جهان گشاد و خسرو خاوری از خلوتخانه باختر قدم بر تخت زبرجدی فلک نهاده ، دهقان قضاگل جعفری صد برك آفتاب را در طبق لاجوردی افق شرقی عرض داد حضرت گیتی بناهی از خلوتخانه خاص بدیوانخانه گردون مناس جلوس فرمودند . قهرمانان کرباس بهرام اساس حرکت دوشینه حاجی شناس را بعرض خدیو حق شناس رسانیدند . نایره غضب قیامت لهب قهاری ملتهب و جمرات خشم و سخط جباری مشتعل گردیده ، بمنشیان عطار د نشان مقرر شد که احکام مطاعه بجمیع حکام و ضابطان ولایت فارس نگاشته کلك قدر اساس گردد که : از اطراف راه عبور آن مردود را مسدود و نگذارند که بصوب مقصود عنان عزیمت گشاید . حکام مزبور طریق امثال فرمان واجب الاذعان خدیو بی همال را بیموده ، سد شوارع و معابر را نمودند . چون همراهان و معاونانش زورق

وجود خود را گرفتار چهار موجة فتور و فتن و بجهات غریق کرداب بالا و محن دیدند از همراهیش کناره گزیدند و منهاج غدر و طریق نقض عهد سپرده ، هر يك راه نورد دیار خویش و حاجی مزبور بادل ریش و خاطر بر تشویش بجانب قصبه کازرون شد .

ذکر سال فرخنده فال یوالت نیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دو یست هجری

باز چون رخسار خوبان گشت طرف بوستان
باز چون گیسوی دلبر شد هوا عنبر نشان
یوم دو شنبه شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۰۰ نوروز فیروز
بمبارکی و فرخندگی در رسید . خسرو خاور و شهریار دارالملک حمل بیای تخت سلطان باختر آمد ، یعنی مهر انور از دار السلطنه حوت بعلت ترکتازی بیای سیاه دی بجانب دارالملک حمل که بای تخت سلطان نافذالفرمان ربیع و محکمه محکمه سپاه لاله و سمنست خرامید . مسند نشین صاحب تمکین فروردین با لشکر گران ازهار و ریاحین و جنود مسعود کلهای عنبرین از شرف ورود بهجت نمود و از آن فصل بوستان و چمن را رشک فردوس برین و غیرت نگارخانه چین فرمود . غوغا طلبان زمستان و فساد بیشگان مهرگان که در مخالفت سلطان ذیشان اردی بهشت با اتفاق کیشان تلوج و امطار اتفاق و با بهمن بزادان برف و باران عهد و میثاق داشتند بامر قهار بهار و فرمان سلطان نسیم آزار باین قلعه گمنامی و زاویه ناکامی مقید و محبوس گردیدند و دیده گل و نرگس را که از نوباوگان خاندان بهمن و بیوسه منظور و منظور نظرش تهدیم بنای گلزار و گلشن و عین مطابش تفریق شیرازه اوراق یاسمین و نسترن بود فراشان قوای نامیه بحکم خدیو بهار از گزلك سه برکه از لباس بینائی عور و مهجور ساختند . خیامان قوی باژوی قوه مولده سرادقات زنگار و خیم گلناری سلطان گل را بفضای هامون کشیدند و فروش ملون لاله و سنبل را در عرصه دشت و در ساخت کوه و کمر گستریدند و قهرمان ربیع بعزم تمشیت کوه گیلویه باغ

و انتظام گمره سیرات صحرا و راغ بر اشهب تیز گام نسیم آذاری و
 چو باد خوش خرام باد بهاری برآمد . ساحت هامون از جوش شقایق
 گلگون و عرصه ارض اغبر از هجوم شکوفه های صحرا هم رنگ چرخ
 بوقلمون گردید . مجلس نوروزی در عمارات مبارکات شاهی در دارالسلطنه
 اصفهان از نگار بندی صنایع کاران بیشه ور و طراحان چابک دستان
 صنعت گر زیب و زینت گرفت . برو دوش خا صان درگاه و جیب و
 کنار سران سپاه از بوارق خلاع ذر قار و اتواب بوته دار غیرت بخش
 بهار و رشک افزای باغ و گلزار شد . قبل ازین نگاشته خامه صدق
 ختامه گردید که : جناب آقا محمد خان از بلده همدان روانه طهران
 و بیوسته در کمین وقت و منتظر فرصت می بودند . درین اوان که بنحو
 قصه بردازی قلم خجسته رقم امور شوکت و مهام سلطنت مشوش و
 طره عروس مملکت مانند زلف و گیسوی خوبان قمر طلعت بریشان
 گردید جنابش را هنگام فرصت در رسیده ، لشکری جرار و سپاهی
 تیغ زن خنجر گزار عرض دیده ، از بلده طهران خلد نشان سلسله
 جنابان سپاه بیل توان و رافع رایات عز و شان والی محال گروس را
 از صدمه سم ستوران قوایم درشت و ضربه اقدام هیونان کوه توان
 بسته پشت خستند و چشم برآه قتال با شیران پلنگ خصال نشستند .
 مراتب مسطور و توج آن دریای پر شور بمرض خدیو معدلت دستور
 رسید . آن حضرت بعات وقوع بعضی از قضایائی که در آن اوان
 حادث و در حقیقت دل شکستگی را باعث بود بکلی آزرده خاطر
 می بودند . صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیده ، الویة
 گردون مماس را بجانب الکای دلگشای فارس شقه گشای و شب دیز
 سبک خیز خسروی را بر آن سامان گرم عنان فرمودند و ساحت آن
 کشور را از ورود فرخنده نمود رشک گلشن و دیده دولت خواهان
 از نور آفتاب عنایتش روشن گردید . امنای دولت آقا محمد خان
 چون اصفهان را از محل خالی یافتند بجانب دارالسلطنه شتافتند و
 چند یوم در آنجا توقف نمودند و جعفر قلی خان را با جمعی از

سپاه جلالت کیش خویش بماندن در دارالسلطنه مزبور مامور و خود
 بجانب ولایات عراق روانه گردیدند .

**بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادله خسرو
 خان وشکست او و مامور شدن علی قلی خان بسرداری
 عراق و کشته شدن هدایت الله خان والی گیلان**

باغبان قلم میمنت رقم و دهقان کلم موافقت توام گلزار صفحه
 را بدین نهج آرایش می نماید و بدست خامه صنعت طراز فسانه پرداز
 برده از رخسار عروسان صبیح الوجه مدعا می گشاید که : بنحوی که
 سائق تقریر یافت اسمعیل خان از دم صمصام خون آشام شرزه شیران
 آجام دلیری و صدمه چنگال پلنگان کنام جهانگیری روی بر تافت و
 بسوی الکای گروس شتافت و در زوایای آن ولایت زاویه نشین و در
 ظل حمایت محمد حسین خان حاکم آنجا راحت گزین شد ، تا اینکه
 خسرو خان اردلانی بطریق قصه پرداز قلم صدق مهابنی محرک سلسله
 فتن و فتور و مؤسس اساس شر و شور گردید . از صاحبان اختیار
 ولایات نزدیک و دور استمداد خواست ، از آن جمله اسمعیل خان را
 نیز بطفیل محمد حسین خان در مضيف آن ستیز و آویز دعوت
 نموده ، بر سر خوان آن غوغا صله داد . مشار الیه نام طفیلی بر خویش
 نهاده ، باتفاق محمد حسین خان قدم بدان طرفه انجمن کشاد و بعد
 از آنکه خدیو آفاق کوکب اقبال را قرین احترام یافتند و روی از
 سفر عراق بر نافتند و بجانب دارالسلطنه اصفهان شتافتند خسرو خان و
 علی خان مشارالیه را محل امور دولت و وجودش را مضر استمداد
 شوکت خود دیده ، صلاح کار را درین دیدند که قامتش را از لباس
 جلالت عاری و زاویه نشین گوشه مذلت و خواریش سازند . بنابراین
 با یک دیگر مهاد در نهضت ، او را دستگیر و در مکانی محبوس و بعد
 از دو روز روزانه الکای گروس ساختند . علی خان نیز بعد از چند
 یوم اساس عهد و پیمان را بر چیده ، بساط نقض ایمان گسترید و مراجعت
 بسوی خمسه و محل ایالت خود نمود . خسرو خان بی نزاع منازع

و تعرض معارض بقبض و بسط امور آن صفحه برداخت و دست تعدی از آستین دراز و ابواب جور و بیداد بر روی ساکن و سایر و مسافر و مجاور باز و شعله نوایر اعمالش با کرة انیر و ذروة چرخ پیر دمساز گردید. سوء رفتار ناهنجار او بمرض و کلای دولت آقا محمد خان رسید. تکسیر شان و تمهید اساس شوکتش بپیشنهاد خاطر و از دارالسلطنه اصفهان محرك لشکرانجم حشرو بجانب بلده همدان بطریق استعجال بی سپر گردیدند. خسرو خان را بمحض استماع قوه ماسکه سکون از دست رفت، سر خود گرفته، بای عزیمت بجانب اردلان گشاده، در ورود بالکای مزبور اسمعیل خان را که در کروس مقید و محبوس می بود بکردستان طلب داشته، بعد از تمهید عهد و پیمان تدارک جزوی باوداده، مطلق العنانش ساخت. مشارالیه تا ورود موکب جلالت نمود آقا محمد خان در قصبه بروجرد و محل سیلاخور جمعیتی وافر فراهم و طریق مقاتله را با اولیای دولت آقا محمدخان عازم گردید. جناب آقا محمد خان چون سیل خانه برانداز نشیب و فراز را پیموده و خود را برسر او رسانیدند. مشارالیه خود را در جنگ میدان با آن جناب حریف و در مطاف نبرد با اربابان جهان نورد ردیف ندیده، رو از معركة رزم برتافت و شیرازه جمعیتش از هم ریخته، هر یک بجانب وطن و مساکن خود شتافتند. وکلای آن سرکار نظر بصلاح وقت باخسرو خان از دره معارضه و پیکار در نیامده، آن ولارا ضمیمه ولایات متصرف سرکار ساخته و بشکستگی مشارالیه اکتفا چون تخلیه دارالملک گیلان را از ید تصرف هدایت الله خان والی آنجا منظور نظر همیشان می بود تدبیر اورا مرکوز خاطر جلالت مظاهر ساخته، از قصبه بروجرد شقه گشای الویة اقبال گردیدند. نظر باینکه علیخان حاکم خمه سودای مخالفت آن دولت را در دماغ نخوت جا داده، آخر الامر اندک سرکشی می نمود بجهة گوشمال او رو بجانب خمه آورده و در ورود آن صوب هوائی که در دماغ او گرفته بود بگرز البرز نظیر تدبیر و منقح و بنیان اساس مخالفش را

باب شمشیر تدبیر منقطع و در چمن گوران دشت بعزم بورش رشت نزول اجلال نمودند. بعد از ورود بچمن مزبور معروض رای او ساختند که: اسمعیل خان مجدداً جمعیتی موفور و سپاهی نامحصور جمع ساخته، در عرصه آن ولایت لوی فتن و فتور و الویة شر و شور برافراخته است. جناب آقا محمد خان باستماع این خبر علیقلی خان را با فوجی کثیر از بهادران دلیر و تویهای قلعه گیر و خمپاره های رعد نظیر بدفع ماده استعداد مشارالیه و انهدام بنیان قلعات سمت عراق ماور و علی خان حاکم خمه را نیز در موکبش روان ساخته. جناب علیقلی خان وقتی آن ساحت را محل نزول خپون جلالت شمول نمودند که خسروخان دست سبقت گشوده، طریق نقض عهد را با اسمعیل خان بنای استعجال پیموده، در محل سر بند موکبش را استقبال و بنوایر اخذاع و مکیدت خرمن سور قیل و قال مشارالیه و مراجعت بصوب اردلان نموده بود. پس جناب سردار بنحو مقرر بضرب توپ قلعه کوب و خمپاره های دوزخ شرر جهاب آشوب بتخریب و انهدام قلاع متین و حصون حصین آن سرزمین برداخته و جمیع اعز و اعیان آن صفحه را که دم از دولت خواهی سلسله علیة زندیه می زدند قرین هزار گونه مذلت و خواری و در گوشه گمنامی و زاویة ناکامی منزوی و متواری ساخته، اسمعیل خان کورت دیگر اجتماع سپاه و لشکر نموده، ابواب جنگ و جدال با سردار مزبور گشاده، امری از پیش برده، طریق لرستان را پیمود. چون هنگام زمستان و اوان برودت جهان گردید و سبهدار نسیم آذار از تمشیت مهام گلزار و گلشن و انتظام امور باغ و چمن عنان عزیمت معطوف نمود سردار مزبور دست از تیرکتازی کشید. پای مراجعت ببلده طهران گشودند. وقایعی که درین سال بمشیت ملک ذوالجلال روی داد از آن جمله مقتول شدن هدایت الله خان والی گیلان و مفصل این مجمل آنست که جناب آقا محمد خان از چمن گوران دشت فوجی را به همراهی مصطفی خان دولو بر سر رشت فرستادند. مدتی مدید نوایر جدال

و قتال فی مابین مصطفی خان و والی مزبور اشتعال داشت . روزی در جزیره انزلی هنگامه جنگ گرم بود که خان مزبور هدف گلوله یکفر از غلامان خود گردیده ، پای عزیمت بجانب صحرای عدم گشود .

در بیان حرکت حضرت ظل الهی از دارالملک شیراز
بجانب الکای کوه گیلویه

نسیم عنبر شمیم خامه در گلگشت نامه برین نهج غنچه گشای مطلب می گردد که : بنحوی که سابق نگاشته قلم میمنت تقریر گردید حضرت جهان بناهی ساحت شیراز فردوس طراز را مطلع مهجته رابت فتح آیت فرمودند . نخست صرصر قهر قهرمانی را برکندن ریشه شجره خبثیه و بنیان اساس رذیله حاج علیقلی خان گماشته ، ارقام قضا طراز قدر نظیر مشعر بر عفو تقصیر بافتخار مشار الیه رقم زد قلم بلاغت تحریر منشیان گردیده ، اورا بحضور معدلت دستور طلب داشتند . عبدالرزاق خان حاکم دارالمؤمنین کاشان را که در آن وقت شرف اندوز آستان ملائک مطاف خاقانی و مستطیل ظلال کاخ سپهر انصاف قائمی می بود باوردن او مامور فرمودند . حاجی مزبور چون ابواب چاره را از شش جهة بسته و دست امید را از همه طرف گسسته و راه نجات را مسدود و بجز درب آستان این برگزیده حضرت معبود که ملجا هر مقبول و مردودست بناهی و گریز گاهی ندید روی امید بدرگاه فلک دستگاہ آورید و بتاثیم سده سنیه و تقبیل آستان زکیه حضرت فریدون مرتبت مشرف و آن حضرت نیز رقم « احسن العفو عند القدرة » بر صحیفه جرایم او کشیدند و از تلطفات خسروانه آنچه لازمه شان و در خور احسان این دارای زمان بود درباره مشارالیه مبدول داشتند و در حقیقت تخم در شوره زار کاشتند . از آنجا که آتش شرارت ذاتیش بیاد بی انصافی انگیخته و خاک وجودش باب کافر نعمتی سرشته و آمیخته بود مجدداً دیگر بار در مقابله آن همه نعمت کفران ورزیده ، صورت بعضی خیالات فاسده در ضمیر کاسدش مصور و غراب فتنه و زاغ فساد در آشیان دماغش بیضه نهاده ، خار عصیان در مغیلات

خارزار خاطر فاسدش سر برزد . بزرگان گفته اند که : نفس خبیث و ذات لثیم پروردن و از سقله دون و بدگوهر زبون چشم وفا داشتن سر رشته کار خود گم کردنست و بمثقب مزگان صخره صفا سفتندست در خاک ریختن زرو گوهر دریغ نیست با ناکسان دریغ بود لطف و مردمی

گر از دشت چین باغبان صبا برد تخم خاری بباغ خنا
بخاکی ز دیبای چین بیخته برو مشک و عنبر بر آمیخته
زمین را نمایند در وقت کار بشاخ آهوان ختائی شمار
نگاری ز سنبل فروشان چین مه از خرمن حسن او خوشه چین
بدستی که افشاند خوی از جبین بیفشاند آن تخم را بر زمین
گه آبیاری بتان ختم ز گیسو بفافند مشکین رسن
ببندند بر دلو غنچه طناب ز چاه زرخدان بر آرند آب
ز گنزار رخسار آبش دهند که هم آب وهم آفتابش دهند
کنندش زهرسوی خدعت گری مه و مهر با زهره و مشتری
دهندش زهرسوی نشو و نما شمال و جنوب و دیور و صبا
نماید چو هنگام نیرو ظهور شود برزخش را زمان نشور
شود جامه را عیب پوشیش چاک سرآرد برون از گریبان خاک
کند خارش گل بناچار و چار نهالش برون آورد خار خار
ازو پای گلشن خرامان فکار دل و دست گلچین ازو داغدار
دلا تا توانی درین خاکدان امید نسکوئی مدار از بدان

بهرجهت سودای دماغش جوش گرفت و جانش مهر از عقل و هوش برداشته ، دیگر بار علم مخالفت آن حضرت برافراشته ، چشم از حقوق آن جناب پوشیده ، با جمعی بدکیش شیوه را بیش گرفته ، پیمانۀ پیمان نوشیده ، مہمہ گردانیده بودند که بیخ نهال این دولت خداداد را بیاد بی شرمی و سرصر بی آزر می در آورند . مراتب کنکاش آن فرقه خذلان تلاش به انهای منہیان بعرض رای جهان آرا و شعله آتش قهر قهرمانیچ بذروه چرخ والا رسیده ، امر برگرفتن او فرمودند . باز نظر همتشان بمرحمت ذاتی و رافت فطری از خون او درگذشت

در برجی از بروج ارگ مقید و شیخ ویس خان و صید مراد خان و پسران علی مرادخان را نیز مکفوف البصر و بهمسایگی حاجی دربند فرمودند.

ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عزوشان بجانب کوه گیلویه

چون هنگام دی در رسید و فراش نامیه فروش منقوش رنگا رنگ لاله و گل و خیام ملون یاسمن و سنبل را از فضای دشت و در و ساحت کوه و کمر درنوردید، غنۀ چکاوک و لحن هزار و صوت بلبل و نغمۀ سار در صحن چمن و عرصۀ گازارد رگلو پیچیده، خیامان شتا سرادق کرباسی برف را در ساحت هامون کشیدند حضرت گیتی بناهای یساق السکای کوه گیلویه و انتظام آن ولایت را وجهۀ همت والا نهمت فرمودند.

در ساعتی مسعود و طالعی محمود اعلام ظفر فرجام را بجانب الکای مزبور شقه گشا و رایات نصره آیات را فلک فرسا ساختند. شاهین شوکتان بشکار تسخیر آن مملکت از دنبال طابران مبارک بال الویة ظفر فرجام نصره اشتمال جناح اقبال گشودند والی قصبه کازرون را با قدم رعنا غزالان مشکین کاکل عنبرین ذوانب بیمودند. چون طایفه ممسنی پیوسته باب عصیان تخم نافرمانی بر خاک قلوب خود می کاشتند و باآتش طغیان خرمن خدمت گزاری را سوختا، بیاد ناخدمتی می دادند آن حضرت خان فیروزمند محمد خان زند را که فامش بتشریف شریف اخوت جنابش مطرز بود بر تبة سرداری جیوش دریا خروش معزز و بتنبیه آن طایفه مامور و مقرر فرمودند. سردار مزبور شمشیر جلادت از غلاف کشیده، بر سر آن فرقه پیچیده، از گلبن خاطر هر یک که استشمام رایحه اخلاص می نمودند بایاری رفت و مهربانی بتخصیر نهال احوالش می برداختند و از نخل ضمیر هر مردی که آثار ثمر خدمت گراری و خلوصیت مشاهده نمی نمودند از تیشه مناصب برگ و بار هستی آنرا درهم می تراشیدند. مختصر

کلام: جماعت مزبور را تنبیه کامل نموده، بحضور سعادت دستور شرفیابی حاصل ساخت. خدیو آفاق مدت سه ماه در قصبه کازرون قشلاق فرموده، از آنجا روانه قصبه بهبهان گردیدند و ورود بقصبه مزبور دور و نزدیک از ترك و تاجیک روی نیاز باستان سپهر طراز آوردند. از تعمیر مبنای عدلش عرصه آن ولایت معمور و از بر تو آفتاب جهان تاب مروتش ساحت آن مملکت بر نور و باران سیاستش نوایر فتن و فتور را منطفی و صرصر قهرش خس و خار شر و شور را از گلستان آن مرز و بوم بالکلبه برداخت. چون شیخ غضبان بنی کعب پیوسته در مصطفی مخالفت ساغر نافرمانی می کشید و گونه شاهد بندگی را بتاخن فی و عصیان می خراشید حضرت جهان بناهی محمد خان و عبدالله خان را با فوجی از دلاوران منصور ازدو طرف بتاخت و تاراج کمین مشار الیه و چپاول اعراب بنی کعب مامور فرمودند. مامورین حسب المقرر بر سر آن طایفه چپاول انداخته، گوسفند و مادبان بسیار بدست آورده بپایه سریر خلافت مسیر خاقانی مراجعت نمودند و بعضی از طوایف بختیاری نیز از طریق فرمان بری و مسالک خدمت گزاری بیرون رفته، بشواخ جبال رفیع و شواحق قلاع منیع و انسداد مسالک خدمت گزاری را بر آن مضیقہ مستظهر گردیده، سر بسر کشی بر آورده بودند بسربنجه شهامت شیران آجام نبرد و چنگال جلادت بلنگان کوه نورد کوشمال کاملی یافته، حلقه اطاعت در گوش کشیدند.

وقایع سال فرخنده فال قوی نیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دوویست و یک هجری و کیفیت آن

بوم چهارشنبه غره جمادی الاخره موسم بهار و فصل شکفتگی شکوفه و ازهار در رسید و شاطر قوه نامیه گردن و گوش عروسان گلزار و بر و دوش شاهدان شاخسار را بزبور های زهرا و حلهای خضرا آرایش نمود. عروس زیبا روی مهر خاوری و شاهد صبیح-الوجه کاخ نیلوفری از حجله سرای مشتری قدم بر تخت فرروز بخت

همسری حمل نهاده و دهقان نسیم آزار بامر مولده دیگر بار دست
صنعت آثر بزینت کبری رخسار دلارای بنات و بنین گلزار برگشاد .
نوباوگان غنچه و ازهار از مشیمه شاخسار تولد نمودار و از دست
قابله قومت نامیه لباس نشو و نما پوشیدند و طفلان رضیع بوستان و
شهر خوارگان گلستان از بوستان مصنعه سحاب بنان شیرهستی نوشیدند .
خیام صنع قادر یکنایا خیماهای والای گلهای بهار را بر فراز کوه و
صحرا بر کشید و فراش قضا فروش زمر دگون سبزه و سوسن را بر فرق بسط
اغبر گسترید . خسرو اردی بهشت با افواج گلهای آذاری بزم دارالعباده چمن
بر اشهب گردون خرام و ارش سر سرگام باد بهاری عنان داده ،
قلعه محکم بنیان طاغیان زمستان و حصن مشید ارکان عاصیان مهرگان
بیک حمله سیهاء فروردین و بورش، جنود لاله و نسرین بتصرف فرمان
ربیع در آمد .

دیگر ره مقدم نوروز فیروز
شبهت جهان را کرد چون روز
زمان نآسیب دی گردید آزاد
بگیتی از سر نو تازگی داد
جشن عید با بخت سعید در ظاهر قصبه بهبهان اتفاق افتاد .

پنج یوم بعد از عید این وارث تخت فریدون و جمشید بجانب دارالملک
شیراز جنت طراز روانه گردید . چون تقی خان حاکم یزد بنحوی که
مورخ تاریخ قبل بیش ازین شمه ای از احوال خدیبت اشتمال او را
ضبط فرموده انسد درین اوان نیز بنای حیلت نهاده و دکان فرق و
شید گشاده . عادت دیرین و راه و رسم پیشین با امنای دولت ایسد
قرین در مقام مکر و غدر ایستاده بود حضرت کسری عدلت تکسیرشان
و انهدام دولت او را مکنون ضمیر انور و قرارداد خاطر مرحمت پرور
فرموده ، با حضار لشکر انجم دستگاه فرمان دادند و خود بفرخی و
فیروزی دارالملک را مضرب سر اذقات سپهر مثل و بجهت رسیدن ابطال
رجال و تجنده هزبر خصال روزی چند در آنجا توقف فرمودند، تا
اینکه از اطراف وجواب عساکر نصره مائر متعاطف و متواتر بموکب

گردون مراکب حاضر گردیدند . ربابت جلال پس از اجتماع جنود
جلالت اشتمال بقیروزی و اقبال بجانب دارالعباد مزبور فلک فرسا و
میوانان همایون بهادران سعادت نمون بسوی خطه مذکور مرحله بیما
شدند . چون محال ابرقوه مخیم خیام فلک شکوه و عرصه آن ولایت
مطرح اشعه انوار ماهیچه رایت نصره بزوه گردید خدیو ارجمند محمد
خن زند را با فوجی از دلاوران فیروز مند پیشرو جیوش بحر خروش
و روانه دارالعباد مزبور فرمودند . مشار الیه حسب المقرر وارد ظاهر
یزد و اطراف شهر را مرکز وار در میان گرفته ، سد های متین
استوار و سنگر های رزین پایدار نهاده ، آرمیدند . تقی خان چون
غازیان جنگجو و بهادران پلنگ خو را در امر محاصره رضا وساعی
دید خود را با کوچ و بنه بتازین قلعه کشید و از امیر محمد خان
طیبی مستدعی اعانت و استمداد گردید . حضرت کسری عدلت نیز
بعد از چند روز بنه فیروز را در برابر ابرقوه گذارده ، الویه جلال
بمعاونت محمد خان شقه میمنت گشودند . بعد از ورود بان حدود
طریق چاره را از شش جهت بر روی تقی خان مسدود و راه آمد
و شد بالمره مفقود فرمودند . چون در نواحی یزد محل زراعت و
مکان فلاحت ندارد و آذوقه آن ولایت از سمت فارس و کرمان و
اصفهان نقل می شود و در اطراف شهر بقدر پر کاه گیاه نمی روید
حضرت جهان پناهی مقرر فرمودند که سیورسات غازیان از سامان
فارس حمل و نقل اردوی گردون معائل گردد و ضابطان و کلاتر
بوانات و ابرقوه حسب الامر خدیو سکندر شکوه سیورسات مقرر را
بقدر امکان باردوی معلی می رسانیدند . لیکن کفاف نمی نمود . باین
جهت آذوقه در معسکر والا نقصان گرفت . بتخصیص فقدان علیق الدواب
بجائی رسید که ستوران بی نوا کاه را جز در انبار کاه کشان مشاهده
نمی نمودند و چار پایان بی دست و پا بوی جورا جز از خرمن سنبله
نمی شنودند . باین علت اهل اردو را کار بجان رسید . در خلال آن حال
امیر محمد خان نیز بمعاونت یزدیان وارد قلعه گردید . خدیو عدلت پرور

جوش پر خاشخیر را از اطراف اربعه قلعه بیورش مامور ساختند. از آن جانب امیر محمد خان در پشت حصار با تفنگچیان آتشبار هنگامه رزم را گرم نموده، بازوی جلادت گشوده، بهره‌جته گردان طرفین بیاد حملهای متواتر و ضرب گلوله‌های شهاب مانند بی در بی آتش حرب و بیکار تیز کردند. بهادران جانبین بفقان و شیون آواز کرنای و فریاد روئین درای نمودار روز رستاخیز را آشکار ساختند. سفیر گلوله و تیر از شش جهة بی‌مقام مرگ بگوش برنا و بیر می‌رسانید. ستان زبان طمن بسوی مردان لشکر شکن دراز می‌گردانید و زمین از اشتعال نوایر گیر و دار درگداز آمد. محمد خان ولد نصیرخان لاری که حسب الامر آن زبیده مسند جهانداری مامور بحراست سپه و سنگر بود عمداً مرکز خود را خالی ساخته، با تفنگچیان لاری بجانب لار فراری شدند. سپاه جلادت بناه فرار آن روسیاه را حمل بر شکست درای اسکندر حشمت نموده و این معنی علاوه تنگی آذوقه و فقدان و فقر گردیده، بیک بار روی از میدان گیر و دار بر تافته، سلك آن جمعیت و سپاه بریشانی یافته، هر یک رخ بجانبی نهادند. خدیو ارجمند وقتی خبردار گردیدند که احدی از سپاهیان بجز معدودی از غلامان خاصه در موکب جلال و رکاب سعادت منوال باقی نمانده بود. پس لاعلاج عنان گشای سمند صبا رفتار و بجانب دارالملک راه نورد بوادی و فقار شدند.

بیان محاربه امیر محمد خان با جعفر قلی قاجار در
براهان من اعمال دارالسلطنه اصفهان و وقایع آن

هزار داستان خوش بیان گلستان حکایت و طوطی شیرین زبان شکرستان روایت بدین گونه آغاز قصه بردانی و بدین شیوه بنیاد مسانه سازی می‌سازد که: امیر محمد خان را از شکست لشکر پر خاشخیر اسباب شوکت و اثاثه دولت درست گردید و در آن فتح عظیم ابواب کامرانی بر رویش مفتوح و صیت جلالتش در اطراف واقطار منتشر گردید و از وقوع اتفاق بغایت مقتدر و کلاه گوشه عظمتش بذروه

سپهر رسید. باغ‌وای بمضی هنگامه طلبان حوالی و حواشی اصفهان و تحریک اسمعیل خان عرب عامری که بیوسته با سرهای پرغرور جبهه سای زانوی ناکامی و زمین سای جبین بی سرانجامی و همیشه عزت گزین زوایای خمول و از غایت بریشانی از جای خویشتن ماول و چنین هنگامه را طلب کار و متاع فتنه را در بلوای شورش بجان خریدار می‌باشند بفرک تسخیر دارالسلطنه اصفهان و تصرف آن خطه بهشت بنیان افتاده و دکان خورش سودائی گشاده و با هزار سوار و پیاده الی بلوک براهان سه فرسنگی شهر را بقدم مسارعت بیموده، در آن وقت جعفر قلی خان قاجار از جانب جناب آقا محمد خان والی و صاحب اختیار دارالسلطنه مزبور بود هفت هشت هزار نفر سواره ابواب جمعی خود را برداشته، در بلوک مزبور هنگامه آرای محرکه نبرد گردید. یک هفته آن دو لشکر در مقابل یک دیگر بیاد حمله های متواتر شعله افروز آتش شور و شر بودند. نزدیک بان رسید که سلك جمعیت سپاه قاجار بریشان گردد که اسمعیل خان بعبادت قدیم و خوی و خلق و خیم از صراط مستقیم عدو پیمان انحراف و تجاوز ورزیده، روی از میدان مراقت خان مزبور بر تافت. این معنی باعث شکستگی دل و رنجش خاطر مشارالیه گردیده، جمعیت خویش را برداشته، روانه یزد شد.

ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت
جهانستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار

چون خطه شیراز رایت گردون طراز را مضرب و خیام گردون احتشام را مخیم شد شهریار نامدار بامداد فرزند مهین و قره العین گزین لطفعلی خان را مامور بصفحه لار فرمودند. نواب جهانبانی بر حسب فرموده خاقانی محرك لشکر جلادت مبانی گردیده، نره شیران خصم افکن خطه لار را مقرر اردو و مسکن گردانیدند. اهل لار مقاومت در برابر آن سیل بی زنهار و مصادمت آن بحر خون خوار را افزون از قدر و مقدار خود دیدند. با بدامن داری کشیدند

و در حصن عافیت خواری آرמידند. نواب جهن پناه و خدیو فلک دستگاه هر دسته را بر اثر دروازه ای معین و هر فرقه را در محاذات برکنی مشخص جا داده ، بلوازم محاصره اشتغال و راه عبور و طریق مرور بر جاسوسان صبا و دیور مجال نماد. مامورین معسکر ظفر پرور بنحو مقرر اطراف شهر بند و محیط آن قلعه گردون مانند سنگر های متین و سیبه های رفیع پایه اساس نهاده ، نوعی دراوازم محاصره بازوی مجاهده گشادند که بیک نهان گرد اندیشه را از هیچ طرف راه دخول مقدور و جلادت شیم جاسوس جهان نورد فکر را از هیچ مدخل ممر مرور میسور نبود. مختصر کلام : بعرض دارای جم غلام رسیده که محمد خان و عبدالله خان ولدان نصیرخان قبل از دخول مواکب مسعود قلعه لار را بدرود و بمحمد علی خان نامی از اقوام خود سپرده ، بجهت جمع آوری سپاه و لشکر روی بجانب دشت و در نهادند. چون چند یوم از نزول معسکر نصره شمول گذشت هر دو برادر از دو جانب با سپاه بی کران روی بمعسکر همایون و اردوی سپهر نهادند.

نواب جهانبانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته ای را بمقابله عبدالله خان مامور فرمودند. مامورین بنحو مقرر سر راه بر آن دو برادر گرفته ، هر دو را منکوب و مخدول و مراجعت باردوی قبول نمودند. محمد علی خان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمان بری درآمده ، روی نیاز باستان سپهر طراز آورد و مقالید قلعه را بخدام آستان والا مقام سپرد و نواب جهانبانی با فتح و کامرانی مراجعت بارض فیض مبنای و از عتبه بوسی بدر والا گهر قرین شادمانی گردیدند.

سال فرخنده قال پیچی نیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دوویست و دو هجری

باد شیگیری نسیم آورد باز از جوینار

ابر آذاری علم افزاخت باز از کوهسار

شد معطر خاک دشت از باد کافوری نسیم
شد مرصع کوه ودشت از ابر مرواید بار
قمربان چون مهربان گشتند بر سرو بلند
لبلان چون مطربان گشتند بر شاخ چنار
روی خاک از نرگس و سوسن چومشک تبتی
روی باغ از لاله و نسربین چونقش قندهار
فرشهای عبقری افکنده شد در بوستان
جامهای ششتری گسترده شد در کوهسار

روزی بنحشبه بانزدهم شهر جمادی الاخره ایام دی را بساط انبساط برچیده شد. سلطان خاوری از دارالملک حوت بعزم تسخیر دارالسلطنت حمل بر اشهب تیز گام گردون و خنک خوش خرام سپهر نیلوفری فرمان داد تا فراشان صبا فروش ملون قهرمان گل و خیمام ملمع شکوفه و ستبل را بفضای کوه و هامون گستریدند. قلعه نشینان برف و باران که از جانب سپهدارمهرگان مامور بمحافظت شهر بند گلستان و محارست حصارین باغ و بوستان بودند در برابر حملات کوه فرسای دلاوران بهاری تاب مقاومت نیاورده ، بجانب زوایای تواری متواری گردیدند . سپهسالار اسفندار بمحض استماع آوازه وصول کوه کوه سلطان بهار و استیلای لشکر آذار بر قلعه نشینان تلوج و امطار پای تخت گلزار را خالی کرده ، بی سیر وادی هزیمت گردید . سعادت آباد چمن که چندی محل نشیمن غارتگران شباط و بهمن بود از نزول دارای اردی بهشت رشک افزای هشت بهشت و ساحت گاشن از قدوم سرت لزوم تازه رویان سوری و سمن و نازک نهالان ارغوان و نسترن نمودار چمن هشتم آسمان و کتاره جوینار و طرف گلزار از ورود فرخنده نمود لیلی و شان شور انگیز و شیرین صورتان شکر انگیز گلهای عنبرین و نسربین و یاسمن غیرت فزای باغ چنان شد . زیبا قدان اشجار با چلهای سبز زرد رنگ و تپه دار و اثواب ملمع زرتار بعرضه گلزار گشادند برعنا قلمتان جوینار از شکوفه و انهار تاجهای گوهر

نگار بر سر ، مانند معشوقان طناز و شاه دلبران سراپا ناز دلرانی
 آغاز نهاده ، اذ اشارات چشمان فتنه انگیز از چشم نظر بازان خونریز
 و سنبل تر مانند زلف دلفریب خوبان بنفشه بو و جمعد مشکین
 و شاقان عنبرین گیسو عطر بیز و هوای باغ و فضای صحرا و باغ
 اسان طبایع عطارد عبیر آمیز گردید . تازه جوانان عرعر و شمشاد و
 سرو قدان صنوبر و آزاد در طرف چو بیدار وساحت گلزار قد بدلبری
 و دلرانی برافراختند . مرغان گلستان و طایران بوستان از نعمهای
 هوش ربا غافل در صحن چمن و ولوله در جان تماشاگران گلشن
 در انداختند . ارض غبرا و ساحت صحرا از بهار ازهار زهرا چون
 قبه سهر خضرا و عرصه این طاق مینا پر کوکب و فضای دشت و
 در از هجوم نجوم گلهای آذر رشک چرخ مکوکب شد . مجلس
 نوروزی در دارالملک شیراز جنت طراز انعقاد پذیرفت . چهل روز
 بعد از نوروز فیروز آقا محمد خان بخار هوس و هوای تسخیر ولایت
 فارس در کانون دماغ متراکم و لشکر افکار باطل و خیالات بی حاصل
 مرکوز خاطرش و متهاجم گردیده ، با لشکری انبوه و عسکری دریا
 شکوه از بلده طهران حرکت و بجانب چمن گندمان نهضت نمودند .
 در ورود بچمن مزبور چیاول ایلات قشقایی و غیره را که در چمن
 خسرو شیرین مرتع داشتند نصب العین خمیر ساختند و بنه را در
 چمن مزبور نهاده ، سوار و سپاه را برداشت ، تا سخت بر سر آنها
 بردند ؛ وقتی بمقصد رسیدند که ایلات مزبور از حرکت و عزم
 خیالش مطلع گردیده و اغنام و سپاه و مال و کوچ و عیال خود را
 بشوامخ جبال و شواحق تلال کشیده ، در طریق مبارزت آرمیده بودند ؛
 آن جناب چون وصال شاهد آرزو را میسر و عروس حصول مأمول
 را در بر ندیدند توسن عزم را بعتان داری سر بنجه حزم از آن طمع
 منع نموده ، بجانب کوشک رزاز محرك لشکر برخاشختر گردیده ،
 کس باحضار بنه و پیاده سپاه روانه چمن گندمان ساختند و عام توقف
 در محل مزبور برافراخته ، چون مدت یک ماه کشید سپاه غلا برعسکر

جلادت پناه زور آور و آتش تنگی در اردی سپهر دستگاه شعله ور
 گردیده ، نزدیک بان رسید که جمعی از غنی و فقیر از شدت جوع
 باصل خویش رجوع نمایند و بجائی انجا آمد که شیرازه آن جمعیت
 از صرصر قحط و تنگی بریشان و گسیخته و کنگره قصر شوکت
 از تندباد گرسنگی ریخته گردد . عاقبت باغواهی بعضی از فتنه انگیزان
 و راهنمایی بعضی از فساد پیشکان از محل مزبور محرك لشکر و
 سلسله جنیان حشم و حشر ، در مشهد ام‌النبی بار توقف گشودند .
 القصه اخبار آن گران وقایع در دارالملک شیراز معروض رای خورشید
 لوامع گردید . سران لشکر و کفایت کشور از برنا و پیر و مامور
 و امیر بدربار فلک نظیر مجتمع و استدعا نمودند که خدیو با فرهنگ
 آنها را ماذون بجنگ و مرخص بستیز و آهنگ فرمایند . از آنجا که
 بر ضمیر الهام تخمیر که آئینه جهان نمای عاقبت اندیشیست صورت
 این مطلب عکس پذیر گردیده بود که چند روز اندک خود داری
 نمایند ، بلکه خصم جری شده ، قدم بیشتر نهاده ، در ظاهر شهر از
 دست حزم عنان گیری او فرمایند و باتمام کارش بردارند ؛ باین جهت
 شیران آجام دایری را قلاعه رخصت از گردن نگشودند و اذن بقاتله
 و مجادله ندادند . جناب آقا محمد خان چند بوم در مشهد ام‌النبی
 توقف و با دور و نزدیک اظهار تلافی نموده ، لیکن هیچ وجه غنچه
 از شاخسار آمالش بنسیم این گونه تدابیر شکفت . بناچار سینه را از
 خارخاران اندیشه بجاروب آن ناامیدی رفت و مراجعت بصوب اصفهان
 را اهم و انصراف بجانب عراق را الزم دانسته ، عطف عنان بجانب
 دارالسلطنه مزبور نمودند و چند روز در باغ سعادت آباد نزول اجلال
 و جناب علیقلی خان را با فوجی از غازیان جلادت نشان در دارالسلطنه
 گذاشته ، خود راه نورد صوب طهران شدند . وقیعی که در آن اوان
 واقع شد گرفتاری اسمعیل خان عراست . تبیین این مقال آنکه : اسمعیل
 خان بنحوی که ساق خوش خامه خرام در شاهراه ذکر احوال او راه
 نورد طریق تحریر گردید در عراق چندین دفعه جمعیتی فراهم و

مخاربه با اولیای دولت قاجار را عازم و هر دفعه بجهت چند سلسله جمعیتش گسیخته و میان قصر استمدادش ریخته میشد. بجائی رسید که دل و جانیش از سروری سیری یافته، قامت را بلباس فقیری آراسته، شیوه تجرید بیش و با چند تن درویش وارد اصفهان و در گوشه ای مدت پنج ماه پنهان میبود. تا اینکه آقا محمد خان از سفر فارس مراجعت باصفهان نمود. شخصی که از امور مشارلیه اطلاع داشت برده از چهره آن راز مخفی گشوده، آشکار نمود. جناب آقا محمدخان جمعی را بگرفتن او مامور ساخت. مامورین اطراف خانه ای را که مسکن او بود فروگرفته، مشارلیه خود را از آن خانه بیرون انداخته، علم توجه جناب خارج شهر برافراخت. تعاقب کردگان هر چند کوشش نمودند و برای طلب جمیع قراء و مزارع حوالی و حواشی شهر را بپیمودند آن صید از دام رسته و آن نخچیر بند گسسته را بدست نیاوردند. بعد از آنکه جناب آقا محمد خان روانه طهران گردید مشار الیه را دست قضا کرین گیر کردید و او را بجانب شهر کشید و در کمال بی پروائی خوبشتر را بمیان قلعه طبرک انداخته، در خرابهای قلعه مزبور خزید و شخصی نزد علیقلی خان فرستاده، مستدعی عفو تقصیرات ماضیه شد. چون منی مزور چنین خاطر نشان نمود که او در جهل گدیمان می باشد بنا بر آن جناب علیقلی خان با فرستاده او منی بر عفو تقصیرات ظهر کلام الله مجید را بختام عهد و پیمان موکد بایمان مختوم و مصحوب یک نفر از غلامان خود فرستاده، مشارلیه را روانه نزد او ساختند. مشارلیه نیز بعد از زیارت کلام ملک علام بدون مضایقه روانه حضور سردار عالی تبار و از جانب آن جناب آنچه لازمه محبت و مهربانی بود نسبت باو بعمل آمد. مراتب مذکور را بجانب آقا محمد خان معروض داشت. آقا محمد خان در حال او را بحضور طلب فرمودند. علیقلی خان حسب الامر برادر مشار الیه را با تدارک نمایان روانه طهران نمودند. در ورود بلده مزبوره دیده اش از گزلك سوء اعمال از نور بینائی مهجور و قامتش اربلباس روشائی عور گردید.

در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان

چون کیفیت مراجعت آقا محمد خان از مشهد ام النبی بجانب الکای عراق بعرض جناب بارگاه گردون رواق خدیو آفاق رسید و صید بدام آمده را از بند جسته دیدند چنگال عقاب همتش را در اضطراب تیز و پیش خانه کاشان اردوی نصره ستیز را امر و مقرر کردند که بارگاه سپهر دستگاه و سرادق آسمان جاه را در خارج دارالملک برده پوش رخسار مهر و ماه سازند. روز دیگر شاهباز زرین نال الویه جلال بطریق استعجال از دنبال مرغ از دام جسته در پرواز و سر طوق اعلام ظفر فرجام باقیه افلاک دمساز گردید. جناب علیقلی خان از حرکت آن سیل سرکش و استعجال آن دریای آتش مخبر و موازی یک هزار نفر سوار و پیاده بجهت محافظت قلعه تعیین و روانه و خود از عمارات مبارکات شاهی بیاغ سعادت آباد نزول اجلال نمودند. حضرت گیمتی پناهی در ورود بقریه اسفرجان قدری سوار بسر کردگی محمدخان زند بر سر قلعه فمشه مامور فرمودند. از آنطرف غازیان از حصار پای جلادت بیرون نهادند و ابواب مجادله گشادند. عاقبت خاشاک وجود آن لشکر تاب لطامت آن بحر بهناور و نلاطم آن دریای تبغ و خنجر را نیاورده، شیرازه جمعیتشان کای اوراق و بسیاری ازیشان از آتش افشانی نرق شمشیر دلاوران عدوگیر قرین احتراق و بقیه السیف گرفتار کمند بهادران فیروزی اتفاق گردیدند. مختصر کلام: از یک هزار سوار و پیاده بجز سه چهار نفر که زورق وجودشان از آن گرداب هایل نجات حاصل نموده، بجانب دارالسلطنه واصل شدند همگی مقید اسار گردیدند. این شمع انجمن عدالت تواین ایشان را پروانه آزادی و سران و سرکردگان آنها را مامور بدارالملک شیراز فرمودند. جناب علیقلی خان چون احوال را بدان منوال مشاهده و تکاور تطاول چرخ را با بخت خویش در معارضه دیدند و از جانب برادر نیز مآذون بمخاربه نمودند لاعلاج و ناچار مرحله بیمای طریق دارالمومنین

کاشان گردیدند . دو بوم بعد از حرکت سردار حضرت معدلت مدائن در طالعی قرین سعادت باغ سعادت آباد را از قدوم معدلت بنیاد نمونه ارم ذات العماد « الذی لم یخلق مثلها فی البلاد » ساخت . سایه عاطفت و ظل مرحمت بر سر ستمدیدگان آنولایت انداختند . فراش عدلشان غبار ملال از ساحت خاطرهای پریشان برداخت و سکندر باس وهیبتش سکنه آن مرز و بوم را از شر یاجوج فتن بسد سدید مروت ایمن ساخت . چون این اخبار وحشت آثار در بلده طهران مسموع سمع امنای دوات و وکلای حضرت آقا محمدخان گردید از تند باد خبر مزبور نخل خاطرشان بریک دگر لرزید و مرغ دل ایشان از وقوع این حادثه در سینه طپیدن گرفت و بدون تامل بالشکری جرار و سپاهی خون خوار خنجر گزار عزیمت دارالسلطنه اصفهان را تصمیم خاطر نمودند . چون مقدمات حرکت ونهضت جناب آقا محمدخان مسموع سمع دارای فریدون سیر گردید سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شورطلب داشتند و برده از روی شاهد طلب برداشتند و در خصوص جنگ و بیکار آن فساد اندیشان مصلحت خواستند . آنان صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیدند . حضرت جم رتبت چون از گلستان برخار خاطرشان رنگ و بوی صدق و صفا و از گلشن ضمیرشان جر خس و خار نقض عهد وفا ملاحظه فرمودند پس بناچار از دارالسلطنه مزبور اعلاى الویه شوکت و اقتدار ، بجانب دارالملک شیراز مراجعت فرمودند . وکلای جناب آقا محمدخان چون خانه را خالی از محل و تهی از بهادران قوی دل و کام خویشان را حاصل دیدند توسن ترکنازی را بسوی شهر عنان گشا ساختند و چند بوم در دارالسلطنه توقف نموده ، بجانب طهران و دارالملک خویش لسوای عظمت بر افراختند .

در بیان مامور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مغفور و جلوس صید مراد خان در فارس

اول فصل شباط که فرشان قضا و قدر بساط انبساط سبزه تر

و فروش لعل رنگ لاله احمد را از ساخت چمن و عرصه باغ و گلشن برچیدند ناظران قوای نامیه دست از شغل و عمل خویش کشیدند و فساد جویان زیستان و اراذل منشان مهرگان از زوایای خمول پای جلادت بیرون نهاده ، دست تاراج بمال و اموال اردی بهشت و گلستان گشادند . سلطان گل بیک صدمه صرصر بهمن از تخت زردی گلشن و بساط زرجدی چمن بر بستر خاک و فرش تیره مغاک در افتاده ، شیرازه جمعیت سنبل چون طره دلارای و شاقان عنبرین کاکلی که از اهتزاز باد صبا پریشان گردد و از تند باد خزان پریشانی گرفته ، از بکدیگر گسیخته ، سپهدار ربیع که بامر مولده و فرمان سلطان نافذ فرمان قوه نامیه مامور با تنظیم مهام سوا حلیمان کسار جو بیار بود از وصول آوازه فرمان دی تاب مقاومت نیاورده ، بجانب بندرگاه ناکامی گریخت . افغان قمری و هزار و فریاد چکاوک و سار بنواحی شهر و دیار و آواز تعزیت سرای گزار بذروه سپهر غدار پیچید . ابر بهمن را بسوک نازک نهالان سوری و سمن و تازه جوانان صنوبر و نارون اشک حسرت از دیده بردامن کوه و کمر می چکید . زاغ ترانه سنج باغ و بوم شوم نغمه برداز صحرا و راغ گردید .

بنگر که بر زنجیر الماس و جوشنست

طرف چمن که بود پر از حله و حلی

بستان شد از حریف خریف آن چنان خرف

کش خار گلبنی کند و زاغ بلبلی

بهر جهة خدیو سعادت مند بعد از ورود بان ارض جنت پیوند فرزند ارجمند و قره العین فیروز مند لطفعلی خان زند را که در آن اوان انوار جهانگیری از صورت حالش ظاهر و هویدا و آثار دلاوری از ناصیه احوالش آشکار و پیدا و آتش شمشیر عالم گیرش شراره افکن خرمن هستی دشمنان و آب حسام با انتقامش مسکن نوایر بغی و طغیان و تند باد باس وهیبتش برک و بار اهل غدر را بر خاک مذلت ریختی و پرویزن قهر و سطوتش خاک مسکنت بر مفارق معاندان بیختی ، نهال

سرافرازش که از چمن جلادت سرکشیده ، بمیوه های کوناگون بذل و کرم بارور ودوحه حذیقه طرازش که در سرا بستان جلادت پروریده باثمار سخا و همم مثمر و لعل و گوهر در نظر همتش با خاشاک برابر و سیم وزر با وجود کف باذلش هم وزن کفی خاکستر و در درخشنده در بیش فواید جودش هم سنک صدف و یاقوت ارزنده در چشم سخایش هم بهای خرف و لعل فروزنده در بر عطای شاملش سنک بر کفست .

آنکه بیرون برد تیغش چین زرخسار سپر

وآنکه دور افگند تیرش خم ز ابروی کمان
خوانده تیغش بر خلائق خطبه فتح و ظفر

داده عدلش در ممالک مزده امن و امان

ملك نادیده چو او لشکر کش وکشور کشا

دهر نازاده چو او فرمانده و گیتی ستان

بر در ایوان قدرش چون قرصد برده دار

بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان

بافوچی از بهادران جنگجو رشیران هزارخو باتظام بندرعلوبه

مأمور فرمودند . آن جناب نیزارتکاب مسافرت و اختیار رنج و زحمت

نموده ، حسب الامر بدر والا کهر از دارالفضل شیراز محرک لشکر

ظفر طرازگردیدند . بعد از حرکت نواب جهانپانی ناخوشی مهلکی بر

مزاج آن حضرت ساری و عارضه ضعیفی بر ذات همایون طاری گردید .

تکیه بر بستر بیماری نمودند . حکمای حذاقت پیشه و اطبای فلاطون

اندیشه مشغول بمداوا و معالجه گردیدند . بیچ وجه از معالجات ایشان

وجود مقدس را سودی و از مداوای آنها مزاج اقدس را بهبودی

حاصل نمیشد . روز بروز ضعف قوی و نقاهت بر ذات مبارک مستولی

می شد ، تا اینکه در شبی صید مراد خان زند و حاجی علیقلی خان که

بحکم خدیو جمشید شان در برجی از بروج ارك محبوبس می بودند

بر سر آنحضرت ریخته ، سلسله حیات آن یکتا گوهر صدف مکرم

وجود و احسان را بتیغ ظلم و بیداد از يك دی-نگر گسیخته ، زاغ

سیاه پوش قلم در ماتم سرائی صفحه بدین گونه در تبیین این واقعه

هایله نوحه گر می گردد که : دارای سکندر حشمت بعد از معاودت از

سفر کوه گیلویه صید مراد خان و چهار نفر از برادران او را با

ابراهیم خان ولد اسمعیل خان زند بعلت بعضی از تقصیرات معاند پیوند

امر بحس و بند فرموده ، در برجی از بروج ارگ که در آن هنگام

حرم سرای آن حضرت بود هم سلسله حاج علیقلی خان که قبل ازین

کیفیت حبس مشارالیه نگاشته خامه تازیغ نگار گردید نمودند . تا

اینکه سوء مزاج معدلت امتزاج بطول انجامید . بانهای غلام بچه ای

از غلامان درب حرم محترم از ضعف مزاج آن حضرت قوی دل

و بدستگیری غلام بچه مزبور از بای خویش بندگسل گردیده ، شاه

مراد خان و جهانگیر خان برادران صید مراد خان و ابراهیم خان

در وقت طلوع آفتاب که هنگام غروب ماه جهان تباب آن شهریار

عدالت ماب بود خود را بدرون محوطه ارگ انداخته ، با شمشیر

های آخته بهای بی شرمی بخوابگاه آن حضرت تاختند . شهریار تاجدار

وقتی از آن جسارت خبر دار و از نشانه باده بیخودی وضع هشیار

گردیدند که آن جماعت سرابا نفاق باتفاق نزدیک اوطاق آن یگانه

آفاق رسیدند : حضرت فریدون شعار با وجود استیلای لشکر ضعف

و انکسار بر دارالملک وجود مبارکش از فرط غیرت از ستر ناتوانی

حرکت و رو بجانب آن قوم بی آبرو نهادند . شاه مراد خان بای

جلادت پیش گذاشته ، بضر دست آن حضرت صورتش مجروح و

جهانگیر خان نیز از تندباد سطوتش متزلزل و بر یک طرف مانند

قلب بی روح افتاد . ابراهیم خان اگرچه طفلی بود خردسال و هنوز

بمرتبه مردی نرسیده بود و این گونه حرکت ارقوه او دور می نمود ،

نهایت از آنجا که کلک تقدیر حی قدیر منشور زندگانی آن حضرت

را بطغرای « کل شیئی هالك کطی السجل لکتاب » درهم پیچیده بود

از عقب سر آن حضرت درآمده ، بچوب چاروب باتمام کارش پرداخته ،

سر مبارکش را از تن جدا ساخت . در هنگامی که دست قضا سر بریده مهر را از کنگره ارک افق بمیدان لاجوردی سپهر انداخت سر آن سرور را از بالای جدار قلعه بزیر انداختند و مشهود دیده اولوالابصار نمودند و از زور بازوی جور و طغیان گلبن جمعیت خاطر مردم نامراد را بتیشه بیداد از بیخ برکنند و بجهت درست نمودن اسباب دولت خویش شیشه دل هرغنی و درویش را سنگ جفا درهم شکستند و بدست تعدی گونه احوال ضعیف پریشان حال را بناخن ستم خستند . شبان عدلی را که گرگ و میش از هیبتش در يك آبخور آب خوردی بچوب دستی بیداد از پای در انداختند و دست امنی را که شیر و آهو از سطوتش در يك مرتع چربیدی از سر اهل زمان کوتاه ساختند . آه از جفای تندباد خوانی که آن نهال حدیقه خسروانی را که در چمن روزگار باب مروت پرورش یافته بود از پای در انداخت و فریاد از ستم صرصر بیداد عالم فانی که برگ آن دوحه ریاض خاقالی را که در گلشن رافت نشو و نما پذیرفته بود بر خاک هلاکت افشاند . افسوس که آن نخل برومند دولت باره « کل من علیها فان » بگل در افتاد . آه از گردش چرخ غدار و تاثیر کواکب سیار که شیرازه دولتی چنان را بباد بی مروئی برداده . حیف و صد حیف که ساقی قضا در مصطبه جهان بومدار زهر « کل نفس ذائقة الموت » بحوض زندگانیش ریخت و شریک جان گزای مرگ را بشهد کامرانی آمیخت . مختصر کلام : صید مراد خان قلعه قوی بنیان و حصن مشید ارکان شیراز را بالاستقلال جانشین سریر دولت گردیده ، لوای فرماندهی در آن خطه فردوس طراز برافراخت و وجوه درم را در دارالضرب کم عیاری بنام خود سکه برز سر ساخت و باطمینان خاطر بتکسیرشان نواب امیرزاده اعظم پرداخت . نظر باینکه ملتزمان رکاب آن جناب اکثر خانه شهری می بودند صید مراد خان شرحی بتعمانی سرکردگان و سرخیلان ایلات و غیره مشعر بر وعده و وعید و محتوی بر آزار و تهدید قلمی

نمود که : چنانکه دور گرد بساط خدمت گزاری امیرزاده اعظم گردیده ، روانه صوب شیراز نشوند خانه و مال و منال دیوان و اطفال همگی در معرض تلف خواهد بود و نوشتجات ضلالت آیات آن فضل گمراه مورت طغیان آن قوم ضلالت همراه شد . دیگ طمعشان از بختن خیال خام بساتش نمک نشناسی در غلبن آمده و سرایرده جلال و اطراف سرادقات اجلال را در میان گرفته ، وقتی آن جناب مخبراز حرکت ایشان و مستحضر گردید که خود را نقطه وار در مرکز آن دایره خونخوار و محیط آن سیل بی زهار دیدند . پس آن جناب از تدبیر بی زیا میرزای وزیر خود را باصطبل خاصه رسانیده ، هر یک اسمی بزیر ران کشیده ، جریده وار زورق وجود را ازین گرداب نجات داده ، روی بنهدر ابوشهر نهادند . چون آن طایفه غدر پیشه گلبن جمعیت آن شاهزاده والاتباع را بتیشه بیداد از بیخ برکنند و اوراق شوکتش را بصرصر بی آزر می بباد دادند جمیع بنه و اثاثه دولت را غارت نموده ، فوج فوج رو بدارالملک شیراز نهادند .

ذکر سال فرخنده فال تخاقوی نیل فرخنده دلیل

مطابق سنه ۱۲۰۳

بهار جان فرا آمد جهان شد خرم و زیبا
 بیاغ و راغ گسترند فرش حله و دیبا
 همه اطراف صحرا گشت پرباقوت و برسد
 همه اکناف بستان گشت بره رجان و پرهینا
 هوا شد تیره و گریبان بسان دیده واق
 زمین شد تازه و خندان بسان چهره عدرا
 روز جمعه بیست و دوم شهر جمادی الاخره موسم دی را زمان
 کامرانی و ایام زندگانی طی شد و فصل شباط را بساط انبساط در نور دیدند
 و اول سرسبزی چمن و آغاز شکفتن لاله و یاسمن گردید . خسرو
 منوچهر چهار مهر بای سعادت بر رکاب اشقر سبک سیر سمیر نهاده ،
 از بندرگاه حوت بجانب دارالملک حمل عنان داد . شهر بدد گلشن

و دارالفضل چمن که چندی نشیمن تیره رویان زاغ و زغن و فرار گاه جغد و بوم بیگانه و دشمن و سفله طبعان اسفندار و بهمن بود از قدوم فرخنده لزوم نوباوه سلطان فریدون فر فروردین و از ورود مسعود قهرمان سلیمان امین و از قدوم فرخنده لزوم نوباوه سلطان نگین اردی بهشت رشک بهشت عنبرین گردید. فراسان چابک دست قضا و قدر تخت جمشیدی گلین را از خار و خس افسردگان مهرگان برداختند قوت و خیامان صنع قدریکتا بار گاه گنازارد کنار جو بیار برافراختند. علمداران نامیه علم کویانی سنبل را در عرصه میدان گلستان شقه گشا ساختند. کوس کبکبادی رعد بهاری و سنج کیومرثی برق آذاری از کوهه بختیان کوهسار در خروشیدن آمد و لاله‌های احمر در ساحت ارض اغبر چون خون سیاوش جوشیدن گرفت. سپاهیان جو بیار که هریک خود را هم آورد سام سوار می دانستند و سر و روی را بدرغ و مفقره ولادی برف و بخی آراسته بودند از آتش افروزی برق بهاری بجای خویش آب شدند. اسفندیار گل نرگس چشم را که چشم از حقوق بهمن و آزار پوشیده، در ساحت گنازار و عرصه مرغزار با بهمن زادن خس و خار قد بشورش برافراخته بود بیک اشاره ابروی زال چرخ و سر بنجه دلاوران آرش کمان قضا و قدر بتیر لهراسبی لاله پیکانی و خنجر طهمورثی سوسن حدقه دیدنش از حدیقه بر آوردند. با جوج سیرتان برف و باران که بعلت اختلال اوضاع زمان روی تسخیر بجانب دارالملك باغ و چمن آورده بودند رخته گر سد سکندری گلشن نگردیده، مراجعت باوطن و مساکن خود نمودند.

ز اعتدال هوا و ز دور چرخ انیر

چو عهد شاه جهان تازه گشت علم پیر

چهل روز بعد از نوروز فیروز :

شاه سیاوش هوش ، خن منوچهر چهر

خسرو هوشنگ هنک ، داور دارا نشان

گیو فریبرز گرز ، کسری کاوس کوس
 بهمن دستان خود ، سام تهمتن توان
 نیرم فیروز جنگ ، قرن آرش خدنگ
 نوذر هوشنگ جنگ ، آرش قارن کمان
 شاه فریدون حشم ، میر سکندر شیم
 داور دارا خدم ، کسری کشور ستان

تسخیر دارالملك شهر از فردوس طراز را پیشنهاد خاطر فیض نیمان فرموده ، در آن وقت شیخ ناصر عرب اوشهری حاکم بندر اوشهر نیز بندای « یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه » لبیک « سمعنا و اطعنا » گفته ، بمقاد « کل شیئی هالك » طریق سفر آخرت را سالک گردیده ، حضرت جهانپانی هفت روز بعد از وفات جناب شیخ مذکور بتدارك اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب پرداخته ، جناب شیخ نصر و امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریگ را با فوجی از دریاکشان قلمز آشام اعراب بینادر و سواحل و گروهی از شرزه شیران دشتستانی و زنگنه جمع آوری و بجانب ظاهر بندر اوشهر متحرك و محل مزبور را مخیم خیام خورشید قباب و مضرب سرادقات مجره طناب فرمودند . خبر عزم امیر زاده اسفندیار رزم چون مسموع صید مراد خان گردید فوجی از بهادران هوشنگ جنگ نریمان آهنك را بسر کردگی شاه مراد خان زند مأمور بمقابله خدیو فیروزمند گردانید . سردار مزبور مانند صیدی که بجانب صیاد رود الی حدود دالکی ده فرسنگی بندر اوشهر را بقدم اکره بیموده ، در هنگامی که منزل خوشاب جولانگاه اشهب گیتی نورد و سمند عالم کرد غازی نصره ماب بود ورود نامسعود سردار پریشان روز گار بحدود دالکی بعرض بحرمان حضور سعادت دستور رسید . بمحض استماع آن خبر محرك سپاه نصره پرورد گردیدند . در بین راه جمعی سوار دولت خواه از اردوی آن غدار نابکار شرفیاب حضور معدلت آثار و بعرض رسانیدند که : صبح همان روز ایلات نصره آیات ابواب

جمعی او باهام خداوند یگانه و سرورش بخت فرزانه و ارشاد تدبیر عاقلانه با فضل علی خان و نقد علیخان ولدان مرحوم نظر علی خان زند سردار مزبور را گرفته ، در بندگی آن خسرو فیروز مند می باشند . نواب جهانبانی بمحض استماع خبر بهجت میانی بر استعجال و ایلاف افزوده ، شام آن روز منزل مزبور را که صیدگاه آن صید بدام افتاده بود از قدم فیروز رشک روز نوزدهم و غیرت بخش بهار عالم افروز و ساحت هستی را از او وجود سردار مزبور که صیدی خجسته بود باک و دست آن حضرت او را از چار سوی دارائی و سروری بجانب تیره مغاک خار و خاشاک کشید و جمع اثاثه شوکتش و اصل کار گزاران دولت ابد بنیان گردید و از آنجا بهزم دارالملک شیراز عالم میمنت برچم ظفر طراز در اهتزاز و شاهین شهابتش بجانب خطه ارم شمال بال پرواز گشود . بعد از ورود موکب مسعود بقصبة کازرون چاباری از جانب جناب میرزا محمد حسین وزیر اعظم و اعظم اعیان شیراز وارد معسکر سپهر آفتاب گردیده ، بعرض رسانید که : تمامی ایلات بهم پیوسته و عقد موافقت بسته ، شیشه دولت و مینای شوکت صید مراد خان را بسنگ دولت خواهی این دولت شکسته ، او را با اتباعش در حصار مبارکه ارك محصور و راه عبور و مرور را بر روی او مسدود و دو چشم در راه وصول طلیمه لشکر پر خاشخار غنوده اند . حقیقت این مقال آنست که : در وقتی که صید مراد خان شاه مراد خان را مأمور بجنک این شاهسوار میدان نام و ننگ می نمود ایلات مأموره سفر بسا ایلات خضری بسعی و اهتمام و صواب جوئی میرزا محمد حسین بهند و بیمان بسته قرارداد نموده بودند که ایشان شاه مراد خان را گرفته ، ایشان را مخیر و آنها نیز باصید مراد خان در آویخته ، اورادستگیر نمایند . بعد از آنکه ایلات سفری بمقتضای مسعود قامت سردار مزبور را از لباس سروری عور ساختند و فراش عزمشان ساحت زندگانی او را از شکوفهای کامرانی برداخت چابازی نزد مهبدین خویش فرستاده ، آنها را از وقوع واقعه مزبور مطلع ساختند . آن قوم و فاکیش وفا

بهند خویش و در میدان درب ارك بانداختن تفنگ هنگامه را گرم نموده ، صید مراد خان چون چاره را مسدود دید دروازه ارك را بر روی خویش بسته ، در کنج مذلت نشست . اخلاص کیشان مراتب مزبور را معروض رای عالم آرای نواب جهانبانی ساختند . مختصر کلام : دارای سکندر غلام در همان شب بالشکر قیامت لیب و سپاه آهنین سلب چون راه نوردان ثوابت و سیار روانه آن دیار سعادت یار گردیده ، در یک شبانه روز مسافت آن راه را بیموده ، خود را بدان خطه بهجت اندوز رسانیده ، لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جانبازان میدان نام و ننگ بامر خدیو بافر هنگ اطراف ارك را فرو گرفته ، بانداختن توپ و تفنگ کار را بر آن برگشته بخت سخت نمودند . صواعق بلا بخرن هستی آن قوم بی پروا آتش افروز و بضرر گلوله جان سوز بعد از دوروز خاک ثبات و قرارشان بیاد بی قراری داده شد و آن قلعه گردون مثال مسخر شیران بیشه جدال و صید مراد خان با اعوان و انصار گرفتار کمند ازدها مانند دلاوران بلنگ خصال گردیده ، باشاره سرانگشت گزلك خون زیر چشم جهان بینش عبره لناظرین و سزای اعمال را بچشم خود معاینه دید و نقشی که بقلم قضا در لوحه روزگار نگاشته و سرنوشتی که حضرت خلاق خیر و شر و قسام نفع و ضرر بجهت او مقرر داشته بود صورت پذیرفت .

روزی اگر زد رقم دیو بر اورنگ جم

بر سر خیل و حشم شد ز قضا حکمران

شاه سلیمان نگین راند بر و رخس کین

کرد بخاکش قرین داد بمرگش قران

از فلک کینه ور یک دو سه روزی اگر

منبیر خیر البشر گشت عمر را مکان

خسرو حیدر نژاد راند برو همچو باد

توسن دلدل نهاد دلدل آتش عنان

جست چو با او ستیز بست رهش از گریز

ز آتش شمشیر تیز دود را آورد از آن
 القصة : این برگزیده جناب پروردگار بر سر بر دولت موروئی
 برجای والد زرگوار نشستند و بمرام مراحم جراحات ستمدیدگان را
 بستند و بمومیائی دلجوئی درستی بخش دلهای شکسته ستم رسیدگان
 و بتریق اشفاق سموم هموم از عروق خسته غمدیدگان بیرون نمودند .
 ابر مطیر دست بحر نظیر و قلم موج طبع فیض تاثیر شروع بر نزش
 سیم و زرو بخشش درو گوهر و تقسیم شمشیر و خنجر و جوهر و سوبت
 اسبان کوه بیکر و بذل استران فیل منظر و انعام طرایف دیگر از
 نفایس بحر و بر کرده ، بتذیل کف در پاش گوهرشان و بتبذیر دست
 قطره بار نیسان سان گرد از بنیاد بحر و بر و دود از ارکان کان بر
 آوردند . در میدان گرم گوی از معن و حاتم ربوده ، در قوانین مهم
 قواعد آل برمک را احیا فرموده ، احدی از آشنا و بیگانه از مواید
 گوناگون خوان انعامش محرومی ندید و فردی از عاقل و دیوانه از
 فواید از حد افزون چود لا کلامش مرارت نچشید . از آبیاری سحاب
 اشفاقش ساحت آن مملکت رشک فردوس برین و از نگار بند دست
 الطافش آباد و خراب و صحرا و سراب آن کشور سعادت انبساط غیرت
 نگارستان چین گشت و مفارق اقتدار ارباب افتخار و تارک اصحاب افتقار
 آن دیار از ذروه سپهر دوار بر گذشت . رای ملک آرای و ضمیر
 معدلت بپرای متوجه تنظیم امور مملکت و بسط بساط عدالت و انتظام
 مهام سپاهی و رعیت و انجام اسباب دولت گردیده ، قاطبه متوطنین و
 سکان و جمهور اعزه و اعیان و جمیع وضع و شریف آن عرصه بهشت
 نشان در کمال آرام و امان در ظل رایت امنای دولت و مقربان آن
 حضرت آرمیدند .

الفرض : آن شهریار از پس آن کار زار

با کف گوهر نثار با لب گوهر نشان

کرد بجای بدر جای صد زیت و فر شاد ز چون او بر روح بدر در جهان
 چنان عدو کاسته کین بدر خواسته مملکت آراسته کرد جهان را جوان
 نوبت نوشیروان کوفت بدولت که باد نوبت او تا آمد دولت او جاودان
 رسم عدالت چو کرد زنده ، بتاریخ او گفت صبا: کوبودثانی نوشیروان (۱)

ذکر بیان مجادله سپاه نصره شعار آقا محمد خان و

سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان

همای فرخنده فال خامه میمنت اشتمال در فضای صفحه بدین
 منوال بالکشا می گردد که : چون امنای دولت آقا محمد خان از کیفیت
 جلوس صید مراد خن بر وساده فرماندهی الکای فارس مخبر و مطلع
 گردیدند بانکه عزمشان چنگال خونریزی تیز و بهوای اصطیاد آن صید
 لاغر نامراد در جست و خیز در آمده ، مرحله پیمای طریق دار الملک
 شیراز شدند . در چمن خسرو شیرین کیفیت استیلای این خسرو چم
 نگین بسمه شان رسید . از حنظل خیر مزبور بقیات تلخ کام و از ساغر دل مایل
 خون آشام گردیدند . چون انصراف عنان عزمشان مغایر رویه دولت
 داری و مخالف ضوابط سروری و سالاری بود لاجرم راه آورد صوب
 مقصود و در محل بیضا بار توفیق گشودند . مقدمات ورود موکب جلال
 آقا محمدخان بان حدود بعرض این برگزیده حضرت معبود رسید .
 باستماع آن خبر با اجتماع سپاه و عسکر پرداختند و متوکلا علی الله
 در دو فرسنگی شهر لوای حرب وجدال والویه ضرب و قتال برافراختند .
 دلاوران طرفین و مبارزان جانبین آتش گیر و دار بیاد شمشیر و صرصر
 خنجر و تیر شعله و ر ساختند و آب حسام بهادران با انتقام عسکرین نام
 بسیاری از جوانان مبارز را از صفحه روزگار محو ساخت و موج تیغ
 جان ستان بر دلان خاشاک وجود جمعی را از قلم هستی بر کسار
 انداخت و بقوه سر بنجه مردانگی نخل بلند حیات یک دیگر را از

(۱) این اشعار که در سه مورد این فیصل آمده از فتحعلی خان ملک الشعراء

صباي کاشانیت و جمله « او بود ثانی نوشیروان » که بحساب ابجد

۱۲۰۳ می شود ماده تاریخ جلوس لطفعلی خانست

ریشه بر می کنند و بزور بازوی خصم افگنی سرو برومند هم را بر روی خاک هلاک می افگندند . بسا خرمن زندگانی دلاوران که از آتش جان سوز بـ لارک برق افروز محروق و اجزای وجودشان از صدمه گرز مغزکوب مدفوق شده ، کره زمین از تصادم سم هیوانان ممرکه قنال بمرتبه ای تزلزل یافت که شیر فلک را رعشه بر اعضا افتاد و روی از میدان سپهر اخضر بر تافت . بسا طایر جان و مرغ روان که از قفس کالبد های مردان مرد در آن دشت تیره سوی آشیان فلک بال پرواز گشادند و از محنت سرای علم فانی رو بجانب امن جهان جاویدان نهادند .

قیامت گشت و بانگ صور برخاست زبانک صور هر جا شور و شرخاست
 ز گرد آفاق پر شد از سیه بیخ در آن تا زنده بیکان برق زن تیغ
 دلیران دل بمردن بر نهادند بخون یک دگر بازو گشادند
 زخون شد خاک رشک لعل رخشان فضای دشت شد ککان بدخشان
 چنان گرد از زمین بر شد بر افلاک چنان برخاست از جا مرکز خاک
 که ثور و حوت در آن کینه خواهی زمین را شد بجای گاو و ماهی
 عاقبت نهال اقبال آقا محمد خان در گلشن ظفر بارور و نخل
 آمالش در جویبار فتح و نصرة شمر گردیده ، محمد خان عموی این
 جهانبان کشور معدلت گستری که پیوسته هوس سروری در سر و لباس
 مخالفت این حضرت را در برداشت و چنین می پنداشت که هر گاه
 شکست بر ارکان شوکت این جناب افتد اساس او درست خواهد شد
 روی از میدان بر تافته ، بجانب اوس مسمی که از طرف مادر قرابتی با
 ایشان داشت شتافت . حضرت کسری شان چون انجام امور را چنان
 دیدند عنان توسن زرین لگام را منصرف و خود را بقلمه شیراز کشیدند .
 هر گرا هوشیست داند که این شیر بیشه بردلی با وجود خرد سالی که
 هنوز سن شریف از عشر ثانی تجاوز نموده بعد از وفات پدر والا
 گهر کاری کردند که نخل آوازه رستم و اسفندیار برخاک گمنامی در
 افتاد و نام کبخسرو و افراسیاب از صفحه روزگار محو شد . زیرا که

بنجوی که خامه وقایع نگار . بذکر آن برداخت حضرتش بکه و تنها
 بی چریده و سیاهی از بندر علویه روی بجانب بندر ابوشهر نهاد و
 از آنجا در کمال دلیری ادهم عزم را بسوی دار الملک شیراز عنان
 گشادند و شیرازة شوکت صید مراد خان را از آتش شمشیر برق نظیر
 توده خاکستر ساخته ، بیاد دادند و یک ماه پیش نبود که جانشین
 سریر دولت موروثی گردیده بودند و هنوز بمیدان نظر امتیاز دوست
 از دشمن نموده که جناب آقا محمد خان که در حقیقت سلطان خطه
 ذیحاهی و پادشاه ملک تدبیر و آگاهیت با استعداد تمام وارد آن حدود
 و ابواب جنگ و جدال را بدست فرور گشادند . مختصر کلام : حضرت
 ملایک خدام بعد از واقعه شکست مراجعت بشهر نمودند . از روی
 تیقظ و بیداری و کمال حزم و هشجاری شروع بتدارک ادوات قلعه داری
 فرموده ، زیاده بربک صد اراده توپ جهان آشوب که در آن خطه
 مرغوب موجود بود باوج بروج کشیدند . تفنگچیان آتش ریز و
 جزا بریان شعله انگیز بفرمان آن خسرو تهمتن ستیز در عروش باره و
 خاکریز آرمیدند . و کلای دولت آقا محمد خان وارد خارج دار الملک
 و صحاری اطراف و اراضی اکتاف شهر را بنظر دورین در آورده ،
 موضعی موسوم بکوشن را بجهت توقف اردوی خویش معین و سنگری
 متین و غوغائی حصین اساس نهاده ، آرمیدند . حضرت جهانپانی نیز
 اطراف و جوانب قلعه را بهلنگان کوهسار مردی و دلیری و شیران انجام
 جهان گیری سویت و قسمت فرموده ، هر دسته را بموضعی فرستادند .
 مأمورین با دلهای حالی از شوایب بیم و هراس بلزوم کشیک و پاس
 قیام می نمودند . هر روزه گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه
 پای جلادت بیرون نهاده ، در مضمار مردانگی بازوی حریف افگنی
 می گشودند . توپچیان شراره فشان با توپهای برق عنان بنیاد آتش
 انگیزی و آغاز احگر باشی و شراره ریزی می نمودند . عاقبت کار بر
 لشکر بیرونی تنک و نام را بریشان تنک و آن طایفه را از ثبات و درنگ خسته
 ساختند . القصة : آذوقه شان نقصان گرفت و ذخیره شان فقدان پذیرفت ،

تاوان توقف موکب جلالتان بدوماه هلالی کشید ، دبدۀ آرزویشان روی شاهد مطلب ندید و دست آمالشان بدامن آن امر حطیر نرسید . چون مقصودشان بحصول نیبوست و کمند عزمشان از تسخیر آن قلعه کوتاه گشت و کمپین مرادشان بد نقشی آغاز و دری برچهره خاطرشان باز نشد ، مراجعت بطهران نمودند .

ذکر سال فرخنده فال ایت نیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴

بهشت گشت ز اردی بهشت و فروردین
 ز لطف روی هوا و ز سبزه روی زمین
 زمین ز سبزه تر چون صحیفه گردون
 چمن ز شاخ سمن چون طویله پروین
 ندیم و مطرب مستان ز بلبل و قمری
 بساط و بستر مستان ز نرگس و نسربین
 براغ آهو و سبز چو عاشق و معشوق
 باغ بلبل و گلبن چو خسرو و شیرین
 سریر سبزه چمن شد شکوفه را بستر
 کنار برگ سمن شد بنفشه را بالین

یوم چهارشنبه شهر رجب المرجب مینوشتن حمل از فروردین شهریار اقلیم خاور و مرصع نشین اریکه سپهر اخضر اعنی مهر انور زیب و زینت و رونق نزم کیخسرو گرفت . گلهای آذاری و سبزه های طرب چهره دلبری از تنق خفا و جلباب اختفا آشکار ساختند . فراش باد بهاری خیمه انرا بفضای هامون برافراخت . مشاطگان صنع حضرت قادر ذوالمنن رخسار زیبای نو عروسان چمن وچهره دلارای شاهدان گلشن اعنی سوری و سمن را بغازه صنعت و گلگونه قدرت بیاراستند . صباغ بهار بامر مولده گردن و گوش بری رخان گلزار و برودوش خوبرویان جویدار را بزبور های شکوفه وازهار زینت فرموده وخیاط ربیع قامت نازک نهالان عدرا عذار و رعنا قدان شیرین رخسار صنوبر و سرو آزاد را بحلقه سبز رنگ دلارا و ثهاب زمرد فسام خضرا

آرایش نمود . در عشرت خانه گلشن اقداح راح ربحانی وکاس صهبای ارغوانی شقایق و لاله از دست ساقیان مشکین کلاله نامیه بدور افتاد و خنیاگران بلبل و هزار و هفتاد چکاوک و سار در محافل گلزار بنغمات دلکش شور انگیز دلهای عشاق جگرسوز و بنوای مسرت اندوز رونق بازار بارید و نسکیسا را شکستند . سپه کش اردی بهشت بعزم تسخیر دارالامان گلشن و تصرف مملکت چمن برابری گردون خرام نسیم بهاری عنان آرا و علمدار قوای نامیه اعلام میمنت فرجام نرگس و سنبل را در عرصه کوه و کمر شقه گشا و نوبت زن ابر بهاری بر پشت قلل جبال غربو کوس رعده آذاری را بنام نامی خدیو فروردین بلند آوا و زنبور کچیان سحاب خردادی در موکب شهریار ربیع از کوهه بختیان کوهسار بانداختن زنبورک برق پنبه در گوش سکان ممالک غرب و شرق کردند . بزم نوروزی در عمارات مبارکات شیراز انعقاد یافته ، جیب و کنار سران سیاه و خاصان درگاه آسمان چاه از گلهای بی خار درم و دینار چون جیب و دامن تماشاخانه گلزار گران بار و سریر اعتبارشان مانند باغ ریاحین و اشجار زب اندوز ثياب مشجر بوته دار گردید . چون مدت دو ماه از نوروز فیروز گذشت بعرض خدیو چمن مرتبت رسید که : موکب جلال جناب آقا محمد خان وارد چمن گندمان و عزیمت توجه بجانب الکای فارس را تصمیم خاطر ساخته اند . حضرت سکندر حشمت سقر عراقی را پیش نهاد خاطر و استقبال موکب او را قرارداد خاطر انور فرمودند . باحضار عساکر نصره مائر و اجتماع جنود فیروزی ذخایر فرمان دادند و امر قضا نمون بعهده کار گزاران دولت ابد مقرون بعز نقد مشحون شد که : خیم هامیون و سرابرده های سپهر نمون را بفضای هامون بر پا و همدوش چرخ والا نمایند و خود بدولت و اقبال در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از شوایب نجوست بظاهر شهر اقل مکان فرمودند . در اندک زمانی سرخیلان و سرگردگان سیاه بجمعیت و اتفاق در کمال آراستگی اسباب و انتظام براق باستان سپهر رواق

خدایو آفاق جمع گردیدند . در آن وقت که خارج شهر مطار عقابان
 زرین بال و مسیر اعلام ظفر پرور و آشیان های فرخنده سیر رایات
 نصره همسر بود بعرض رسید که : موکب جلال آقا محمد خان از
 چمن گندمان بجانب دارالملک طهران نهضت و بسوی مقر دولت رجعت
 نموده ، آن حضرت را غنچه تسخیر مملکت کرمان از شاخسار خاطر
 شکفته ، سفر عراق را مبدل بساقی کرمان نموده ، عنان اشهب عزیمت
 را بدان جانب مصروف داشتند . در هنگامی که موکب عظمت مشرف
 بر حرکت بود رضا قلی خان فاجار برادر جناب آقا محمد خان از
 دولت برادر روگردان و دست توسل بدامان مرحمت و سرینجه تشبث
 بذیل مروت و حمیت این داور دارا شکوه زده ، روی امید بسوی آن
 درگاه که پناه عرب و عجم و ملجأ ترک و دیلمست نهاده ، در سفر
 مزبور بشرف همراهی موکب منصور تباهی یافته . القصه چون نواحی
 کرمان معسکو کواکب حشر را مقر و حوالی آنکشور روح پرور
 مضرب خیام غازیان جلالت اثر و محل نزول خبول دارای چم چاکر
 گردید اعزه و اعیان قراء و انصار و کلاتران و کدخدایان اطراف
 و اقطار آن ملک جنت آثار از غایت اشتیاق با کتجال غبار سم سمند
 گردون مانند از هر طرف و هر سوی از خانه و کوی بیرون شتافته
 و فیض زیارت آستان سعادت پاسبان دریافته ، پیر و برنا بنده آسای
 با روی نیاز جنبه سالی ساحت عبودیت و بندگی و ماشی طریق
 خدمت و سرافکندگی گردیدند . همگی مورد انواع عنایت دارای
 خورشید رایت شدند . لیکن اهل قلعه کرمان بسبب بعضی خیالات
 باطل و اندیشه های لاطایل ابواب شهر را مانند درهای بخت و سعادت
 بر روی خود بسته ، تکیه بند بدیوار حصار نهاده ، باعلان کلمه عصیان
 مبادرت جستند . نواب جهانپای سپاه نصره مبنای را بمحاصره قلعگیان
 مامور و راه عبور و مرور را بروی حصاربان مسدود فرمودند . اهالی
 کرمان چون غازیان نصره هم عنان را در امر محاصره و سد معابر
 ساعی دیدند شیخ الاسلام و قاضی شهر را بر کاب نواب فیروزی ماب

فرستاده ، استدعا نمودند که : چنانچه حضرت سکندر حشمت ترک
 مخاصمت و رفع مناقشت فرمایند و طریق مروت و مرحمت را که
 شیوه این سلسله علیّه معدلت خصلتست نسبت باین بیچارگان عذرخواه
 و مشتاق حقیر بی گناه باز نمایند مبلغ بیست هزار تومان برسم پیشکش
 ایفاد حضور مرحمت پرور و من بعد اولیای دولت ابد مدت را بنده
 و چاکر و امنای سرکار را از دل و جان فرمان بر خواهیم بود .
 خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرمود . مسئول
 آنها را بسمع قبول نشنود . فرمودند که : تا میرزا ابوالحسن بیگلر
 بیگی و عمال و کدخدایان شهر قدم فرسای سرای اعتذار نگردند
 و طریق آستان مروت بنیان را پهای استغفار نیمایند شیران قلعه گیر
 و بلنگان هزبر نظیر را از امر محاصره ممنوع و غبار فتنه و آشوب
 را مرفوع نخواهیم فرمود ، بهرجهت چون ایام محاصره بطول انجامید
 هنگام زمستان و تراوش برف و باران در رسید و شدت سرما و برودت
 هوا بجائی کشید که چنانچه لحاف سنجابی خاکستر از دوش اخگر
 افتادی از تاب سرما انگشت سیاه گشتی و اگر شراری از شعله ای
 جدائی نمودی در دم دانه زاله گردیدی . آتش از بیم سرما در درون
 حصار سنگ و آهن متواری و پنجه خورشید عالم سوز از شدت
 شتا چون ید مفلوج از حرکت غاری شد . شب و روز پرویزن سحاب
 آردمی بیخت و علی الدوله سوهان موج هوا براده بر زمین می ریخت .
 سطح زمین تخته ای از عاج شد روی هوا دکه حلاج شد
 بهرجهت نه مرغ هوارا در اغبر زمین یاری پریدن ونه وحشی
 صحرا را مجال آرمیدن و توانائی چریدن بود . چون سیورسات
 غازیان از سمت الکای فارس حمل و نقل اردوی گردون اساس می
 گردید در آن وقت از باب انبوهی برف در طرق و شوارع دیگر سیورسات
 ممکن حمل نبود و بدان جهت آذوقه اهل اردو روی بنقصان نهاده ،
 بنا بر آن حضرت گیتی ستان مراجعت بصوب شیراز را بر توقف آن
 حدود رجحان دادند و فوجی از بهادران بلنگ ستیز را باتفاق امیر

شرف‌الدین خان ولد محمد حسین خان سیستانی در قلعه شهر نهادند و عنان یکران عزیمت را بسوی دارالملک شیراز گشادند . سوانحی که درین سال بقدر فادر ذوالجلال سانج گردید از آن جمله کشته شدن جعفرقلیخان قاجارست . توضیح این مقال آنست که : قبل از آنکه اولیای دولت آقا محمدخان را دست تصرف بدامان مملکت عراق برسد سمنان را بجانب علیقلی خان و بسطام را بجعفرقلی خان برادران خویش بطریق اقطاع واگذارند . مشارالیهما نیز هر یک ولایت متعلقه خود را مأمین نموده ، کوچ و بنه و خانوار عملجات خود را در آنجا سکنی داده ، چون سفری اتفاق افتادی یا آنکه دشمنی بجانب ایشان عنان دادی و گشادی هر یک از مسکن خویش حرکت و در موکب برادر اکبر حاضر می گردیدند و با یکدیگر با کمال صداقت طریق اخوت و راه و رسم فتوت مساوک می داشتند . تا آنکه بدستیاری و مددگاری برادران ساحت دلگشای عراق ضمیمه منصرفات او گردید . جناب علیقلی خان را سرداری عراق و جعفرقلی خان را ایالت اصفهان دادند . جعفرقلی خان مدت دو سال لوای حکمرانی و فرمانروائی در دارالسلطنه مزبور برافراشت . بعد از آنکه اساس دولت آقا محمدخان استحکام کلی پذیرفت و گزارش در شاخسار حصول امانی و آمال شکفت جعفرقلی خان از ایالت اصفهان و امارت آن خطه بهشت نشان معزول و انواع بی التفاتی نسبت بمشارالیه معمول داشتند . او را نازشی بخاطر رسید و خویشین را بقصبه بسطام کشید و راستی از همراهی موکب برادر تقاعد ورزید . این مسئله را حوصله سلطنت و غرور دولت بر نتافته ، در اوقاتی که در چمن گندمان بودند علیقلی خان را مأمور بدارستان فیلی و تمشیت مهام خوزستان ساخت و خود بجانب مقردولت شتافته و در آنجا بتدبیرات و مواعید چند جعفرقلی خان را بطهران آوردند و درخت وجودش را بتیشه غرور و دهره غیرت از پای انداخته و بعد بچاره کار جناب علیقلی خان برداخته ، او را بحضور طلب داشته ، در هنگامی محال جایدرمن محل لرستان مضرب خیام جلالت آستانش بود از وقوع

واقعه برادر مستحضر گردید . از آنجا که خان معظم له خداوند عقل و فرهنگ و در هیچ گاه از گلشن خاطرش نهال مخالفت برادر سر نرزد و در گلبن ضمیرش غنچه نفاق نشکفته بود بی مضایقه با وجود استعداد کلی رخ بجانب دارالملک طهران نموده ، بعد از ورود بان حدود و دیدن برادر فی مابین عهود چند بسوگند موکد گردیده ، روانه الکای سمنان شدند .

در بیان سال میمنت اشتمال تنگوزئیل مطابق سنه هزار و دو بیست و پنج هجری

در عشر وسط شهر رجب المرجب خورشید عالم سوز و قهرمان این کاخ فیروز پس از هلاک جدی فلک و کباب نمودن سمک بمحنت سرای حمل خرامیده و نوروز غم اندوز چون شب فراق و شام عاشقان مشتاق در رسیده ، و هنگام جوش و خروش طایران بوستان و ناله و افغان بی نوایان گلستان گردید . چگونه بهاری که از شکوفه و از هارش رنگ و بوی بی وفائی پیدا و چه نوروزی که از گل رعناش شیوه دروئی هویدا ؟ شقایقش را خنجر برک خلاف بکندن چشم نرگس نیز نرگش مانند چشم فتان ترکان خونریز فتنه انگیز . سبوی غنچه اش مملو باده پر خمار ناشادی و بیاله لاله اش لبریز شراب ناخوش گوار نا مرادی . بنفشه را جامه کبود سو کواری در بر و زنبقش را دشنه برهنه بی رحمی بر کمر . سوسنش را زبان تنک خوئی بازردن دل سوختگان بازو چنارش را دست تطاول بتاراج اسباب تجمل نوباوگان خاندان بستان دراز . گیسوی سنبلش مانند اوضاع اهل زمانه پریشان و نغمه بابلش چون فریاد بوم شوم کاهنده دل و جان . سرو گردن فرازش چو بالا بلندان بی رحم دل بعاشق کشی دلیر و نسیمش مانند صرصر عناد بنیادکن اساس هستی برتا و بیر و هوایش نمونه ای از درکات باس المسیر . نهالش را بجز میوه تلخ کامی ثمری و شجرش را سوای ثمر ناکامی بار و بری نه . در زیر هر گل برگش هزار خار حسرت نهفته و بر روی هر برگ سبزش صد مار جعفری خفته .

صبحش چون شام هجران سیاه و شامش مانند صبح ناامیدی جانکاه .
 بهارش گل نا آشنائی را گلشن ورنک و بوی بی وفائی را نشیمن .
 فضایش ناسخ آئین یاری و هوایش خصم جان دوستاری . از چشمه
 چشم سحابش بموض قطره باران خون می چکید و از بستان دایه
 ابرهاری و مرضه سحاب بهاریش طفلان رضیع گستان و شیرخوارگان
 خاندان بستان بجای شیر نیسان جز خونابه الم نمی مکید . بلبل بی نوا
 چون ماتمیان سوخته دل روز و شب در فغان و شبون و چکاوک بی برک
 و نوا مانند نوحه گران تعزیت سرای ماتم هم آواز زاع و زغن .
 گویا که گلشن از مستوری عالم غیب خیر داشت که یک روز لبش بخنده
 شادمانی نشکفت و همانا که بلبلش از ظهور حوادث زمانه غدار مطلع
 بود که بقانون کامرانی دمی سرود نگفت .

درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت بهای های نشستند تا بهار دگر
 نواب جهانبانی در عمارات مبارکات فیض میانی بسط بساط کامرانی
 فرموده ، قفل از در گنجینه و بند از ابواب مخازن سخا و نعم بدست
 احسان گشوده ، جیب و کنار خاصان درگاه را از نفوذ کامل عبارت
 غیرت گلزار نیمه و برو دوش سران سیاه را از یوارق خلعت های
 فاخر رشک گلزار ابراهیم فرمودند . بعد از انقضای جشن نوروزی
 ابن جهانبان کشور فیروزی بفکر بساق عراق و بقلع مواد فتنه جوین
 سراپا نفاق افتاده ، بتهیه اسباب سفر و سرانجام سرابرد و چادر و
 و تدارک گرز و بفر و تیغ و خنجر و اجتماع سیاه و لشکر برداختند .
 در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا
 محمد و خان توجه بجناب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیا

بلبل خوش بیان قلم بدایع نگار در گلزار اوراق بدین گونه
 نغمه سرامی گردد که : مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران جناب
 آقا محمد خان در هنگامی که الکای مازندران مضرب خیام تسلط شیخ
 ویس خان می بود از سوء رفتار برادر بتنگ و از دار المؤمنین استرآباد
 بجناب اردوی شیخ ویس خان عزیمت و آهنگ نموده ، دست تشبث

بذیل دولت علی مراد خان زدند . و کرای آن دولت مقدمه شان را
 گرامی و خاطرشان را از انواع نوازشات قرین شادگامی ساختند ، تا
 آنکه بنحو قصه بردازی قلم اعجاز رقم مورخ تاریخ شیخ ویس خان
 را شکست افتاده ، از بلده ساری بجناب دار الملک طهران که در آن
 هنگام دار السلطنه پدرش بود عنان ادهم عزیمت بگشاد . مشار الیها
 نیز متعاقب شیخ ویس خان روی باردوی علی مراد خان نهادند . بعد
 از آنکه علی مراد خان را دست اجل گریبان و قضای مستعجل او را
 از بلده طهران بجناب دار السلطنه اصفهان کشید آن دو برادر عازم
 گیلان و مصطفی قلی خان بعد از چندی حسب الصلاح برادر روی
 نیاز بدولت جناب آقا محمد خان آورید و ابواب مسکنت و ضراعت
 و دروب عجز و استکانت را بمقالید اظهار عبودیت و بندگی و مفاتیح
 ابراز فروتنی و سر افکنگی گشاده ، باعتقاد خویش در ظل حمایت
 برادر جفا اندیش غنوده ، عاقبت نهال تضرعش در جو بیار خاطر برادر
 ثمری و دوحه تخضیع و تخشعش در سرا بوستان دل جور مایلش یار
 و بری نداد . دیده اش از نشتر ستم آن جفا جو و جهان بینش از
 گزلك عناد آن تند خو بی نور و از وصال شاهد بینائی مهجور گردید .
 مرتضی قلی خان چون برادر بی مهر را در عین ناخوشی قاصد جان
 و در ظاهر و باطن از خود بدگمان دید خویشتن را بکنف حمایت
 هدایت الله خان والی گیلان کشید و در ساحت آن کشور باطمینان خاطر
 آرمید . بعد از آنکه دست قضای مستعجل باستره اجل نقش وجود
 هدایت الله خان را از صفحه هستی سترد و تند باد فنا اوراق دفتر زندگانش
 را بسوی نزهت سرای عدم برد دارالمرز رشت و حوالی و حواشی
 آن ملک بدنو سرشت ضمیمه ولایات محروسه جناب آقا محمد خان
 گردید مرتضی قلی خان خود را بمیان طوالتش انداخته ، علم مخالفت
 در آن ولایت برافراخت و هر ساله جمعی را با خود متفق و خرمن زندگانی
 رشتیان بی نوا را از شعله خانمان سوزنهب و غارت محترق و امانای دولت
 آقا محمد خان هر حاکمی که با لشکر و سپاه بان ولایت می فرستادند

متفرق می ساخت . و کلای آن سرکار درین سال تفریق شیرازة جمعیت و انساد و تحریق اوراق خود سری و استبداد اورا مکتون ضمیرخویش کرده ، لیکن از جانب این جهانیان معدلت کیش خاطرشان درتشویش می بود و از طرف دارای جم اساس پیوسته درهراس و ضمیرشان در وسواس و دمی بارام دل درهیچ مجلس و محفل نمی غنودند . بنا بر آن بابا خان برادرزاده خودرا با فوجی از دلاوران رستم قتال و بهادران ستمبر بازوی قوی چنگال و اسباب جاه و جلال مامور بمحافظت و محارست در دارالسلطنة اصفهان و خود از دارالملک طهران رافع رایات عزو شان و چمن گوران دشت را مخیم خیام جلالت بنیان ساختند و چهار پنج یوم درچمن مزبور بجهة اجماع لشکر و فراهم آمدن چشم و حشر لنگرافکن زورق توقف گردیدند . چون اهالی ماسوله با مرتضی قلی خان در باطن سازگار و جنابش را ازجان و دل خریدار و بان جهت در آن سرکار تنبیه و تأدیب را سزاوار و شایسته هزار گونه ابداء و آزار بودند و کلای آن دولت گوشمال آن جماعت را مرکوزخاطر و بعلت ضیق معابر و تنگی راه بردن سوار متعذر بود سواره سپاه و بنه و اسباب اردوی جلالت دستگاه دره و کب جذب علیقلی خان از طریق خمسه روانة دارالارشاد اردبیل و تفنگچیان مازندرانی را که در کوه گردی و جنگل نوردی بی بدیل می باشند برداشته ، شوامخ کوه و کنل و معابر مشحون بدرخت و جنگل و شوارع پر تلاب و وحل را پیای عاجل بیموده ، آنها را تنبیه کامل ، از راه طارم روانة خلخال و باردوی جناب علیقلی خان الحاق و اتصال یافتند .

در بیان تسخیر نمودن آقامحمدخان ولایات این جانب

رود ارس را و مراجعت بطهران

علم میمنت پرچم قلم درفضای آذربایجان صفحه و اوراق بدین سیاق شقه گشا می گردد که : ایل شقاقی از جمله ایلات مشهور آذربایجان و نشیمن ایشان در سراب و گرمرود من توابع دارالسلطنة تبریز و بعد از وفات خاقان علیبن مکان و کیل تا این زمان طوق فرمانبرداری

احدی از ارباب شوکت و استیلاء را برگردن ننهاده و اکثر اوقات اذیت و اضرار آن طایفه بمترددین آن دیار می رسید . درین وقت صادق خان شقاقی سرکرده آنها نیز بدارالسلطنة تبریز استیلا یافته ، خداوردی خان ولد نجفقلی خان دنبلی بیگلر بیگی آن ولایت را مقتول و انواع ظلم و بیداد و اصناف جور و عناد در باره اهالی آنجا معمول می داشت و همگی بیگلر بیگیان و حکام ولایات آذربایجان که هر یک در ظاهر صاحب اساسی ملوکانه و خداوند دستگاه خسروانه بودند از بیدادش بجان و از فتنه و فسادش بسامان آمده ، از آنجا که با یکدیگر بیمایندة طریق نفاق و مشام خاطرشان از هم استشمام رایحه اتفاق ننموده ، هیچ یک از آن امرای با وقار در صدد چاره کار و در مقام رفع اذیت و اضرار او بر نمی آمدند درین هنگام و کلای دولت آقا محمدخان چنگال شاهین همت را باصطیاد مشارالیه نیز و توسن عزیمت را بجناب الوس او سبک خیز ساخته . صادق خان چون از ورود مواکب جلال آقا محمد خان بنواحی طارم و خلخال اطلاع حاصل و آن جناب را بتخریب بنیان جلال و هدم اساس قیل و قال خود بکلی مایل و از اهالی تبریز نیز بنا بر سوء رفتار خود بسیار متوحش و متزلزل بود از دارالسلطنة مزبور با جمعی که داشت روی عزیمت بجناب سراب نهاد . جناب آقا محمد خان بانهای منهدان از ورود مشارالیه بمحل مزبور مطلع گردید . با سواره سپاه پانزده فرسنگ راه را در یک شب و روز بیموده ، وقتی بمقصد رسیدند که آن جماعت از تلاطم آن بحر پهناور مخبر و با خانوار خود بولایت آذربایجان منتشر گردیده بودند . پس آنجناب قلعه سراب را موج سراب و نقش بر آب ساخته ، از آنجا روانة دارالارشاد اردبیل و چند یوم توقف و بجناب طوالتش نقل و تحویل و منزلی موسوم بدریغ مضرب خیام غازیان فولاد خنجر الماس تیغ گردید . یک روز بعد از ورود بان حدود تمامه تفنگچیان عراقی و مازندرانی بسرکردگی چان محمد خان دولوی قاچار بوخاری باش بتنبیه طوالتش مامور و

ده دوازده یوم در منزل مزبور متوقف. لیکن مامورین با شاهد فتح متالف نگردیده، بی هیچ مرام مراجعت باردوی با احتشام نمودند. در خلال آن حال عرابض متواتر از مصطفی قلی خان ولد کاظم خان قراچه داعی رسید، مشعر بر آنکه: هرگاه موکب والا مرحله پیمای صوب قراچه داغ و اعلام جلالت انما بجانب این دیار فلک سا گردد این دولت خواه متعهدست که فتح ممالک آذربایجان با سهل و جبری میسر و عروس این مملکت اولیای دولت را بنیکو ترین صورتی در برابر آید. امنای آن سرکار چون مینای وجود امرای آن کشور را از صهیای پر خمار نفاق لبریز و جملگی را با یک دیگر در مقام ستیز و آویز دیدند شمشیر جلالت را بافتتاح ابواب آن مملکت تیز و بجانب محال قراچه داغ نکاور انگیز و از راه اهر و مشکین غریبو کوس عزیمت را بسوی چمن اشکیز بجهت ستیز بذروه سپهر هفتمین رسانیدند. چون چمن مزبور اردوی جلالت را مقر و خیم عظمت را مخیم گردید ارقام متعدده بیگلر بیگیان و حکام و ارباب آن دیار قلمی و همگی را بحضور احضار نمودند. امرای آنطرف رود ارس ماشی طریق فرمانبری گردیدند. از آن جمله حسینقلی خان دنبلی ولد محمدخان حاکم خوی و سلیمانخان و کلبعلی خان حاکم نخجوان و قاسم خان برادر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ارومی و احمد خان حاکم مراغه و عظما و رؤسا و اعیان دارالسلطنه تبریز در چمن مزبور وارد حضور و خدمتش را طوعاً و کرهاً مایل و بار ناهموار ایصال خراج و تمفاو باج را حامل گردیدند. چون محمد قلی خان بیگلر بیگی ارومی را و کلاهی سرکار احضار و مشارالیه برادر را بعوض خویش روانه معسکر جلالت کیش ساخته بود بنا بر آن قاسم خان را که با برادر راه نورد طریق عناد می بود بیگلر بیگی ارومی و یکی از رؤسای قاجار را بجهت استقلال مشارالیه در اشغال محمد قلی خان با دو هزار سوار همراه نمودند. محمد قلی خان مقاومت در برابر سپاه قاجار را بهالت نفاق ایل افشار در قوه خود ندیده،

خویش را بقلعه ای که راس الحد خک ارومی و طایفه بلباس و حکاری و ساوچبلاغ مکرست کشیده، بعد از چند یوم بی آنکه از جانب اخوی زوری و درامر خود قصوری و فتوری مشاهده نماید سرمخالفت را برکنار انداخته، روی مطاوعت باردوی کیوان شکوه نهاده. مختصر کلام: و کلاهی دولت با احتشام تبریز را بملاوه خوی و سلماس بحسین قلی خان دنبلی وا گذاشتند و مهمام کوچک و بزرگ تاجیک و ترک چه مخالف و چه موالف را بقدر امکان انتظام داده، بنا بر صلاح وقت بولایات آنطرف رود ارس نپرداخته، بعد از اول میزان قانون حرکت و نهضت را ساز و لوائی منصوروی را باوج فلک و نوای نای عزیمت را بگوش ملک دمساز و شقایق زرتار اعلام همایون را بهزاز باد صبا مانند عشاق پرسوز و گداز بناله خیزی و شورانگیزی آغاز و خروش کوس روئین برده در گوش ساکنین اصفهان و حجاز و نمره گورکمه آهنین زلزله افکن بنیان طاقت و توان متوطنین نیشابور و شیراز گردیده، از راه راست اعنی پنجگاه خمسه عراق روانه دارالملک طهران شدند.

در بیان سوانح غم فزای محنت پیرای و سایر وقایعی که در آن زمان حادث گردید

اول فصل خزان و آغاز برگ ریزی رزان و هنگام سردی هوا و زمان تهاجم لشکر سرما و اوان برودت کوه و صحرا رسیدن بهمن و سربان زاغ و زغن که از جانب شهریار ربیع مستحفظ قلعه گلشن و مامور بحراست نوب-اوگان خاندان چمن بودند عهد سلطان گل و پیمانان پیمان قهرمان سنبل را شکسته و ابواب حصن حصین بوستان و دروب قلعه متین گلستان را بروی عندلیبان کهن آشیان بستند. در صحن چمن اندام پریر خان سوری و سمن و در ساحت گلزار قامت زیبا قدان شقایق و گلنار که بروردگان سلطان نامیه بودند در خون کشیدند و بساط با انبساط جلالت لشکر آرای اردی بهشت را که در عرصه بوستان و کشت چیده بود برچیدند. شیرازه جمعیت

اوراق گلپای باغ و ورقهای رنگا رنگ لاله‌های دشت وراغ از تندباد
 خزان از یکدیگر گسیخت. باغبان سقله خوی حصاربند گلستان با
 سپهدار زمستان همداستان گردید. آشیان بلبل بی نوا را از اوج
 شاخسار گلزار بدست بی شرمی فرو ریخته، لشکر بی با وسر شباط
 دست تطاول باسباب تجمل لاله وگل و ورقهای تمول نرگس و سنبل
 دواز و بقما گران تلوج و امطار پیرایه شوکت شهریار فریدون فر
 فروردین را تاراج و عرصه گلستان و فضای باغ و بستان را بیرگی
 محتاج ساخته، بنفشه بسوک نازک نهالان بستان لباس سوکواری در
 بر و گلبن کلاه شکوفه از سر بینداخت. لاله را داغ حسرت در
 دل ماند و سرو را پای حیرت در گل. بوم شوم و جغد میشوم در
 آشیان مرغان بستان نغمه سرا و زاغ و ذغن در عرصه گلشن چمن
 پیرا گشتند.

درآمد باد غارتگر بتاراج گلستان را بیرگی کرد محتاج

ز بسکه خیل خزان در چمن همی تازند

بماند چهره آبی نهان بیزیر غبار

ز گیسوئی که چمن را بهار بافته بود

نه رنگ ماند ونه بوی ونه بود ماند ونه تار

القصة: نواب جهانپانی بساق عراق را عازم و سفر اصفهان را
 جازم گردیدند و در دارالملک شیراز شقه گشای الویه ظفر طراز و
 با دبدبه خانانی و دستگاه سلیمانی محال سمیرم را بهای تکاران مشکین
 کاکل عنبرین دم و اقدام آهوان خیزران قلم آهنین سم پیمودند و
 در آن محال قبه بارگاه با قرص آفتاب و ماه برابر نمودند و مهجه
 علم را چون مهر بر سپهر اخضر سودند. در آنوقت بابا خان درچمن
 گندمان نصب خیام اقامت داشت. بمحض استماع اعلام نهضت را بجانب
 قصبه قمشه برافراشته، حضرت جهانپانی دو بوم در منزل مزبور توقف
 و مکتون ضمیر خیر اندیش این بود که فردای آنروز حرکت کرده
 روانه قمشه گردند. هنگام شام که زمانه لباس سوکواری دربر و

فلک کلاه خورشید از سر انداخت و سرشک انجم بر دامن این نیلی
 طارم ریخت و سپاه اختران سرابرده سپهر مزور از گلوله برشرر بنیاد
 آتش بازی و شراره ریزی و تیر اندازی نهادند جماعت و خیم العاقبه
 فارسی و شیرازی و طایفه شومیه نانکلی و مافی در آن شب تارچشم
 از حقوق دیرینه و دیده از نعمتهای بیشینه این خسرو جم اقتدار پوشیده،
 چون هاله در اطراف ماه دور سرابرده و خرگاه را محیط و بانداختن
 و تفنک ورمی سهام جانسوز گلوله هزیمت و آهنک و بسیط خاک و ساط
 ابن تیره مغاک را از اشتعال نوایر جنک همگون و همرنگ اطلس
 گلزار فرنگ ساخته، عرصه جهان مظلم از شعله افروزی شهاب پرتاب
 گلوله آتش فشان مانند روز روشن و فضای دشت و در و ساحت
 اغبر از لاله‌های احمر شراره و شرر رشک گلزار و گلشن گردید.
 و ابر آتش بار دود و دخان بنیاد باریدن زاله بلا و آغاز طراوش
 قطرات امطار و غابر مزرع ثبات امیر و وزیر و کشت زار قرار برنا
 پیر نهاد. نواب جهانپانی هر چند جهد نمودند که باب تدبیر یا آتش
 دم شمشیر مسکن نوایر فتن و فتور و منطفی شعله شر و شور یا
 خرمن سوز اشرار شرارت اندوز گردد مفید نیفتاد و از آنجا که
 تدبیر مخالف تقدیر حضرت قادر و مقایر مشیت خالق افلاک و عناصر
 بود بسرانگشت سعی و اهتمام این شهریار جم غلام عقده از رشته
 انقاد این گیر و دار نتوانست گشاد. بالاخره جمعی کثیر و فوجی غفیر
 با تیغهای تیز و خنجرهای خونریز روی بی شرمی بجانب سرابرده
 خسرو اسفندیار رزم رستم ستیز نهادند. حضرت کسری معدلت چون
 اوضاع را دگرگون و بخت را واژگون و آن قوم ملعون را تشنه
 خون دیدند پای جلالت برکاب اشقر عزیمت نهاد، سقینه وجود مسعود
 را بیادبانی حفظ حضرت معبود از آن دریای بر آتش بساحل نجات
 کشیدند. اهل اردو در آن شب داج مال و اموال یکدیگر را تاراج
 و دست بنهب و غارت باسباب هرغنی و محتاج گشاده، بعضی سوار
 و برخی پیاده تخته باره وجود خویش را از آن قلم موج برکنار

رسانیدند . هر يك بطرفی روی نهادند و عنان عزیمت بجانب مامنی گشادند . این حضرت از خارج اردو عنان کش رخش عزیمت گردیده غلامان درگاه و خاصان آستان آسمان چاه و بعضی از سرکردگان سپاه که درین واقعه بی گناه بودند مانند پروانه پیرامن این شمع انجمن خسروانه جمع و روی عزیمت بجانب دارالملک شیراز نهاده . بر آگاه دلان عالم صورت واضح و بر خورده گیران جهان معانی لایح خواهد بود که : شغل خطیر سلطنت و فرمانروائی و منصب جلیل خسروی و دارائی بمقاد « توتی الملك من تشاء » درید قدرت « يفعل الله ما يشاء » و تغییر و تبدیل آن بمضمون « تنزع الملك ممن تشاء » بمشیت خالق ارضی و سما موقوفست . بر نتیجه سعی مخلوق امری که تعلق خالق جزو و کل بوقوع آن قرار گرفت بموجب « تحکم ما یرید » از برده خفا و جلباب اختفا ظهور و بر حسب « اذ اراد الله شیئا هیثی اسبابه » اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و قدر مهیا و میسور می گردد . تداوم مدبران دهر و افکار صایبه عقلای هر شهر و کشور بمنع تیغ و رفع تیر تقدیر حی قدیر توانا نمی توانند بود و انابل اجتهاد و سرانگشت بشر گره از رشته خیر و شر و عقده از سلك نفع و ضرر نمی تواند گشود . « العبد یدبر والله یقدر » . وقوع این واقعه و سنوح این سانحه را برخوردی سال و کم تجربگی این هزیر بی همال محول نباید داشت ، زیرا که تا چرخ جفاکار بر حسب تقدیر کردگار بر مرادش گردش می نمود قانون ممالکت داری و رعیت پروریش سر مشق جمیع سلاطین صاحب تمکین و از رزانت فکر و اصابت رأی ناسخ تدبیر مدیران و از اشاعت گفتار و اذاعت کردار محسود حکمای یونان زمین بود و انابل فیض شامل افکار صایبش گره از رشته روز و شب می توانست گشود و از سهم اسهام قهرش نسر طایر را پیوسته در آشیان چرخ شتابنده دل پراز بیم و از بیم سنان جان ستانش سماک رامح را در جولا نگاه گردون گردنده بر کف سر تسلیم . از هیبت شیر علمش شیر سپهر درهراس و از صولت شمشیرش دلهای پادشاهان دروسواس . شرفات قصر جلالش بر غرافات

ایوان فلك مشرف و کنگره کاخ عظمتش با کنگره چرخ متالف . حاتم و معن را در پیش گدایان درش دست در یوزه دراز و فضل و جعفر را بر آستان در یوزه گران آستانش سر نیاز . وقتی که چرخ فتنه جو کج روی آغاز و سپهر سفله خو قانون مخالفت ساز نماید از مشتی خاک چه بر می آید ؟

عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت باندک غفلتی بدست حرامزاده لولی حسب یهودی نسبی می دهند که با ولی نعمت خود این گونه رفتار نماید . بیان اعتبار این حادثه کبری و سنوح این سانحه عظمی اینست که : حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید الاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی ستان وکیل در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله ای از محلات حیدری خانه شیراز و در ایام تسلط نواب غفران ماب بیگلربیگی نظر بصدور بعضی خدمات جزوی کد خدائی کل حیدری خانه باو تعلق یافته و بان جهت بر سایر امثال و اقران تفوق بهم رسانید . بعد از آنکه علی مراد خان زند بنحوی که مورخ تاریخ چگونگی آنرا مدون و بذکر آن پرداخت قلعه شیراز را مسخر و دست شوکتش بنیاد کن معموره آن نوم و برگردید بعضی اشرار آن کشور و فساد پیشگان از صلاح بی خبر را که وجود نابودشان مضر ملک و دیار و دولت موجودشان شور انگیز روزگار بود بخروج از قلعه شیراز فرمان داد ، از آن جمله حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت را نظر شرارت ذاتی و خیانت جبلی که در آب و گکش مخمر بود هم سلك سایر مخرجین و با کوچ و خانه و برادران دیوانه اش مأمور بدار السلطنة اصفهان نموده ، در مدت حیات علی مراد خان چون سال خورده ای پرده نشین جلباب خفا و خلوت گزین برده اختفا می بود ، لیکن عوراتش بعاتت دیرینه رسوم ایام شنبه را پیشه ساخته و چادر عصمت را از سر انداخته ، علم بی عفتی را بر فراز بام خانه آن نمرود بر افراختند و غریو کوس بی ناموسی را بفلك آبنوس و آواز طبل بی عصمتی را بذروه چرخ سندروس

و خروش فقیر بی حیائی را بمساع سکان روم و روس رسانیده * درب خانه آن دیوث را بر روی اقصی وادانی والواط شراب خوار میدانی گشاده ، سلامی عام و ندای شرب مدام باشاهدان گل اندام در داده ، بدان مایحتاج حاجی مشارالیه مهیا و آماده می ساختند . بازار فیوج از کثرت مشتری رواج و او را بدان رفع احتیاج می شد . دیگر از اوصاف حمیده سلسله علیه اینست که : بعد از آنکه امنای دولت آقا محمد خان قلعه شیراز را تصرف نمودند همشبره زاده حاجی که قول ایشان باکره بود از خانه آن مردود مفقود ، بعد از ده بوم اورادر خانه جان محمد خان فاجار پیدا نمودند . مشخص گردید که بخانه مشارالیه رفته . چنان نموده بود که : من دختری هستم بی پدر و مادر و بغایت محتاج شوهر . مشارالیه او را بمقد منقطعه در آورده ، متصرف گردیده . چون وکلای سرکار آقا محمد خان از کیفیت آن امر مطلع شدند او را گرفته ، بدست حاجی مزبور سپردند . حاجی بیچاره از وقوع آن واقعه نکلی بریشان دل و از سنوح آن سانحه بغایت متزلزل و از اندیشه تنگ و ناموس بفکر بردگیان عصمت مانوس حرم سرای جلال و ماهروین حریم عصمت و اقبال افتاده ، ابواب مصلحت و مشورت باصلاح اندیشان قدیم بدست غیرت و حمیت گشاده ، از ایشان صلاح جو گردید و بزبان درپاش لثالی این کلمات غیرت انگیز را برشته بیان کشیدند که : الحمد لله این مقدمه باحسن وجهی گذشت و تنگ آن دامن گیر ما نگشت و کارمان برسوائی و بدنامی نکشید . باید چاره اندیشید و بمحافظت سایر بوشیده رویان قصر عروشان کوشید ، که مبادا امری حادث و رسوائی این سلسله جلیله را باعث گردد . صلاح اندیشان مصلحت در آن دیدند که در مدت توقف اردو که اندک تنگ و عازی ضرورست باید همگی را دربند نموده و خود را از بند بدنامی و قید رسوائی گشود . حاجی صاحب ناموس حسب الصلاح امنای دولت خواه بریچهرگان سروقد و صفوبر قامتان گلزار خدرا محبوس و عرصه بند خانه را از مقدمه شان رشك حجله عروس و رندان قدح

بیما را از وصال آن دلبران ماه سیما مایوس نمودند . لیلی و شانی که هر یک را هزار مجنون دربند جمع مشکین بودی سلسله جفایشان برپا بستند . گل عذارانی که هر روز در چمنی با چو منی چمان و از غایت جود و کرم کام ده پیر و جوان و دستگیر هر فقیر و ناتوان می نمودند در کنج زندان ستم نشانیده و ساقها و ساعد های بلورینشان را که پیوسته طراز دوش و دو شاخه گردن داهد بازان چرخه نوش بودی از زنجیر جور و میداد خسته . بلبلان گلستان آرائی که هر روز از اطراف شاخی آشیانه تازه ساختی و در آن آشیانه طرح آشنائی با گلرخی انداختی بال و پرشان را بسنگ بی مروتی درهم شکستی . شواحق این طائفه عفت انصاف نه آنقدر ارتفاع دارد که سیمرغ قوی بال فکر و خیال بذروه اظهار و اشعار یکی از هزاران تواند پرید و با دیده وهم تیز بین قله قاف توضیح و تبیین آنرا بنور یقین تواند دید . شاهین خیال بجنایح افکار صادقه و بقوت شهپر سرعت انتقال در هوای مقل عشری از اعشار بی پرو بال و زبان قلم در تقریر اندکی از بسیار آن ابکم ولالت . هر چند طایران آفاق گرد او هام در فضای بیان آن بال پرواز می گشایند در عطار مختصری از مطول آن نمی توانند رسید . پای کمیت قلم و قدم ادهم خامه صدق رقم از مشی مرحلی از مراحل آن بغایت لنگ و سطوح این نه رواق چنانچه صفحه و اوراق گردد بجهت تحریر آن بکلی لنگست .

گر سیاهی شب ظلمت فرا
در دوات آسمان ریزد قضا
بس فرمان خداوند فلق
بک ورق کاغذ شود این نه طبق
حاصل روح نباتی بیش و کم
صرف گردد بک قلم اندر قلم
وز بی تحریر سازد چرخ پیر
چون عطارد جمله انجم راد پیر
کی توانند از هزار آن یکی
در همه عمری نوشتن بی شکی
مختصر کلام : چون منشی دیوان قضا و طمراکش « یفعل الله ما یشاء » بدایع بدیع جهانداری و توقیع و قبیع کشور گیری و کیتی گشائی علی مراد خان را که بایه کریمه « توتی المملک من تشاء و تعز من

تشاء « موشح بود برقم « تنزع الملك ممن تشاء وتنزل من تشاء »
 مرقوم نموده و نیز اقبالش قرین احتراق و ماه جلالش در محاق افتاد
 و ترکیب کاخ عظمتش از تند باد اجل افتراق یافته و آفتاب
 جهانتاب خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصه
 اصفهان لامع گردید حاجی مزبور را در سلک ملازمان رکاب منسلک
 فرمودند . بعد از شکست احمدخان افغان آن حضرت محرك خانوار
 فارسی و شیرازی از دارالسلطنه مذکور گردیده ، دارالملك شیراز را
 مطلع مهجته رایت ظفر طراز ساختند . چون جناب میرزا محمد
 کلانتر سابق الکیای فارس نوه زاده مرحوم میر سید شریف علامه
 فی الحقیقه بزبور کمالات صوری و معنوی آراسته و قامت قابلیتش بحلیه
 گران بهای مردی و مردمی بیراسته ، مشارالیه نیز حسب الامر علی
 مراد خان با خانه و کوچ مامور توقف اصفهان ، در سلک مستوفیان
 دیوان او منسلک می بود در هنگام حرکت موکب همایون بعثت کثرت
 عیال و اطفال ارسال اصفهان را در قوه خود ندید رفتن بجناب وطن
 مالوف را موقوف و عنان ادهم عزم را از همراهی مواکب جلال
 معطوف نمود . چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان گیتی ستان
 من جمله محرران میرزا محمد مشارالیه و سر رشته ای از داد و ستد
 ولایت فارس بهم رسانیده بود بنا بر آن خاقان مغفور شغل خطیر کلانتری
 الکیای فارس و منصب جلیل شهرداری آن ملک فردوس اساس و تمسیت
 مهام جمهور ناس را بان سناس بدکیش که قابلیت کلانتری خانه خویش
 را نداشت مرجوع و مواد استعداد دولت علیه زند را باندک غفلتی
 مقارن فرمودند . نواب جهانبانی بعد از وفات پدر والا گهر نظر بصلاح
 وقت شغل مزبور را کماکان باو در گذشته و در آن اوان نیز میرزا
 محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمده اعمده سرادق دولت و رکن
 رکین کاخ شوکت بود محرم بیت الله الحرام و زیارت عتبات عرش درجات
 ائمه علیهم السلام گردیدند حاجی مزبور در غیاب نواب معظم الیه اقتدار
 کلی بهم رسانید . رفق و وفق امور رعیت و سپاهی در حیطه اختیار او

قرار یافته ، در هنگامی که رایت منصور بجانب دارالسلطنه اصفهان شقه
 گشا و اعلام میمنت منظور بعزم بیکار آقا محمد خان قاجار فلک فرسا
 می شد قلعه شیراز و محارست بردگیان عظمت و اعزاز را بمرود شقاوت
 انباز محول ، بل امور ملک و دولت را بک باره مختل فرمودند . حاجی
 مزبور در غرور دولت و کفران نعمت اقدام نمود . آنچه مذکور
 می شد اینست که : آن یهودی زاده نمک بحرام مدتی از حرکت
 و نهضت این بر گزیده ملک علامه شجره خبیثه نفاق و اصول رذیله
 شقاق را در مقبلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی
 از فارسیان خذلان تلاش و سفله طبعان اجامر و اوباش و ناباکان اراذل
 منش قلاش از طریقه صدق و صواب تحریف و قلوبشان را بجانب حق
 ناشناسی و نمک بحرام تالیف و مهاد کرده بودند که دست تصرف
 این شهر بار رستم حریف را از دامان قلعه شیراز کوتاه و شیرازه دولت
 چهل ساله زند را بریشان و تباه ساخته ، لوائی خود رانی در عرصه
 آن مملکت بر افراخته ، من بعد قلاده خدمت و فرمان بری و طوق
 مطاوعت و خدمت گزاری هیچ يك از فرماندهان با تمکین و خسروان
 صاحب تاج و نگین مملکت ایران زمین را بر گردن نهند . چون این
 امر خطیر با وجود بودن این امیر کشور تدبیر در آن ملک بهشت نظیر
 صورت پذیر نمی شد و وقوع این خیال فزون از حوصله آن قوم تعالی
 منش ارب خصال می نمود آن حرکت را موقوف بنهضت خسرو نوشیروان
 معدلت بجانبی داشتند . تا اینکه این بیکه تاز ممرکه بردلی حاجی روباه
 صفت لا ابالی را در دارالملك شیراز والی و بیشهای آن شهر و کنام
 آن کشور را از وجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شیر گیری
 خالی ساختند و علم شهامت و جلالت را بجانب الکیای عراق بر افراختند .
 حاجی مردود شرارت باطن را ظاهر و يك نفر از خوانین زند را
 که از جانب خدیو سعادت مند مامور بکوتوالی قلعه شیراز بود بتدبیری
 دستگیر و صیت مخالفت و کافر نعمتی را گوشزد دور و نزدیک و ترک
 و تاجیک گردانید . دروازه های شهر را خاکریز و بانهای قضای چالاک

سبك خيز مهبدين خویش و هم عهدان بدكيش خود را که در موکب
 همایون بودند مطلع ساخت . راه مخالفت گشاده و درب موافقت بسته
 در طریق معاندت نشسته و در پس دیوار مخاصمت ایستاده بودند و
 و حصانت قلعه شیراز و استحکام آن حصار گردون طراز را احتیاج
 بتعریف و توصیف نیست ، زیرا که کنگره حصارش در عقول و حواس
 مماس محذب فلک ذات البروج و طایران اوهام و متخیله را براوج بروج
 آن یارای عروج نه و دست هیچ گونه تدبیر پیرامن تسخیر آن حصن
 حصین که قرین کنگره اثیرست نمی رسید و نخواهد رسید . پس آن
 حضرت لاعلاج در مسجد بردی يك فرسنگی شهر بی بنه و چادر نزول
 و جماعات فارسی و رهروان طریق سناسی مهبدين حاجی عاصی نیز از
 طریق غیر معمول آمده * داخل شهر بند شدند . حاجی سناس و آن
 مردود خناس بروج را بتفنگچیان فارسی و رفقای پروسواس تقسیم و در
 نهایت بیم و هراس بلوازم کشیک و پاس قیام نمودند .

مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملک شیراز و رفتن
 پیندر ریک

خامه قصه نگار از نسایم عبارت فصاحت پیرا غنچه گشای ازهار
 اظهار مدعا می گردد که : جمیع خوانین و سرخیلان جلیل زند و سایر
 ایلات که در آن شب باطراف و جهات پراکنده و منتشر و پیمایندة دشت
 و در و راه نورد کوه و کمر گردیده ، از موکب جلالت نمود که مقصد
 و مقصود هر مقبول و مردودست قعود نموده بودند دسته دسته از خارج
 شیراز بحضور معدلت طراز سرافراز و قانون قلعه گیری را ساز و
 ابواب چاره را بر روی قلعه گیان فراز ساخته ، حاجی شیطان خیال چون
 کار را بر وفق آمال ندید و دلاوران بهادر را در امر محاصره ساعی
 و جاهد دید حبله و مکر برانگیخت و طرح شعبده تازه ای ریخته ،
 در جزو بدلیران سپاه شرحی مشعر برانذار و تهدید بسیار نگاهشته خامه
 حیات نگار ساخت که : کوچ و بنه همگی در قلعه شیراز و ابواب هر
 گونه تصرف بروی ما بازست . هر گاه از موافقت و همراهی آن دو حو

سرا بوستان کناره نجویند و طریق مخالفتش را بیای رضا جوئی ما
 نبویند نسوان و عیال همگی در معرض تلف و من بعد خائیدن انگشت
 افسوس و اسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترك معاونت را نموده ،
 روی بشهر آورند لازمه محبت و مهربانی بهربك معمول و وصال شاهدان
 آرزو و کامرانی هر محفل را باحسن وجهی بحصول موصول خواهد شد .
 آن ساده لوحان بی مایه و احمق و شان فرومایه از خوف ابتداء و آزار
 منسوبان و اندیشه تاسف بدون توقف از خدمت آن حضرت تخلف و
 بتسویلات آن مردود فریفته و بخط و خال مواعید دروغش شیفته گردیده ،
 روی بشهر نهادند . حضرت چم مرتبت چون سلسله جمعیت را از تند
 باد قضا و قدر گسسته و ابواب چاره را از شش جهة بسته و عدورا
 در بهلو نشسته دیدند توقف در آن حدود را دون صلاح و مفایر فو
 و فلاح دانسته ، زمام سمند تیز گام عزم را بجانب بنادر مصروف
 و عنان توجه را بسوی دشتستان معطوف و در مرحله بیمائی
 باریح عاصف و در طی مراحل با برق خاطف مالوف و از اعوان و
 انصارش در رکاب سعادت آثار بجز محمدخان عم و زال خن خشتی
 که در طریق حق شناسی ثبات قدم ورزیده و سوابق خدمت و اخلاص
 خویش را بلا حقی اختصاص موکد ساخته احدی باقی نمانده بود .
 حاجی مردود فوجی از مبارزان را بتعاقب آن حضرت از شهر بیرون
 فرستاده ، امر بسفونگری نموده ، حضرت معدلت مدار با آن دوسه
 سوار اندک کروفری نموده ، جمعیت آن قوم را پریشان نمودند .
 الفصه : نواب جوذا رکاب از خود قطع آرام و خواب فرموده ،
 بتوسل خلیق جزو وکل و میان الطاف های خیر السبل در يك روز و
 شب خود را بدایان کوهی فلک شکوه که در استحکام و سختی چون عهد
 عاشق و دل معشوق و در استعلاء و ارتفاع هم شان عبوق و درمان
 خشت و کازرون واقعت رسانیده ، جماعت کازرونی از عبور خدیو
 منصور مستحضر گردیدند . قریب بهزار نفر تفنگچی و سوار مجتمع و در
 عقب آن حضرت آواز گیر و دار مرتقع ساخته ، باذوی آتش فشانی

و شراره ریزی گشادند . شهریار کشور ظفر بان قوم ارانب سبر حمله ور و در آن دریای آتش شناور گردیدند . باب شمشیر منطقی نوایر شر و ضرر و بباد حملهای بی حد و مر نهال جمعی را بر خاک هلاک انداختند . نهایت آن جماعت در میدان خودداری پای تهور افشوده ، دست از انداختن نفک و استعمال آلات جنگ نمی کشیدند . فرزند چاره جوئی آن شاه بی سپاه در آن دشت جانکاه مات و متحیر و اسب فیل پیکر نیز از کروفتر متواتر از رفتار باز مانده ، پیاده رخ بجانب کوه نهادند و بجنگ گریز مانند بلنگان کوه گرد و شیران نبرد بر شوامخ آن کوه صعود و بشرفات آن راه بر خطر و قله های آن چهل بر حجر را بهای سهی بيموندند . در خلال آن حال تفنگچیان خشتی بامداد رسیده ، مظفر و منصور روانه خشت و ساخت آن ملک نیکو سرشت را از قدم فرخنده لزوم رشک بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریک نهادند . امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریک بشرف پا بوس رسیده ، سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص مراسم مهمانداری قیام و اقدام نمود .

بیان محاربه نواب جهانبانی بالشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم پرداز بتقدیر ملک کارساز

سمند سعادت بیوند قلم در شبستان صفحه بدین نهج گرم جولان و بلارک بران خامه در میدان ورق بدین نسق سر افشان می گردد . که : حاجی بیدادگر بدگهر چون مدار سپهر ستم شعار و گردش چرخ جفا گار را وسیر نجوم سیار و کواکب خون خوار را بروفق مرام و توسن بخت و دولت را رام خود دید تیغ بی آزر می را از نیام بی شرمی و شمشیر عاجز کشی را از غلاف بی انصافی بر کشیده ، هر یک از حاجبان و غلامان دولت علیه زند را بجرم حق شناسی در معرض مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر در آورده ، محصلان شدید العمل بجهة وصول و ابصال اسباب و اموال آنها بر گماشته و بان هم اکتفا ننموده ، لوای عمل را بر فراز خانهای سلسله زند بر افراشت و حقوق

نمک اشخاصی که خود و برادرانش مدت چهل سال پرورش یافته آن دلیران و دخترانش پروردگان باب ایشان بودند منظور نداشت و مبلغ های کلی معدنیات متنوعه و سبائك مختلفه از اسب و براق و آلات بساق و اسباب طمطراق آنچه در ظاهر و پنهان و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانی که تن پیریمان و حریر با کرام پوشیدند بیلاس محتاج ساخت و آنانی که بر بستر اطلس و کم خاب بند تکیه می فرودند بجائی رسیدند که بویا و حصیر بخواب نمی دیدند . بسا خانمانها که ارتند باد عنادش بازمین یکسان شد . سموم سهمش خرمن افروز بیرو جوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید . آتشی افروخت که چرخ جفا پیشه را با همه قساوت از شعله اش دل بسوخت و آنقدر خون ناحق بتیغ بی باکی بر زمین بی مروی ریخت که بهرام خون آشام سر خود گرفته ، بزوایای فلک گریخت . خلاصه کلام : از خزاین و دقایق و دراهم و زرین و جواهر آلات و ظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از مال خاصه شاهی و سایر اعیان سلسله زند و غلامان و قورچیان خدیو سعادت مند در حوزة اکتساب آن یهودی زاده بی کتاب درآمد که محاسبان اوام از حساب آن مجزو و تقصیر اعتراف نمودند . جمعی از اوطا بی یا سر و پا بر خنکان بی پدر و مادر که در عرصه مردمی کمتر از زالی که از خنجرشان کار خلالی بر نمی آمد جمیع سر و برشان بدرع و مقف و تیغ و خنجر بر آراسته هر یک را بهال و کوبال هم آورد زال ساخته ، اسب جلالت و تجبر و ساط بسالت و تکبر فرو چیده و بعضی از ایلات را که محل اطمینان نبودند ، وجودشان را در شهر محل امور خود می دانست بعد از ضبط مال و تاراج اموال با زن و فرزند از قلعه بیرون و بجانب هامون سرداد و کوچ و بنه اعیان و کدخدایان بلوکات فارس را کوچانیده ، بشهر آورد و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد . بعد از فراغ از اخراج و ادخال دشمن و دوست مانند کرم پوست آن ولایت افتاد و بی تنازع و مزاح بر مسند فرماندهی مملکت فارس فرار گرفت . چون حل و عقد

امور جمهورش در قبضه اختیار و اقتدار خود دید موافقی دوسه هزار سوار و پیاده از ابطال رجال بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون بجنگ آن شهریار لشکر شکن نامزد نمود . در آن وقت نیز نوشته ای از شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر برورود وارث مملکت کبکباد ببندر ریگ و خواهشمند کومک گردیده بود . از آنجا که شیخ نصر مزبور در طریق بی وفائی و ناسیاسی با سایر جماعت فارس رفیق و در گرداب بغی و طغیان با آن قوم عاصی غریق و با امیرعلی خان نیز در مقام ستیز و آویز ایستاده و ازورود حضرت جهانپانی ببندر ریگ بعلمت قرب مکان زورق خاطرش را لطمه خورچهار موجه حیرانی و تخته باره وجودش گرفتار امواج بی سر و سامانی می بود بنابر آن سه چهار هزار نفر تدارک دیده ، در کومک شیراز آرمید . از آن جانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور رضا قلی خان را با تدارک نا محصور روانه دشتستان و خان مذکور از دارالملک شیراز لوای نخوت و غرور را بجانب مقصود بر افراخته ، الی قریه برازجان من توابع دشتستان را بپای سرعت پیموده ، در آنجا توسن عزمش لنک و زیاده بر آن بمیدان گستاخی آهنگ نموده شیخ نصر ورود آنرا به آن حدود فوز عظیم دانسته ، با جمعیت خویش بمسکر خذلان کیش ملحق و بان گروه متفق گردیده ، شهریار ملایک چشم وقتی از ورود آن قوم بکیف و کم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه هزار نفر سوار نداشتند . در آنوقت سلطانعلی خان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفه خود از شیراز فرار نموده و شرفیاب حضرت معدلت شمار گردید . مختصر کلام : حضرت کسری غلام از آنجا که فتح و نصرة را موقوف بمشیت جناب کردگار و تائید داور دادار می دانستند ، نه بکثرت اعوان و انصار ، معاونین خویشتن را که بقتل متصف و بکثرت معاندین عارف بودند دلجوئی فرموده ، بر جنگشان دلیر ساختند و بجای جوشن کفن در گردن انداختند . متوکلا علی الله از بندر ریگ نهضت فرمودند . امیرعلی خان نیز با قلیل جمعیت خود مستظل ظلال رایت فتح آیت گردید . حضرت جمشید وقار با نفرات اندک و امید بسیار

بای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده ، دست مبارزت گشادند . نخستین بار شهریار عدو بند رخس جهان بیمای دیو مانند را بمیدان بر انگیزخته ، بضراب سنان چان ستان خون جمعی از آن قوم خذلان نشان را با خاک ممرکه بیاباختند . آن هفتاد نفر سوار نیز فدائی وار دنپاله دار آن شهریار منوچهر اقتدار گردیده ، داد مردی و مردانگی دادند و بهر حمله گروهی از آن قوم دغا را در میدان می انداختند و بهر یورش ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمه عمود خارا شکن متفرق و بصرصر تبغ بی دروغ زورق وجود جمعی را بگرداب فنا مستغرق می ساختند . متاع جانها از تهاجم مشتری کاسد و کالبد های مردان مرد در آن دشت نبرد فاسد کردند . در آن هنگام دوپست و پنجاه سوار عبد الملکی که بتهور و مردانگی و دلیری و فرزانی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها در میدان بسالت بلنگی و در دریای جلادت نهنگی بودند بدلات بخت روی امید باستان این وارث تاج و تخت نهاده ، خدمات پیش را شفیع گناهان خویش ساخته ، زبان بکلمه اعتذار و استغفار گشودند . نواب سپهر رکاب که مرحمت و عاجز نوازی مجبول ذات همایونشان می باشد آنها را بنوازشات شایان مشمول و از تقصیرات گذشته شان گذشته ، در مسلک مستظلال علم میمنت برچم مسلک . القصه بیاری جناب کردگار مدلول کریمه « کم من فلة قليلة غلبت فنة كثيرة باذن الله » آشکار و آن طایفه غدار سیاه روزگار از دم صمصام خون آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت بی سپر وانی هزیمت و فرار و بجانب دیار ادبار شتافتند .

ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمد خان

چون سپاه شکسته بجای مردود پیوست و از کمهائی احوال سپاهی و دستبرد نواب سلیمان شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که در کشور دماغش راه یافته بود بجانب قاف فروتنی و افتقار شتافت و عنان تماثلک و تماسک از دست بداد و سپاه وحشت و لشکر خوف و دهشت روی بشهر ضمیرش نهاد . کجا

برصفحه خاطر قاصرش این صورت نقش می بست که حضرت کسری شان باوجود قصوری چنان که در بنیان قصر جلالت و ارکان کاخ عظمت آن راه باید توانند يك روز در الکای فارس درنگ نمایند؟ چه جای اینکه بمقلاد عناد شمشیر و مفتاح رماح فتاح ابواب ستیز و جنگ گشایند؟ چون درهنگامی که آن نمک ناشناس بااعیان فارس طرح الفت و استیناس انداخته ، علم بهی و طغیان می افراختند عهد و پیمان را بشرايط چند مشید ساخته بودند که : همگی بایک دیگر در استحکام اساس مصادقت و مخالفت کوشند و از جام موافقت بیوسمه صهای فرح افزای موافقت نوشند و دیده از استرضای خاطر هم پوشیده و هیچ ذی شوکتی را در الکای فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را بقبضه اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ نشین نهند . بدین جهت نقض عهد و میثاق و انقطاع رشته پیمان و وفاق در ظاهر باجماعت فارسی و مهادنی عاصی او را مشکل بلکه اساسی که چیده بود مختل می شد و چنانچه بی رضای ایشان قدم برای اطاعت و انقیاد احدی از صاحبان دولت می نهاد البته موجب مفاسد عظیمه و مورث تنفر و توحش معاندین خذلان فرینش می بود . بنا برآن سرکردگان عصیان تلاش و بابایان رنود و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشتند . برده از رخسار ما فی الضمیر خویش برداشته ، زبان غدر پیمان حیات ترجمان را بزهرمه این مطلب مترنم ساخت که : در وقتی که ما نقش امر خطیر را از قلم پندار بر لوح خاطر نگاشتیم و کوس عصیان و طغیان را بسد آواز و علم خلاف را باوج نفاق افراشتیم مظنون خاطر همگی این بود که نواب جهاندار یابکمند اجل گرفتار یابچانب هند و روم عنان گشای سمنند فرار خواهد شد . نظر باینکه جمهور اهل فارس در اظهار کلمه عصیان با ما هم زبان و در تاسیس اساس مخالفت هم بیان می بودند مظنه نمی رفت و بخاطر نمی رسید که آن حضرت در ولایتی از ولایات فارس دقیقه ای پایداری خود داری توانند کشید . حال آمال نتیجه برعکس بخشیده ، در صورتی که با قلیل

جمعیتی شش هزار سوار نامدار که ماهریک را ثانی رستم و اسفندیار می دانستیم مغلوب و منکوب سازد چگونه باچنباش دیگر بار در جنگ وجدال بر می توانیم آمد؟ امروز غیر از آقا محمد خان کسی که تواند در برابر لطعات قلم مواج آن وارث تخت و تاج نبست نماید کیست؟ و ما جز اینکه دست توسل بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده ، طریق مطاوعت را با انمای دولتش بوئیم و در هدم بنیان کاخ استعداد آن حضرت که چون قضای مهرم و اجل حتم بقبض ارواح ما خواهد رسید از ایشان استمداد جوئیم چاره نیست . حاجی مزبور را مرکوز خاطر این و مکنوز ضمیر این چنین بود که در ظاهر با انمای دولت آقا محمد خان سازش و ائانه سلطنت و مستوران ستر عظمت و برادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی را بوکلای آن سرکار داده و تقبل باج و تمهید ایصال قلیل خراجی شده ، بی تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری و متمصدی مهام برتری الکای فارس گردد . بهر جهت بعد از گفت و شنود قلب زر اندود سخنان آن مردود بمحك ضمیر بعضی از آن جماعت تمام عیار نموده ، در دارالضرب قبولشان سکه بر زر شد و در تشدید ارکان موافقت و تمهید اساس موافقت اولیای دولت قاچار با حاجی شقاوت آثار همداستان گردیدند . آن نمرود غدار عربضه ای رقم زد خامة حلیت نگار ساخت مشروح بر اینکه : این دولت و جمیع اعیان فارس در امان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت باولیای قوم دور از مخالفت و بعواطف شاهانه امیدوار و خاطر بر آن قرار داده ایم و دل برین مطلب نهاده که مدت العمر جز راه متابعت و خدمت گزاری آن دولت نسپریم و از مقنضای رای جهان آرا سر موئی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان سپاری را بجای آوریم . این دولت خواه و همگی اعیان این سامان که موسس هدم اساس شوکت دولت علیة زند گردیدیم باستظهار اولیای آن سرکار بوده والا ازین يك مشت خار و خس چه بر می آید؟ نظر باین سزاوار هست که مراحم خسروانه از سر جرایم گذشته ما بندگان بگذرد و از اهالی این ولایت کوچ نخواهند و وکلای سرکار وسعت مدار

هر ساله بوصول قلیل مال و خراجی اکتفا نمایند و بک نفر از سرکردگان موکب جلال را با فوجی از جنود جلادت استعمال بمظاهرت و معاونت این ولایت گسیل و چند تن ازامانای درگاه عزو جاه را وکیل فرمایند که آمده ، این بنده اخلاص آئین بردگیان استوار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را با اسباب واثانۀ دولت بایشان سپارد و عریضه مزبور را بصحابت رسولی سخندان و پیام گزاری چرب زبان روانه و موازی دو سه هزار راس مادیان از ابلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال نمود . در هنگامی که مواکب جلال آقا محمد خان از آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت بودند در محال خمسه عریضه مرسله رسید و از عبوب صورت مضامینش که در عالم معنی از هب عنایت حضرت و هاب اعتزاز گرفته بود شکوفه شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن آغاز نهاد . گویند که زبانشان بشکرانه این بیت باز گردید :

آن دولتی که می طلبیدیم از خدا برسیده راه خانه و خود بزدر آمده
اگرچه خیالات آن مفسد شریر بر ضمیر جناب آقا محمد خان
که فی الحقیقه مرات جهان نمای عقل و تدبیرست عکس پذیر گردیده
ومی دانستند که چنانچه از صدمه گرز البرز مثال این شهریار کشور
جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفار صفه کوب
در متابعت گردیده ، ابواب مطاوعت و فرمان برداری بر روی امنای
آن دولت می گشود . راقم حروف را این دو بیت شاهانه از شاهنامه
مرحوم فردوسی طوسی علیه الرحمه بخاطر رسید ، بجهة متابعت در
رشته تحریر کشید :

چنین گفت رستم : که ای شهریار مکن آشتی جنگ را ساز دار
کزیشان نبود داشتی رایشان بدین روز گرز من آوردشان
القصة : وکلای این دولت بنا بر صلاح کار مسئولات حاجی
مجهول را بدرجه انجاح قبول موصول و عهد و پیمان را بایمان موکد
و مشید ساختند و ارقام شفقت آئین و احکام ملاطفت قرین باستمال هر
یک از اعیان فارس مرقوم و همگی را بحکومت حاجی نسناس امور و

اورا بیگنریگی بالاستقلال فرموده ، رسول را با حصول مرام مشمول انعام رخصت انصراف ارزانی و دو سه نفر ازامانای دولت را بجهة ضبط ائانه دولت فیض مبنایی و کوچانیدن برده نشینان جلاب عظمت نواب جهانمائی باتفاق فرستاده حاجی روانه شیراز و بیابا خان قاجار که در آن وقت در دار السلطنه اصفهان می بود ارقام موکده نگاشته خامه منشیان کرده که : موازی چهار هزار نفر سوار زبده از سپاه ابواب جمعی خود را بسرکردگی مصطفی خان قاجار دولو بو خاری باش بمعاونت آن طایفه خذلان تلاش روانه نماید . بیابا خان حسب الامر معمول داشت . انشاء الله تعالی منکوب و مخذول شدن سردار بعد ازین رقمزد خامه بلاغت نگار خواهد شد .

بیان محاربه نواب جهانمائی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان

قبل ازین مشاطه خامه وقایع نگار رخسار عرایس صفحرا بخال و خط مشکین عبارات و معانی آرایش داده ، در حبله سرای اوراق نشانید که : چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری گردیدند حاجی مردود را مهره خاطر در شمشیر حیرانی افتاده ، مساوی هفت هزار نفر سوار و پیاده طوایف متفرقه که هر یک در میدان جنگ پلنگ را در شمار نمی گرفتندی و زخم گرز البرز مثالشان رعشه بر بدن کوه دماوند انداختی و نهیب عمود خاراشکن آتش آهنگشان اجزای جبل الوندرا توده خاکستر ساختی تدارک دیده ، بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون و رضا قلی خان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی و رئیس قاسم کوهمره ای و غیره سرکردگان ایلات فارس روانه قصبه کازرون ، بخمال آنکه بمشتی گل راه برسینلاب و بشاخص گذر بر آفتاب می تواند بست و بان یاجوج منشان سد اسکندری اعنی سپاه نصره یناه را می توان شکست . بهرجهت نواب جهانمائی چون از جسارت ایشان آگاهی یافته بان قلیل جمعیت که داشتند بجسارت رزم و بیکار آن طایفه غدار شتافتند . چون سپاه شیراز از وصول آن سیل خانه برانداز مطلع گردیدند قلعه کازرون را

مامن عافیت خود ساخته ، آرمیدند ، نواب جوزارکاب با شوکت
 کیخسرو و افراسیاب در خارج قصبه قباب بارگاه توقف را بذروه ماه
 و آفتاب برافراشتند و مرکز آن قلعه را دایره آسا محیط شدند . هر چند
 دلاوران بهرام کین در کمین نشستند که بلکه قلمگیان بای جلادت
 از حصار بیرون و دست مبارزت کشایند میسر نگردید . بعد از یک دو
 روز خدیو جهان پناه بهادران قلعه گشای را بیورش مامور ساختند .
 رایضان مضمار نام و تنگ مانند نجوم برجوم که از کره افلاک بر مرکز
 خاک آهنگ مینمایند روی شهر نهادند و در بیورش اول قلعه مزبور
 مسخر شیران میشه جدل گردید . شمشیر انتقام از نیام کشیده ، روی
 زمین را از خون معاندین لعل قام ساختند . آنان که دل باستظهار
 حصار بسته ، در پس دیوار معارضه نشسته بودند از نهب رماح فتاح
 مجاهدان این موکب جلال شغال آسا در کنج زوایا و بیفولهای شهر متواری
 میگردیدند . مبارزین رکاب ظفر قرین هر کرا یافتند از دست اجل
 امان نیافت و هر کرا که پیدا کردند در تیر خاک پنهان شد ، از بسیاری
 خستگان و افتادگان پشت گاو زمین خم شد و از خون کشتگان تاثری
 نم گرفت . در آن شهر هنگامه ای روی داد که یاد از روز محشر
 و نشان از فرغ اکبر میداد . چون خورشید جهان نورد قرین غروب
 وافول و تاریکی شب نور بصر را از مشاهده محسوسات معزول ساخت
 بقیه السیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب را مامن عافیت
 ساخته ، بجانب شیراز راه نورد نشیب و فراز شدند . نهایت فریب
 بدو سه هزار نفر امیر و اسب و شمشیرشان نصب غازیان دلیر گردید .
 رضا قلی خان کازرونی برهنمونی کفران نعمت در قید خسار و وار
 گرفتار و بگزلك حکم جهانپان منصور دیده اش از لباس بینائی عور
 گردید . ولدش نیز از جام انتقام همان زهر نوشیده ، چشم امید از
 مشاهده بینائی پوشیده ، نواب جوزارکاب از قصبه کازرون بطالعی
 میمون و بختی همایون نهضت و بیک حرکت خود را بقریه جویم سه
 فرسنگی شیراز رسانیده ، ده یوم در قریه مزبور توقف و از آنجا وارد
 مسجد بردی گردیدند و مسجد مزبور را از قدوم فرخنده لزوم مسجود

خاص و عام و قبله آمال اهل انام ساختند . حاجی مردود چون از
 کیفیت ورود مسعود و قوف یافت سپاه و قدر و سکون از شهر بند
 خاطرش روی برتافت . حیران و سراسیمه وار بدعشت تمام و دفع
 قضای میرم قیام نموده ، دروازه های شهر را خاکریز و بارو و بروج را
 باعوان خود که کمتر از بیوج بودند قسمت نموده ، از روی کمال
 حزم و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهذ بساط
 قلعه داری و اجتماع مردان دلیر کاری گردیده ، توبه های شهر آشوب
 را باوج بروج و فراز فیصل منسوب ساخته ، تفنگچیان آتش ریز
 و جزایریان شعله انگیز در بروج حصار آرمیدند . هر روز گروهی
 انبوه از مبارزان باشکوه از قلعه بای جلادت بیرون نهاده ، فوجی از
 مستطلان ظلال رایت فتح آیت باصوالت شیر و حمله بلندگ بدفع و
 رفع آن ادان سیرتان بی نام و تنگ آهنگ می نمودند . چون چند
 یوم از توقف شیران آجام مردی در مسجد بردی گذشت کوچ و
 خانوار اعوان و انصار آن شهریار که حاجی غدرا بعد از اخذ مال
 قبل ازین از شهر بیرون کرده و در حوالی و حواشی آن خطه میمون
 در بیابان سرگردانی ماشی بودند باردوی همایون وسایه رایت سعادت
 نمون جمع گردیدند و ازدحام مردم تزیید پذیرفت . خدیو ملک
 بارگاه و داور جهان پناه قلعه زرقان را که در پنج فرسنگی شهر
 واقعت بجهت سکنی فرزند وزن بهادران شیر اوژن و ننه همایون معین
 فرمودند و چون مسعود را از محاصره قلعه منع نموده ، محرك سلسله
 آن جمع گردیده ، روانه زرقان شدند . مردم زرقان در مقامت بسته ،
 راه ممانعت گشودند و چشمه سار فرمان بری را بخارو خس نافرمانی
 مکدر نموده ، حضرت قمر رکاب لشکر سعادت مابرا بیورش مامور
 فرموده ، مامورین بنحو مقرر سپه و سنگر پیش برده ، بر بروج آن
 قلعه عروج و دروازه را گشودند . حضرت کسری معدلت نظر بر مرحمت
 و مروت نگذاشتند که از جانب ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت
 بقلمگیان واقع شود و معمار همت را بتعمیر قلعه و احداث بروج متعدده
 در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت و اقبال

علم توقف افراشتند . از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکت موصب منصور بجانب قلعه زرقان مستحضر گردیدند موازی پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقر خان نامی کله داری بمعاونت زرقانیان روانه نمود . در دو فرسنگی قلعه مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعه زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند . نواب جهانبانی از ورود آنها قرین اطلاع و فوجی را بپیشان ساختن آن جمع تعیین فرموده ، آن طایفه غدار وقتی از نشانه باده بیخودی هشیار گردیدند که خود را بسته کمند دلیران فیروز مند دیدند . خدیو سعادت بیوند سرکردگان ایشان را مامور بحبس بند و توابعین را مرخص باوطن و مسکن خود فرمودند . چون سعی و اهتمام این ناظم مناظم دولت قلعه مزبور انتظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشتند و مراجعت بمسجد بردی و ملتزمان رکاب را مامور بمحاصره و سد شوارع نمودند . مامورین طریق مرور و دخول شهر را بنوعی مسدود ساختند که بیک نهران گرد وهم و خیال را راه دخول بدرون حصار مسدود و جاسوس سبک پای دبور و شمل را طریق مرور بجانب شهر موقوف بود . مختصر کلام : حضرت والا مقام را نظر بمروت و فتوت که فطری ذات شریف و جبلی وجود لطیفشان بود بخاطر مبارک رسید که برای اتمام حجت احدی را روانه شهر و بمقاد « ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظه » حاجی مزبور را از ارتکاب حرکات ناصواب ممنوع نماید و غبار طغیان و عصیان که بر حاشیه ضمیرش نشسته است بنسایم نصایح مرفوع نماید و وثیقه خاطرش را بکریمه « یا ابراهیم اعرض عن هذا » موشح سازند ، بلکه از بادیه ضلالت بشاهراه هدایتش کشانند و از مقام تکبر و تجبر بموقف اعتذار و استغفار آرند . چنانچه توسن خاطرش رام گردد فهو المراد والا بعلمت سبک دماء مسلمانان مواخذ درگاه ملك علام نباشند . اگر چه بر ضمیر حقانیت تاثیر که مرآت جهان نمای صور قضا و تقدیرست واضح و لایح بود که آئینه خاطر آن ناکس را زنگ اعمال قبیحه نه چندان تیره و تار ساخته است که بصیقل نصیحت توان زدود و ماده سودایش نه چنان بجوش و غلیان

آمده که بسکنجبین ارشاد و انبیمون موعظت ساکن توان نمود . چون از دیده بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان طریق را غریق بحر حوادث دوران و ذوات جمعی کثیر از اهل توحید و عرفان جانین را پایمال جنود مکاره زمان می دیدند و اتمام حجت صاحبان عدالت و مروت را در چنین اوقات لازم افتاده است آن خیال بی مال را از دست نداده و گوش بر مضمون این بیت گلستان سخندانان یعنی جناب صباحی که می فرماید :

از یار گین بهره زلال خضر خواه و نزارین بخیره امید رطب مدار
 نهاندند . از خارا امید نرمی و از یخ نوقع گرمی و گوهر
 ناسفته مطلب را بمثقب معدلت سفته ، آویزه گوش ضلالت نبوش آن
 نمرود طبیعت نمودند که : خاقان عرش آشیان و کیل وجد عالی مقدار
 و والد والاتبارم انار الله برهانم و سایر اعیان سلسله جلیله زند مدت
 چهل سال معمار همت بلند را برآبادی این شهر ویران خراب که
 بمرو را بام حکم نقش بر آب یافته بود گماشته و اوقات ارجمند رامصروف
 عمارات رفیع مقدار و سراهای زرنگار و آئینه خانهای گردون آثار و
 احداث قلعه و حصار و مساجد و حمامات و خانات و بازار های دلگشا
 و تکایا و باغات روح افرا داشتند . هیچ یک را احتیاج بتعریف و
 توصیف نیست ، زیرا که : « آثار بدیدست صنایع عجم را » و این
 بلده فردوس مثل را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده ، پرتو النفات
 بتدارک خلها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و
 منعم و فقیر این بلد درین مدت در سایه قصر جلالشان راحت گزین و
 در ظل کاخ حمایتشان محسود اهالی کل مملکت ایران زمین بوده ،
 جان و مال و عیال و اطفال همگی را از تطرق حوادث دوران و تطاول
 فتن و فتور زمان محارست و محافظت فرمودند . بتصور اینک طایفه
 فارسی حقوقشان را فراموش و از مینای هوش ربای نمک ناشناسی
 جرعه نوش نخواهند گردید . بهره ترا دوکار باید کرد : اول آنکه
 درب منازعت را بسته ، قدم بشاهراه متابعت گشاده و چشم از حقوق دیرین

نیوشی و بتأمین اساس حق ناشناسی و ناسپاسی نکوشی . دوم آنکه مخدرات سرابردۀ دولت و کوچ و بنه اعیان سلسلۀ زند و ملتزمان رکاب نصرة بیوند را از شهر بیرون نموده ، بدست وکلای ما بسیار وما نیز مضایقه از ترک وطن و دل برگرفتن از کوی و مسکن نخواهیم داشت . البته روی توجه بجانبی خواهیم گذاشت . چنانچه بنبه غفلت را از گوش و جامۀ بندار را از دوش انداخته ، سالک منهج احدی الامرین گردد رستگار کونین خواهد شد و هرگاه بمضمون « ما بنفکم نصحی ان اردت ان انصح لکم » طبع مغول را شربت نصایح قبول و خاطر مفاسد منوال پذیرفتن بند موصول نشود دست انتقام درهای سیاست بر روی تو و هر یک از اعوان و انصارت خواهد گشود و چنانچه در مراسم نمرود و استکبار اصرار ورزد و بحال ضعفا و مساکین که ودایع بدایع خلاق آسمان و زمین اند رحم ننماید ، و صیانت قلعه و حصار و حصانت بروج و جدار را سرمایه استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت برنخیزد الحمد لله الملك المبین مقالید سیوف مسلول مجاهدین موکب نصرة قرین و مفاتیح تیغهای مصقول مبارزین معسکر ظفر آئین باشاره دست بسالت گشاینده بسی درهاست و بلارک فولاد بیکرچان بازان معارك اخلاص را آیت « و انزلناه الحديد فيه باس شدید » و شمشیر کج یکه تازان مضمار ارادت را در منع یا جوج فتن خاصیت سد سدید و رمح خطیشان درهای حصون حصین و قلاع متین را آهنین کایدست و تا بحال دود فعه زر قلب خود را بمحک شمشیر بهادران دلیر زده و قدر و مقدار خویش را شناخته و ضرب دست دلاوران را در میدان مشاهده و نهیب نیزه خطیشان را در جولان ملاحظه کرده ، زیاده برین بسفک دماغ مسلمین پریشان اصرار ننمایند و طریق ناهنجار و مرحله ناسزاوار غرور و استکبار را بیش از بن بیای بی پروائی نیمایند ، که عاقبت کار بوسوائی خواهد کشید و درد پر درد و خامت کفران نعمت را خواهد چشید .

گر بر سر چرخ که خواهی بستن از پنجه قهرمان نخواهی رستن

« ان الینا ایاهم ثم ان علینا حسابهم » . بهرجهت بیغام گزار سخذن دلپذیر این امیر کشور تدبیر را بان مقصد شریر رسانید . چون شقاوت ازلی دامن گیرش شده بود گوش هوش را بر نصایح مشکین روانم نواب جهانبانی نداده ، کمر مخلفت نگشاد و جوشن منازعت از سر نهاد و از شنیدن بند و مواعظ متعظ و از خواب گران غفلت متنبه و متیقف نگردید .

در بیان محاربه لشکر نصرة شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آن جناب بتوفیق مسبب الاسباب

سمند خوش خرام کلک سعادت و رجام در میدان بلاغت چنین جولان می نماید که : قبل ازین کیفیت روانه ساختن بااخان مصطفی خان را بمدد و معاونت فارسیان خذلان نشان رقمزد خامۀ مصادقت بنیان ساخت . مشارالیه بنحو مقرر از بیراهه وارد کنار قلعه شیراز گردید . حاجی مزبور نظربعضی خیالات که منظورش بود او را بقلعه راه نداد . در باغات مبارکات احدائی خاقان گیتی ستان که در جنب حافظیه جا داده و اشخاصی که از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان رقم و خامت آورده ، مامور بضبط اثاثه ساطنت و حرکت دادن خادمان حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد . بعضی از اعیان فارس از مشاهده خلعت و مطالعه ارقام از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند . ولیکن درهای چاره را مسدود و طریق اندیشه را در آن خصوص مقفود دیدند . بهرجهت نواب جهانبانی چند بوم قبل از ورود مصطفی خان رایت توجه بجانب زرقان افراشته بود . چون دو سه بوم از ورود مشار الیه گذشت بعضی اشخاص از درون شهر عربضه بخاکپای مبارک قلمی و تمهید گردیده بودند که : چنانچه در فلان شب موکب نصرة کوکب بجانب ظاهر شهر توجه فرماید این اخلاص کیشان یکی از دروازه های حصار را که محافظت آن در عهده این جانبازانست بتصرف اولیای دولت قاهره خواهیم داد . حضرت جمشید فر در شب معهود با دولت سیصد سواره روی عزیمت بسوی شهر نهادند .

بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی نسان را تدبیری
 بخاطر رسیده که باین حیث خدیو با فرهنگ را بظاهر شهر کشد .
 بلکه ذات مقدسش را هدف گلوله تفنگ سازند . این حضرت بمحض
 رسیدن بدور شهر از کید آن جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت
 بمقر دولت فرمودند . مصطفی خان چون از آمدن حضرت جم رتبت
 بدر قلعه وقت جمعیتشان آگاهی یافت از باده غرور دلاوری درسرو
 بندار بهادری در دماغ جا داده ، سه چهارهزار سوار خود را برداشته ،
 از راه کوشک ابو اسحق بهزم جلو گیری خدیو آفاق روانه . در عرض
 راه بسطانتلی خان برخورد ، ابواب گیر و دار گشادند و نایره جدال
 و قتال را در صحرای باجگاه اشتعال دادند . در آن وقت حضرت جم جاه
 بجهت ادای فریضه صبح در نیم فرسنگی باجگاه توقف داشتند که
 بانهای منہیان از مقدمه مزبور مستحضر و اشقر جهان نورد گران رکاب
 را سبک عنان فرموده ، اعلام شہامت را بجانب آن صحرای خونخوار
 بر افراشته ، در بین اشتعال آتش جنگ آن شهریار فریدون فرهنگ مانند
 باد از عقب رسیده ، بضرب تیغ صاعقه کردار آتش بر خرمن تمکین
 و وقار دشمنان خاکسار زدند . مصطفی خان وقتی خبرداد گردید که
 خود را مرکز وار نقطه وسط آن دایره خونخوار دید . سپاه قاجار چون
 توجه خسرو نامدار را در آن عرصه پیکار شنفته ، یکباره ترک جان
 و سرگفتند و راه فرار می جستند . غازیان نصرة نشان هریک چون شاهباز
 شکاری در صید تپهو و مانند شیر عربین در شکار آهو بمیان آن طایفه
 افتاده ، بچنگ و جنگل دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن
 می کردند . بسواری که می رسیدند از اسبش پیاده می ساختند و پیاده ای
 که رخ می نهادند در دم در خاک هلاکش می انداختند . گرد فتنه
 پردی بوش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سر مه کش دیده دیده بان
 بام فیروزه نام فلک اعلا و نمره کوس و ناله و خروش گور که و فغان
 روئین درای پرده در گوش ساکنان این طاق مینا و باد دامن دلیری
 شیران آهن خا فروزنده آتش شور و غوغا و فتنه قیامت و آشوب

رستاخیز بر باشد . عاقبت گل ثبات و قرارشان در شاخسار بیچارگی
 پژمرده و چراغ امیدشان مانند چراغ سحری افسرده گردیده ، روی از
 میدان جنگ بر تافته ، بجانب شیراز شتافتند . دلاوران ضیغم شکار تا
 بیش خندق پشت حصار از آن قوم نکبت شعار می گرفتند و می بستند
 و می شکستند و می خستند . چند دفعه مصطفی خان مطعون طعن سنان
 بهادران جان ستان گردیده ، کاری نیفتاد . بهر جهة قریب بدو هزار
 نفر سرکردگان نامی و لشکریان جزو و کل اسیر جنگل شاهین
 مجاهدین میدان توکل گردیده ، بیست نفر از سرکردگان که اسم و
 رسمی داشتند بحبس و قید مامور و سایر را توشه و خرجی داده ،
 روانه عراق فرمودند و بعد از چند یوم بنه را در زرقان نهادند و بمسجد
 بردی مراجعت فرمودند . تیر سهم دلاوران بر هدف ضمیر حاجی و
 اعوانش تا بر نشسته ، و قارش بتیغ بهادران گسسته گردید . مصطفی
 خان را با بقية السیف خیول نصرة شمول که تا آن زمان در باغات
 مبارکات خارج شهر نزول داشتند ماذون بدخول شهر نموده ، بفکر
 چاره کار افتاد .

**در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و
 رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف**

قبل ازین مرقوم قلم خجسته رقم گردید که : وکلای سرکار
 آقا محمد خان حسب المسئول حاجی مجهول چند نفر از معتمدین دولت
 خویش را بجهة ضبط اموال و اسباب و اثاثه سلطنت روانه شیراز ساخته
 بودند . تا این زمان مراجعت آنها بعلت انسداد طرق و اصرار غازیان
 نصرة شعازدر امر محاصره و بعضی خیالات فاسده حاجی که در سرداشت
 در حین تاخیر مانده ، درین اثناء شکستگی بر قوایم استعدادهای شان راه
 یافت . ابلاغ خطر بامتای دولت آقا محمد خان لازم گردید . لاجرم
 مراتب را عرضه داشت و قدری اسباب مرصع آلات از قبیل صندوق
 مروارید نگار و خنجر الماس آبدار و جواهر سواره و پیاده بوزن
 سبک و بقیمت سنگین درخور جین نهاده ، بفتراک یک نفر از فرستادگان

مزبور بسته ، از راه غیر معمول روانه دارالملک طهران نمود . چون
 وکلای آن سرکار از شکست قشون مستحضر گردیدند هفت هزار نفر
 سوار جرار اواج جمع جانم محمد خان و رضا قلی خان دولو قاجاریوخاری
 باش ساخته ، امر فرمودند که از راه هراه و مروست و ارسنجان
 پیمانده مسلک مقصود گردند . چون محصلین نواب جهانبانی بجهة وصول
 و ایصال حقوق دیوانی بهمه جهات الکای فارس متفرق می بودند از
 آمدن سرداران مزبور مطلع گردیده ، معروض رای مرحمت پرور
 گردانیدند ، بعد از آنکه خیر مزبور در اردوی سپهر آثار انتشار
 یافت سرکردگان سپاه جلالت دستگاه جنگال شاهباز عزم را باصطیاد
 طایران ارواح ایشان تیز چنگ و بهیئت مجموعی شرفیاب حضور خدیو
 با فرهنگ گردیده ، بعرض رسانیدند که : ما را مرخص فرمایند که
 بشیراز نارسیده سر راه آنها را بگیریم و با تمام کارشان پردازیم .
 نواب سپهر رکاب فرمودند که : چنانچه مرتکب این فعل گردید دو
 و نزدیک حمل برعجز و انکسار ما خواهند نمود . بحمد الله والمنة
 سد ممالک خاطر جلالت مظاهر ما را در فساد آن قوم باجوج نهاد
 قصوری و بوستان جلالت تخمیر را از خزان طمن ستان دشمنان فتوری
 نیست . ان شاء الله الرحمن بعد از ورود آنها بقامه بتدمیر و تدبیرشان
 خواهیم برداخت . القصه : سرداران مزبور از طریق مقرر وارد شهر
 و استظهار قلمگیان بر پذیرفت خود دیدند . مصطفی خان وحاجی کهک
 بعد از رسیدن کمک قشونهای برهنه خود را که اژدم شمشیر برق نظیر
 شیران ژبان دلیر گریخته بودند مجدداً تدارک دیده ، علاوه سپاه جان
 محمد خان و رضاقلی خان گردانیده ، در نهایت استعداد در میان قلع
 و حصار آرمیدند . چون يك روز از ورود سرداران گذشت واستحمام
 واسترواح کالی بجهة ایشان حاصل گشت هنگام صبح روز سیم که خسرو
 فلک چهارم از خطوط شعاعی پنجه قلعه گیری را شکفته ، شش جهة
 حصن حصین عالم را فرو گرفت شهریار هفت کشور که در روضچنگ
 از برای نام وننگ پنجه در پنجه پانک و کام در کام نهنک نهادی با در رکاب

اشقر رزم جوئی در آورد و سپاه پیل زور شیر غرور را بسواری
 مامور و با دبدبه خاقان و مفضور روی عزم بمیدان رزم نهادند . از
 آن طرف نیز مصطفی خان وجان محمد خان و رضاقلی خان سرداران
 منتهه اگر چه خود را درهم آوردی این خدیو کشور گیر مردی لایق
 و امر عظیم مقاتله را در شان خوبستن موافق و در رخسار وجود خود
 آن نور را نمی دیدند که با آفتاب عالم تاب ذات شریف آن شهریار
 کامیاب برابری توانند کرد و خاشاک شخص خویش را در برابر سیل
 بی زینهار لشکر نصرة آنر توانند در آورد لیکن نظر فرموده ولی
 نعمت خویش پای تهور پیش گذارده ، با پانزده هزار پیاده وسوار و
 ابهت بسیار بهزم پیکار از شهر بیرون دشت پشت بحصار و رو بجنب
 قول ظفر شمار آورده ، صفها بیاراستند و ترتیب صفوف درست گردیده ،
 نایره حرب زیانه بچرخ اثیر کشید .

در آن روز نو کفتاب بلند
 سپاه شب تیره دیو چهر
 خدیو سکندر وش جم شکوه
 منوچهر چهر و فریدون نظیر
 سیاوش بدیدار و رستم بجنگ
 بدخشش چوبحر و بریزش چو ابر
 بفرمود تا اسب ز رینه زین
 چو بر پشت زین نکاور نشست
 همائی بر آمد پشت عقاب
 ز فولاد پوشان آهن کلام
 پیرامن داور نامدار
 ز بیم خروشیدن کوس و نای
 ز برق سنانهای خورشید رنگ
 زحل چشم بگرفت مریخ گوش
 چو آن بحر جوشان تلاطم گرفت
 برفگند بر حصن گردون کمند
 گریزان شد از بیم تاننده مهر
 بدل همچو دریا بتسکین چو کوه
 انوشیروان عدل خسرو سربر
 بدشت ازدها و بدریا نهنک
 که حمله شیرو که کین هزبر
 کشیدند بر ساحت دشت کین
 کمرگاه گاو زمین بر شکست
 چرخ برین شد بلند آفتاب
 بهاد صبا بسته گردید راه
 کشیدند ز آهن دلبران حصار
 زمین را بشد پای تمکین زجای
 ز آواز شیرو خسروش بلندگ
 فلک رفت از خویش و گردون زهوش
 نم خون گذرگاه انجم گرفت

ستوران آهو تک تیز گام
 بمیدان کین بر گرفتند تک
 شد ازگرد دربرده روی فلک
 زبس ریخت از تیغها خون بدشت
 همه سنگها لعل و یاقوت گشت
 برو بوم شیراز درهم شکست
 شد از بازوی مملکت گیر او
 کلید در فتح شمشیر او

القصة : هردو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان بیک
 دیگر ریختند و بدست دلیری در گریبان هم آویختند . بهادرانی که
 در میدان جنگ رواز بلنگ نمی گردانیدند مانند شیر خشم آلود
 چنگال خونریزی بکندن پوست دشمنان گشودند و یلانی که از مهابت
 تیغ فولاد بیکرشان کوه آهن آب می شد خاک میدان را از خون
 معاندان لعل مذاب نمودند . از خروش کورکه و کوس و جوشن
 بهادران صاحب نادوس و سهیل اسپان شمس زلزله در ارکان چرخ
 آبنوس و ولوله در گنبد سپهر سند روس افتاد . چون فوجی از
 بهادران فیروز جنگ حسب الامر جهان بان با فرهنگ بجانب کوه مقری
 شیراز عزیمت و آهنگ نمودند سپاه مخالف را بتصور اینکه شیران
 لشکر منصور را ضعف و قصوری و بیم و فتوری روی داده بان جهة طبل
 ارتحال بجانب جبال کوفتند . شیر گیر شده ، بجانب قول همایون
 اسب تاختند . جهانپان کشور مردی پا در رکاب مردانگی افشوده ،
 دست همگی از آستین بردلی بیرون و کوشش و کشش را بجائی
 رسانیدند که داستان رستم و اسفندیار را از صفحه روزگار محو
 کردند و خونریزی بجائی کشید که چرخ خون آشام انگشت حیرت
 بدنان گزیده ، ناگاه خورشید فیروزی از مطلع سعادت و بهروزی
 طلوع و سروش فیبی ندای بهجت انتمای « انا فتحنا لك فتحا مبینا »
 درداد . طنطنه « و ینصرك الله نصرًا عزیزا » بلند آواز شد . آن
 قوم نابکار مبارزت بلنگان کوهسار دلیری را در میدان دیدند و ضرب
 دست شیران کنام جهان گیری را در جولان چشیدند عنان ادهم
 فرار را بسوی قلعه و حصار کشیدند . یکه تزان میدان جنگ در عقب

آن طایفه بی نام و ننگ شتافتند . بسیاری از آنها در پنجه تقدیر
 اسیر و دستگیر گردیدند و رضا قلی خان قاجار که اعتقاد و استظهار
 آن طایفه غدار می بود گرفتار گم شد سپاه فیروز مند گردیده ،
 مبارزین عرصه کین و مجاهدین نصرة قرین تا کمار خندق آنها را تعاقب
 نموده ، بهر کس بر می خوردند از عمر بر نمی خورد و روی تخته پل
 از ازدحامی که روی نمود هیچ یک را مجال عبور نبود . از غایت
 خوف و هراس چندان خلق بخندق ریختند و بر بالای یک دیگر جان
 دادند که خندق بازمین سمت تساوی یافت . حضرت جهانپانی بافتح
 و کاهرانی مراجعت بستگر فیض مبنای فرموده ، غازیان جان نثار اسب
 و براق بی شمار و اسیر بسیار بمعرض عرض در آوردند . سرکردگان
 آنها را محبوس و سایرین را داغ آزادی بر پیشانی نهاد . مطلق العنان
 ساختند . مختصر کلام : اهل قلعه از خوف و بیم آن دستبرد اندیشناک
 شده ، دیگر احدی را بارای آن نبود که از روزن قلعه و سوراخهای
 حصار نگاه کنند . چه جای بیرون آمدن از حصار ؟ چون مدت سه
 چهار سال بود که غلات و حبوبات الکی فارس بعلت ملایخ خواری
 تفسر کلی یافته ، بلکه در بعضی ولایات دانهای یافت نمی شد و غلهای
 که در شیراز موجود بود انحصار بانبار های دیوانی داشت خانوار
 سلسله جلیله زند و جماعت ایلات از آنجا که به سوخته جیره خوار
 سفره هم نواب سکندر حشم می بودند بهیچ وجه احتیاطی در خصوص
 آذوقه ننموده بودند و بعضی فقرای شهر نیز از بی بضاعتی بهمین درد
 گرفتار بودند درین وقت که صرصر جور و اعتساف حاجی بی انصاف
 فروزنده آتش لاف و کراف گردید چنانچه در جائی هم سراغ مثنی
 آذوقه می نمود بدست حرس گرفته و ابواب تصرف آنها بر روی
 اعوان خود می گشود . بهر جهة چون مدت محاصره بطول انجامید
 و سه چهار ماه هلالی متوالی کشید ضیق محاصره علاوه علت قحط
 و غلا گردید . آذوقه قلعه نقصان کلی پذیرفت و بیجز از اعوان و
 انصار حاجی که بانبار های دیوانی مدار می نمودند سایر فقرا و
 مساکین بتخصیص کوچ و خانوار زند و ایلاتی که در موکب خدیو

فیروزی کوکب بودند از نان بجز قرص آفتاب نشان و از حبوبات اثر بجز در انبار گاه کشان نمی دیدند و بارزوی گندم مزرع سبز فلک را بداس قیاس می درووند و بامید جو خوشه سنبله را از خرمن چرخ بدست وهم می ربووند و بجای آرام از صبح وعام لقمه را بخون جگر می اندووند و با از روی بالوده خون دل فرسوده را از دیده می بالووند . جانها بیاد برنج برنج گرفتار وخاطر از یاد طعام بیمانه کش زهر ناگوار . درویش ومحتشم وذلیل ومحترم آن طایفه از الم جوع و گرسنگی در آزار بووند . دندانشان از فراق شیرینی بجز تلخ کامی نمی دیدند و از غم حلوا سوای زهر جان فرسای حسرت نمی چشیدند . کسانی که بلوز و هزینه کام نمی آووند در عوض گوشت بیوست یک دیگر افتاده ، خون هم میخورند و از یاد لبی نان آه حسرت بلب می آوردند . از غایت اشتیاق می مردند . یادنان از خاطرشان بیرون و از آزار خوردنی دلهاشان در سینه خون . بهرجهت آتش جوع خرمن ثبات و قرار بی نوایان بریشان و بریشانان بی نواریا بکلی سوخت و شعله گرسنگی مزرع صبر و شکیبائی آن بی دست وبیایان برمی افروخت . از زحمت بریشانی بجان واز وصعت بی سرو سامانی بامان آمده ، راضی ترك وطن و دل بر گرفتن از کوی و مسکن گردیدند . حاجی مزبور بعضی از ایشان را بخروج از شهر مامور واز کوی و برزن مهجور و آن جمع بریشان فوج فوج بظلال رات ملتزمان موکب شرور اقبال و بسایه عاطفت مستظلال آشیان فلک تمثال اجتماع واستظلال جسته وقاطبه آنها از صغیر و کبیر مهمان خوان گرم و جیره همم والا گردیدند . در آن هنگام نیز مصطفی خان با جمعیت خود بعلت تنگی از شهر ارتحال بجانب کربال نمود و ترفیه حال عباد و محصوران بی گناه قلعه نیز مکتون ضمیر مرحمت گستر می بود . از خارج شهر حرکت و بسوی قلعه زرقان نهضت فرمودند . مصطفی خان مدتی در کربال توقف نمود . لیکن از دستبرد دلاوران پیوسته بریشان حال و قرین تاسف می بود و بهلت سد طریق آذوقه که در اردوش تنگ گردیده بود بجانب شهر آهنک

نمود و در باغات مبارکات خاقانی غنود . چون چند بوم از ورودش بگذشت در شبی سیاه تر از زلف مشکین خوبان و تیره تر از شام هجران نواب جهاننابی قدری سوار بر داشته * بنفس نفیس باردوش بورش برده ، سلك جمعیتش را بریشان فرودوند . در اثنای آن حال جمعی از ایلات مافی و نازکی که از روز نخست با حاجی مزبور ساغر کش نمک ناشناسی گردیده بووند با یک دیگر مهاد شدند که حاجی را مقبول و خدمت مزبور را شفیع گناهان خود ساخته ، روی نیاز باستان خدیو دشمن گداز دوست نواز که ملجأ و بناه هر مردود و مقبولست آوردند . حاجی از اراده ایشان مطلع و همگی را مامور ببلوک بیضا نمود و جماعت مزبور روی باردوی نصره دستور نهادند .

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ابرج و شبیخون زدن لشکر پیر خاشگر باردوی وی

جواد خوش خرام خامه خجسته فرجام در میدان صفحه بدین نهج تفرگام می گردد که : چون حاجی غدار و سرداران سپاه قاجار خویشتن را در تنگنای قلعه و حصار گرفتار و از بستن در و نشستن در شهری دری بر روی خود باز و آمدی بکار ندیدند و بعضی از قلنگیان را نیز در مقام شقاق و ضمیرشان را مایل نفاق یافتند بگرد چاره جوئی شتافتند . آخر الامر چنین قرار دادند که احدی را با استدعای موکب جلالت کوکب آقا محمد خان بجانب عراق روانه و جنابش را بسوی الکای فارس دعوت نمایند . بنا بر آن عرایض چند بوکلای آن سرکار نگاشته خامه تاکید و مذیل برین مطلب ساختند که : رعیت و سپاه در تنگنای قلعه بریشان و تپاه و در هوس شاهراه امید جوئی و وصول موکب جلالت بناه می باشند . چنانچه طایر عزم جناح استعجال بجانب این ملک ارم تمثال نگشاید و سمنند جهان نورد همت بطریق سرعت مراحل صوب فارس را نیمایند اساسی که چیده شد بدست سعی و اجتهاد اهل عناد بر چیده خواهد شد . چون عرایض مزبور معروض رای وکلای دولت آقا محمد خان گردید و در آن هنگام

هوا نیز با اعتدال مایل و آفتاب چهارتاب بیت الشرف خویش داخل گردیده بود باحضار لشکر و تدارک عسکر و سرانجام اسباب سفر برداشته ، بیست هزار نفر پیاده و سوار در رکاب جلالت شعار جمع ساخته ، از دارالملک طهران محرك سیاه انجم دستگاہ و بابت تمام وحشمت مالا کلام بنای استعجال راه نورد صوب شیراز و بجناح سرعت انتقال مرحله پیمای آن خطه ارم طرائف الوالی بلوک ابرج پیمایندة نشیب و فراز گردیدند . چون خبر ورودش بانهای منہیان بعرض این نقاوه خاندان کرم و برازندة و سادہ کسری و جہم رسید نامداران جنگ جو و شیر دلان ہزار خو را بمجلس شور و کنکاش طلب داشتند ، نہفته را آشکار و صلاح کار و قرار جنگ و بیکار را از اینها استفسار فرمودند : ہمگی متفق القول معروض داشتند کہ : مقابله با سیاه آقا محمدخان مخالف آئین سیاه داری و از لباس تدبیر عاریست . زیرا کہ جمعیت ما قلیل و ایشان جمعی کثیرند ، صواب آنست کہ حضرت سپہر رکاب کوچ و بنہ ملتزمان اردوی سعادت ماب را از قلعة زرقان کہ قریب بشہر و میان دو دشمن واقعست مامور بحرکت و در یکی از قلعه جات مرو دشت سکنی دهند و خود اعتماد برمک بیچون کرده ، بر ایشان شبیخون بریم . ہر گاہ کید فتح و ظفر بدست آید پای مراد بر سر گردون نہیم و چنانچہ از شبیخون نعمت فتح روزی نشود توقف درین حدود را موقوف و عنان توسن عزیمت را بجانب دارالامان کرمان معطوف سازیم . سخنان از خرد دور ایشان در مقیاس عقل و میزان خرد آن حضرت بس ناسنجیدہ و نا بسند افتادہ ، فرمودند کہ : این رای بسی ناصوابست و بغایر راه و رسم مردان جلالت مابست . بحمد اللہ الملک شاہین عزم غازیان نصرہ انگیز را چنگال جلالت تیز و تیغ برق نظیر مبارزان رکاب سعادت نشان در میدان مجاہدت از نہال امید معاندین بیوستہ برگ ربزست . درین صورت باعمال اجامر مبادرت نمودن و طریق مسکنت با دشمن پیمودن ہی صورت و ابواب خدیعت و حیلت بسر رویشان گشودن ہی ضرورتست . جنگ رو برو و بصلاح اقرب و بضوابط فتوت و مردانگی

اولی و انسبست . خلاصہ : مادہ مستولی بر شخص وجودشان بجلاہای سخنان الہام بیان وحی ترجمان حضرت کسری شان مقولوع نگشته و گفتگوی های جنابش را بگوش هوش مسموع نداشته ، امر را درامر شبیخون از اعتدال گذرانیدند و خاطر مہر مظاهر را از جنگ رو برو ممنوع داشتند . چون عزمشان بر شبیخون جزم گردید حضرت کسری معدلت لاعلاج کوچ و خانوار سیاه جلالت امتزاج را از قلعة زرقان مامور باخراج و در یکی از فلاع مرو دشت سکنی دادند و باسہ ہزار سوار کینہ توز دیدہ دوز و خصم سوز و جنگ ساز و شیر خروش و درع بوش و سخت کوش ،

با فرزع شیر سیاه از تپشان در مرغزار

با جزع باز سفید از تپشان در آشینان

عنان اشقر صبا رفتار را بجانب اردوی جناب آقا محمد خان گشادند و بانزده فرسنگ مسافت را دررفت ساعت پیمودند . فراولان سیاه مخلف عصر آن روز سیاهی لشکر و گرد عسکر فیروز را دیدہ ، بعرض و کلای جناب آقا محمد خان رسانیدند . ایشان ہشتصد نفر تفنگچی دامغانی کہ در شیوہ آتش فشانی ہی نظیرند بمحافظت تنگی کہ مابین مرو دشت و ارج واقعست مامور کردند ، کہ بلکہ جنود مسعود را ممانعت از عبور و مرور نمایند . حضرت فیروز جنگ نیمی از شب گذشتہ خود را بتنگ مزبور رسانیدند . تفنگچیان مستحفظ از ورود شیران آدمی خوار و ہزبران خنجر گزار مطلع و مستحضر گردیدہ ، از در منع در آمدند و بازوی تفنگ اندازی و آتش بازی گشودند . بکہ تازان میدان جنگ و جان بازان دریا دل نهنک آہنک بجانب ایشان یورش آوردند . باب تیغ ہی در بغ منطفی آتش شر و شور ، ابراہیم خان نام سر کردہ ایشان را از لباس زندگی مہجور و بسر انگشت شمبیر انگشت خموشیش بر لب نہادہ ، از تنگ عبور و غازیان جلالت مفظور را بسہ تیپ ترتیب فرمودہ ، دو تیپ را بمحمد خان و عبد اللہ خان اعمام خویش دادہ ، از دوسمت روانہ و خود بنفس نفیس بسمت اردوی

بازار شقه گشای لوی اقتدار گردیدند . طلایه داران معسکر قاجار بانهای
 يك نفر از تفنگچیان بقية السیف از رسیدن قضای میرم مخبر گردیده ،
 آوازه توجیه موکب همایون را بعزم شبیخون در اردو منتشر ساختند .
 جناب آقا محمد خان نیز تفنگچیان اردوی خویش را بمحارست بروج
 و سنگر اردو فرستاده ، بقدر مقدور اطراف سنگرها را استحکام دادند .
 مامورین و مستحفظین شروع بانداختن تفنگ و هنگامه آرای معرکه
 جنگ گردیدند . خسرو شیر دل هزاران آهن گسل را قلاده رخصت
 از گردن گشاده ، مامور بیورش فرمودند .

شہسوار عرصه میدان جنگ	با بلان تند خوی چون بلنک
روی شوکت جانب دشمن نهاد	بند از شیران پیل افکن گشاد
در فضای جنگ و در دشت و غا	آهنین پوشان فولادین قبا
سد آهن در ره دشمن کشید	در ره دشمن سد آهن کشید
نای تندر نمره آمد درخروش	خون ز تنهای بلان بگرفت جوش
ز آتش کین سوخت خرمنهای مهر	شعله بیداد بر شد بر سپهر
سپیل فتنه از زمین بالا گرفت	موج خون تا طارم اعلا گرفت
از شعاع تیغهای بی حساب	سرزد از هر سو هزاران آفتاب

از اتفاقات در آن شب قندیل فروزان ماه بمرتبہ ای عکس
 نور و ضیا بر عرصه خاک و ساحت آن تیره مفانک انداخته و بمثابه ای
 فضای جهان را بر نور ساخته بود که چنانچه موری در حوالی سنگری
 پای مرور می گشود قدر اندازان چابک دست از نشانه کمان داری
 سر مست دیده اش را ببیلك خارا شکاف بیک دیگر می دوختند و
 هر گاه بشه ای از جای خویش بال پرواز می گشاد تفنگچیان آتش
 بار بصاعقه گلوله در دم بال و پرش را درهم می سوختند . بهر جهت
 در آن شب روشن تر از روز بهادران عدو سوز داد مردانگی دادند .
 حضرت سکندر شان در خارج اردو چون سد پا بر جای ایستاده ،
 غازیان جلادت نشان بنحو مقرر اطراف سنگر را محیط و اهل اردو
 آن دایره خونخوار را نقطه وسیط گشته ، سی چهل نفر سوار جرار

از جانب اردو بازار سپر مردانگی بر سر کشیده ، داخل آن دریای
 هایل گردیدند . آن خیل فزون از انجم چون بحر قلزم از تحریک
 سرصر مبارزت دلاوران بلنک کین نهنگ آئین شورش پذیرفت و هر فردی
 ترک جان و سر خود گفت . الفصه ، از هجوم بهادران و دستبرد دلاوران
 خللی فاحش باردوی سپاه قاجار راه یافته ، پای ثبات و قرارشان از
 دست رفته ، سلك جمعیتشان پراکنده گردیده ، قریب بچهار هزار سوار
 پی سپر وادی فرار گشتند . در هنگام اشتعال گیر و دار شخصی از اهل
 اردوی قاجار خود را بر کاب معدلت شعار رسانیده ، معروض داشت که :

جناب آقا محمد خان عنان مراجعت بصوب عراق معطوف و تفنگچیان
 سنگر ها بعلت عدم اطلاع از چگونگی احوال صاحب اردو انداختن
 تفنگ را موقوف نخواهند نمود . صلاح در آنست که حضرت جهانبانی
 لشکر جلادت مہابی را مقرر دارند که دست از اشتغال آلات حرب و
 قتال و اجرای ادوات ضرب و جدال کشیده داشته ، در جای خویش
 توقف نمایند . هنگام صبح که فرمان فائق الاصباح خورشید خاوری
 قدم بعرصه چرخ نیلوفری خواهد گذاشت و جهان لباس عباسی شب را
 از بر افکنده و فلک کلاه مهر را بر سر خواهد نهاد آنها نیز از مراجعت
 خداوند اردو مطلع گردیده ، غبار جنگ مرتفع خواهد شد . بنا
 بر عرض شخص مزبور که فی الحقیقه بی غرض و رفتن آن سه
 چهار هزار نفر را بهزیمت آقا محمد خان فرض نموده بود خدیو و
 صاحب غرور بلنگان شهر زور را از یورش ممنوع و باطمینان خاطر
 علم توقف در خارج اردوی مخالف مرفوع فرمودند . ملتزمان موکب
 سعادت کوکب چون احوال را بدان منوال مشاهده نمودند بنجہ حرص
 و آز گریبانشان گرفته ، هر یک غنیمتی که بدست آورده بودند برداشته ،
 پای عزیمت بجانب مرو دشت گشودند . زیاده بر يك هزار سوار در
 رکاب آن تاجدار باقی نماند . علی الصبح که فراش قضا شمع و قنادیل
 کواکب را از قضای سپهر برچید و مشعل فروزان مهر را در پیش
 طاق افق بر افروخت مشخص گردید که وکلای دولت آقا محمد خان

دست کشیدن بهادران را از جنك رجعت خدبو با فرهنگ محمول داشته ، پای ثبات و قرار افشردند . بهر صورت جناب آقا محمد خان چون از کیفیت احوال و توقف حضرت جمشید خصال در کنار اردو و قات جمعیت آن حضرت اطلاع یافته ، هفت هشت هزار سوار که باقی مانده بودند برداشته ، بهرم مجادله از اردو بیرون آمدند . حضرت کسری مرتب چون اراامور وقوف یافتند نظر بهریشانی جمعیت خویش توقف را موقوف و عطف عنان عزیمت بجانب مرو دشت فرمودند . بعد از ورود بمحل مزور ماندن در آن حدود را اصلاح ندیده ، کوچ و اموال و بنه و ائقال سپاه جلالت اشتمال را برداشته ، روانه کرمان شدند . راقم حروف چون در آن اوان در سلك ملتزمان آقا محمدخان منسلک و منتظم بود در شب مزبور حضور داشت . بهزت الله الملك آلافاق آنچه نگاشته خامه صداقت اتفاق گردیده خالی از اغراقست . در وقتی که جناب آقا محمد خان از توقف آن حضرت با هزار سوار اطلاع حاصل و بهرم مقابله این شهسوار دریا دل سوار می گردیدند خسرو باذل در کنار اردو بر پشت بارگی سبك پوی ایستاده بودند و مسافت نیم فرسنگ نمی نموده احدی را یاری آن نبود که تواند از حد خویش پای فراتر نهد . مختصر کلام : جناب آقا محمد خان تا کنار اردوی خویش اشهب سبك سیر را عنان و زباده بر آن قدم عزیمت نگشادند . حضرت کسری معدلت در نهایت آرام و کمال وقار روانه مقصود گردیدند . اگر چه در شبیخون حضرت کاکوس فر روح کیخسرو را شاد و رستم داستان را دور از نهاد بر آوردند ، اما جناب آقا محمد خان نیز پاداری و ثبات قدم را بجائی رسانیدند که نام افراسیاب از صفحه عالم محو شد . بهر جهت جناب آقا محمد خان يك روز در منزل مزبور توقف نمودند و اسبایی و دوایی که در شب اهل اردو از يك دیگر غارت و تهب نموده بودند استرداد و صاحبانش رسانیده ، از آنجا روانه دارالملک شیراز و بتاریخ مجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطه ارم نظم

شده ، در عمارات مبارکات شاهی نزول و حاجی مزبور را بنوازشات غیر منتهی مشمول و بردگین استار دولت و کوچ و خانوار اعیان سلسله زند و ایلات عراقی را کوچانیده ، روانه عراق و خود مدت سه ماه در دارالملک شیراز بسط بساط طمطراق می بودند و عمارات و آئینه خانهای خاقان علین مکان را که هر يك نمونه باغ جنان و نشانه بهشت جاودان بود و تعریف و توصیف هر يك را مفصلا مشروحا طوطی شکرستان سخن بردازی و بلبل گلستان بلاغت سازی میرزا ابوالحسن غفاری در تاریخی که وقایع ایام دولت سلسله علییه زند را قلمی نموده اند مدون ساخته بتیسه بی انصافی ویران و سنگهای مرمر منبت منقش و در های خاتم و برده های مصور دلکش و آئینه های عریض طویل که خاقان گیتی ستان در ایام دولت از جمیع ممالک روم و روس جمع نموده در عمارات مبارکات نصب فرموده بودند با آنچه ممکن الحامل و سهل النقل می بود تمام را نقل بطهران و در عماراتی که خاقان گیتی ستان در دار الملک مزور بمعماری همت بلند ساخته بودند منصوب و کار گذاشت .



ذیل آقا محمد رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر تتمه احوال خیر مال لطفعلی خان زند سعادت‌مند تالیف

مرحوم آقا محمد رضای شیرازی

آقا محمد خان در بانزدهم محرم عام شہادت بجانب طهران برافراخت و بگرم کردن آرایش بزم آسایش در فصل خریف و شتا برداخت . حاجی غدار را چون بعد از مراجعت اردو بصوب شیراز از آقا محمد خان رعیبی در دل حاصل شده بود ثانیاً ادراک حضور او را مایل نبود . لاجرم صورت عزم فرار در لوح ضمیرش نقش پذیر و با اصدقای سفهای خود در مقام مشاوره و تدبیر بر آمده ، فرار از آقا محمد خان را متفق‌الرای گردیدند . چون زوجه آن نادان از اهالی دشتی و دشتستان و عبور از آن سامان در نظر خیالش اقرب بامان می‌بود قرار داد چنین نمود که بمعاونت و معاضدت اهالی آن حدود کسان و منسوبان خویش را با دولت و مکتبی که فراهم آورده بود برداشته و خود را بکنار دریا بار رسانیده ، بملک هندوستان شتابند . فارسیانی که با آن خباثت مبانی در خیانت بحضرت جهانبانی اتفاق ورزیده بودند ازین معنی آگاهی رسانیده ، مضطرب حال گردیدند که در صورت وقوع این مطلب از مؤاخذة آقا محمد خانی چگونه بر آئیم و با وجود حضرت جهانبانی و عدم قلمه‌ای چنان آسایش نمائیم ؟ بعد از مشاوره با یک دیگر صلاح حال و مصلحت احوال را در فسخ عزیمت حاجی غدار دیدند . از جمله میرزا جانی فسائی که از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه مشهور بفسادی و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر چنین تصویر نمود که : چون حاجی را استعداد و احتشامی

شایانست جمعی از خویش و بیگانه با او متفق‌الرای و همداستان ، ممانعت ایشان و فسخ عزیمتشان در حیز امکان نیست . مگر آنکه اعوان و انصار او را انحراف رای حاصل ، که باعث اختلاف فی مابین و موجب اختلال اوضاع جانبین شود و بدین واسطه اساس فرادش مختل و بنای حرکتش معطل ماند . بناء علیه اخوان حاج مزبور را بفسون و حیل راهزن گشته ، در هنگامی که تفنگچیان دشتی و دشتستان مسلح مکمل و در اطراف عمارات مبارکات شاهی که کوچ و بنه او متوقف بودند سلك جمعیت خود را منسلك ساخته کسه بالاتفاق راه نورد بوادی فرار و شقاق گردیده ، بصوب مقصود شتابند بقدر دو سه هزار تفنگچی شیرازی را غفلة محمد حسین خان برادر حاج مزبور گماشته که اطراف میدانهای درب خانه را گرفته و برابها بالا رفته ، چنانچه اهالی دستشان از جای خود حرکت و اظهار حیات نمایند ایشان را هدف تیر بلا سازند . اهالی دشتستان بعد از ملاحظه این داستان مضطرب البخاطر گشته ، مشوشانه وی اختیار در حرکت آمده ، که از اطراف بامها تفنگچیان دست در آورده ، بیک مرتبه سنگ بر آن قوم گمراه باریده و روز روشن را بر ایشان مانند شب سیاه ساخته ، اجامر و اوباشی که در آن حول و حوش می بودند نیز دست تطاول گشاده ، جماعت مزبور چون عرصه را تنگ یافته دریافت نمودند که چنانچه دست از پا خطا نمایند صغیرا و کبیرا هدف تیر بلا خواهند بود . بناثا علیه تسلیم را بردفاع ترجیح داده ، تا آنکه اجامر و اوباشی که حضور بهم رسانیده بودند برو دوش آن جماعت را از لباس و سلاح عاری ساختند . حاج مشار الیه چون باین مطلب راضی نبود وبدون اختیار این رفتار از برادرانش سرزده بود ناچار خود را تسلیم نموده ، تا آنکه معرکه کار زار و فساد گیرودار فرونشسته ، بنا بتلبیساتی که از لوازم ذات او بود سرکردگان آن گروه را احضار و باظهار عذر خواهی و عدم اطلاع ازین معنی براءت ذمه حاصل نموده ، تسلی بخش قلوب آن جراحت رسیدگان

گشته و فوج فوج ایشان را مرخص و مطلق العنان و روانه مسکن و اوطان خود ساخته و چندانکه خفای نیت فاسد خویش برداخت بمضمون « کل امر جاووز الاثنین شاع » مکتون خاطر خیانت تاثیرش بسرحد شیاع رسید . بعدی که سامه افروز امنای دولت آقا محمد خان گشته ، بنا بر فساد اعمالی که سابقا در باب دولت علیه زند از حاج مشار الیه ملاحظه نموده بودند این معنی باعث سوءظن ایشان شده ، موجب حرکت اردو بصوب شیراز گردید .

بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مال سیچقان ٹیل

مطابق سنه ۱۲۰۷

صبح روز چهار شنبه هفتم ماه شعبان المعظم که سلطان سیارگان از تختگاه حوت بیت الشرف حمل خرامید . مد اذ انقضای جشن نوروزی از طهران رقم بحاج مشار الیه سمت ترفیم پذیرفت که : در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام در چمن اسپاس که از جمله سرحدات فارست اردوی ما نزول خواهد نمود . باید با اعظام و اعیان و اعمال آن سامان در اردو حضور داشته باشی و بجایاری رقم را بحاج مشار الیه رسانند . هر چند وصول این خبر باعث ترنزل و توحش حاجی غدار و اعوان و انصار او گردید لیکن از آنجا که بر مخالفت او اقتدار نداشتند ناچار سر برقه اطاعت نهاده ، با هزار گونه تشویش بتمه و تدارک سفر اردو مشغول گشته و در میعاد مقرر و میعادگاه مزبوره باردوی آقا محمد خان بیوسته ، فوراً حکم بانهام و تدمیر قلعه شیراز که از جمله قلاع محصنه روی زمین و ابنیه مشیده محکم آئین بود و کوچانیدن یک نفر از زوجات او و آقا اسدالله خلفش بصوب قزوین بعهده جان محمد خان که از امرای قاجار بود صورت جریان پذیرفت . در عرض سه ماه که چمن قصرزرد و اسپاس محل توقف اردو بود شیرازه اجزای شیراز را از هم ریخته ، خاکریز و خندق و برج و بارو مستحکم آن دیار را که با حصار و بروج سپهر همسان بود باسطح زمین یکسان نمودند .

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آئینه عبرت دان
که گه بزبان اشک آواز ده ایوان را
تا بو بگوش دل باسخ شنوی از جان
دندانۀ هر قصری پندی دهدت نو نو
بند سر دندانۀ بشنو ز سر دندان

گوید که تو از خاک می ما خاک توایم اکنون

گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان

از نوحه جهد الحق مائیم بدرد سر

از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندرا چمن گینی

جغدست بی بلبل نوحه است بی النحان

ما بار گه دادیم این رفته ستم بر ما

برقصر ستمگاران گوئی چه رسد خذلان؟

گوئی که ننگون کرده است ایوان فلک و شرا

حکم فلک گردون یا حکم فلک گردان

بر دیده من خمندی کاینجا ز چه می گریم؟

گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

و کوچ و آقا اسدالله ولد او را روانه بصوب قزوین ساختند . در

چهاردهم محرم الحرام سنه ۱۲۰۸ که از تقدیم و تنظیم مهم مسطوره

فراغ حاصل گردید حاجی مردود را با سایر عمال فارس مرخص بصوب

شیراز و خود عطف عنان بجانب طهران نمود .

بیان توجه موکب جهانبانی از طبس بصوب فارس و وقایع آن

سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس

چون خبر انهدام قلعه شیراز باطراف انتشار و حرکت اردوی

آقا محمد خان پاکداف اشتها یافت حضرت جهانبانی که بعد از شب

شببخون و جلوه نکردن شاهد مقصود از نواحی ابرج با معدودی از

بنی اعمام و قبلی از ایلات واقوام عنان عزیمت را بصوب کرمان تافته و از آنجا بارض اقدس خراسان شتافته ، قلعه طیس را بنا بر مراسم ارادت کیشی میرحسن خان بجهت مأین و مسکن اختیار و چند گاهی بود که محل و مکان در آنجا برقرار داشتند . از تخریب قلعه مزبور و سایر وقایع کماهی آگاهی بهم رسانیده ، وقت را مقتضی و مناسب و بخت را موافق و مراقب شمرده ، با جمعیت خود بانضمام فوجی از سواران طبسی توین عزم بجانب شیراز سبک عنان و گرم جولان ساخته ، در هنگام ورود بخارج شهر بزد که من جمله منازل عرض راه بود علینقی خان ولد محمد تقی خان بودی با جمعیت شایان بجهت انسداد طریق برسر راه آمده ، فی مابین محاربه واقع و شکست وانهزام کامل او را روی داده ، باجمعی کثیر از اتباعش عرضه تیغ آبدار و جمی غنیر بقید اسار گرفتار آمده ، بقیه السیف « کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره » مرحله پیمای وادی فرار و دلاوران زند سمند جلادت را سبک عنان ساخته ، تا سه فرسنگ بتعاقب آنها ایلغار نموده ، اموال و اسباب بسیار کسب آن هزیران عرصه پیکار گشته ، مظفر و منصور بجانب مقصود روان و در اواسط ماه صفر وارد سامان فارس شده ، ابر قوه را تصرف و باصدار ارقام مطاعه هواخواهان دولت را خصوصاً اهالی بلوکات را عموماً از ورود بدارالسعادة ابر قوه اخبار نموده ، ایلاتی که تا آن زمان منزوی هر گوشه و کنار و مخفی زوایای بلاد وامصار می بودند بنا بر آوازه توجه موکب منصور هربک فارس فرس جلادت و مظهر آثار شجاعت گشته ، فوج فوج وارد ابر قوه و بمراسم خدمت گزاری قیام می نمودند . در عرض مدت بیست یوم جمعیتی فراهم آمده ، حضرت جهانبانی نصرالله خان عم خود را بمحافظت قلعه ابر قوه مامور و در اوایل ماه ربیع الاول بصوب بوانات عنان عزیمت را معطوف داشته و از آنجا بجانب اصفهانان و خیر شتافته و قلعهجات آن سامان را بدون نزاع و جدال بتصرف در آورده ، بجز اهالی قصبه نیریز که از در مخالفت در آمده ، باشاره

انگشت سبابه حضرت جهانبانی دلیران خراسانی یورش بر سر قلعه مزبور برداشته ، بمقاد :

نظم

گر باره کشد راعی حزمش نبود راه

جز خراج آن نیز ردیف سرطان را
 قلعه را متصرف ومدت ده دوازده روز بجهت تهیه بعضی تدارکات در محل مزبور متوقف و از آنجا عطف عنان بصوب دارابجرد فرموده ، جعفرخان حاکم داراب باب اطاعت را مسدود و در مخالفت را گشوده ، ملتزمان رکاب آن حضرت از چهار جانب قلعه مزبور را محصور ساخته ، چون دربدو حال خبر ورود موکب مسعود بحدود فارس ساعده افروز حاجی مردود شده بود بکار گزاران دولت آقا محمد خان اظهار داشته و محمدحسین خان دوداغ با فوجی بمقابله و محاربه مامور شده بودند . در آن اثناء و اوان مامورین وارد آن سامان و توجه بصوب فسا و اردوی همایون نموده ، چون ازین معنی ملتزمان رکاب نصره مابرا استحضار حاصل گردید از دارابجرد حرکت و قلعه رونیز را سنگر عافیت ساخته ، آن نواحی را مضمار میدان ستیز و آویز قرار دادند . محمد حسین خان مزبور با جمعیت خود بانفاق محمد حسین خان برادر حاج مشارالیه وارد آن حدود گردیده ، سنگری ترتیب داده ، بار نزول گشودند . چنانکه بعد بین الفریقین زیاده از یک فرسنگ نبود و هر روز قراولان لشکرین بیک دیگر برخوردارده ، با هم در مقام جنگ و جدال برآمده ، از طرفین جمعی قتیل و زخم دار گردیده ، ملتزمین رکاب و فدویان آن جناب مصلحت را در آن دیدند که غفله شبیخونی بر معسکر اردوی محمد حسین خان زده ، بر هم زن سبک جمعیت ایشان شوند . در شب معهود با اعلام یک نفر از ایلات محمد حسین خان باین معنی بی برده ، در صدد محافظت سنگر و محارست لشکر بر آمد و از آن جانب بتصور عدم استحضار خصم در ظلمت لیل بطریق شبیخون جمعی کثیر از سپاهیان بر سنگر محمد حسین خان ریخته

و باستظهار تمام یورش برداشته ، از هر طرف که رو باردو می آوردند مستحفظین سنگر را بیدار و هوشیار دیده ، رخسار شاهد مقصود را در برده خفا مستور می یافتند . ناچار بی نیل مقصود بسنگرمراجعت ، علی الصباح محمد حسین خان عازم بیکار ، با سوار و پیاده که همراه داشت از سنگر بر آمده و ازین جانب هم مہیای کارزار گردیدند . از طرفین با فروختن ناپره حرب و گرم کردن هنگامه طعن و ضرب اشتغال ورزیدند . جنگ جویان هردو لشکر با هم در آویخته ، در ککش و کوشش سعی مالا کلام وجد تمام بعمل آورده ، در اثنائی که هنگامه غزا گرم می بود عبد الله خان عم آن حضرت که حقیقه در میدان کارزار ثانی اسفندیار می بود از آنجا که تیغ برنده را در نیام و شیر شرزه را در کنام آرام نیست عرق عصبیتش بجوش آمده ، با پنجاه نفر از دلاوران جرار جلو ریز خود را بر قلب لشکر محمد حسین خان زده و آنها را از پیش برداشته ، متوجه گرفتن و بستن تفنگچیان پیاده و منہزمان سواره گردیدند . قریب بان بود که چهره شاهد مقصود فتح و ظفر از پرده غیب آشکارا گردد که از یک سمت بنا بر تقدیرات اله که تدبیر را در آن راه نیست سواران کردستان که در مسکر محمد حسین خان می بودند بر سر عالیجاء مشارالیه ناخته ، بواسطه این معنی مقدمه ظفر صورت تکمیل پذیرفت و لشکریان فریقین بعد از قتل و ککش بسیار بجانب سنگر های خود معاودت نموده ، سواران خراسانی که از طبس ملتزم رکاب بودند بنا بر مشاهده صورت حال تزلزل در ارکان احوالشان راه یافته ، از وجنات احوالشان تقاضای « العود ثم العود » معاین و مشهود گردید .

بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبذیز عزیمت موکب جهانبانی کرة بعد اخری بصوب طبس

منشی وقایع نگار قلم چهره برداز عرایس عبارات این رقم چنین می گردد که : چون آن حضرت مراتب دانش را وحید و مراحل بینش را فرید بود توقف در آن مکان را بصلاح مقرون ندانسته ،

اول همان شب بنا بر قواعد و لوازم لشکر کشی حرکت را بر سکون ترجیح داده ، روانه نیریز و از آنجا هنگام طلیمه صبح عنان عزیمت بصوب ابرقوه معطوف داشته ، یک شب در آنجا اطراق و مقارن طلوع آفتاب باره دریا گذار را بصوب خراسان سبک عنان فرموده ، از راه یزد با سواران خراسانی و معدودی از ایلات و بنی اعمام واقوام مرحله بیمای مقصود گردیدند و در منزل چهارده من اعمال طبس میرحسن خان با استعداد و احتشام کامل با استقبال آمده ، باعزاز و اکرام تمام آن حضرت را داخل شهر طبس و چند روز آنجا را محل توقف قرار داده . میر حسن خان بنا بر بعضی توهمات و تخیلات نفسانی بودن آن حضرت را در طبس منافی و مباین صلاح خود دانسته ، اظهار نمود که : تیمور شاه افغان در هرات و قندهار مقتدر و نافذ فرمانست و ملاقات و امداد آن جناب را طالب و انتزاع ملک مروئی را از بد متصرفین بغایت راغبست . چنانکه در دفعه سابق که موکب مسعود وارد این حدود گردید بعد از انعطاف عنان بصوب فارس که تیمور شاه ازین معنی مستحضر گشته ، در مقام جستجوی این مطلب بر آمده ، اعلام داشت که : بایست ایشان مرحله بیمائی این سامان گردند . لهذا اصلح باحوال آن جناب اینست که عطف عنان بصوب قندهار فرمایند . چون صورت توهمات و تخیلات باطنی میر حسن خان در آئینه وجدان آن جناب منطبع و مشهود بود ناچار قرار بر رفتن قندهار داده ، از طبس عازم آن دیار گشته ، بعد از ورود بحدود قاین خبر رسید که تیمور شاه دار فانی را بدرود کرده ، بحالم بقا شتافت . حضرت جهانبانی از استماع این خبر فسخ عزیمت قندهار و چند روز در قاین اقامت اختیار نموده ، میر علی خان قاینی و میر علم خان ولد مشارالیه لازمه خدمت گزاری بعمل می آوردند .

بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس و جان

در اثناى این حال فرستادگان محمد خان ولد اعظم خان افغان و جهانگیرخان ولد محمد حسین خان سیستانی ساکن نرماشیر ویم من اعمال کرمان که از قدیمی خدمتان این دودمان و هریک صاحب جمعیت

و استمداد شایان بودند وارد و عرایض مبسوط مفصله که مبنی بر اظهار انقیاد و خدمت‌گزاری و ابراز صداقت و اخلاص شماری از آنها بود رسانیده و عطف عنان از ارض فیض نشان خراسان را بصوب آن سامان مستدعی گشته ، متعهد تسخیر مملکت کرمان گشته بودند . حضرت جهانبانی بعد از وصول عرایض مزبور مستدعیات ایشان را ملتقی بقبول و با دوست سیصد نفر سوار که ملتزم رکاب آن جناب بودند بدون تامل و درنگ از قاین حرکت و مرحله بی‌های نوادی مقصود گردیدند . قبل از وصول برمشیر در عرض راه جماعت افغان بواسطه ارسال سیورسات و پیشکش مراتب خدمت‌گزاری خود را جلوه نمای ساخت ظهور ساخته و آن جناب را با کمال اعزاز و اکرام وارد نرماشیر نموده ، کمر خدمت‌گزاری بر میان بستند و محمد خان ولد اعظم خان نوادی بانصد نفر سوار افغان در نهایت آراستگی در رکاب آن جناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب بم شتابان گردیدند . جهانگیر خان ولد محمد حسین خان نیز باین تمام باستقبال اقدام نموده ، موکب فیروزی کوکب را داخل بم و بانصد نفر سوار سیستانی مکمل و مسلح ترتیب داده ، در رکاب ظفر آیت مصمم تسخیر کرمان و رایت افراز توجه بصوب آن سامان گردیدند . بعد از ورود بجویا که قرب جوار بان دیار داشت اساس قلعه گیری مرتب داشته ، در اوایل ماه شعبان شبا هنگام باتخته بل و نردبان از آن مکان حرکت و در عرض راه حضرت جهانبانی عبد الله خان عم خود را با فوجی از سواران گزین و دلبران عرصه کین مقدمه الجیش لشکر برخاشجوی بر طیش ساخته ، مقرر فرمودند که : بورود در خارج کرمان بلا تامل از یک سمت یورش برداشته ، مستحفظین قلعه را مضطرب و بداندجانب مشغول سازند . تا مفتاح افتتاح باهر مالک الملك فتاح از جانب دیگر حضرت مفتیح را بدست آید . مامورین بهنج معمول از یک سمت قلعه یورش برده ، تمامی مستحفظین و نگهبانان آن حصن حصین متوجه آن سمت گشته ، بانداختن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنگ و منع لشکریان از عروج بر معارج باره و

دخول بقلعه و دروازه اشتعال ورزیدند . که در آن ظلمت لیل باسپاهی بسان سیل انسیستانی و افغان و سایر غازیان و دلاوران از سمت دیگر باتخته بل و نردبان بیای حصار وارد و دامن مردمی را بکمر همت استوار نموده ، بیای عزم متین عروج بر معارج شرفات آن حصار و صعود بر مصاعد درجات آن دیار نموده ، هر قدر مستحفظین بشلیک تفنگ و انداختن سنگ راه دخول بر آن فوج برق نزول تنگ می نمودند ایشان قطره ربزی دهان تفنگ را قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب آذاری انگاشته ، رو بر نمی تافتند . تا بزور بازوی دلبری و قوت سعی سر بنج شیر گیری بروج و باروی آن دیار را بتصرف در آورده ، نظار گیان فلک از مشاهده آن حال گویان باین مقال بودند :

ابیات

حزمش گره کمان گشاید	حزمش رسد زمان گشاید
با قوت عزم او عجب نیست	گر چنین آسمان گشاید
هر عقده جو زهر که مه داشت	و محش بسر سنان گشاید
بندد دم کز دم فلک را	ز آن نبره ما رسان گشاید
هر عقده که روزگار بندد	دست شه کامران گشاید
خضر الهامی که چون سکندر	لشکر کشد و جهان گشاید
حصینست فلک دوازده برج	کاقبال خدایگان گشاید
در گرد مصاف روی نصره	شاهنشه جم نشان گشاید

ابراهیم خان آقای قاجار و محمد حسین خان قرا گوزلو و عبد الرحیم خان ولد محمد تقی خان یزدی که حسب الاشارة امنای دولت آقا محمد خان در دار الامان کرمان بودند از ملاحظه صورت این حال بقلعه ارك که يك سمت آن بخارج شهر اتصال داشت تحصن بسته ، آن شب را روز را خودداری و شب دیگر کلا فراری و متواری گردیده ، عبد الله خان عم آن جناب که در مراسم سیه داری ثنی افراسیاب بود بتعاقب فراریان مامور و تا ده دوازده فرسنگ عقب ایشان ایستاد نموده ، تمامی اسباب و بنه آن جماعت خدلان آثار کسب غازیان

مظفر شعار گشته ، آن گروه شقاوت پژوه جریده و سیای بجانب طهران گریزان شدند و آن حضرت با نیل مرام و حصول کام بر سر بردارائی و فرمان روائی موروث جلوس کرده ، سکه و خطبه بنام نامیش جریان یافت.

نظم

دشمن آتش پرست باد بیما را بگو :

خاك بر سر كن كه آب رفته باز آمد بجو

وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اود تیل

سنه مطابق سنه ۱۲۰۸

عصر روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم خسرو فلك سریر انجم چشم یعنی نیر اعظم بتنبیه سرکشان دی و بهمن مصمم ، از دارالملک حوت بتختگاه حمل رخس سعادت و شرف تاخت و سپهدار ابر آذاری بشقه گشائی نسیم بهاری در ساحت گلشن رایت اقتدار بر افراخت و فراس قوه نامیه نفس نباتی بحکم مالک الملک قضا منزه زمان صولت سرمارا بپایه سریر خدیو بهار حاضر ساخت و شهسوار کشور اعتدال بلشکرکشی جنود شهریار فرمان فرمای اقلیم شتارا که بدستیاری جنود برف و یخ بشهرستان گلشن استیلا یافته از ملک هستی اخراج بشعله آتش فنا گداخت و بامر سلطان نافذ فرمان قوای ربیعی یغماگر باد صبا بنهب و اسر شهر بهمن دست تطاول گشوده ، حاکم شهر دی را که در ممالک گلزار و بوستان مبسوط الید و نافذ فرمان و بانی مبانى طغیان و باعث اختلال او ضاع گلستان بود بامر قهرمان طبیعت باتمام کارش پرداخت . اهتزاز رباح بهاری و رشحات سحاب آذاری بملاحظه قابلیت ماده اشجار را خلایع مشجر بوته دار در برو غاشیه بندگی خسرو فریدون فر فروردین بردوش انداخت . مجلس جشن و عیش در سرا بوستان گلشن فراهم آمده و مطربان خوش الحان هزار دستان و عکله و سار بنوای موسیقار سرایان و نواخوان گشته ، اوقات را بهسرت و شادمانی بسر می بردند ، در خلال این حال خبر ورود موکب حضرت جهانبانی بدار الامان کرمان و حکمرانی آن ثور و

سامان سامه افروز کارگزاران دولت آقا محمدخان گشته ، روز یکشنبه سیم ماه شوال با سیاهی سیل اساس ار طهران بصوب فارس حرکت و حاجی بدسگال و سایر عمال را که قبل از وصول این خبر بطهران احضار داشته بودند بجهت وفور نزول اطار و طغیان آب عیون و انهار و عدم امکان عبور از رود خانه دار الایمان قم توقف در اصفهان و کاشان نموده بودند و بدین جهت تعویقی در پیوستن باردو دست داده ، روز سه شنبه ششم ماه مزبور در عرض راه منزل حوض سلطان دو منزلی طهران که اردو بادیه بیمای منزل بدل دلاک بود باردو ملحق گشته و بمتابعیت معاودت راه پیسوده را برخود قرار داده ، بعد از طی مراحل و قطع منازل روز پنجشنبه بیست و دوم ماه مزبور چمن قصر زرد فارس مقر اردو گشته ، سه روز جهت آسایش لشکریان و دو آب در آنجا مکث و روز یکشنبه بیست و چهارم از راه بوانات بصوب کرمان شتافتند . بعد از ورود بسامان کرمان حسینقلی خان قاجار را بافوجی از لشکریان مقدمه التجیش ساخته ، مامور بدور کرمان نمودند ، که تا ورود اردو گرمی ده هنگامه جنگ وجدال باشند . در اواسط ماه ذیقعدة حسینقلی خان مزبور وارد خارج قلعه کرمان و حضرت جهانبانی بافوجی از ملتزمان رکاب ظفر مبانى بهزم محاربه در شهر بند در آمده ، فی مابین محاربه واقع و تا دو ساعت از طرفین نوایر جدال اشتعال داشته ، بالاخره حسینقلی خان مغلوب و منکوب و شکست فاحش وانهزام کامل یافته ، بسنگر خود فرار و آن حضرت مظفر و کامران بجانب کرمان عطف عنان و بتدارک و تهیه اسباب قلعه داری اشتغال نموده ، بفاصله سه روز حول وحوش آن بلده محل نزول و وقوف اردوی آقا محمد خان گشته ، سیاه و لشکریانش محیط قلعه را احاطه و در اطراف سنگر و بروج متین مرتب داشته ، از چهار جانب بکار محاصره پرداختند . اکثر اوقات قراولان فریقین مشغله افروز معرکه شورو شین و خرمن سوز هستی خشک و تر جانبین می گردیدند و هر روزه توپچیان آتش فشان حسب فرمان آقا محمدخان توپ قلعه کوکب

بر آن حصن حصین بسته ، ابر مطیر خمپاره ها بر فرق ساکنین قلعه صاعقه بار و روز روشن را بر آنها چون شب تار می ساختند . نقابان فرهاد کیش خارا شکن و تفنگچیان بهرام طیش روئینه تن بنفش زدن نقب و سنگر کار را بر قلعه گیان تنگ می نمودند . از عجایب اموراتیکه در اثنای این حال بمنصه ظهور رسید آنست که : زرمسکوکی در کرمان سکه بنام آن حضرت شده بود بدست اهالی اردو افتاده ، دست بدست بنظر آقا محمد خان رسیده ، این معنی باعث اشتعال نایره غضب او گشته ، مقرر داشت که : فتح الله خان خلیف ارجمند آن جناب را که خرد سال بود و با کوچ و بنه از شیراز بمازندران برده بودند او را خصی نمایند . بالجمله امتداد ایام محاصره بچهار ماه کشید و امر محصورین قلعه باضطرار انجامید .

ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمد خان و از دست دادن قلعه و واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را و از دست دادن آنها کرة بعداخری

در هنگامی که خسرو اقلیم روز یعنی عالم افروز سیار دایره نصف النهار بود جماعت ماهانی و چوپاری که بروج و حصار شهر را از يك سمت مستحفظ بودند قلعه را بتصرف جنود آقا محمد خان داده ، بقدر دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر بنشد شدند . چون آن حضرت از وقوع آن واقعه مستحضر گردید بامعدودی از فدویان که واقف حضور بودند طریق محاربه را بی سپر و نایره مجادله را شعله ور گشته ، بر سر آنها بورش برده و در مضمار گهرو دار قدم کشش و کوشش فشرده ، دست دلاوری گشاده ، گرم کار پیکار و باهم در آویخته ، دلیرانه مصاف می نمودند . تاهنگام عصر که آن حضرت مظفر و بپامردی تهور بمعارج حصار قلعه عروج و تمامی بروج را از تصرف ایشان استرداد و جمعی از آن جماعت را دستگیر و گردن آنها را عرضه شمشیر و روانه بش المصیر ساخته و بقیه السیف بچنگ گریز خود را بستگر رسانیده ، چون عموم قلعه گیان و قاطبه

قطان و تمامی اهل کرمان مال امر خود را نا بایدار و عزم آقا محمد خان را در تسخیر قلعه ثابت و برقرار می دیدند و کار برایشان تنگ و ما بین آرام و ایشان هزار فرسنگ می بود ب فکر تدبیر کار خود افتاده ، نجفقلی جان خراسانی که از سکنه کرمان و معتمد حضرت جهانبان بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعه ارگ که يك سمت آن بخارج شهر اتصال داشت مامور بود ، در جزو از اندرون با سپاه بیرون بیرون همداستان شده ، عصر روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۰۹ از همان سمت ارگ قلعه را بتصرف داده ، مساوی ده دوازده هزار نفر سوار و پیاده داخل شهر شدند . سوی بروجی که بتصرف ملتزمان رکاب حضرت جهانبان می بود تمامی بروج را متصرف شده ، آن حضرت با وجود این قسم که اتفاق افتاده بود بامعدودی که در رکابش بود سعی و کوشش را بحدی نمود که از حیز تقریر و عهده تحریر بیرونست ، ولیکن از آنجا که «التقدیر بضحك علی التدبیر» بجای خودست شاهد مقصود جلوه نما نگشته ، ملتزمین رکاب را ازین معنی یاسی رخ نموده ، بدان جهة متفرق گردیدند

بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم

لاجرم بیکه ناز معرکه دلاوری باقی جهانگیر خان و بعضی از جماعت سیستانی و معدودی از اقوام و خواص بنی اعمام خود را بدروازه سلطانیه رسانیده و قریب سه ساعت بمجادله و محاربه مشغول بوده ، تا اینکه دروازه را تصرف نمودند . با وجود اینکه قبل از تسخیر شهر که کار بر قلعه گیان تنگ شده بود و بنای سازش گذارده بودند آقا محمد خان بتصور این مطلب که میباید حضرت جهانبانی رخش عزیمت را از شهر بیرون تاخته و بطرفی از اطراف عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان شاهد مقصود نرسد در چهار جانب شهر خندق عمیق حفر نموده و محاذات هر دروازه برجی متین احداث کرده و مستحفظان سعی تعیین نموده که سد باب خروخ آن جناب را نمایند و غافل ازین معنی که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز

بر شاهین و باز چگونگی می توان است ؟ حضرت جهانپان بنا بر کثرت سپاه مخالف و قلت موالف و ناچار بودن در عبور از میان لشکر بعدت ملخ و مور سبک سیر نمودن بکران عزیزیت را بجانب هم در تارک شدن شب اولی واسب شمرده ، پای ثبات و قرار فشرده ، تا اینکه نور نهار بظلمت لیل مبدل و تشخیص دوست و دشمن بفروغ نیر اعظم محول گشته ، ملتزمین رکاب با نثار آن جناب فوراً تخته بل را بخندق استوار نموده و بی باکانه خود را برقاب آن لشکر زده ، سمند روش در بحر آتش غوطه ور و نهنگ آسا در آن لجه برشور و شر شناور گردیده ، در عین اشتداد هنگامه گبرو دار که صدوقه « یوم یغفر المرء من اخیه و امه و ایه و صاحبه و بنیه » آشکار بود و آواز شلیک زنبورک و تفنگ بکوش فلک سبز رنگ می رسید و معنی غریق خندق بلا و برخی حریق آتش فنا و فوجی گرفتار کمند رنج و عنا و جمعی در آن ورطه و وادی هولناک « ایل طاب راهنما بودند سلسله انعقاد ملتزمان رکاب آن حضرت بجهة تار بودن هوا از هم گسسته و بی خبر از یک دیگر متفرق و پریشان و هر یک بسمتی شتابان گردیدند . از جمله جم انگیر خان سیستانی نیز سر رشته جدا شده مقصود را از دست داده ، بطرف دیگر شتافت و آن حضرت با سه نفر سوار که در رکاب بودند بصوب هم ایغار نمود .

ذکر مقدمات قتل و اسیر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان

جهانپان بصوب سیستان

هنگام طلوع صبح که قهرمان قهر آلود مهر بقصد انتقام از کنار طارم مینا قام تیغ از نیام کشیده ، بتاش تیغ آتش فروغ دامن افق را از خون شفق گلگون ساخت حضرت آقا محمد خان تمامی سپاه را از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک نهب و اسیر شهر کرمان رخصت داد . هنگامه شور و محشر و آشوب فزع اکبر در میان خلق پدید آمده ، مردان ایشان عرضه شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان بقهد اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار بحیطة بقما در آمده ،

بر احدی ایفا نکردند و اینیة رفیقه که طعنه بر قصور جنت می زد در دم از صدمه کنجکاویشکریان نقش عالیها ساقلها پذیرفته و آه و ناله مجرم و بی گناه چون شعله و دود خشک و تر سر بر فلک کشیده ، از ملتزمین رکاب آن حضرت هر چه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه نیز در کرمان مانده ، فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیز را از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند . در اثنای این حال از قراری که بوضوح بیوست باوجود اشتعال نایره غضب بنا بر ظهور مراسم بلند همتی و دلاوری و بروز افعال اعجاز مانند از آن حضرت آقا محمد خان بکرات غیر عدیده اعتراف بشایستگیشان نموده . بلی « الفضل ماشهد به الاعداء » . بالجملة حکم بتخریب بنیان قلعه کرمان و سایر قلاع آن سامان جاری گشته ، مامورین بانجام آن اقدام جستند .

بیان عطف عنان حضرت جهانپان از کرمان بصوب

بم و سیستان

حضرت جهانپانی که در آن شب تار بمددگاری و راهنمایی لطف بروردگار از میان لشکر بی شمار بنحوی که مرقوم قلم صدق رقم گردید بیرون رفته و با سه نفر از سوار بصوب هم ایغار نموده بودند در عرض راه معدودی از ایلات با ایشان پیوسته ، از شهر کرمان الی قلعه بم که سی چهل فرسخ مسافت است در یک شبانه روز طی نموده ، هنگام عصر وارد دروازه قلعه بم گردیده ، محمد علی خان برادر کهنتر جهانگیر خان سیستانی باستقبال اقدام بسته * جوایب احوال برادر مهتر خود گردید . ملتزمین رکاب در جواب مذکور ساختند که : از عقب وارد می شود . محمد علی خان و سایر اقوام و اقارب سلاطین سیستانی توهم نمودند که شاید در کرمان در زمره گرفتاران گیر آمده باشد و مورد سخط و غضب آقا محمد خان شود . بنا بر آن آن حضرت رادر همان درب دروازه جای داده ، داخل قلعه ننمودند و بجهت ملتزمین رکاب خارج از دروازه مسکن معین نموده و تا سه روز بانتظار خبر

ورود جهانگیر خان مامشانی می نمودند .

بیان وقایع جانگزی گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه عمای آن حضرت

روز چهارم چهار شنبه پنجم شهر ربیع الثانی هزار و بیست و بیست و نه هجری که از مراجعت اوثری بظهور نرسید در گرفتاری او یقین کرده و خیانت با آن حضرت را راه نجات جهانگیرخان فرض کرده ، بهیئت مجموعی متوجه جانب آن جناب گردیدند . معدودی از ایلات و اقوام که در رکاب بودند این معنی را تفرس نموده ، بعرض رسانیدند که : از آنجا که « التقدیر یضحک علی التدبیر » برجای خودست جز فرار چاره نیست . این معنی مقبول طبعش نیفتاده ، متعرض سخنان ایشان نگشته ، آنها فرار را بر فرار اختیار نموده ، سیستانیان مکنون ضمیر خود را بروز داده ، اطراف آن حضرت را احاطه نموده ، اراده خیانت نمودند . آن جناب بان تنها و تبخ آخته بجانب آن قوم حق ناشناس تاخته و چند نفر را زخمی کرده ، سلك جمعیت ایشان را تفرق و خود را بمرکب رسانیده ، خواست که بمرکب سوار شود . روباه فطرتی از آن گروه شقاوت سیر مرکب آن جناب را بی نموده ، بسر در غلطیده ، از پا درآمد . حضرت بی عمل از مشاهده این حال مانند شیرخشمناک بر آن گروه ناریک حمله ور گردیده و چند نفر از ایشان را زخمی نموده ، چون جمعیت و استعداد ایشان کامل بود از اطراف هجوم آور شده ، دو زخم شمشیر بر سر و دست راست آن حضرت زده ، او را دستگیر نمودند .

نظم

بریشان جمعی و جمعی بریشان گرفتار قومی و قومی عجایب
 بعد حقیقت را باقا محمد خان عرض نموده ، بکرمان آدم روانه ساختند . بفاصله يك روز جهانگیرخان وارد گشته ، از وقوع این واقعه جماعت سیستانی کلا نادم و پشیمان شده ، لیکن بجهت اینکه چنین خیانتی از ایشان نسبت بان حضرت سرزده بود و حقیقت را هم فوراً

بجناب آقا محمد خان عرض نموده بودند از چاره آن عاجز آمده ، متحیر ماندند . بعد از وصول این خیر بکرمان و اطلاع سرکار آقا محمد خان فوراً محمد ولی خان قاجار را با هزار و پانصد سوار جرار تعیین و روانه بم نموده ، که آن جناب را آورده باشد . مشارالیه حسب المقرر روانه بم گردید . آن جناب را مقید و محبوس در سنگر خارج شهر کرمان درحالتی که این فرد را متذکر بودند :

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله آورده ، از آنجا که جوهر ذاتی او کالشمس فی رابعة النهار بود در نظر اولوالابصار هویدا و آشکار و سکان بلاد و انصار را بان حضرت ارادتی خاص می اختیار بود . امنای دولت آقا محمد خان مصلحت وقت را در آن یافتند که بدون قصوری در اعضاء بهیئت صحیح او را بهمراه اردو بطهران برده باشند . بناء علیه دیده جهان بین او را از حلیه بصرعاری و بفاصله چند روز بصوب طهران روانه ساختند و بعد از روانه ساختن آن حضرت و انهدام قلعه کرمان و قتل اهالی آن سامان که ابتدای قوس و مبداء استعداد برودت هوا بود در اواخر شهر ربیع الاخر اردوی آقا محمد خان بصوب شیراز نهضت یافته ، مدت سه ماه در بلده مزبور اردوی او متوقف بود .

بیان حادثه قتل آن حضرت باغواي حاجی مردود بد سرشت

در هنگام توقف در بلده مزبور صورت رجحان عدم وجود آن حضرت باغواي حاجی بزید فطرت ابلیس سیرت در مرآت خاطر آقا محمد خان عکس پذیر گشته ، بعهد میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران مقرر داشت که : آن حضرت را مقتول سازد . حسب المقرر معمول و در بقعه امامزاده زید مدفونش ساختند . « انا لله و انا الیه راجعون » . العهده علی الراوی . آنچه مشهورست آنست که : نقش آن حضرت را نهانی نقل بنجف اشرف نمودند . ساقی دوران از اینها برکنند برکنند خالی و خالی برکنند

ابیات

چراغ کیان کشته ، ای کاش من
 گرم قوتستی چراغ فلک
 گرم دست رفتی بشمشیر صبح
 سلیمان چو شد کشته اهرمن
 بمان ندرانم ظفر بایدی
 چوشیرین همی خوبشتر با تیغ
 اگر با حقوقش وفا کردمی
 اگر حق مهرش بجا آرمی
 عروسان خاطر دهنم رضای
 دل و دیده بر دست بنهادمی
 هم او را از آن حاصلی نیستی

چون کیفیت ایام دولت سلسله علیة زند و حقیقت احوال آن
 فرقة سعادت مند بتحریر وقایع احوال آن حضرت سعید شهید سمت اختتام
 بذیرت لازم نمود که بنگارش برخی از احوال آنان که در خیانت با این
 دودمان همدستان بودند پردازد و ختم کتاب را بخاتمة احوال ایشان
 محول سازد ، که در نظر اولوالابصار ظاهر و آشکار گردد که دار
 دار مکانات و عالم محل تغییرانست .

خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که با وجود دیدن
 احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم و رسم
 و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق
 خیانت پیموده و باندک زمانی سزای اعمال
 بر ایشان معاین و مشهود گردیده

مورخ خاتمة ضمیر صداقت خاتمه و محرر کلك طبع وقایع نگار
 این نامه که شرح وقایع را من الفاتحة الی الخاتمه بینهها مشاهده و بر
 لوح ضمیر نقش پذیر نموده ، حقیقت آنرا بدون زیاده و نقصان از
 دیوان عیان بدقت بیان نقل و تحویل می نماید که : چون بمقتضای عدالت

ازلی مکانات همه جا در کار نگاه کن مقابل عمل ایستاده و دهر کرده
 را قصاصی داده اند چاجی عام کلا متعلم نابابدار وسایر اشاراری که
 در مراسم مخالفت با این خاندان طریق موافقت پیموده ، چنین تصور
 نمودند که چند سباحی بکام دل در مرتع گاه کون بلف چری اشتغال
 خواهند نمود . روزگار چقدر برایشان بر نیامده بود که بمقاد «عیسی آن
 تجبوا شیأ و حوشر لکم» هر یک از جسم و جان و فرزند و مال و عیال بی
 نصیب آمده ، آنچه کشته بودند درویده و ثمر آنرا چشیده ، باشد
 مراتب واقیع و جوه عبرة الناظرین گردیدند . ملخص کلام آنکه :
 چون بمصداق « سنستدرجم من حیث الایعلمون و املی لهم ان کبیدی
 متین (چند گاهی که بطریق استدراج دهر تمکینش نمود بمقاد) آن
 الا انسان لبطفی ان رأه استغنا (از نشانه باده خود بینی مخمور و از
 هوای خود ببری سرش برشور گردیده ، باعدت دیرینه خیانت بادولت
 قاجار را بهشهاد خاطر نمود . بمدلول (از کوزه همان برون تراود
 که دروست) در لیل و نهار ونهفته و آشکار زبان طمن اسنای دولت
 گشوده و اندک اندک این معنی او را ملکه راسخه گشته ، از ایشان بطمن
 سلطانی پرداخته ، ملی :

چو خواهد فلک سرنگونش کند بکردار بد رهنمونش کند
 رفته رفته این معنی گوشزر اولیای دولت شده . از ایشان
 تجاوز نمود . بحضرات سلطان رسیده . محو نقش خاندان او از
 لوح زمانه گوز خاطر سلطان گشته . چون متعلقان و منسوبان او از
 قبیل برادر و پسر و اقوام و اقارت در اطراف و اکناف ممالک
 بران همگی صاحب بسط ید و حکومت بودند چند گاهی بنا بر
 مصلحت استی آن دولت ؛ او بمدارا سر برده . تانای بر طرفی
 او را مستحکم ساخته . ارقام چند در حقیه بردارن و حکام اطراف
 سمت ترفیم پذیرفت که در تمام منسوبان او را در روز معینی دستگیر
 نمایند و چایز باطراف ممالک روانه گردیده بحکم تقدیر که تبدل
 و تمیز در آن راه نیست در روز معهود حاجی مردود رادر طهران

و متعلقان او را در هر سامان که بودند مأورین تمام کلشان پرداخته و با وجود کمال استعداد و تسلط يك نفر از ایشان نتوانستند که دست از باخطا نمایند . بعد از آنکه خبر گرفتاری همگی و برطرفی بعضی از ایشان بامتای دولت قاجار رسید حاجی مرد و دارا مورد سحبط و سیاست نموده ؛ بعد از عتاب سیار چشم صورت او را مانند دیده معنی کور و سزای کافر نعمتی را بچشم خود معاین و مشهود دید و در قربای از قراء طهران او را مکان داده و بگذشتن اندک زمان او را از قید حیات و خلق را از فتنه و فساد آن فراغت بخشیدند .

بیت

از مکافات عمل غول مشو گندم از گندم بروید جو زجو
 عبدالرحیم خان برادر او را که حاکم اصفهان بود و حسینعلی
 خان ولد آن بعد از اخذ اموال ایشان را نیز نایبنا ساخته ، بنان شب
 محتاج ساختند و میرزا محمد خان پسر او را که در شیراز مبسوط
 الید بود نیز مانند پدر دیده بینای او را نایبنا نموده باندک روزی پسر
 ملحق ساختند و محمد علی خان برادر دیگر او را که در طهران بود
 نیز بنهج سایر باو معمول داشتند ، ع : « که تا بناشد زدیگران
 رشکش » و آقا اسدالله ولد دیگر او را که در برو جرد حاکم بود
 هم چشمی بایدر واعمام او را بخشیدند و محمد حسین خان برادرش
 که در کوه گیلویه حاکم بود علی خان آقای قاجار او را کشته ،
 آقا محمد زمان برادر دیگرش را که با اتفاق ربیع خان مرد دشتی
 حسینقلی خان برادر زاده جناب آقا محمد خان در حینی که بنای
 طغیان با حضرت سلطان گذاشته ، از شیراز رایت استبداد بصوب
 اصفهان برافراخت او را کور ساخته و ارجاعات ایلات کلیائی کسانی
 که با آن مردود متحد و در مخالفت با این دوستان موافق بودند از جمله
 علی همت خان کلیائی بود که بحسب اقل وظایفه و دولت از سایر ایلات
 پیش و بعزت و اعتبار از همه پیش بود ولدان او را امر نموده که سرهی
 ایشان را در دامنه پدر گزارده ، دیدگان ایشان را از حیلۀ بصر

عاری ساخته . تمامی را بصدمة گذاشتن دم خمیاره و انداختن طناب
 فراغت بخشیدند و طهماسب خان قبلی را که لب تشنه شربت حیات بود
 بواسطه س در آب فرو بردن از نوشیدن شربت مرک سیراب گردانیدند
 و خان باباخان تلکی را از ظرۀ مفاظر اولاد واحفاد نایبنا و محروم
 نمودند و رئیس قاسم خان کوهمره ای و لطفعلی خان فیروز آبادی
 و حاجی سلیمان بیک چهری و بعضی از فارسیان دیگر که هر یک
 صاحب ثروت کلی بودند بفاصلۀ در سه سال تمام را مستاصل و بریشان
 ساخته . که بنان شب قادر نبودند . بدترین وضعی هر یک جان را
 بمالکان دوزخ تسلیم نمودند ، که اثری از آثار ایشان در صفحه
 روزگار باقی نیست و جهانگیر خان و حیدر خان ولدان محمد حسین
 خان سیستانی را با برادران دیگر نیز بعد از چند گاهی کور نموده
 و نهال اقترار ایشان را که در مرغزار کرمان زمین ریشه قوی ساخته
 از زمین کنده و از خاک برکنده ، کوچ و نۀ ایشان را طهران حرکت
 داده (۱) ؛ که از ایشان نیز در صفحه روزگار اسم و رسمی باقی نیست
 « فاعبثوا بالولی الاضار » .

(۱) بیان کار حاوادة حج محمد ابراهیم شیرازی که درین
 خاتمه بان اشاره رفته در غرۀ ذیحجه ۱۲۱۵ است و آخرین واقعه ای که
 ذکر می کند در شوال سال ۱۲۱۹ رخ داده است از این قرار این خاتمه کتاب
 پس از سال ۱۲۱۹ قمری نوشته شده است .

اینانلو : ۲۳۹

ب

باباخان (فتحعلی شاه) : ۶۳۳۲

۳۵۹،۳۵۳،۳۳۶

باباخان (حاجی) ر. حاجی بابا خان

بابا خان چاشلو : ۵

بابان : ۲۳۰، ۱۸۲، ۱۷۸، ۹۵

باجلان (طایفه) : ۲۴۲

بادرائی : ۱۶۰

بادغائی : ۴۰

باربد : ۳۲۵

باقر خان خرا سکنانی اصفهانی :

۲۳۳-۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۲

۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱

باقر خان کله‌داری : ۳۵۶

بختیاری : ۴۳، ۳۰، ۲۲، ۲۱، ۱۴، ۹

۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰

۱۸۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۹

برچاو : ۱۰۵

برکات (شیخ) : ۱۹۶-۱۹۷

برمک (آل) : ۳۲۰

بسطام خان کارخنه ای : ۱۵۲

۱۵۳-۲۲۳

بطیموس : ۲۰

بغایری : ۵۲

بلیاس : ۲۳۵۶ ۱۱۳۶۱۰۵۶۶۰

بنی خالد ر. خالد

بنی کمب ر. کمب

بنی معین ر. معین

بوداق خان : ۷۸۶۶

بهرام گور : ۷۵۰۱۴

بهباد نقاش : ۱۵۷

بهمن : ۳۱۷-۳۱۶، ۲۸۱، ۶۹۶، ۷

پ

پارسی : ۲۶۸

پناه خان جوانشیر : ۱۰۵۶ ۶۰

۱۱۴

پناه خان قله‌بری : ۱۱

پیشدادی : ۳۰

ت

تاجیک : ۲۹۹۶ ۱۳۳۶ ۸۲۶ ۲۸۶ ۸

۳۸۸ ۶۲۲ ۳۶۳۳۵

تازی : ۸۶، ۸۲، ۳۸، ۳۶، ۳۰

۱۲، ۱۳، ۱۳۰، ۲۶۸، ۲۱۶، ۱۳۱

تبتی (مشک) : ۳۰۵

تقار : ۹۲۶۵۷

تراب خای چکنی : ۱۱۶

ترك : ۸۲۶۵۲، ۳۶، ۳۰، ۲۸، ۸۰

۱۱۵، ۱۳۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۵

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۱۶، ۲۷۰، ۲۶۷

۲۲۴، ۲۸۷، ۳۲۶، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳

۳۳۵ ۶ ۳۴۳ ۶ ۳۸۸

ر. انراك

ترکمان : ۲۸۰، ۲۹، ۷۱۶، ۴۸۱۶

۶۸۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۵۱

تقی خان بغایری : ۵۲

تقی خان باوقی بزدی : ۷۵، ۷۸۶

۱۴۱-۱۴۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۳۷۸، ۶

۳۸۳

تقی خان زند : ۲۳۷-۲۳۸

۲۴۲

تقی درانی : ۱۱۷-۱۱۸، ۱۳۰

۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۲

تموز : ۵۸

تهمتن : ۳۱۷، ۳۲۳

تیمور شاه افغان : ۳۸۱

ث

ثامر مفتح (شیخ) : ۲۰۴

ثوبن منج (شیخ) : ۲۰۴

ج

جالقی : ۱۲

جان محمد خان دولوی، چار بوخاری

باش : ۳۳۳، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۶۳

۳۷۱

جانن فسانی (میرزا) : ۳۷۴

جعفر (برمکی) : ۳۲۹

جعفر خان حاکم داراب : ۳۷۹

جعفر خان زند ر. محمد جعفر خان

جعفر قلی خان قاچار : ۷۴، ۲۶۹

۳۲۸، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۰۲، ۲۷۳

جعفری (مار) : ۳۲۹

جم : ۳۰، ۲۷۴۳، ۳۰، ۴۸، ۷۵

۸۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۷۰، ۶

۱۷۴، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۹، ۶

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۷، ۶

۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸

ر. جمشید

جمال شالباف : ۱۴۰

جمال فومنی (حاجی) : ۲۶-۲۷

جمشید : ۱۴، ۱۰۹، ۴۳۵، ۱۱۶، ۶

۲۷۷، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۳۸، ۶

۳۵۹، ۱۷۲، ر. جم

جواشدر : ۱۰۵

جهانگیر خان زند : ۲۱۲

جهانگیر خان سمستانی : ۲۸۱-۲۲۸، ۶

۷۸۳، ۱۰۷، ۱۵۶

چ

چاردولی : ۲۷۰

چخماقی (غلامان) : ۱۵۲

چوباری : ۳۸۶

چهارلیک : ۱۲۰-۱۲۱

ح

حاتم : ۱۶۶، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۸۴، ۶

۳۳۰، ۳۳۹

حاجی ر. ابراهیم شیرازی
 حاجی باباخان بخنباری : ۱۷ ، ۱۹
 حاجی خان کنگر لوی نخجوانی : ۱۱۴
 حاجی لر : ۸۴
 حافظ شیرازی (خواجه) : ۱۵۹
 حجر عرب (شیخ) : ۱۶۸
 جان : ۲۷۶
 حسن خان (میر) : ۳۷۸ ، ۳۸۱
 حسن خان زند : ۲۳۵ ، ۲۳۷
 ۲۳۳ ، ۲۳۹
 حسن سلطان وغائی : ۱۶۵ - ۱۶۶
 حسین خان قاجار دولو : ۶۷ ، ۶۳
 ۷۱ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۸۷ ، ۸۸
 ۱۷۴ ، ۱۷۰
 حسین صفوی (شاه سلطان) : ۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۳۲
 حسینعلی خان ایروانی : ۱۱۴
 حسینعلی خان شیرازی : ۳۹۴
 حسینعلی خان کرد : ۱۷
 حسینقلی خان معیر الممالک : ۱۳
 حسینقلی خان دنبلی : ۲۳۵ ، ۳۳۶
 حسینقلی خان ساچار : ۱۲۰ - ۱۷۴
 ۳۸۵ ، ۳۹۴
 حسین کلاتر کرمان (میرزا) : ۱۵۲

حسین میر پنجه (آقا) : ۱۱۱
 حکاری : ۱۱۳ ، ۲۳۵ ، ۱۰۵
 حمو خزاعی [شیخ] : ۲۰۲ ، ۲۰۱
 حیدر : ۳۸ ، ۲۰۱ ، ۳۱۹
 حیدر خان سیستانی : ۳۹۵
 حیدری : ۱۳۵
 خ
 خاقان : ۲۰ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۱۹
 ۱۲۰ ، ۲۴۲ ، ۲۳۸ ، ۲۵۹
 ۲۸۰ ، ۲۹۹ ، ۳۰۳ ، ۳۱۴
 ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۵۷
 ۳۵۹ ، ۳۶۳ ، ۳۷۳
 خالد [بنی] : ۲۰۵
 خان امانخان نانکلی : ۳۹۵
 خانعلی خان مافی : ۲۲۷
 خدا مراد خان زند : ۹۰ ، ۹۱
 ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۴۰ ، ۲۳۴
 خداوردی خان بیگدلی : ۲۳۰
 خداوردی خان دنبلی : ۲۳۳
 خراسانی : ۳۷۹ - ۳۸۱
 خرعیه : ۵۲
 خسرو : ۲۲۴ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴
 خسرو خان اردلان : ۲۸۲ ، ۲۸۴
 ۲۹۳ ، ۲۹۵
 خسرو خان مکرری : ۵۷ ، ۵۶
 حضر : ۳۳ ، ۳۵۷
 رخطاشی : ۱۲۰ ، ۲۹۷
 خطی [رمع] : ۳۵
 خلیج : ۲۶۳
 خواندگار : ۱۸۰
 خونسری : ۱۲

دوز

دارا : ۳ ، ۳۰ ، ۸۸ ، ۸۹
 ۹۹ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۴۱
 ۱۷۲ ، ۱۸۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳
 ۲۰۹ ، ۲۵۲ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱
 ۲۹۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۱۰
 ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۹
 ۳۲۶ ، ۳۳۲ ، ۳۳۸ ، ۳۸۴
 داعی الله (شاه) : ۲۴۲
 دامغانی : ۳۱۹
 داود : ۱۹۶
 داود (میرزا) : ۱۱
 داودی (زره) : ۶۲
 داودی (صوت) : ۲۷۷
 درویش (شیخ) : ۲۰۸ ، ۲۰۹
 دستان : ۲۱۷
 دشتستانی : ۳۱۷ ، ۳۵
 دلدل : ۳۱۹
 دیلم : ۱۱۵ ، ۱۷۵ ، ۳۲۶
 دینارانی : ۱۹۱
 والفقار خان انشار : ۱۶۸ - ۱۷۰
 ۲۲۸ - ۲۳۱ ، ۲۵۵
 ر
 ربیع خان مروداشتی : ۳۹۴
 رحیم خان ر. محمد رحیم خان
 رخس : ۳۱۹ ، ۳۴۹ ، ۳۸۴ ، ۳۷۸
 رستم : ۷ ، ۴۹ ، ۸۱ ، ۱۱۵

۱۲۹ ، ۱۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۲۲
 ۳۳۷ ، ۳۴۳ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲
 ۳۶۳ - ۳۶۴ ، ۳۷۲
 رستم خان زند : ۲۵۱ - ۲۵۷
 رضا قلی خان دولوقاچار بوخاری
 باش : ۱۷۵ ، ۳۲۹ ، ۳۶۱ -
 ۳۶۳ ، ۳۶۵
 رضا قلی خان شاهسون : ۳۴۸
 ۳۵۳
 رضا قلی خان کازرونی : ۳۵۳ -
 ۳۵۴
 رضا قلی خان گنجهای : ۱۱۴
 رفیع خان ر. محمد رفیع خان
 رئیس بنی کعب (شیخ) : ۱۹۶
 زال : ۳۴۷
 زال خان خشتی : ۳۴۵
 زکی خان زند : ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴
 ۱۱۰ - ۱۱۶ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱
 ۱۲۳ - ۱۲۶ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴
 ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۲ -
 ۱۷۳ ، ۱۷۵ - ۱۷۷ ، ۱۸۱
 ۲۱۷ - ۲۲۵ ، ۲۲۷ - ۲۲۹
 ۲۳۷ - ۲۳۸
 زند وزنده : ۳ - ۸ ، ۱۳
 ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۸ ، ۳۵ ، ۴۰
 ۴۳ - ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۸ ، ۲۱۸

۲۱۹ ۶ ۲۳۲ ۶ ۲۵۸ ۶ ۲۶۶
۲۷۰ ۶ ۲۷۹ ۶ ۲۹۵ ۶ ۳۳۲
۳۴۴ ۶ ۳۴۶ ۶ ۳۴۷ ۶ ۳۵۱
۳۵۷ ۶ ۳۵۸ ۶ ۳۶۵ ۶ ۳۷۲
۳۷۴ ۶ ۳۷۶ ۶ ۳۷۸ ۶ ۳۹۲
زنگنه : ۳۱۷

زیاد اوغلی : ۱۱۴
زید ر. امامزاده زید

س

سام : ۳۱۶ - ۳۱۷
سبزعلی خان زند : ۱۰۹۶۷۹
سبزعلی کرد : ۸۷
سحیان : ۲۷۱
سرافیل ر. اسرافیل
سعد (بنی) : ۱۳۵

سعدان ابوشهری (شیخ) : ۱۰۳
سکندر ر. اسکندر
سلطان (شیخ) : ۲۰۲

سلطانعلی خان زند هزاره : ۳۳۸
۳۶۰
سلمی : ۲۷۸

سلیمان : ۱۳۶ ۶ ۱۳۶ ۶ ۱۸۴
۲۰۹ ۶ ۳۱۶ ۶ ۳۱۹ ۶
۳۳۶ ۶ ۳۴۹ ۶ ۳۹۲
سلیمان ر. صباحی بیدگلی
سلیمان آقای تسلیم : ۲۰۰، ۱۸۸

۲۰۷ - ۲۰۹
سلیمان بنی کعب (شیخ) : ۱۲۶
۱۲۷ ۶ ۱۳۱ - ۱۳۲ ۶ ۱۳۴
۱۳۵ ۶ ۱۳۶ ۶ ۱۳۵
سلیمان بیک جهرمی (حاجی) :
۳۹۵

سلیمان پاشای بابان : ۱۷۸ ۶ ۹۵
سلیمان ثانی (شاه) : ۲۵
۳۲ ۶ ۵۱

سلیمان خان نخجوانی : ۳۳۴
سلیمان صفوی (شاه) : ۲۵، ۱۱
سلیمانانی (دستگاه) : ۱۳۹
سلیم خان افشار قتلو ۱۳، ۱۸، ۲۴
ساییم خان افشار قرقلو : ۲۴
سوراب خان : ۹

سیاوش : ۳۱۶ ، ۳۶۳
سیدالشهداء : ۷۵

سیستانی : ۳۸۱ - ۳۸۳، ۳۸۷
۳۸۹ - ۳۹۰

ش

شاه چراغ : ۷۷
شاهرخ خان افشار : ۹۰ - ۹۱
شاهرخ شاه ۱۱ - ۱۳ ، ۱۶ ۶
۲۵ ۶ ۵۱ ۶ ۹۰
شاهرخ میرزا : ۱۰
شاهرضا (قمشه) : ۱۲۲
شاه سلطان حسین ر. حسین
شاهسون : ۹۸ ، ۱۱۴

شاه مراد خان زند : ۲۴۸ ۶
۳۱۳ ۶ ۳۱۷ - ۳۱۸

شاه میر علی حمزه : ۴۶

شاه وردی خان قاجار زیادوغلی :
۱۱۴

شجاع الدین خان زند : ۲۵۹
شرف الدین خان سیستانی (امیر) :
۳۲۸

شریف علامه (میرسید) : ۳۴۲
ششتری (جامه) : ۳۰۵
شقایق : ۹۸ ۶ ۱۱۴ ۶ ۳۳۲
شهباز خان دنبلی : ۶۰ ، ۶۹
۱۰۵ ، ۱۱۴

شهباز خان نککی : ۱۰۷، ۱۰۸
شیشعلی خان زند : ۲۸ ، ۳۵
۳۷ ۶ ۴۶ ۶ ۵۱ ۶ ۵۳ ۶ ۵۷
۵۸ ۶ ۶۰ ۶ ۶۱ ۶ ۶۵ ۶ ۶۷
۷۰ - ۷۲ ۶ ۷۸ - ۸۳ ۶ ۸۵
۸۸ ۶ ۱۰۱ - ۱۰۳ ۶ ۱۰۸ -

۱۰۹ ۶ ۲۱۶ - ۲۱۸
شیخ ویس خان زند : ۲۴۸
۲۵۱ ، ۲۶۲ ، ۲۹۸ ، ۳۳۰ -
۳۳۱

شیرازی : ۳۳۱ ۶ ۳۳۲ ۶ ۳۷۵
شیرعلی خان قاجار شامیانی :
۸۳ - ۸۴

شیروانی [طایفه] : ۲۶۶

شیرین : ۳۰۵ ۶ ۳۲۴ ۶ ۳۹۲

ص و ض

صادق خان ر. محمد صادق خان

صادق خان شقایق : ۳۱۳

صادق نامی ر. محمد صادق و سوسی

صالح خان بیا : ۱۷ - ۱۸

۳۸۶ ۶ ۴۵ - ۴۶

صبا ر. فتحعلی خان ملک الشعراء

صباحی بیدگلی (حاج سلیمان) :

۲۱۹ ۶ ۲۶۰ ۶ ۳۷۵

صدر المملک ر. محمدعلی خان

(میرزا)

صفر علی خان قاجار قواللو : ۶۷

صفویه : ۳۰ ۶ ۳۲ ۶ ۸۹

صید مراد خان زند : ۲۳۴

۲۴۳ ۶ ۲۶۶ ۶ ۲۸۸ ۶ ۲۹۸

۳۱۰ ۶ ۳۱۲ - ۳۱۴ ۶ ۳۱۷ -

۳۱۹ ۶ ۳۲۱ ۶ ۳۲۳

ضحاک : ۶۱ ۶ ۷۷

ط

طاهر چهار محالی اصفهانی (میرزا)

: ۹۴

طاهر خان زند : ۲۱۶ - ۲۱۸

طبری : ۷۱ - ۷۲ ، ۲۵۱

طیسی : ۲۷۸

طهماسب خان فیلی : ۳۹۵
 طهمورث : ۳۱۶
 ظ
 ظهیر الدوله (امیر گونه خان افشار)
 : ۱۶۲
 ظهیر الدوله [محمد صادق خان
 زند] : ۱۴۹ ، ۱۷۹ ، ۱۹۰
 ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۹
 ع
 عاد : ۱۰۰ ، ۱۹۷
 عاق : ۸۴
 عباس صفوی [شاه] : ۲۴۹
 عباسقلی خان بغابری : ۵۲
 عباسی [لباس] : ۳۷۱
 عبدالحمید خان عثمانی : ۱۹۴
 عبدالرحمن : ۲۰۷
 عبدالرحیم خان شیرازی : ۳۹۳
 عبدالرحیم خان یزدی : ۳۸۰
 عبدالرزاق خان : ۲۶۳ ، ۲۹۶
 عبدالعلی خان عرب عامری : ۵۶ ، ۵۷
 عبدالکریم بن علی رضا الشریف
 (میرزا) : ۲۷۶ ، ۲۷۹
 عبدالله بنی معین [شیخ] :
 ۱۷۵ - ۱۷۸
 عبدالله خان زند : ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۹ ، ۳۶۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲
 ۳۸۳
 عبدالله خان سردار : ۴۱ - ۴۲
 عبدالله خان لاری : ۳۰۴
 عبدالله منقح [شیخ] : ۱۸۶ -
 ۱۸۷ ، ۲۰۳ ، ۲۰۸
 عبدالملکی : ۲۴۹
 عبدی بختیاری [میر] : ۱۱۲
 عثمانی : ۱۲۶
 عجم : ۷۵ ، ۱۵۹ ، ۱۷۵ ، ۲۵۵
 ، ۲۷۵ ، ۳۲۶ ، ۳۵۷
 عذراء : ۳۱۰ ، ۳۲۴
 عراقی : ۲۷۰ ، ۳۲۳ ، ۳۷۳
 عرب : ۵۲ ، ۵۶ ، ۶۹ ، ۹۵
 ، ۱۰۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ -
 ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ،
 ۱۵۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶ ، ۱۷۵ -
 ۱۷۷ ، ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ -
 ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ -
 ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۵۵ ،
 ۲۷۵ ، ۳۱۷ ، ۳۲۶
 عربعلی خان زند : ۲۶۴
 عربی (بادبای) : ۲۸۴
 عزرائیل : ۳۳
 عقیل اصفهانی [میرزا] : ۱۱۶
 علم خان افغان : ۳۷ ، ۴۰

علم خان عرب خزیمه (امیر) :
 ۵۲
 علم خان قاینی (امیر) : ۳۸۱
 علوان [شیخ] : ۱۰۹
 علی بن ابی طالب : ۲ ، ۱۷۶ ،
 ۲۱۰
 علی خان افشار زابر لو : ۲۵۵
 ، ۲۶۳ ، ۲۷۵ ، ۲۸۵ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵
 علی خان آقای قاجار : ۳۹۴
 علی خان حیات داودی [امیر] :
 ۳۱۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۸
 علی خان شاهسون : ۱۳۶ ، ۱۴۰
 ۱۴۴ ، ۱۵۰
 علی خان فاینی [میر] : ۳۸۱
 علی خان قلجی : ۵۲
 علی سیرجانی [آقا] : ۱۵۲
 علیشاه : ۶ - ۱۱ ، ۱۵
 علیقلی خان [علیشاه] : ۸
 علیقلی خان قاجار : ۱۷۵ ، ۲۶۹ ،
 ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۲۸ ،
 ۳۳۲
 علیقلی خان کازرونی [حاج] :
 ۲۸۸ - ۲۹۰ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۳۱۴ -
 ۳۵۳ ، ۳۱۳
 علی محمد خان زند : ۱۱۱ -
 ۱۱۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۷۰ ، ۲۰۹

۴۱۱ - ۴۱۴
 علی محمد خان مراغه‌ای [حاج] :
 ۱۱۴
 علی مراد خان زند : ۱۶۹ ، ۱۷۸ -
 ۱۱۹ ، ۱۸۲ ، ۲۲۱ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ -
 ۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ -
 ۲۵۲ ، ۲۵۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۵ -
 ۲۶۷ ، ۲۹۸ ، ۳۳۱ ، ۳۳۹ ،
 ۳۴۱ - ۳۴۲
 علی مراد خان بختیاری : ۱۲ -
 ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ،
 ۳۰ ، ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۴
 علینقی خان زند : ۲۳۵ - ۲۳۶ ،
 ۲۳۸ ، ۲۴۱ - ۲۴۳
 علینقی خان یزدی : ۳۷۸
 علی همت خان زند : ۲۱۴
 علی همت خان کلیائی : ۳۹۴
 عمارلو : ۲۶
 عمر : ۳۱۹
 عمر باغا : ۱۲۶ ، ۱۲۸ - ۱۳۲ ،
 ۱۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۸ ، ۱۹۴ -
 ۱۹۵ ، ۲۰۱
 عیسی : ۲۷۶
 عیسی خان کرد : ۵۲
 غ
 غضبان [شیخ] : ۲۹۹

ف

ففتور : ۳۰ ۴۲۸ ۴۲۸۰۶
 ۳۶۳
 فلاتون ر. افلاطون
 ق
 قآن : ۳۰
 قاجار و قاجاریه : ۲۸ ۴۵۳
 ۶۷ ۴۷۰ - ۷۲ ۴۸۸
 ۱۷۴ ۴۲۵۰ ۴۳۰۳ ۴۳۰۸
 ۳۳۴ ۴۳۵۱ ۴۳۶۰ ۴۳۶۷
 ۳۷۰ - ۳۷۱ ۴۳۷۱ ۴۳۸۳
 ۳۹۳ - ۳۹۴
 قارن : ۱۱۲
 قارون : ۳۷۱
 قاسم خان افشار : ۳۳۴
 قاسم خان کوهمره‌ای [رئیس] :
 ۳۵۳ ۴۹۵
 قبادی : ۳۰
 قرا خان طالعش : ۲۲۹ - ۲۳۰
 قربان خان باجلان : ۲۸۱
 قره گوزلو : ۲۱۳ ۴۲۶۳ ۴۲۸۵
 قزاق : ۱۰۵
 قزل اباغ : ۵۷
 قشقائی : ۳۰۶
 قلیچی : ۵۲
 قیصر : ۳۰ ۴۹۶ ۴۱۰ ۴۱۹۴
 ۱۹۵ ۴۲۲ ۴۲۵۹ ۴۲۷۱

ک

کاب [بنی] : ۱۲۶ ۱۲۷
 ۱۳۱ ۴۱۳۴ ۴۱۳۹ ۴۱۷۶
 ۱۹۶ - ۱۹۷ ۴۱۹۷ ۴۲۹۹
 کلبعلی خان زند : ۲۱۸
 کلبعلی خان نخجوانی : ۳۳۴
 کلیائی : ۳۹۴
 کوکلان : ۲۸
 کی : ۳
 کیان : ۱۳۲ ۴۱۳۴ ۴۱۹۲
 کیخسرو : ۲۱۹ ۴۳۲۲
 ۳۲۴ ۴۳۵۴ ۴۳۷۲
 کیقباد : ۳۱۶ ۴۳۸
 کیومرث : ۳۱۶
 گ
 گرمسیری : ۶۳ ۴۲۲
 گوته خان افشار امیر لوطاری
 [امیر] : ۵۴ ۴۵۶ ۴۱۱۴
 ۱۱۸ ۴۱۳۷ - ۱۳۷ - ۴۱۴۰
 ۱۶۲ ۴۲۲۷
 گیو : ۳۱۷
 ل
 لاری : ۶۳
 لالوئی : ۱۴۱
 لام [بنی] : ۱۲۹
 لر : ۹۳ ۴۱۳۷ - الوار

کاظم خان قراجه داغی : ۱۰۵
 ۱۱۴ ۴۳۴
 کاوس : ۲۱۹ ۴۳۱۷ ۴۳۲۲
 کاوسی : ۳۰
 کاوه : ۱۹۶
 کتول : ۸۴
 کتیر (آل) : ۱۰۹ - ۱۱۰ ۴۱۲۳۴
 ۱۲۹
 کرایلی : ۸۴
 کرد : ۵۲ ۴۶۰ ۴۸۷-۸۴
 ۱۰۵ ۴۱۱۳۴ ۴۱۷۸ ۴۲۴۶۴۳۰
 ۲۶۶ - ۲۶۷
 کریم خان ر. محمد کریم خان
 و نواب غفران باب و وکیل
 کسری : ۳ ۴۲۷ ۴۴۸۴۳۰
 ۷۳ ۴۷۵ - ۷۶ ۴۹۷-۹۵
 ۱۰۹ ۴۱۲۰ - ۱۲۱ ۴۱۴۵
 ۱۵۳ ۴۱۵۷ ۴۱۷۰
 ۱۷۸ ۴۲۵۷ ۴۲۸۲
 ۲۸۴ ۴۲۸۸ ۴۳۰۰ - ۴۳۰۱
 ۳۱۷ ۴۳۲۲ ۴۳۳۷ ۴۳۴۸
 ۳۵۰ ۴۳۵۵ ۴۳۶۸ - ۴۳۶۹
 ۳۷۲
 کشمیری [شال] : ۱۲۰
 کشکیری : ۸۴

لراوی : ۱۳۷
 لطفعلی خان زند : ۳۱۰۶۳۰۳ - ۳۹۵
 لطفعلی خان فیروز آبادی : ۳۹۵
 لهراسب : ۳۱۶
 لیلوئی : ۵۲
 لیلی : ۳۰۵ ۶ ۲۷۸ ۶ ۹۲ ۶ ۳۴۱
 م
 مازندرانی : ۳۲۳ - ۳۲۴
 مافی : ۳۶۷، ۳۳۷، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۴۲
 مانی : ۱۵۷
 ماهانی : ۳۸۶
 مجنون : ۳۴۱
 محمد (رسول الله) : ۲۱۰ - ۲۱۱
 محمد آقا زرگر (حاج) : ۱۱۲، ۱۷۶، ۲۲۲ - ۲۲۳
 محمد آقا سلام آقاسی : ۱۳۷، ۹۵
 محمد ابراهیم ر. ابراهیم شیرازی
 محمد افشار : ۱۰
 محمد امین خان گروسی : ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۰ - ۱۴۲
 محمد برات : ۱۴۲
 محمد بیک خرهوجی دشتستانی

(میرزا) ۱۶۱
 محمد شاه بابان : ۱۷۸، ۱۸۲
 محمد تقی خان بافقی بزدی ر. تقی خان
 محمد جعفر خان زند : ۱۲۰، ۳، ۱۶۰، ۲۲۰ - ۲۲۵
 محمد حسن خان قوئلوی قاجار
 اشاقه باش : ۲۵ - ۲۷، ۳۹، ۴۱ - ۴۶، ۵۷، ۵۹، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۷۰ - ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۴۶
 محمد حسین حسینی فراهانی (میرزا) : ۲۴۲، ۲۱۰، ۲۷۷، ۲۱۸، ۲۴۲
 محمد حسین خان ر. حسین
 محمد حسین خان (برادر حاج ابراهیم شیرازی) : ۲۷۹، ۲۷۵، ۳۸۰، ۳۹۴
 محمد حسین خان بهبهانی : ۲۱۴
 محمد حسین حاکم گروس : ۲۸۴، ۲۹۴
 محمد حسین خان دو داغ : ۲۷۹، ۲۱۰
 محمد حسین خان سیستانی : ۲۹۵، ۳۸۲، ۳۸۱، ۲۲۸، ۲۲۱

محمد حسین خان عرب عامری : ۳۳۹ ۶ ۳۵۱ - ۳۵۲ ۶ ۳۵۹
 ۲۸۸
 محمد حسین خان قراگوزلو : ۳۷۶ ۶ ۳۷۲ - ۳۷۴ ۶ ۳۷۴
 ۳۷۶ - ۳۷۷ ۶ ۳۷۹ ۶ ۳۸۳
 ۳۸۵ - ۳۹۱ ۶ ۳۹۴
 محمد خان قاجار (میرزا) : ۳۹۱
 محمد خان قوئلوی قاجار : ۳۵۵
 ۶۷ - ۷۰ ۶ ۷۰ - ۸۸ ۶ ۸۹ - ۱۷۰ ۶ ۱۷۰
 محمد خان لاری : ۳۰۴ ۶ ۳۰۲
 محمد رحیم خان زند : ۲۱۸
 محمد رضا شیرازی (آقا) : ۳۷۳
 محمد رفیع خان زند : ۷۸ - ۷۹ ۶ ۷۹
 محمد زمان شیرازی (آقا) : ۳۹۴
 محمد شاه هندی : ۵۱
 محمد صادق خان زند : ۶ - ۶۷
 ۱۹ ۶ ۳۶ ۶ ۷۵ ۶ ۱۳۷ ۶ ۱۳۹
 ۱۳۹ ۶ ۱۳۶ ۶ ۱۸۳ ۶ ۲۱۹ - ۲۴۳
 ر. استظهار الدوله و اعتضاد الدوله و مین الدوله
 محمد صادق موسوی متخلص بنامی (میرزا) : ۳ ۶ ۲۷۶
 محمد صدر (میرزا سید) : ۱۱۱ ۶ ۵۱، ۲۵

محمد حسین خان عرب عامری : ۳۳۹ ۶ ۳۵۱ - ۳۵۲ ۶ ۳۵۹
 ۲۸۸
 محمد حسین خان قراگوزلو : ۳۷۶ ۶ ۳۷۲ - ۳۷۴ ۶ ۳۷۴
 ۳۷۶ - ۳۷۷ ۶ ۳۷۹ ۶ ۳۸۳
 ۳۸۵ - ۳۹۱ ۶ ۳۹۴
 محمد خان قاجار (میرزا) : ۳۹۱
 محمد خان قوئلوی قاجار : ۳۵۵
 ۶۷ - ۷۰ ۶ ۷۰ - ۸۸ ۶ ۸۹ - ۱۷۰ ۶ ۱۷۰
 محمد خان لاری : ۳۰۴ ۶ ۳۰۲
 محمد رحیم خان زند : ۲۱۸
 محمد رضا شیرازی (آقا) : ۳۷۳
 محمد رفیع خان زند : ۷۸ - ۷۹ ۶ ۷۹
 محمد زمان شیرازی (آقا) : ۳۹۴
 محمد شاه هندی : ۵۱
 محمد صادق خان زند : ۶ - ۶۷
 ۱۹ ۶ ۳۶ ۶ ۷۵ ۶ ۱۳۷ ۶ ۱۳۹
 ۱۳۹ ۶ ۱۳۶ ۶ ۱۸۳ ۶ ۲۱۹ - ۲۴۳
 ر. استظهار الدوله و اعتضاد الدوله و مین الدوله
 محمد صادق موسوی متخلص بنامی (میرزا) : ۳ ۶ ۲۷۶
 محمد صدر (میرزا سید) : ۱۱۱ ۶ ۵۱، ۲۵

محمد صفوی (سلطان) : ۲۷۱
 محمد طاهر خان زند : ۲۳۴
 ۲۳۸ - ۲۵۰ - ۲۶۲
 محمد علی آقا دولو : ۸۷
 محمد علی خان : ۱۱۴
 محمد علی خان تکللو : ۱۶
 محمد علی خان زند : ۲۱۶
 ۲۱۹ - ۲۲۶
 محمد علی خان سیستانی : ۳۸۹
 محمد علی خان شیرازی : ۳۱۴
 محمد علی خان صدرالممالک (میرزا) : ۱۳۴ - ۱۳۵
 محمد علی خان کرد : ۱۱۵
 محمد علی خان لاری : ۳۰۴
 محمد قلی خان افشار : ۳۳۴
 محمد قلی خان دولو : ۷۰
 محمد کریم خان زند : ۶
 ۷ - ۲۱۵ - ۲۱۹
 ر. نواب غفران باب و وکیل
 محمد کریم خان کزازی : ۲۵۷
 محمد کلانتر فارس (میرزا) : ۳۴۲
 محمد مارینی اصفهانی (آقا) :
 ۱۱۲ - ۱۷۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳
 محمد ولی خان دولو : ۸۱
 ۸۳ - ۸۵
 محمد ولی خان قاجار : ۳۹۱
 محمد وهبی : ۱۹۲ - ۱۹۵
 محمود باشا بانان ۱۷۸ - ۱۸۲
 مراد خان زند هزاره : ۲۳۶ -
 ۲۳۷ - ۲۴۸
 مرتضی (میرزا) : ۱۶
 مرتضی قلی خان قاجار : ۱۷۱ -
 ۱۰۲ - ۲۴۹ - ۳۳۰ - ۳۳۲
 مسیح خان بابوی باشت : ۹۳
 مسیح خان لاری : ۱۵۰
 مشیزی : ۱۵۱ - ۱۵۲
 مصطفی خان بیگدلی : ۳۲
 مصطفی خان عثمانی (سلطان) :
 ۱۹۴
 مصطفی خان قاجار دولو یو خاری باش
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۵۳ - ۳۵۹
 ۳۶۳ - ۳۶۶
 مصطفی قلی خان قاجار : ۱۷۱
 ۲۳۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱
 مصطفی قلی خان قراجه داغی :
 ۳۳۴
 مطلب (مولی) : ۱۲۳
 مطلب خان کرمانی : ۱۰۸
 معین : ۱۶ و ۲۷۲ - ۲۸۴
 ۳۳۰ - ۳۳۹
 میرالممالک ر. حسینعلی خان
 معین (بنی) : ۱۷۶
 معین الدوله (محمدصادق خان زند)
 ۱۴۷

ملکشاه سلجوقی : ۲۷۱
 ممسنی : ۲۹۸ - ۳۲۲
 منقح [طایفه] : ۱۸۶ - ۱۸۷
 ۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۱۲
 منوچهر : ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۳۴۹
 ۳۶۳
 موسی : ۲۷۶
 موسی بن جعفر کاظم [امام] : ۴۷۷
 ۲۲۴
 محمدعلیا [مادر جعفر خان] : ۲۳۸
 مهدی خان دادو سواد کوهی : ۱۷۲ -
 ۱۷۳ - ۲۲۷
 مهدی خان زند : ۲۱۳
 مهدی خان منشی [میرزا] : ۳۲
 مهدی قلی خان قاجار : ۱۷۴
 مهنا منقح [شیخ] : ۲۰۸
 مهنا وغائی [امیر] : ۱۶۱ - ۱۶۸
 نادرخان زند : ۸۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲
 ۱۰۴ - ۱۱۱
 نادرشاه : ۵ - ۶ - ۸ - ۱۱ - ۲۲۴
 ۳۲ - ۵۱ - ۱۱ - ۱۲۶
 ناصر [حاج] : ۱۹۳
 ناصر ابو مهربی بندر ابوشهری [شیخ]
 ۱۹۶ - ۳۱۷
 ناصر وغائی [میر] : ۱۶۱
 نامی ر. محمد صادق موسوی
 نانکلی : ۳۲۷ - ۳۲۷ - ۳۹۵

نجدی [طایفه] : ۲۰۸
 نجف خان زند : ۲۶۳ - ۲۶۴
 نجف خان کرد شادلو : ۸۳
 نجفقلی خان خراسانی : ۳۸۷
 نجفقلی خان دنبلی : ۱۱۴ - ۲۳۳
 نریمان : ۳۱۷
 نصرالله خان زند : ۳۷۸
 نصرالله میرزا : ۸ - ۱۰
 نصر عرب ابوشهری [شیخ] :
 ۳۱۷ - ۳۴۸
 نصیر خان لاری : ۴۷ - ۴۹
 ۶۳ - ۱۳۴ - ۱۵۰ - ۱۶۲
 ۳۰۴ - ۳۰۶
 نظرعلی خان زند : ۱۰۹ - ۱۱۵
 ۱۱۱ - ۱۲۵ - ۱۲۶
 ۱۲۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۷۹
 ۲۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۸
 نظرعلی خان شامسون : ۲۲۹ - ۲۳۰
 نقدعلی خان زند : ۳۱۸
 نکبسا : ۳۲۵
 نمرود : ۳۳۹ - ۳۵۱ - ۳۵۷
 نواب غفران باب [کریم خان زند]
 ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰
 ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۲۴۲
 ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۵۳
 ر. محمد کریم خان و وکیل
 نوذر : ۳۱۷
 نوروز : ۲۲ - ۳۱ - ۳۱ - ۸۱

۳۳۱ ۶۲۹۴ - ۲۹۳ ۶۲۴۷۶ ۳۳۱
 هزاره و هزاره جات : ۳۴۸ ۶۲۷۰۶۸
 هفت لنگ : ۱۲۰ - ۱۲۱
 هندو : ۱۴
 هندی [سیوف] : ۲۸۳
 هوشنگ : ۳۱۰ - ۳۱۷
 مهیت الله خان بابوی یاست :
 ۹۳ - ۹۴

۶۱۵۴ ۶۱۳۱ ۶۱۱۶۶ ۹۶۶۹۲
 ۶۱۸۵ ۶۱۸۰ ۶۱۵۹ - ۱۵۸
 ۶۲۶۹ ۶۲۶۲ - ۲۶۱ ۶۲۰۳
 ۶۳۰۶ ۶۳۰۰ ۶۲۹۲ - ۲۹۱
 ۳۲۹۶۳۲۵ - ۳۲۹۶۳۲۰ ۳۲۷۶۳۳۰
 نوشیروان ر. ابوشیروان
 نیرم : ۳۱۷

و

واقق : ۳۱۵
 وغائی [طایفه] : ۱۶۱ ۶ ۱۶۵
 وکیل [کریم خان زند] : ۶۹۴
 ۱۱۳ ۶ ۲۲۱ ۶ ۲۵۳ ۶ ۳۳۲
 ۳۳۹ ۶ ۳۵۷
 ر. محمد کریم خان و نواب
 غفران ماب
 ولی خان ر. محمد ولی خان
 ولی خان زند : ۲۱۶ - ۲۱۸
 ویس ر. شیخ ویس خان
 ۱۷۴ ۶ ۳۳۳ ۶ ۳۵۳ ۶ ۳۶۲

واقق : ۳۱۵
 وغائی [طایفه] : ۱۶۱ ۶ ۱۶۵
 وکیل [کریم خان زند] : ۶۹۴
 ۱۱۳ ۶ ۲۲۱ ۶ ۲۵۳ ۶ ۳۳۲
 ۳۳۹ ۶ ۳۵۷
 ر. محمد کریم خان و نواب
 غفران ماب
 ولی خان ر. محمد ولی خان
 ولی خان زند : ۲۱۶ - ۲۱۸
 ویس ر. شیخ ویس خان

ه

۲۸ - ۲۹ ۶ ۵۲ ۶ ۶۷۱
 ۲۵۰ ۶ ۱۷۴ ۶ ۱۷۲ ۶ ۸۸ ۶ ۸۴
 یوخاری باش : ۶۷ ۶ ۸۴ - ۸۵
 ۳۳۳ ۶ ۳۵۳ ۶ ۳۶۲
 یوسف خان هوتکی : ۵۹ - ۶۰
 ۶۷ - ۶۸
 یهودی : ۳۳۹ ۶ ۳۴۳ ۶ ۳۴۷

هاشم خان بیات : ۳۸
 هاشم یهودی [حاجی] : ۳۳۹
 هدایت الله خان : ۱۰۹ و ۲۲۹ -



فهرست نامهای جاها

ارک شیراز : ۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۲۱۶ -
 ۲۱۹ ، ۲۲۳ ، ۲۴۲ ، ۲۹۸ ،
 ۳۱۲ - ۳۱۳ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹
 ارک کرمان : ۳۸۲ ، ۳۸۷
 ارم : ۱۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۶ ،
 ۴۱-۴۸ ، ۵۵ ، ۹۳ ، ۹۶ ،
 ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ ،
 ۱۷۳ - ۱۷۴ ، ۱۷۴ ، ۱۹۴ ، ۲۰۷ ،
 ۲۰۹ ، ۲۴۶ ، ۲۸۸ ، ۳۱۰ ،
 ۳۱۸ ، ۳۶۷ - ۳۶۸ ، ۳۷۲ ،
 ارومی و ارومیه : ۳۴ ، ۳۷ ،
 ۴۰ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۷ ،
 ۹۷ ، ۱۰۴ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۲ ، ۲۳۴ - ۲۳۵
 اسپاس : ۳۷۶
 استرآباد ، ۱۱ ، ۲۵ ، ۲۷ -
 ۲۹ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۸۵ ،
 ۸۷ - ۸۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۴ - ۲۴۶ ،
 ۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۶۲ ،
 ۳۳۰
 اسد آباد : ۱۷۰
 اسفر جان : ۳۰۹
 اسلامبول : ۳۲
 اشرف : ۲۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ،

آباد : ۳۳ ، ۲۳۶ - ۲۳۷
 آذربایجان : ۴۹ ، ۵۴ ، ۵۵ ،
 ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۷۰ ، ۷۴ -
 ۷۵ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵ ، ۱۱۰ ،
 ۱۱۲ - ۱۱۳ ، ۱۲۲ ، ۱۵۶ ،
 ۱۶۸ ، ۲۲۲ ، ۲۵۵ ، ۳۳۲ -
 ۳۳۴ ، ۳۵۲
 آمل : ۵۵ - ۵۶ ، ۲۴۷
 ابرج : ۳۶۷ - ۳۶۹ ، ۳۷۷
 ابرقوه : ۳۰۱ ، ۳۷۸ ، ۳۸۱
 ابو اسحق ر. کوشک
 ابوشهر : ۱۳۳ ، ۱۶۵ ، ۱۹۶ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۲۳ ، ۳۴۸
 ابهر : ۹۵ ، ۱۶۹
 ابورد : ۷
 اردبیل : ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۲۲۹ -
 ۲۳۰ ، ۳۳۲ - ۳۳۳
 اردستان : ۱۳۲ ، ۲۷۱ ، ۲۸۹
 اردکان : ۶۵
 ارس : ۱۱۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ -
 ۳۳۵
 ارسنجان : ۳۹۲
 ارض اقدس : ۳۷۸ ، ۳۸۲

۸۵ - ۸۶ - ۱۷۱ - ۱۷۲
 ۳۱۶
 اشکیز (چمن) : ۳۳۳
 اصطهبانات : ۲۷۸
 اصفهان : ۱۵ - ۱۳ - ۱۲ - ۴
 ۱۶ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹
 ۳۱ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۵
 ۱۶۹ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۷
 ۶۰ - ۶۳ - ۶۷ - ۶۹ - ۷۸
 ۷۹ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۲۰
 ۱۲۳ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۲۲۲
 ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳
 ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۷
 ۲۴۸ - ۲۵۱ - ۲۵۶ - ۲۶۰
 ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶
 ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴
 ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۸
 ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۳۰۱ - ۳۰۳
 ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۲۸ - ۳۳۱
 ۳۳۲ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۹
 ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۳ - ۳۸۵
 ۳۹۴
 افرنج و افرنجه : ۲۹ ر. فرنك
 البرز : ۳۵۳ - ۳۵۲
 الوند : ۳۵۲ - ۲۷۱ - ۱۰۰
 ام البلاد [بصره] : ۱۷۹ - ۱۸۲

۱۸۳ - ۱۸۸ - ۱۹۲ - ۱۹۵
 ۲۰۰ - ۲۰۷ - ۲۱۳ - ۲۱۵
 ۲۲۰
 ام النبي ر. مشهد ام النبي
 امامزاده زید : ۳۹۱
 انزلی [جزیره] : ۲۲۹ - ۲۹۵
 انگلیس : ۱۸۷
 انگوران : ۱۷۸
 انگورستان [اصفهان] : ۲۶۹
 انوشیروان : ۲۷۴ - ۲۸۰
 اهر : ۳۳۴
 ایذج : ۲۳۷
 ایران : ۴ - ۷۳ - ۷۵ - ۹۵
 ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۵۶ - ۱۸۱
 ۲۵۲ - ۲۷۱ - ۳۴۲ - ۳۵۷
 ۳۶۳
 ایزد خواست : ۲۲۶ - ۲۲۹
 ایوان مداین : ۲۷۷

باب
 باب الابواب : ۵۷ - ۱۱۰
 باجگاه [صحرای] : ۳۶۰
 بادکوبه : ۱۱۰
 بارفروش : ۱۷۱ - ۱۷۳
 باغت : ۹۳
 باغ دلگشا : ۷۵
 باغ قوشخانه [اصفهان] :

۲۵۸
 بحر قلزم : ۳۷۱
 بدخشان : ۳۲۱
 براز جان : ۳۴۸
 براهان : ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۲۸۹
 بردی ر. مسجد بردی
 بروچرد : ۴۰ - ۴۱ - ۱۱۲
 ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۹۴
 بسطام : ۳۲۸
 بصره : ۹۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷
 ۱۲۲ - ۱۳۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸
 ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵
 ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۲
 ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۴
 ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰
 بغداد : ۳۲ - ۹۵ - ۱۱۳
 ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۶۸
 ۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۰۰
 ۲۰۲
 بلدة المؤمنین [قم] : ۵۵ - ۷۸
 بم : ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۷
 ۳۸۹ - ۳۹۱
 بنادر : ۷۵
 بندر عباسی ر. عباسی
 بندر علویه ر. علویه
 بوانات : ۳۰۱ - ۳۷۸ - ۳۸۵
 بوشهر ر. بوشهر

بها بباد : ۹۱
 بیهان : ۵۸ - ۱۳۸ - ۲۳۹
 ۲۹۹ - ۳۰۰
 بهشت آئین [اصفهان] : ۲۷۰
 بیت الله الحرام : ۱۸۱ - ۳۴۲
 بیضا : ۳ - ۲۲۷ - ۲۳۹
 ۳۲۱ - ۳۲۷
 بیه بیس : ۲۱ - ۲۲۹
 بیه بیش : ۲۶ - ۲۲۹
 پ
 بری : ۴ - ۷ - ۳۶ - ۳۷
 پشت کوه : ۴۰ - ۱۲۵ - ۱۲۹
 بل دلاک : ۳۸۵
 بل دوزخ : ۶۵
 ت
 قنار طویله : ۳۶۲
 قبت : ۵۴ - ۳۰۵
 تبرک ر. طبرک
 تیره [قلعه] : ۱۵
 تبریز : ۵۹ - ۹۷ - ۱۰۰
 ۱۰۴ - ۱۵۷ - ۲۳۲ - ۲۳۵
 قل بیضا : ۶۳
 قنکان : ۲۶
 قنامه : ۲۱۸
 ج
 جابلق : ۱۲ - ۱۲۲
 جام : ۸

جایدر : ۳۲۸
 جرجان ر . گرگان
 جرقویه : ۲۷۱
 جزایر : ۱۹۲
 جلقا : ۲۶۶
 جندق : ۲۸۸
 جويا : ۳۲۸
 جوشقان : ۲۶۳ - ۲۶۴
 جولاه [اصفهان] : ۲۶۶ - ۲۶۷
 جویم : ۳۵۴ ، ۶۵
 چینه : ۱۰
 چیحون : ۲۴ ، ۱۳۱ ، ۱۸۶
 چخورسعد : ۱۱۴
 چشت : ۴۴ - ۴۵
 چنارراه : ۶۳
 چویار : ۳۸۶
 چولان : ۱۸۲
 چهار باغ : ۲۶۶
 چهارده : ۳۸۱
 چهار محال : ۱۱۹۶ ، ۴۰ ، ۲۲
 ۱۲۱ ، ۲۳۷ ، ۲۷۱
 چهل ستون : ۲۶۹
 چین : ۱۰ ، ۲۹ ، ۷۴
 ۱۰۰ ، ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۷
 ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۲۰۹ ، ۲۶۲
 ۲۸۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۷ ، ۳۲۰

ح

حافظیه : ۳۰۹
 حجاز : ۴۴ ، ۹۵ ، ۳۳۵
 حصار [قلعه] : ۱۳۲
 حفار : ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۷۶
 حلول آباد : ۵۳
 حله : ۲۰۱ - ۲۰۲
 حوض سلطان : ۳۸۵
 حویزه : ۱۸۵ ، ۱۵۶ ، ۱۸۴ -
 ۱۸۵
 حیدری خانه [شیراز] : ۳۳۹

خ

خارک : ۱۶۶ - ۱۶۷
 خارکو : ۱۶۲ - ۱۶۳
 ختا : ۲۹۷
 ختن : ۲۹۷
 خدا آفرین [قلعه] : ۱۰۵
 خراسان : ۱۰ ، ۶ ، ۱۱۱
 ۲۵ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۷۵ ، ۸۴
 ۸۶ ، ۲۶۶ ، ۳۷۸ ، ۳۸۲
 خراسکان : ۲۶۰
 خرم آباد : ۴۰ ، ۴۱ ، ۷۹
 ۱۲۴ ، ۱۲۸
 خزر ر . دریای خزر
 خسرو شیرین [چمن] : ۳۰۶
 ۲۲۱

خسرو شیرین [قصبه] : ۲۲۷
 خشت : ۳۴۵ - ۳۴۶
 خفر : ۲۴۸
 خلخ : ۲۰
 خلخال : ۲۳۱ ، ۲۳۲ - ۳۳۳
 خلف آباد : ۱۳۶
 خلفان : ۱۶۵ ، ۱۹۶
 خصه : ۱۰ ، ۱۱ ، ۹۵ ، ۱۰۲
 ۱۶۸ - ۱۷۰ ، ۲۳۰ - ۲۳۱ ، ۲۳۳ ، ۲۵۵
 ۲۶۳ ، ۲۷۵ ، ۲۹۳ - ۲۹۵ ، ۳۳۲
 ۳۳۵ ، ۳۵۲
 خوار : ۵۵
 خور : ۱۲۶ ، ۱۶۸
 خور بصره : ۱۶۸
 خورنق : ۹۶ ، ۱۵۷
 خوزستان : ۱۱۷ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶
 ۱۴۰ ، ۱۳۳ ، ۱۵۶ ، ۳۲۸
 خوشاب : ۳۱۷
 خوی : ۱۰۴ ، ۱۱۴ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵
 خیبر : ۲۱۰
 خیر : ۳۷۸
 خیر آباد : ۱۳۸
 ۵
 داراب : ۳۷۹
 دارابجرد : ۳۷۹
 دارالارشاد [اردبیل] : ۱۱۰

۱۲۹ ، ۲۳۲ - ۲۳۳
 دارالامان [کرمان] : ۱۱۷ ،
 ۱۳۶ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ،
 ۲۲۰ - ۲۲۱ ، ۳۶۸ ، ۳۸۳ - ۳۸۴
 دارالایمان [قم] : ۳۸۵
 دارالسعاده [ابرقوه] : ۳۷۸
 دارالسلام [بغداد] : ۱۷۹ ،
 ۱۸۱ ، ۱۸۳
 دارالسلطنه [اصفهان] : ۱۳ ،
 ۱۵ ، ۱۹ - ۲۰ ، ۲۴ ، ۳۰ - ۳۱ ،
 ۳۶ - ۳۷ ، ۵۳ - ۵۵ ، ۵۷ - ۵۸ ، ۶۰ ،
 ۶۳ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۸ - ۷۹ ، ۱۱۱ ،
 ۱۱۵ ، ۱۱۷ - ۱۲۰ ، ۱۲۸ ، ۲۲۲ -
 ۲۲۴ ، ۲۲۶ - ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۳ -
 ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ - ۲۴۴ ، ۲۴۸ ،
 ۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ - ۲۶۲ ، ۲۶۳ ،
 ۲۶۵ - ۲۶۶ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ،
 ۲۷۹ ، ۲۸۸ - ۲۸۹ ، ۲۹۲ - ۲۹۴ ،
 ۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ - ۳۱۰ ، ۳۲۸ ،
 ۳۳۱ - ۳۳۲ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ،
 ۳۵۳
 دارالسلطنه [تبریز] : ۹۷ ، ۱۵۷ ،
 ۳۳۲ - ۳۳۴
 دارالسلطنه [قزوین] : ۲۷ ،
 ۵۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴
 دارالعباد [یزد] : ۷۵ - ۷۶ ،

داور ر . زمین داور ۳۰۰ ، ۱۵۸ ، ۱۴۲-۱۴۱ ، ۷۸
 داور [قلعه] : ۱۰۵ ، ۴۹ ، ۵۴
 دران : ۱۱۸ ، ۱۴۰ ، ۱۵۱
 دربند : ۱۱۰
 دروازه باغشاه : ۲۴۲
 دروازه سرچم : ۹
 دروازه سلطانیه : ۳۸۷
 درانه شاه داعی الله : ۲۴۲
 دره جز : ۷۴۵
 دریغ : ۳۳۳
 دریای خزر : ۲۶ ، ۵۶ - ۵۷ ، ۱۱۰
 دریای محیط : ۱۷۶
 دزفول : ۱۲۳ - ۱۲۴ ، ۱۲۹ - ۱۳۰
 دشتستان : ۴۵ ، ۱۳۷ ، ۳۳۵
 ۳۴۸ ، ۳۷۴ - ۳۷۵
 دشتی : ۳۷۴ - ۳۷۵
 دماوند [کوه] : ۱۰۰ ، ۲۷۱ ، ۳۵۳
 دوآب : ۴۲
 دورق : ۱۲۶ - ۱۲۷ ، ۱۳۲ ، ۱۷۶
 دهکرد : ۱۲۱
 ر
 رستم آباد : ۱۷۲
 رشت : ۵۶ ، ۵۷ ، ۱۰۹ ، ۲۳۰ ، ۳۶۹ ، ۳۴۷ ، ۱۷۰ ، ۷۱ - ۷ = ۳۶۹

۲۴۷ ، ۲۹۵ ، ۳۳۱ ، ۲۵۶ - ۲۵۵
 رکناباد [قنات] : ۱۵۹
 رودسر : ۵۶
 روس : ۱۰ ، ۱۵۶ ، ۲۸۰ ، ۳۷۳ ، ۳۴۰
 روم و رومیه : ۴ - ۴۵ ، ۱۰
 ۳۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ - ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵ ، ۱۵۶ ، ۱۷۸ -
 ۱۸۰ ، ۱۸۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۱ -
 ۲۰۲ ، ۲۱۰ ، ۲۸۰ ، ۳۴۰ ، ۳۷۳ ، ۳۵۰
 رونیز : ۳۷۹ - ۳۸۰
 روی دشت : ۲۶۰
 ری : ۱۸ ، ۲۴۷
 ریگ [بندر] : ۱۶۱ - ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۳۱۷ ، ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۴۸
 ز
 زابل : ۸
 زابلستان : ۸
 زاینده رود و زنده رود : ۳۰ ، ۲۹۰
 زرده کوه : ۱۱۵
 زرقان : ۳۵۵ - ۳۵۶ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸ - ۳۶۹
 زمین داور : ۵۱
 زنجانی : ۹۶ ، ۲۳۱ و ۲۳۳ ، ۳۲۸ - ۳۲۹

زنده رود ر . زاینده رود
 زیدون : ۱۳۷
 س
 ساری : ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۱۷۱ - ۱۷۲ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ، ۲۶۲ ، ۳۲۱
 سالیان : ۱۱۰
 ساوجبلاغ ری : ۱۸ ، ۲۴۶
 ساوجبلاغ مگری : ۳۳۵ ر . مگری
 ساوه : ۲۶۳
 سبزوار : ۵۲
 سدهره : ۳۰ ر . صد مره
 سراب : ۳۳۲ - ۳۳۳
 سربند (محال) : ۲۹۵
 سرچم ر . دروازه
 سردشت (صحرای) : ۱۱۵
 سعادت آباد : ۶۳ ، ۲۳۵ ، ۲۷۳ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰
 ساسیل : ۳۰
 سلطانیه : ۱۰ ، ۹۳ ، ۹۵ -
 ۹۶
 سلطانیه ر . دروازه
 سلماس : ۱۰۴ ، ۱۱۴ ، ۳۳۵
 سمنان : ۱۱ ، ۱۷۱ ، ۲۴۷ ، ۳۲۸ - ۳۲۹

سمیرم : ۳۳۶
 سنجان : ۵۱ ۶ ۵۳
 سنسن : ۲۶۴
 سنندج : ۲۴۵ ۶ ۲۵۴
 سواد کوه : ۷۱
 سیاه کوه : ۵۵
 سیستان : ۸ ۶ ۳۸۱ - ۳۸۳
 ۳۸۸ - ۳۸۹
 سیلاخور : ۴۲ - ۴۳ ۶ ۱۲۳
 ۱۲۷ - ۱۲۸ ۶ ۱۳۳ ۶ ۲۸۱
 ۲۹۴

ش

شاپوران : ۱۱۰
 شاه جهان آباد : ۵۱
 شاه چراغ : ۷۷
 شاه رضا (قمشه) : ۱۲۲
 شاه میر علی حمزه : ۴۶
 شراه : ۲۳۰ ۶ ۲۷۴
 شریش : ۱۸۸
 شط العرب : ۱۲۶ ۶ ۱۳۲ -
 ۱۳۴ ۶ ۱۸۳ ۶ ۱۸۵ - ۱۸۶
 ۱۹۰ ۶ ۱۹۲ - ۱۹۳ ۶ ۱۹۶ -
 ۱۹۷ ۶ ۲۰۰ ۶ ۲۰۳ - ۲۰۴
 شمیران : ۹۱
 شوستر : ۷۹ ۶ ۱۱۵ ۶ ۱۱۹
 ۱۲۴ ۶ ۱۳۰ - ۱۳۱

شهر بابک : ۱۴۱
 شهر زور : ۳۳
 شهرک (قرية) : ۳۳۷
 شیراز : ۱۷ - ۱۸ ۶ ۳۸ ۶ ۴۵
 ۴۷ ۶ ۴۹ ۶ ۵۴ ۶ ۵۸ - ۶۱
 ۶۳ ۶ ۷۰ ۶ ۷۲ ۶ ۷۵ - ۷۶
 ۷۸ ۶ ۹۴ ۶ ۱۳۷ ۶ ۱۳۹
 ۱۴۱ ۶ ۱۴۲ - ۱۴۶ ۶ ۱۵۰
 ۱۵۳ - ۱۵۵ ۶ ۱۵۷ - ۱۶۲
 ۱۶۸ - ۱۷۰ ۶ ۱۷۳ - ۱۷۴
 ۱۸۰ ۶ ۱۹۴ ۶ ۱۹۶ ۶ ۲۰۹
 ۲۱۱ ۶ ۲۱۴ ۶ ۲۱۶ - ۲۱۹
 ۲۲۰ ۶ ۲۲۲ - ۲۲۸ ۶ ۲۳۲
 ۲۳۷ ۶ ۲۳۹ ۶ ۲۴۲ - ۲۴۷
 ۲۵۰ - ۲۵۱ ۶ ۲۶۵ - ۲۶۶
 ۲۶۸ - ۲۶۹ ۶ ۲۷۱ - ۲۷۲
 ۲۷۴ ۶ ۲۷۶ ۶ ۲۹۰ ۶ ۲۹۶
 ۳۰۰ ۶ ۳۰۳ ۶ ۳۰۶ - ۳۰۷
 ۳۰۹ - ۳۱۰ ۶ ۳۱۲ ۶ ۳۱۴
 ۳۱۵ ۶ ۳۱۷ - ۳۱۸ ۶ ۳۲۱
 ۳۲۳ ۶ ۳۲۵ ۶ ۳۲۷ - ۳۲۸
 ۳۳۵ - ۳۴۰ ۶ ۳۴۲ - ۳۴۴
 ۳۴۶ ۶ ۳۴۸ - ۳۴۹ ۶ ۳۵۲
 ۳۵۴ ۶ ۳۵۹ ۶ ۳۶۱ - ۳۶۲
 ۳۶۴ - ۳۶۵ ۶ ۳۶۸ - ۳۷۲
 ۳۷۸ ۶ ۳۸۶ ۶ ۳۹۱ ۶ ۳۹۴

شیشه (قلعه) : ۱۰۵ ۶ ۶۰
 شیروانات : ۱۱۰ ۶ ۱۱۳
 ص

صابن قلعه : ۱۷۸
 صدره : ۲۳۴ ر. صدره
 ط

طارم : ۱۳۶ ۶ ۲۴۷ ۶ ۳۳۲ -
 ۳۳۳
 طالار طویله ر. تالار طویله
 طالش ر. طوالش
 طالقان : ۲۶ ۶ ۵۵
 طبرستان (دریای) : ۸۱
 طبرک (قلعه) : ۲۲۳ ۶ ۲۷۱
 ۲۷۳ ۶ ۲۷۶ ۶ ۲۷۹ ۶ ۳۰۸
 طبس : ۳۷۷ - ۳۷۸ ۶ ۳۸۰ -
 ۳۸۱
 طوالش : ۵۷ ۶ ۲۲۹ - ۲۳۱
 ۲۳۳
 طهران : ۲۹ - ۳۰ ۶ ۶۹
 ۷۲ ۶ ۷۵ ۶ ۷۸ ۶ ۸۳
 ۸۷ - ۸۹ ۶ ۹۱ - ۹۲
 ۹۶ - ۹۷ ۶ ۹۹ - ۱۰۰
 ۲۲۴ ۶ ۲۴۸ ۶ ۲۵۱ ۶ ۲۵۴
 ۲۵۶ ۶ ۲۶۲ - ۲۶۳ ۶ ۲۶۵
 ۲۷۵ ۶ ۲۹۳ ۶ ۲۹۵ ۶ ۳۰۶
 ۳۰۸ ۶ ۳۱۰ ۶ ۳۲۴ ۶ ۳۲۶

۳۲۸ - ۳۲۹ ۶ ۳۳۱ - ۳۳۲
 ۳۳۵ ۶ ۳۶۲ ۶ ۳۶۸ ۶ ۳۷۲ -
 ۳۷۴ ۶ ۳۷۷ - ۳۷۸ ۶ ۳۸۴ -
 ۳۸۵ ۶ ۳۹۱ ۶ ۳۹۳ - ۳۹۵
 ع و غ

عباسی (بندر) : ۱۳۳ ۶ ۱۶۵
 ۱۷۶
 عتبات : ۱۸۰ ۶ ۳۴۲
 عراق : ۴ - ۶ ۶ ۷ - ۱۰ -
 ۱۱ ۶ ۱۳ ۶ ۲۶ ۶ ۲۹ ۶ ۳۴
 ۳۷ - ۳۸ ۶ ۴۹ - ۵۰ ۶ ۵۲
 ۵۵ ۶ ۵۸ - ۶۰ ۶ ۷۲ ۶ ۷۵
 ۷۸ ۶ ۹۱ - ۹۲ ۶ ۹۵ ۶ ۹۷
 ۱۰۲ و ۱۱۰ - ۱۱۳ ۶ ۱۱۹
 ۱۲۴ ۶ ۱۲۸ ۶ ۱۵۱ ۶ ۱۶۱
 ۱۶۹ ۶ ۲۲۱ ۶ ۲۲۳ - ۲۲۴
 ۲۲۶ ۶ ۲۲۸ ۶ ۲۳۰ ۶ ۲۳۵ -
 ۲۳۶ ۶ ۲۴۰ ۶ ۲۵۵ - ۲۵۶
 ۲۷۰ ۶ ۲۷۴ - ۲۷۵ ۶ ۲۷۹ -
 ۲۸۲ ۶ ۲۸۴ ۶ ۲۸۸ ۶ ۲۹۳
 ۲۹۵ ۶ ۳۰۷ ۶ ۳۰۹ ۶ ۳۲۵ -
 ۳۲۶ ۶ ۳۲۸ ۶ ۳۳۰ ۶ ۳۳۵ -
 ۳۳۶ ۶ ۳۴۴ ۶ ۳۶۱ ۶ ۳۶۷
 ۳۷۱ ۶ ۳۷۳
 عراق عرب : ۹۵
 عربستان : ۱۰۹ ۶ ۱۱۶ ۶ ۱۲۳ -
 ۱۲۴ ۶ ۱۳۰ ۶ ۱۳۷ ۶ ۱۵۶ ۶ ۱۶۲

عشور : ۲۰۸
 علویه [بندر] : ۳۱۰ ۶ ۲۱۲ ۶
 ۳۲۳
 علی آباد : ۷۰ ۶ ۵۵
 علیشکر : ۲۷۹ ۶ ۱۶ ۶ ۴
 شماره (سط) : ۱۲۹
 عمان : ۱۷۵ ۶ ۱۶۸ ۶ ۵۸
 ۱۷۶ ۶ ۱۸۱ ۶ ۱۸۲ - ۱۸۶ ۶
 ۱۹۵ - ۱۹۶ ۶ ۲۰۰
 عمان (دریای) : ۱۲۶ ۶ ۱۳۲۶
 ۱۶۲ ۶ ۱۹۲
 غور : ۱۲۳

ف

فارس : ۱۷ - ۱۸ ۶ ۲۱ ۶ ۲۹۶
 ۳۶ ۶ ۳۸ ۶ ۴۳ - ۴۴ ۶ ۵۴
 ۵۴ و ۶۱ - ۶۱ ۶ ۷۲ ۶ ۷۵
 ۱۰۷ ۶ ۱۲۱ ۶ ۱۳۳ ۶ ۱۳۷
 ۱۳۹ ۶ ۱۵۳ ۶ ۱۵۶ ۶ ۱۵۹
 ۱۶۱ - ۱۶۲ ۶ ۱۶۳ ۶ ۱۹۶
 ۲۲۰ ۶ ۲۲۶ ۶ ۲۳۴ - ۲۳۶ ۶
 ۲۳۸ ۶ ۲۴۰ ۶ ۲۴۴ - ۲۴۵ ۶
 ۲۴۸ ۶ ۲۶۵ - ۲۶۶ ۶ ۲۶۸
 ۲۷۲ ۶ ۲۷۵ ۶ ۲۸۸ ۶ ۲۹۰
 ۲۹۲ ۶ ۳۰۱ ۶ ۳۰۶ ۶ ۳۰۸
 ۳۱۰ ۶ ۳۲۱ ۶ ۳۲۵ ۶ ۳۲۷
 ۳۲۷ ۶ ۳۴۲ - ۳۴۳ ۶ ۳۴۷

قبچاق (دشت) : ۱۷۰، ۸۳۶۲۸ ۶
 ۱۷۲
 قبه : ۱۱۰
 قدمگاه (قلعه) : ۱۴۸ - ۱۳۷
 قراناغ : ۱۱۴ ۶ ۶۰
 قراجه داغ : ۳۳۴
 قراچمن : ۱۰۰
 قزوین : ۲۶ - ۲۷ ۶ ۵۵
 ۵۷ ۶ ۵۹ ۶ ۱۷۰ ۶ ۱۷۴
 ۲۳۰ ۶ ۲۳۷ ۶ ۳۷۷ - ۳۷۶
 قصرزرد : ۳۸۵ ۶ ۳۷۶
 قطیف : ۲۰۵
 قلججه : ۴
 قلزم : ۵۸ ۶ ۱۹۲ ۶ ۳۷۱
 قلعه عبدالله خان : ۲۶۱
 قلصرو (همدان) : ۲۲۹ - ۲۳۰ ۶
 ۲۳۵ ۶ ۲۵۶ ۶ ۲۷۱ ۶ ۲۷۴
 قلعه بر : ۱۱
 قم : ۵۵ ۶ ۷۸ ۶ ۱۲۱ - ۱۲۲ ۶
 ۲۲۴ ۶ ۲۶۳ - ۲۶۳ ۶ ۳۸۵
 ر. معصومه قم و فاطمه
 قمشه : ۳۸ ۶ ۱۲۲ ۶ ۲۷۱ ۶
 ۲۷۲ ۶ ۳۰۹ ۶ ۳۳۶
 قندهار : ۴ ۶ ۵۱ ۶ ۳۰۵ ۶
 ۳۸۱
 قورق : ۸۵

قوشخانه (باغ) : ۶۹
 قهاب : ۵۳
 قهبایه : ۱۴۲ ۶ ۲۷۱ ۶ ۲۸۹
 قهرود : ۲۵۷
 قهیز (چمن) : ۱۴ ۶ ۱۸ ۶
 ۲۷۰ - ۲۷۱
 ک
 کارتیل : ۱۱۴
 کازرون : ۴۴ - ۴۵ ۶ ۶۳ ۶
 ۲۹۰ - ۲۹۱ ۶ ۲۹۸ - ۲۹۹ ۶
 ۳۱۸ ۶ ۳۴۵ ۶ ۳۵۳ - ۳۵۴
 کاشان : ۵۵ ۶ ۶۰ ۶ ۷۸ ۶
 ۲۵۷ - ۲۵۸ ۶ ۲۶۳ - ۲۶۴ ۶
 ۲۶۶ ۶ ۲۶۹ - ۲۷۰ ۶ ۲۹۶
 ۳۰۹ - ۳۱۰ ۶ ۳۸۵
 کربال : ۳۶۶
 کردان (محلّه) : ۲۷۱
 کردستان : ۱۷ ۶ ۹۵ ۶ ۱۷۸ -
 ۱۷۹ ۶ ۲۴۵ ۶ ۲۵۴ ۶ ۲۸۴ -
 ۲۸۵ ۶ ۲۹۴ ۶ ۳۸۰
 کرمان : ۹۰ - ۹۱ ۶ ۱۱۷ -
 ۱۱۸ ۶ ۱۳۶ ۶ ۱۴۰ ۶ ۱۴۱
 ۱۴۳ ۶ ۱۵۰ ۶ ۱۵۲ ۶ ۲۲۰
 ۲۲۸ ۶ ۲۴۱ ۶ ۳۰۱ ۶ ۳۲۶
 ۳۶۸ ۶ ۳۷۲ ۶ ۳۷۸ ۶ ۳۸۱ -
 ۳۹۵ ۶ ۳۹۱

کرمانشاهان : ۳۱ - ۳۷
 ۳۳۴ ۳۰ ۳۴۴ ۲۷۰ ۲۷۳۶ -
 ۲۷۵
 کرن (رود) : ۲۱ - ۲۲
 ۱۳۱ - ۱۳۲ ۱۳۴
 کزاز : ۵۱ ۵۳ ۵۷
 کفن : ۲۳۹ ، ۲۴۱
 کعبه : ۱۸۱
 کلات : ۹ ۱۰ ۵۱
 کلباد : ۸۱ - ۸۳
 کناره (بندر) : ۱۶۵
 کندگان : ۱۳۳ ۱۶۵ ۱۶۸
 کوثر : ۳۰
 کور : ۱۳۵
 کوشک ابواسحق : ۳۶۰
 کوشک زر : ۲۳۴ ۳۰۶
 کوشن : ۳۲۳
 کوه گیلویه : ۴۰ ۴۴ ۵۸
 ۷۵ ۹۳ ۹۴ ۱۳۳ ۱۳۶ -
 ۱۳۷ ۱۳۹ ۱۵۶ ۲۳۴
 ۲۳۹ ۲۹۲ ۲۹۶ ۲۹۸
 ۳۱۳ ۳۹۴
 کوهمره : ۱۰۷ ۳۵۲
 گرجستان : ۱۱۳

گرگان : ۲۵۵ ۱۷۲
 گرگان (رود) : ۱۱
 گرم رود : ۳۳۲
 گرمسیرات : ۵۸ ۷۵
 گروس : ۵۹ ۱۲۶ ۱۷۸
 ۲۶۳ ۲۸۵ ۲۹۲ ۲۹۴
 گسگر : ۲۲۹
 گلیابگان : ۲۷۰
 گنجه : ۶۰
 گندمان (چمن) : ۲۳۷ ۳۰۶
 ۳۲۶ ۳۲۸ ۳۲۶ - ۳۲۵
 گندمان (کوه) : ۳۰۸
 گوران دشت (چمن) : ۲۹۵ ۳۲۲
 گیلان : ۲۵ ۲۷ ۵۵ -
 ۵۷ ۵۹ ۱۰۹ ۲۲۹ ۲۳۰
 ۲۴۷ ۲۹۴ ۳۳۱
 ل
 لار : ۴۷ ۴۹ ۱۴۴ ۱۴۷
 ۱۵۰ ۱۵۳ ۳۰۲ ۳۰۴
 لاهیجان : ۵ ۵۷
 لرستان : ۷۹ ۱۱۹ ۱۲۸ -
 ۱۲۹ ۲۹۵ ۳۲۸
 لنگر : ۸
 م
 مازین : ۱۱۲ ۲۲۳

مازندران : ۲۰ ۲۵ ۲۷
 ۲۹ ۳۴ ۳۹ ۵۲
 ۵۳ ۵۵ ۵۶ ۶۰ ۶۷۴ -
 ۷۲ ۷۵ ۸۲ ۸۵ ۸۷ -
 ۹۰ ۱۷۱ ۱۷۳ ۲۴۶ -
 ۲۵۱ ۲۵۷ ۲۵۹ ۲۶۲ -
 ۲۶۳ ۲۷۰ ۲۷۳ ۲۷۵
 ۲۸۲ ۳۳۰ ۳۳۲ ۳۳۳
 ۳۸۶ ۳۹۲
 ماسوله : ۳۲۲
 مال امیر : ۱۱۵
 ماهان : ۳۸۶
 محرری (جزیره) : ۱۳۲ ۱۳۴
 مداین : ۳۷۷
 مراغه : ۹۷ ۹۸ ۱۰۴ ۱۷۸
 ۳۳۴
 مرخ (چمن) : ۱۲۱ - ۱۲۲
 مرداب : ۵۶
 مرنجاب : ۵۵
 مرودشت : ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۱ -
 ۳۷۲
 مروست : ۳۱۲
 مروشاه جهان : ۱۰
 مسجد بردی : ۳۳۴ ۳۵۴ -
 ۳۵۶ ۳۶۱
 مسجد جامع جدید عباسی : ۲۶۷ ۲۶۹
 مسقط : ۱۷۵
 مشکین : ۳۳۴
 مشهد : ۸ ۵۱ ۵۲ ۹۰
 مشهد ام‌النبی : ۳۰۷ ۳۰۹
 مصلی (قلعه) : ۲۸۳
 منصوبه قم : ۱۲۲ ۲۲۴
 قم و فاطمه
 مغان : ۵۹
 مغل شکن (کنل) : ۲۸
 مگری : ۵۹
 ملایر : ۴ ۷
 مورچه خورت : ۲۵۸
 موغان ره مغان
 مهنه : ۱۰
 میدان جلوخان (شیراز) : ۱۵۲
 ن
 نارین قلعه اصفهان : ۱۵
 نارین قلعه شیراز : ۱۵۵
 نارین قلعه کرمان : ۱۵۲
 نارین قلعه لار : ۴۸
 نارین قلعه یزد : ۳۰۱
 نائین : ۱۴۲ ۲۸۹
 نجد : ۱۸۷ ۲۰۷ ۲۰۸ -
 نجف : ۳۹۱
 نخجوان : ۳۳۴
 نرماشیر : ۳۸۱ - ۳۸۲

نصر آباد : ۲۶۴ - ۲۶۵

طنز : ۲۷۱ و ۲۸۹

نقش جهان (میدان) : ۲۲۳ و ۲۶۹

۲۷۱ و ۲۶۹

نوکنده : ۱۷۱ و ۱۷۳

نهاوند : ۲۸۳ - ۲۸۴

نهریز : ۳۷۸ و ۳۸۱

نیشابور : ۵۲ و ۱۲۴ و ۳۳۵

و

ورامین : ۵۵ و ۲۴۶

وکیلان : ۱۳۲ و ۱۳۴

ولایت آنطرف آب : ۱۱۰ و ۱۱۳

۳۳۵ - ۳۳۴ و ۱۱۳

ولایت این طرف آب : ۱۱۰ و ۳۳۲

ولندیس : ۱۶۲

ه

هرات : ۸ ، ۵۱ ، ۱۲۴ ، ۳۸۱

فهرست نامهای کتابها

تاریخ زند میرزا ابوالحسن غفاری :

۳۷۳

تاریخ گیتی گشا : ۲۷۹

تاریخ نادری : ۶ ، ۸ ، ۲۵ ، ۳۲

جلوس ثانی : ۲۷۹

دره نادره : ۸

ذیل آقا محمدرضا : ۳۷۴

ذیل میرزا عبدالکریم : ۲۷۶

شاهنامه : ۳۵۲

مجسطی : ۲۶ ، ۱۵۶

غاطنامہ

صحبته	سطر	فادرست	درست
۹۳	۲۱	باشت	باشت
۱۰۴	۱۳	شهر ابر	شهر بار
۱۰۸	۱۹	قراو	قرار
۱۰۹	۸	مسیل	میل
۱۰۹	۲۳	مرخص	مرخص
۱۱۰	۲	کار	ناکار
۱۱۲	۱۹	گشته	گشته
۱۱۵	۶	سماخ	سماخ
۱۱۶	۷	سیار	بسیار
۱۱۷	۷	وی	دی
۱۱۹	۲	و رفعت	در رفعت
۱۲۰	۶	بدل	بذل
۱۲۲	۱	تبرکة	متبرکة
۱۲۹	۹	نام و	نام و ننگ
۱۳۰	۶	سر اوقات	سر اوقات
۱۳۶	۲۲	شعاد	شمار
۱۴۳	۱۷	حضور	خطور
۱۵۶	۵	الامثال	الامثال
۱۵۷	۶	حقیضی	حقیضی
۱۵۷	۱۸	مشعون	مشعون
۱۶۵	۵	خاڪ	خارك
۱۶۶	۱۶	خاڪ	خارك
۱۷۵	۱۳	قبر	قبر



صحیفه	سطر	نادرست	درست
۱۷۷	۲۶	آگاه واز	آگاه از
۱۷۹	۸	برار	براه
۱۷۹	۲۴	البلاد	ام البلاد
۱۷۸	۱۷	مفتح	منقح
۱۸۷	۲۴	طلاطم	تلاطم
۱۸۷	۲۷	جهای	جهان
۱۹۱	۲۳	گردگان	کردگان
۳۰۴	۲	غالب غوك	غالب خوك
۲۰۳	۲۶	ايسان	ایشان
۲۰۴	۲۷	بسنگر مقر قمر	بسنگر مظفر ظفر مقر
۲۰۵	۲۳	مخالفت	مخالف
۲۰۷	۱۳	بدین	بدین گونه
۲۰۷	۱۵	متوقف	موقف
۲۰۹	۱۴	بذل	بذیل
۲۱۲	۱۲	قرستاده	فرستاده
۲۱۲	۱۷	بی عش	بی غش
۲۱۴	۱۹	تقونم	تقویم
۲۱۵	۱۳	منتظم	بمنظیم
۲۱۸	۲۲	متوقف	موقف
۲۲۱	۱۲	براکیان	بردگیان
۲۲۴	۶	بنار	بنابر
۲۲۲	۲۷	بابائی	بابائی در سر
۲۲۳	۲۴	بهست	بهشت
۲۲۶	۴	ضروریات	ضروریات
۲۲۷	۶	بر سر	بر اسر
۲۲۷	۱۵	کنید	کید

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۲۳۰	۲۶	و امتداد	درست
۲۳۱	۲۳	زمانی	زمانی
۲۳۲	۱۴	بی هوش است	بی هوشی است
۲۳۲	۱۸	برستی	برستی
۲۳۴	۱	خراسکانی	خراسکانی
۲۴۵	۲۷	جنب	جنت
۲۳۶	۵	از شیران	از شر آن
۲۴۶	۱۳	انجام مید	انجامید
۲۳۸	۳	قبر	خفر
۲۵۰	۲۶	جرو وثیقه	جرو وثیقه
۲۵۱	۱۷	رسانیدن	رسانیده
۲۵۱	۲۱	خراسکانی	خراسکانی
۲۵۱	۲۱	ساق	ساق
۲۵۳	۱۷	چهار باش	چهار بالش
۲۵۶	۲	فواعد	فواعد
۲۶۲	۵	اصفهان خلد	اصفهان زینت خلد
۲۶۷	۲۳	زفرط	از فرط
۲۷۲	۱۲	بیشه	بیشه
۲۷۶	۱۰	متخلص	متخلص
۲۷۷	۲۷	بصوب	بصوت
۲۷۹	۴	سهوی	سهوی
۲۸۳	۵	شمیمه	شمیمه
۲۸۷	۳	آغاز	آغاز
۲۸۷	۷	حو کرده	خو کرده
۲۸۸	۹	هیکل	هیکل
۲۹۰	۵	علینقی	علینقی

صحیفه	سطر	فادرست	درست
۲۹۰	۷	کشور	گشود
۲۹۵	۱۲	سور	سوز
۲۹۵	۱۴	جہاب	جہان
۳۰۰	۲۵	تجنده	متجنده
۳۰۳	۴	عزلت	عزلت
۳۰۴	۲	برائر	برابر
۳۰۴	۱۵	سپهر	سپهر نمون
۳۰۵	۲۶	زرتار	زرتار قدم
۳۰۶	۱۸	خمیر	ضمیر
۳۰۶	۲۵	کوشک رزاز	کوشک زر
۳۰۷	۱	اردی	اردوی
۳۰۷	۲۶	ساق	سابق
۳۱۰	۱۷	جر	جز
۳۱۶	۷	پرداختند قوت و	پرداختند و
۳۱۶	۸	علمداران نامیہ	علمداران قوت نامیہ
۳۱۸	۲۱	خضری	حضری
۳۲۱	۲۵	فیصل	فصل
۳۲۳	۱۳	سبز	سبزه
۳۲۴	۱۵	سبزہ	سبز
۳۲۸	۲۷	مجال	کہ مجال
۳۳۰	۴	یاران	باران
۳۳۰	۹	گلشن	گلش
۳۳۱	۱۴	یار	بار
۳۳۵	۲۳	کہین	کہن
۳۳۷	۷	و تفنگ	تفنگ
۳۳۷	۲۷	موج	مواج

صحیفه	سطر	فادرست	درست
۳۳۸	۱۰	ارضی	ارض
۳۴۱	۶	داعد	شاهد
۳۴۵	۲۲	ہای	ہادی
۳۴۶	۹	بشرفات	شرفات
۳۴۹	۱۷	مسلك	سلك
۳۵۱	۱۲	تقبل	متقبل
۳۵۱	۱۸	حلیت	حبلیت
۳۵۵	۱۴	غدر	غدار
۳۶۵	۱۳	بارای	بارای
۳۶۶	۱۶	وسعت	و صمت
۳۷۰	۱۲	دشمن کشید	دشمن کشند
۳۷۰	۱۲	آهن کشید	آهن کشند
۳۷۲	۸	اصلاح	صلاح
۳۸۴	۸	سنہ مطابق	مطابق
۳۸۷	۲۶	خروج	خروج
۳۸۸	۱۰	یفر	یفر
۳۹۰	۲۳	جمعی	جمعی
۳۹۳	۱	کارنگاہ کن	کارگاہ کون
۳۹۳	۲	حاجی عام کلامتعلیم	حاجی عام کالانعام
۳۹۳	۵	روزگار	روزگی
۳۹۳	۵	آن	ان
۳۹۳	۶	وحو	وهو
۳۹۳	۶	جسم	جسم
۳۹۳	۸	وچوہ عبرۃ الناظرین	وجوہ عبرۃ الناظرین
۳۹۳	۹	الا	لا
۳۹۳	۱۰	آن	ان
۳۹۳	۱۱	الانسان لبطفی	الانسان لبطفی

صحیفه	سطر	فادرست	درست
۳۹۳	۱۲	خود بیری	خود سری
۳۹۳	۱۴	اسنای	امنای
۳۹۳	۱۶	سلطانی	سلطان
۳۹۳	۱۸	گوشزر	گوشزد
۳۹۳	۱۹	بخصنیات	بخصرت
۳۹۳	۲۰	زمانه و کوز	زمانه و کوز
۳۹۳	۲۰	منسوبان	منسوبان
۳۹۳	۲۱	اقارت	اقارب
۳۰۳	۲۲	یران	ایران
۳۹۳	۲۳	استی	امنای
۳۹۳	۲۴	بردارن	بسرداران
۳۹۳	۲۵	در تمام منسوبان	تماما منسوبان
۳۹۳	۲۶	ممالک	مملکت
۳۹۳	۲۷	تعمیر	تعمیر
۳۹۳	۴	مردودار مورد محیط	مردود را مورد محیط
۳۹۳	۵	سیار	بسیار
۳۹۳	۱۴	بدر	بدر
۳۹۳	۱۷	اووا	اورا
۳۹۳	۲۰	مرددشتی	مروودشتی
۳۹۴	۲۳	وار	واز
۳۹۳	۲۴	دوستان	دودهان
۳۹۴	۲۵	افل وظایفه	ایل وظایفه
۳۹۳	۲۷	دانه بدر گزارده	دانه بدر گزارده
۳۹۵	۴	تاکی	نانکی
		درسه سال	دوسه سالی
		اقترار	اقتدار
		طهران	بطهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت ۳۴۸۵ مجید فیروز
 شماره کتابخانه ۱۳
 تهران

